



يها: 🖚 ديال

IL ILLAND

090Y1

بحثی دربارهٔ زندگی مانی و پیاماو

نوشتهٔ ناصح ناطق



تهران، ۱۳۵۷



ناطق، ماصح بحثی دربارهٔ زندگی مانی وپیام او چاپاول: ۱۳۵۷ چاپ: چاپخانهٔ کاویان، تهران شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی: ۱۹۰۳–۱۹۲۹(۲۷۳ حق چاپ محفوظ است . بحثى دربارهٔ زندگىمانى وپيام او

Ŷ			

بيشكفتار

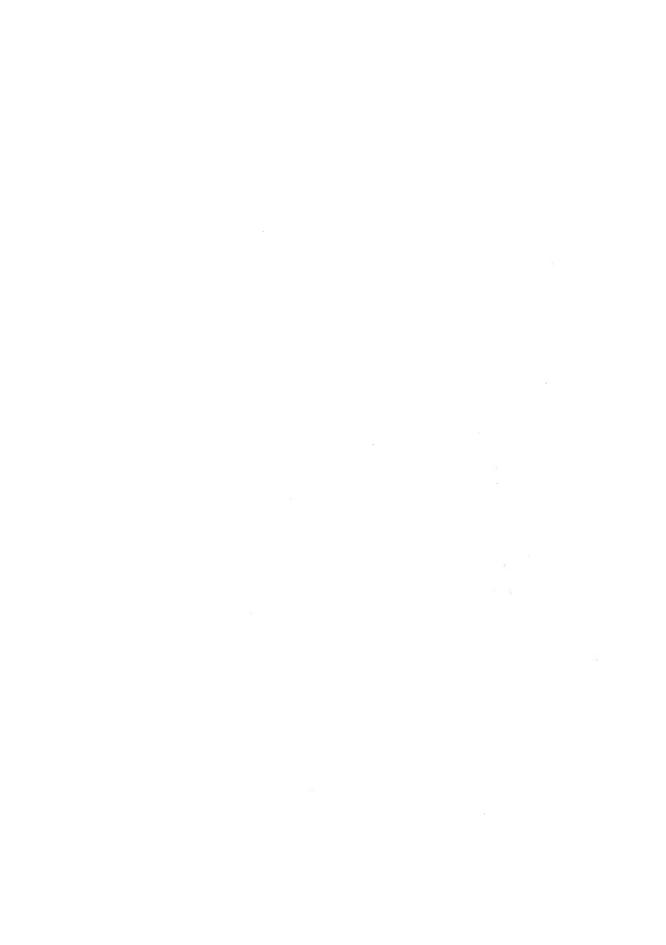
پیدایش وگسترش مانوی گری یا مانی که ئیسم (۱) که پیروان آن در ادبیات اسلامی مانویه و منانیه خوانده شده اند، یکی از عجیب ترین یدیده های تاریخ است.

مردی تنها، روزی خود را رهانندهٔ موعود یعنی فارقلیط (۲) خواند، و مدعی پیغمبری آخرالزمان شد: وی سالها مشغول جهان پیمائی و تبلیغ بود و مریدان بسیار میان مردم پیداکرد و در دوران پادشاهی بهرام پادشاه ساسانی کشته شد. پس ازمرگ او پیروانش دچار آزار و تعقیب شدند، ولی دینی که آورده بود با مرگ وی از میان نرفت و راه روی زیرر زمینی خود را در ایران و انیران ادامه داد.

دربخش شمال خاوری ایران مانوی گری روزگاری دین رسمی سغدیان و ایغورها شد وچند قرن پس ازهجرت دوام آورد. جهان باختری کسترش دین مانی آنچنان سریع و نفوذش آنچنان ژرف بود که دین مسیح را تهدید کرد. در مصر ویونان و روم هم مانویان گروهی فعال و پویا بودند و کار به جائی رسید که امپراطوران روم لازم دیدند پیشرفت آنان را متوقف سازند. درقرن های بعد، گروههایی با و البیژواها و کاتارها (۳) که همه از مانوی گری الهام و البیژواها و کاتارها (۳) که همه از مانوی گری الهام ضرب شمشیر یا آتش ازمیان رفتند. ولی فردریش هر، در گراب خرین قرون وسطائی (٤) می گوید در شبه جزیره بالکان تا سال ۱۸۲۵ یعنی تا روزی که ترکها بوسنی را تصرف کردند و راه ورسم باستانی دین دوگرائی را فراموش می کردند و راه ورسم باستانی دین دوگرائی را فراموش نکرده بودند.

موضوع این رساله سرگذشت مانی و طلوع و غروب آیین او در ایران وکشورهای باخترزمین ومرکف مانی و تأثیر وی درجهان اسلام وعرب و ایران و بقاء نسبی آن بهصورت تهنشین دراندیشههای ایرانیان امروزی است.

- 1— Manicheisme.
- 2- Paraclet.
- 3- Pauliciens Patarins, Bagamiles, Albigeois, Cathares.
- 4- Frederich Herr, Mittelalter.



فهرست مندرجات

γ 4	مىف	پیشگفتار
4	•	قصل اول : زندگی وپیام مانی
٤٩	•	فصل دوم: بنیادهای عقاید مانی
٥٩	•	فصل سوم: ک نوس یا عرفان غربی
99	D	٠ مقدمه
٦٠	•	۲ . بحثی دربارهٔ گنوس
٦٨	•	۳ . ریشهٔ کنوسیسم
٧٢		٤ . انديشة كنوسى
٧٥	»	 بزرگان گنوسی
۸٥	>	٠٦ افيت ها
۸٩	»	فصلچهارم: مانی کری و مسیحیت
۸۹)	 پدران کلیسا
9.5		۲ . پدران اسکندرانی
90	ď	۳ . سنت او کوستین و مانی کری
1.4	>	فصل پنچم: سیر مانی گری در غرب
1.4		١ . بوگوميلها
١٠٧		۲ . پلیسینها
//•	3	٣ . كأتارها
171	•	فصلششم: مانی کری در شرق وجهان اسلام
171	»	۱ . مانیگری درترکستان و چین
١٣٤	D	۲ . تازیان و ایرانیان
127	N C	۳ . تأثیر آیین مانی در روزگار اسلامی و ظهور زنادقه
108	»	 ٤ وضع مانویان یا زنادقه در ایران و قلمرو دین اسلام
109	D	 مظاهر شعوبیگری در چامههای روزگار امویان
178	n	٦ . عقيدة دانشمندان اسلامي درباب ماني
3.Y.A.	u	۷ . بستگی باطنیان با آیین مانی

191	صفعه	فصلهفتم: فرجام سخن
717	»	پیوستها :
719	»	آخرین روزهای مانی
* * * *	W	کتابهای مانی
222))	درجههای مانویان
440))	دربارهٔ ماندائیان
779	n	نیوشاگان و برگزیدگان
221	»	سنتاوكوستين وآيين مانى
220	»	درعلل شکست ساسانیان از تازیان
78-	»	دهریگری (زروانیگری)
727	»	قرامطه و اخوانالصفا
754))	زنادقه و مانویان درمنابع شرقی
709	1	شعوبيه و زنادقه
277	n	برزوية طبيب
777))	آزار فیلسوفان درمیان ملتهای اسلامی
77.	V	يز يدىها
445	٠	سیمای آسیا
717	•	كتابشناسي
440	À	تصاوين
4-1	•	قهرست راهنما (موضوعی)

فصل اول

زندگی و پیام مانی

مانی، بنیانگزار آئینمانوی مردی ایرانی بودکه در سال ۲۱۵ میلادی در بابل از مادر زاد. پدر و مادر او ظاهراً هر دو ایرانی بودند و با خاندان اشکانی خویشاوندی داشتند. نام پدرمانی فتک بود و مادرش نوشیت، یا پوسیت یامریم نام داشت واز خانوادهٔ کمسرکان بود.

مانی بی شک ایرانی بوده است و ولادت او در بابل دلیل بیگانه بودن او نیست، زیراکه در آن روزگار منطقهٔ بابل و پیرامون آن جزو شاهنشاهی ساسانی بود. بعضی ها تصور کرده اند که نام مانی سریانی است، ولی سریانی بودن نام مانی هم جنبهٔ مسلم وقطعی ندارد، ومحتمل است که این نام بالفظ مانگ بمعنی ماه نزدیکی داشته باشد و تصویر خیالی مانی که هم اکنون در دست است همیشه با هلالی احاطه شده است، که شاید قرینه ای برای درست بودن این نظر باشد. بهرحال مانی درخاند انی ایرانی زائیده شده واگر آثار او بیشتر به زبان سریانی نوشته شده باید به این نکته توجه

۱ در پارهای از لهجه های ایرانی، مثلا سنگسری به ماه، مانگ گفته می شود.

کردکه زبان سریانی تاحدی جنبهٔ زبان علمی درایران باستان داشته است.

دین مانی یکی از شاخه های دین زردشت بود، وعقیدهٔ بسر دوگرایی (که مانویان آنرا دو بنمی نامیدند) مسلماً ازدینزردشت اقتباس شده بود ولی ازگنوز یعنی عرفان ترسائی هم تأثیر پذیرفته بود. مبلغان دینمانی هرجامی رفتند دینمانی را بامقتضیات محلی تطبیق می دادند: در شرق خود را زردشتی منش و درغرب ترسایی روش معرفی می کردند، و به این دلیل درجهان غرب، مانی بعنوان یکی از بدعت گزاران مسیحی معرفی شده است.

※ ※ ※

مانی درنشر دین خودکه آمیخته ای از ادیان معمولی آن روزگار بود کوشید ولی چندان موفق نشد، زیرا موبدان دین زردشتی در ایران براو شوریدند و پادشاه رابراو بدبین نمودندوسرانجام بند بردست و پایش نهادند، و آنچنان بر وی سخت گرفتند که در زندان درگذشت.

پس از مرگ، پوست اوراکندند وازکاه آکندند، وروزگاری دراز بهدروازهٔ شهر جندیشاپور آویختند تامردم عبرتگیرند و از راههای کوبیدهٔ عقاید روز منحرف نشوند. ولی تجربههای همهٔ ملتهانشان داده است که اندیشه ها وعقاید را با شمشیروآتش نمی توان کشت؛ اگر کتابها را بسوزانند، مردانی که محتوای کتابها را درسینهٔ خود دارند به کوه و دشت و بیابان سرمی نهند، و هرکدام بخشی از عقائد خود رابرای دیگران به ارمغان می برند. با مرگئمانی هم اندیشه های وی ازمیان نرفت، وسالیان دراز پس با مرگئ او در بالکان و فرانسه و اسیانیا آثاری از اندیشه های وی

هنوز زنده بود. درمیان قبطیان مصرهم گروه انبوهی ازمردم به وی گرویدند وگفتارهایش را ارج نهادند وباشد که هنوز همبتوان درمیان قبطیان یادگارهایی از طرز اندیشهٔ وی بدست آورد.

مانی میخواست که میان مردم گیتی دوستی همگانی بوجود آورد، یعنی دینهای گوناگون رایکی سازد. دردین بودا پژوهش_ هایی کرد و اندیشهٔ پیروزی بر هوی و هوس را از راه رنج نهادن برتن از بودا فراگرفت؛ برای نیل به این منظور روش امساك از یارهای از خوردنیها را توصیه کرد، وغذای خود را به سبزی و ماهى منحصر ساخت، آنچنانكهميان قبطيان مصرهماكنون مرسوم

مانی درراه بهرهگیری از منطق بودایی گری، فراتر همرفت، بحدی که تولید مثل را برخود وگروه برگزیدگان مانوی حرام کرد و احتراز اززناشویی را برازدواج برتر دانست ومی توان گفت که کشیشان کاتولیك اگر امروز اززنگرفتن و آوردن فرزند گریزانند شاید بتوان ریشهٔ این روش را دراندیشه های گنوسی ها ومانی جست. (درسده های نخستین میلادی گویا کشیشان مکلف به مراعات رسم سلیبا Celibat یعنی پرهیز از زنگرفتن نبودند).

مانی از زردشت، پیامبر راستین پارسیان، اندیشهٔ تقسیم نیروهای جهانی را به دو مبدأ نیکی و بدی که دوبن نامید، اقتباس كرد وروشنائي رامظهر نيكي وتاريكي را مظهر يليدي دانست. بعدها مانی این تعبیر رابدین صورت درآورد که خدای ترسایان خدای نیکی هاست، ویموه خدای تورات خدای بدی هاست.

جامعهٔ مانوی با مرگ وی در هم ریخت؛ ولی عقاید او با مرگ وی ازمیان نرفت، وراهبان مسیعی درجهان باختر آنچنان در مانوی گری پیشرفتند که برخی ازآنان خواندن تورات راچون ساخته ویرداخته پیروان یهوه بود تحریم کردند. مانویان رایاکان می نامیدند، زیراکه آنان دریارسایی زیادهروی می کردند وروان را می خواستند و تن را می کاستند. مانی گری بزودی در شبه جزیرهٔ بالکان و ایتالیا و فرانسه و مصر هم راهیافت زمانی درآن مناطق پابرجا بود و پس ازاینکه تأثیر خودرا در دین ترسایان و شاید اسلام برجا گذاشت بناگاه منقرض شد.

محکمهٔ تفتیش برای نخستینبار در اروپا برای جلوگیری از.
بسط عقاید مانی که در مسیحیت راه یافته بود، تشکیل گردید.
اگر می گوئیم دادگاه تفتیش برای مبارزه بااین عقاید بوجود آمد،
معنی این سخن آن نیست که پیش از تشکیل این محکمه تعقیب دینی
وجود نداشته است؛ زیرا مسیحیت همواره با دوگرایی و هرگونه
بدعت دیگر پیکار می کرد. در سده های نخستین میلادی خلاف میان
خود گروههای مسیحی درگرفت و نخستین انجمن از ایسندست،
به سال ۳۲۵م تشکیل شدو کشمکش مشهور میان آریوس و آتناسیوس
در بارهٔ نهاد مسیح و اینکه آیاهمانند خدا بوده و یا پست تر از او و
یا هردویك چیز بوده اند، و سخنانی از این قبیل مطرح شد. ولیکن
محکمهٔ تفتیش یعنی انکیزیسیون نخستین سازمان منظمی بوده که
برای شکنجهٔ مردم در جهان ترسایی گری در سده های بعدی بوجود
آمد و انگیزهٔ تأسیس آن به پیکار باعقاید مانی و پیروان او و رغبت
وشوق پدران کلیسا در راه پاکردن دین مسیح از عناصر مانوی،

سرنوشت مانوی گری و تولد و مرک مکررآن ازشگفتی های تاریخ بشر است. به این معنی که دین مانی که از ادیان ایرانی و گنوس گری المهام گرفته بود، در زادگاه خود یعنی ایران در مدت کو تاهی خفه شد، سپس در ترکستان و چین و منطقهٔ تورفان زندگی از سرگرفت، زمانی هم در شمال افریقا و مصر و تونس و روم گسترش یافت. سپس با فشار و سختگیری امپراتوران روم روبرو شد و پیروان آن ازمیان رفتند.

در کشورهای مسلمان مانویان به نام زندیق وقرمطی و غیره در لایههای ناپیدای اجتماع زندگانی زیرزمینی داشتند، ومانند

نخجیر که صیادان سر به دنبالش نهاده باشند، با وضع در دناکی زندگی کردند و پس از آنکه سالها در مقابل فشار ها مقاومت کردند، سرانجام از میان رفتند.

در سده های ۱۱ و ۱۲ میلادی د رآناطولی و بالکان گروهی به نام بوگومیل دوباره پرچم این سپاه شکست خورده رابرافراشتند و اندیشهٔ دوگانگی نیروهای گردانندهٔ جهان را رواج دادند، این گروه مانند همهٔ مانویان عقیده داشتند که در روزگاران گذشته روزی اهریمن برسپاه یزدان شبیخون زد، وبر سپاه یزدان آنچنان آسیب و گزندر سید که فرمانروایی گیتی به دست نیروهای شرافتاد. بوگومیل، هم سرانجام دچار سختگیری های دستگاه حاکمه شدند و ازمیان رفتند.

در جنوب کشور فرانسه در همان هنگام فر هنگ بسیار در خشانی در قلمرو زبان اک (OC) بوجود آمده بود، این فر هنگ وارث بخشی از فرهنگ باستانی روم و عرب اندلسی بود، ومی توان گفت که همهٔ جنبه های زیبای تمدن اروپای غربی را در برداشت. در این سرزمین که معیطی روشن و آسمانی لاجوردی و هوایی مطبوع داشت آنچه که به فرانسه شیرینی زندگانی Douceur de vivre نامیده می شود و اکنون از مونه های اصلی (مشخصات) فرهنگ فرانسه بشمار می رود رشد و گسترش یافت. در این بخش از فرانسه احترام آمیخته به مهربانی نسبت به زنها (گالانتری)، زندگانی پسراز شادی و موسیقی و رقص، و ظریف کاری های و یژه در زندگانی روزانه، و تاحدی رواج اندیشهٔ آزاد و روح اغماض و گذشت و شیوع سرودهای غنایی که «تروبادور» ها در مجالس خوشگذرانی امیران و یا زیر پنجره های زنان زیبا می خواندند، بوجود آمد. فرانسویان منطقهٔ شمالی که بزبان فرانسهٔ شمالی (زبان یا Oi اویل) سخن می گفتند.

[•] واژه مونه دربرهان قاطع ویکی دوفرهنگ دیگر به معنای صفت و کاراکتر آمده (بدون ذکر ماخذ وشاهد).

درمقام مقایسه باآنان مردمی خشن وسپاهی منش ودور از عوالم فرهنگ بودند. در این منطقه شعبه یی از آئین مانی شیوع یافت که به نام بدعت «کاتار» معروف شد و سواران ناتر اشیدهٔ بخش شمالی فرانسه، که جزشمشیرزنی و نیزه افکنی هنری نداشتند به نام دفاع از دین ترسایی، دینی که اصول عقاید آن برایشان ناشناخته بود، به جنگ کاتارها رفتند و باپشت کار کم نظیری دژهای آنان را تصرف کردند، وزن و مرد راقتل عام نمودند و آخرین گروه آنان را در میان شعله های آتش سوزاندند."

داستان پایداریهای کاتارها درمقابل امرای سفائ شمال فرانسه، از صفعات درخشان تاریخ عقاید است. دراین رساله دربارهٔ هریك ازمراحل طلوع و غروب دین مانی درفصلهای جداگانه صحبت خواهد شد.

* * *

درپاسخ کسانیکه ازخود می پرسند چرا نگارنده درمیان گروه بیشمار پیامبران نامدار، مانی را برای موضوع این رساله برگزیده است و اساساً چه جنبهٔ خاصی درسرگذشت مانی و آئین وی هست که برای ایرانیان مفید فرض شده، باید گفت که: مانی پیامبری است که سالیان دراز است رخت ازاین جهان به جهان دگر برده، دین وی تأثیر خودرا کم و بیش از دست داده است، پیروانش کشته شده اند، کتابهایش درمیان آتش سوخته، درآب شسته شده و یا درمیان ریگهای دشت ترکستان پوسیده وجزچند صفحهٔ معدود چیزی ازآن به دست مانرسیده است. مانی دیگر نه کلیسا دارد نه راهب، و نه مناسك و تشریفات؛ پیروی از او و یا دشمنی با او در دنیا و شاید آخرت نیز زیان یا سودی ندارد.

تحکیم مقامات ومناصب دنیوی از راه تظاهر بهدوستی یا

۳_ در معلی که پراتدل کرمات Pratdelcremat یعنی مرغزار آدمسوزی نامیده میشود دویست و بیست تن از آنان درمیان شعله های آتش سوختند.

دشمنی با او هم میسر نیست. یعنی دین مانی از موارد نادر تاریخ عقاید و ادیان است که پژوهشگر می تواند آزادانه ازآن انتقادکند و به تحری حقیقت بپردازد بی آنکه خطری متوجه وی باشد.

بعث دربارهٔ مانی، این حسن را داردکه نمونه یی از گمراهی های بشررا به ما نشان می دهد وجوینده را متوجه این نکته می سازد که در طول سده ها، اندیشه یی باطل در مغزآدمیان رخنه می کند، و آنان را از راه زندگی طبیعی منحرف می سازد و براثر موافقت یا مخالفت باآن، جنگها و کشتارها براه می افتد و خونهای آدمیان ریخته می شود، و مردم کشورها به گروههای دشمن یکدیگر تقسیم می گردند، برای انهدام یکدیگر نقشه می کشند و با ضربت شمشیر و نیروی کلام باهم می جنگند؛ کتاب برای ترویج یا رد عقاید هم می نویسند، و سرانجام، همه مانند کود کانی که در پایان روز از بازی و یا گفتن و شنیدن افسانه خسته شده باشند، بخواب می روند و بامداد روز بعد دراثر برخورد با پیش آمدهای جدید، قصه های دیروزی را ازیاد می بر ند و نبردها و داستانها و بازیهای نو آغاز دیروزی را ازیاد می بر ند و نبردها و داستانها و بازیهای نو آغاز می کنند.

نیاز به میت Mythe (افسانه)، ازشگفتی های نهاد بشر است. حقیقت هرچند هم مانند روز روشن ومانند آفتاب تابان باشد کششی برای دلهای آدمیان ندارد، درحالی که باطل ترین اباطیل میلیونها پیرو می تواند پیداکند؛ گوئی بشر برای طی راه پرپیچ وخمزندگی، نیاز مبرم به افسانه دارد تاسرگرم شود و خستگی های راهی راکه هستی را به نیستی می پیوندد حسنکند. بااینهمه بایدگفت که درمیان افسانه هایی که هر کدام روزگاری مردم را مشغول و بیدار نگاه داشته و سپس به خواب فراخوانده است، افسانه مانی، یعنی مرد تنهایی که به جنگ جنگاوران گیتی رفته، برای مفاخر نظامی و پیروزیهای حاصل از ضربات شمشیر ارزشی قائل نشده، قناعت و صلح و دوستی و فقر را زیبا شمرده و خود و یارانش نشده، قناعت و صلح و دوستی و فقر را زیبا شمرده و خود و یارانش

کشته شدن را برکشتن ترجیح داده اند، یکی از دلکش ترین نمونه ـ های تاریخ عقاید مذهبی است.

زنده کردن خاطرات مردهٔ دوران زندگی او این حسن را دارد که به ما ایرانیان می آموزد که گذشتهٔ معنوی و فکری ما آنچنان که متأثران از فرهنگ باختری و تازی می پندارند فقیس نبوده است. چهار آئین بزرگ در کشور ما بوجود آمده و هر یك به نوبهٔ خود در بخشی از جهان تأثیر بخشیده و یقینا در تکوین کالبد اندیشه های مذهبی امروزی نشانه هائی از آنها یابر جاست.

نخست آیین مهر یا میترا است که تأثیر مسلم و ناشناخته در آیین ترسایی بخشیده واگر درایران که زادگاه این آیین بوده آثار زیادی ازآن در دست نیست، در کشورهای اروپا از رم و آلمان گرفته تا انگلستان میترائوم هسای متعدد یادآور آن دوران و آن عقاید است. پژوهش دربارهٔ ظهور مهر و تاریخ زندگی و تأثیر وی درمذاهب موجود درایران و بیرون ازایران هماکنون شکوفان است.

دوم دین زردشت که دوام نسبیآن باهمهٔ اوج وحضیضهائی کهتاریخ آندربرداشته وفشارهای روحی ومادی مستمرکه بخود دیده از شگفتیهای روزگار است. این دین با مبانی اخلاقی پاك وتا حدی عاری از خشونت و تعصب خشك، و تعالیم مبنی بسر بزرگداشت عناصرطبیعت، و تشویق به کار و کوشش نتیجه بخش و ترغیب به آبادانی و پرهیز از ویرانی، در ردیف زیباترین و امروزی ترین عقاید مذهبی جهان است.

سوم دین مزدك است که چون تاریخ آن به دست دشمنان تدوین شده و چهرهاش راقلم معاندان برصفحهٔ روزگار نقش كردهاند، نمی توان تصویر روشنی از گفته ها و نوشته هایش بدست داد؛ ولی آنچه مسلم است اینست که مزدك یکی از پیشوایانی بود که

اهمیت مسائل اقتصادی و مادی را در زندگی انسانها دریافته و راهی بازکرده که درصورت موفقیت دگرگونی های ناپیوسته یی درجهان بوجود می آورد.

چهارم آیینمانی است. دینمانی برای مردم ایران از این نظر مهم است که دینآور آن مانی پسر فتک ایرانی بوده واصول عقایدش برپایه دوگرائی تأسیس شده است. این دین تأثیرشگرفی در سراسر جهان متمدن دوران خودش داشته، واز ترکستان چین گرفته تا شمال افریقا وبیزانس و شبه جزیرهٔ بالکان گسترش یافته و تأثیر آن در بیشتر ادیان جهان کم و بیش مشهود است.

ایرانیان، مانی را بیشتر صورتگری چیره دست می دانند، و از تأثیر شگرف او درجهان اندیشه ها رویهمرفته بی خبرند. نویسندهٔ این رساله امیدوار است بتواند صفحات گرد گرفتهٔ زندگی نامهٔ مانی وسرگذشت فراموش شدهٔ وی را دوباره بازکند و حوادث هزار سال از تاریخ ایران وجهان راکه نام مانی وعقاید وی پیوسته درآن، مورد بحث و گفتگوبوده به یادکسانی که به تاریخ کهن ایران دلبستگی دارند، بیاورد.

* * *

بحث دربارهٔ پیاممانی را با ترجمهٔ صفحه یی ازکتاب آیین مانی آ آغاز میکنیم. این کتاب، محتوی متن سخنرانی استکه بورکیت در ترینیتی کالج دوبلین ایراد کرده است.

بورکیت در آغاز این کتاب می گوید:

«روز یکشنبه بیستم مارس ۲٤۲ میلادی در شهر تیسفون روز جشن بود، زیراکهآنروز مصادف باتاجگذاری شاهنشاه جدید ایران، شاپوراول فرزند اردشیر بابکان بودکه شانزده سال پیشتر برخاندان پادشاهان اشکانی چیره شده، و دودمان پادشاهان ساسانی

را پی افکنده بود.

شاپور اول پس از روزی که افسر شاهی برسر نهاد، سی سال پادشاهی کرد. امپراتور روم را اسیر گرفت و شهر انطاکیه را تصرف کرد، و آهنگ آن داشت که بخشهای دیگر از کشورهای مجاور مدیترانه را هم تصاحب کند. در همان تاریخ (یعنی بیستم مارس سال ۲۶۲ میلادی) مرد جوانی به نام مانی در کوچه و بازار شهر تیسفون اعلام کرد که پیامبر آیین نوی است.

معلوم نیست که این پیامبر تا چه حدگفته های خویش را باور مى داشت؛ ولى گفته هاى او معتقدان فراوان يافت وبا سرعتى عجیب میان سردم گسترش یافت و در مدتی کمتر از صد سال یعنی درست درهنگامی که دین باستانی دنیای یونان و روم درحال انحطاط بود وآیین عیسی در همه جا پیشرفت می کرد، به نظر می آمد که دین مانی، هم برآیینکهن یونان و روم غلبه خواهدکرد، وهم مانع ازگسترش دین مسیح خواهدگردید. ولی با همهٔ درخشش زودگذر، امروز دینی به نام دین مانی به صورت زنده درجهان وجود ندارد. این دین نه در باخترزمین توانست وضعی استوار پیداکند و نه در سرزمینی که زادگاه پیامبر این دین و خود دین بود. پیامبرکشتهشد، و مبارزهٔ بی امان باگفته های وی آغازگردید ولی ازشگفتی های روزگار اینست که باوجود آنک مانی بشکل فجیعی به قتل رسید، وییروان وی درایران آزار وشکنجه دیدند، و مانند جانوران وحشى و ددان خطرناك ازهمه جا رانده شدند و محکوم به سرگردانی و بی سروسامانی گشتند. دین مانی مدتی بیش از هزار سال دوام آورد و هنگامی مانند بسیاری از آداب ورسوم کهن در آسیا بکلی ازمیان رفتکه سیاهیان تاراجگر وخونخوار چنگیز، مانند سیلی خروشان ازبلندیهای آسیای مرکزی سرازیر شدند و در مسیر خود آنچه ازآثار تمدن وفرهنگ دیدند ازمیان برداشتند.

درطول تقريباً يكهزار سال، مانويانگروهي بودندكه درهمه جا با تعقیب وشکنجه وآزار^۹ وناسازگاری دستگاه دولت روبرو بودند و فقط درگوشه های دورافتادهٔ جهان متمدن توانستند يناهگاهي براي خود بيابند. حال، ما ازخود مي يرسيم ديني كه توانسته باشد مدت هزار سال با هرگونه تعقیب و زجر و دربدری مبارزه کند و زنده بماند، چگونه دینی بوده که توانسته ایمانی اینچنین ژرف ونیرومند وپایدار بر دلهای زنان ومردان تلقین کند، واین دین یاسخدهندهٔ کدامیك از نیازمندیهای درون آدمیان بوده است و مانی چه می گفته است؟ مانی به عقیدهٔ خودش یاسخ یرسشی راکه از روزهای نخستین آفرینش دردلهای آدمیان درحال خلجان است داده بود. آن يرسش عبارت ازاين بودكه: «اگرخداوند بزرگ که این جهان را درمدت شش روز با شتابزدگی آفریده و بخشندهٔ مهربان نیز هست وهرچه در این جهان است ساخته و یرداختهٔ دست توانای اوست، چگونه وبرای چه شر را آفریده، واین چندروزه مهلت ایام آدمی را با هزاران بیم وخطروناراحتی توأم ساخته؟ غالب دینهای موجود یاسخ این پرسش را یا اصلا ندادهاند و یا مثلا آفرینش شیطان را پیشکشیده و وجود اورا مایهٔ آزمایش آدمیان دانستهاند. درحالی که سرشت آدمیان برای سازندهٔ آن ناشناخته نبوده تا نبازی به آزمایش مجدد ومداخلهٔ ابلیس داشته باشد. گروه دیگر معتقدند که کارگاه آفرینش مانند دستگاه پیچیده یی است که بش نمی تواند برهمهٔ رموز و اسرار گردشش یے بیرد. آنچه که دراندیشهٔ ناساز ودرفکن کوتاه ما شی ينداشته مي شود، خيري است كه راز آن برما و عقل نافرجام ما یوشیده است. هر رنج وراحتی که در زندگی پیش می آید و ما از

۹- برای مزاحمت و تعقیب افراد به بهانه های مذهبی و سیاسی که فرنگیان Persècution می نامند و اژهٔ رسائی در زبان فارسی و ضعنشده. تازیان و اژهٔ اضطهاد را بکار می برند.

دلائل آن بیخبریم حکمتی دارد وساخته و پرداختهٔ دست توانای خداست.»

اما مانى معتقد استكه خيروشر هردو قديماند وقائم بذات؛ جهان از روز ازل مركب از دومنطقهٔ بكلى مجزا بوده: منطقهٔ تاريكي ومنطقة روشنايي. منطقة تاريكي منطقة بديها ويليدي هاست ومنطقهٔ روشنایی منطقهٔ نیکی مطلق. درگذشته این دو قلمرو یعنی روشنایی و تاریکی ازهم جدا بودند. ساکنان منطقهٔ تاریکی روشنایی را می دیدند و به زیبائی آن پی می بردند، ولی امید دسترسى به آنرا نداشتند و همه در يليديها و يستيها غوطهور بودند. روزی اتفاقی افتاد ودراثر آن خدای بدیها توانست بخشی ازنیکی یعنی روشنایی رابهچنگئآورد، ودر نتیجه نیکی و بدی یاروشنایی و تاریکی بهمآمیخته شد؛ جهان موجود، نتیجهٔ این پیش آمد و این آمیختگی است. مانی می گوید سازندهٔ جهان ما خدای تاریکی یعنی بدیهاست ولی جزئی از روشنائی به اجزاء جهانی که ساخته است آمیخته شده، ودر نتیجه، جهان براثر آمیزش تاریکی و روشنایی بوجود آمده است. مانی وییروان او معتقد بودند که خدای نیکی هیچگونه جنگافزار برای پیکار با بدیها در اختیار ندارد، و باین دلیل نمی تواند به زور وضع گذشته را باز گرداند، یعنی روشنایی را ازتاریکی جداکند. درنتیجه آمیزش تاریکی و روشنایی پدیدهٔ بی برگشتی است.

وظیفهٔ انسان در دین مانی اینست که بخش روشنایی را که درکالبد وی اسیر تاریکی است تا میتواند آزادکند، یعنی از گسترشجهان مادی جلوگیریکند، از آوردن فرزند وزناشوئسی که باعث رشد و پهناور شدن قلمرو اهریمناست خودداری کند، و به نابودی و انحطاط عالم هستی یعنی آزاد ساختن روشنایی از زندان تاریکی، درحدود امکان خودکمككند.

شك نیست که این طرز بینش حاکی از نومیدی، از سنگینی بار سرنوشت که از روز ازل بردوش آدمیان گذاشته شده چیزی

نمی کاهد و بر تأسیس تمدنهای پایدار وفرهنگ های استوار کمك نمی کند. آیین مانی تكالیف عجیبی برآدمی تحمیل می کند که انجام دادن آن از حدود توانایی وی خارج است. مانوی نه تنها باید از دلبستگی به جهان چشم بپوشد، بلکه تا حدی موظف به اصلاح خطاهایی که برقلم صنع رفته است، می گردد. ولی مطلب عجیب این است که این گفتار که به نظر نامعقول می آید تأثیری ژرف و پایدار در ارواح مردم آن روزگار داشته است.

درسال ۲٤۲ میلادی مانی جوانی بیست وشش ساله بود، ولی هنگامی که بهرام نوهٔ شاپور اورا به قتل رسانید شصت سال داشت، بهرام فرمان داد تا پوست اورا کندند و پراز کاه کردند و به یکی از دروازه های شهر جندی شاپور در شرق شوش آویزان کردند. این دروازه تاچند سده بعد به نام دروازهٔ مانی نامیده می شد.

بهرام نه تنها مانی راکشت، بلکه کوشش کردکه دین او را یکسره ازبیخ وبن براندازد. ولی کوشش اوبی نتیجه ماند ومانی گری در نتیجهٔ تعقیب وزجر وشکنجه، آیین زیرزمینی شد. هنگامی که دودمان ساسانی در نتیجهٔ جنگهای بیهوده بارومیان، و بروز طاعون و خشکسالی واختلافات درونی و رواج کیش های دشمن یکدیگردر کشور و نبودن افرادبرازنده برای احرازمقام پادشاهی، ناتوان وضعیف شده بود، براثر حوادثی که چگونگی آن برما پوشیده است، درهم ریخت، وبیگانگان بر جان ومال مردم مسلط شدند، مانویان درهمه جای ایران فراوان بودند. تصور می رود که برای مانویان نوید زندگانی راحت تری را می داد، زیراکه این برای مانویان نوید زندگانی راحت تری را می داد، زیراکه این افراد که در کشور زادگاه خود ستم دیده بودند. تصور می کردند که بیگانه باآنان مهر بانتر خواهد بود ولی فاتحان دوران اول اسلامی که کافور رااز نمک باز نمی شناختند و فرش بهار ستان کسری را قطعه قطعه کرده در بازار می فروختند، همهٔ مردم ایران راشایستهٔ قطعه قطعه کرده در بازار می فروختند، همهٔ مردم ایران راشایستهٔ

کشتن واسیر کردن می دانستند واز ضبط اموال و اراضی آنان باز نمی ایستادند.

چنین مردمی طبعاً فرقی میان مانوی وزردشتی قائل نمی شدند. در آغاز کار تازیان فقط به اشغال شهرها و یغماگری و تقسیم غنائم واسیر کردن (سبی) مردم اشتغال داشتند. بادین زردشت که دین رسمی دولتی ایرانیان بود پیکار کردند، واز دامنهٔ نفوذآنان کاستند، ولی تازیان اندك اندك دریافتند که درایران گروه دیگری به نام مانویان وجوددارد که وجودشان برای جامعهٔ اسلامی خطرناکتر از زردشتیان تواند بود.

البته بهیچ دلیل نمی توان پذیرفت که مانویان از فرقه های دیگر خطرناکتر بودند، زیرا بطوریکه بعدا خواهیم دید این گروه مانند درویشان و صوفیان راستین از نبرد و رزم پرهین داشتند، واحکام سر نوشترا بی مقاومت و ستیزه جویی می پذیرفتند، از آزار مردم و جانوران پرهیز داشتند و خوردنی برای یک روز، و رخت و کاچال برای یکسال ذخیره می کردند، ولی چون میلیونها زردشتی را که سرانشان ناچار بافاتحان بهرصورتی بودکنارآمده بودند، نمی شد از میان برد، حس ستمگری و عاجز کشی که لازمهٔ سرشت انسانی است و درقوم پیروز مانند همهٔ اقوام به حدکمال و جودداشت باشکنجه و آزار مانویان تاحدی ارضاء می شد؛ در نتیجه زندیق کشی یعنی مانوی کشی از روزگار امویان آغاز شد و سالیان در از دامه یافت.

ازآثار نوشتهٔ مربوط به دین مانی چیزمهمی دردست نیست زیرا که سیطرهٔ تازیان، گذشته اززیانهای مادی بیشمار، کتابها و نوشتههای دورانساسانی راهم ازمیان برد. ویدن گری Widengren خاورشناس سوئدی می گوید: «بادرهم ریختن بساط دولت ساسانی بیشك ایسران از نوشتههای ادبی و غیرادبی فسراوان محروم ماند.» متأسفانه گروهی از ایرانیان که شاید هیچگونه تعصب دینی هم ندارند می خواهند دوران ساسانی را دوران تاریکی در

تاریخ ایران معرفی کنند که باآمدن تازیان روشنتر شده حتی بعدی دراین باره افراط می نمایند که منکر وجود ادبیات وشعر دردوران ساسانی می شوند، درحالی که مسلم است ادبیات پهلوی به دست اعراب، وحتی گروهی ازایرانیان مسلمان متعصب، از میان رفت. ولی مطالب جسته گریخته یی دربارهٔ آنان در کتابهای نتیجه تغییرخط از پهلوی به عربی برای مردم عادی غیر قابل استفاده شد و ناچار تاریخ مدون مربوط به دین مانی و پیروان اوهم درآشوب عظیم حمله اعراب که درایران حکمفرما بود، از میان رفت. ولی مطالب جسته گریخته یی دربارهٔ آنان در کتابهای تازی و پارسی پس از اسلام بچشم میخورد ومی توان به آن استناد کرد و بااستفاده از آن تاحدی به کنه عقائد و سر نوشت مانویان یی برد.

قسمت اعظم این مطالب درذیل کتاب «مانی ودین او» تألیف شادروان تقیزاده که نخستین اثر مستقلی است که دربارهٔ دین مانی به زبان پارسی نوشته شده آورده شده. مطالب توسط آقای افشار شیرازی جمع آوری شده و در ذیل کتاب به چاپ رسیده است. این یادداشتها جویندگان رااز مراجعه به کتابهای مسلمانان بی نیاز می سازد.

با بررسی سطحی این متون آشکار می شود که در او اخر دور ان پادشاهان اموی و عباسی، مانویان یعنی زنادقه در لایه های ناپیدای جامعهٔ اسلامی همه جا و جود داشتند، مسلمانان، آنان را موجوداتی غیر طبیعی و ضد اجتماعی می پنداشتند و و جود شان را برای بقاء دولت خطرناك می دانستند. ولی با همهٔ این عوامل مانویان مقاومت می کردند و به آسانی ریشه کن نمی شدند

مؤلف کتاب الفهرست می گوید: «او دربغداد باگروهی متجاوز از سیصد تن ازمانویان آشنا شده بود وهمهٔ آنان کسانی بوده اند که آشکاروبی پروابستگی خودرابه دین کهن مانی اعلام می داشتند، و تا مرحلهٔ و ایسین که خلیفگان عباسی دستور قتل آنان را می دادند،

از عقیدهٔ خود دست بر نمی داشتند (و مثلا باکشتن مرغ و یا سب مانی حاضر نبودند جان خودرا بازخرید کنند واز خطر برهند).» مانویان گاهی هم نقاب مسلمانی برچهره می زدند و اندیشه های خودرا مانند آبی آلوده به خورد مردم مسلمان می دادند، شعرهای کفرآمیز تازی می ساختند و به شاعران موهوم نسبت می دادند. و یا مانند عبدالکریم ابن ابی العوجاء (مقتول به سال ۱۳۵ ق) حدیث جعل می کردند و در میان مردم می پر اکندند. ۱۰ و یا در عین تلاوت آیات کتاب آسمانی و اظهار تقدس، به اعمالی که هیچگونه سازگاری با مبانی دین نداشت دست می زدند و اندیشه های مانوی را از قبیل اینکه: روح انسانی در حصار تن زندانی است و باید هرچه زود تر از این بند رهائی یابد و یا اینکه این جهان، جهانی است بد فعل و آشفته بازار، پر از پلیدی ها و فساد و رنج و آزار، در میان مردم پر اکنده می کردند.

دین مانی درهیچ نقطه یی از کشورهای اسلامی یا مسیحی دین رسمی وقبول شده نبود ولی دربیرون از مرزهای خلافت اسلامی مانویان آزادی بیشتری داشتند. بیرونی میگوید: بیشتر ترکان وملتهای چین و تبت وحتی گروهی ازهندوان تابع دین مانی هستند. باز درکتاب الفهرست گفته شده است که مانویان درهمان دوران درسمرقند آزادانه زندگی می کردند ودلیل این کار این بود که پادشاه چین تهدید کرده بود که اگر مسلمانان مانویان را بکشند اوهم مقابله به مثل خواهد کرد و مسلمانان را خواهد کشت.

امروز، این نظر یعنی وجود مانویان دربخش شرقی شمال ایسران براثر تحقیقات و کشفهای باستانشناسان تأیید شده

۱۰ ابن ابی العوجاء در هنگامی که یکی از والیان عرب دستور قتلش راداد، گفت مرا نکشید زیراکه من چهارهزار حدیث ساخته ام و به بزرگان دین نسبت داده ام. من حلال را حرام وحرام راحلال کرده ام ازجمله ضرورت رؤیت ملال آغازماه روزه را.

است. چهار هیأت علمی به ترکستان چین رفتند وهزارها صفحه ویا کاغذ پاره ازمتونمانوی در تورفانکشف و به اروپا برده شد. بخش بزرگی ازاین نوشته ها، نوشته های مانوی است و با خط مخصوص مانویانکه گویا خود مانی اختراع کرده بود و مانند خط پهلوی ناخوانا و پراز روشهای بی منطق (هزوارش) نبود، نوشته شده است.

درچند صد سال اول پس ازمیلاد مسیح مانوی گری و گسترش أن همه جا جزو مسائل روز بوده وخطری بوده است برای ادیان موجود، دین ترسایی برای تأمین بقای خود ناچار بوده است باآن بجنگد. مطالب بسیار فراوان به زبان لاتینی که زبان پدران کلیسا وفلسفه معروف به فلسفه یاتریستیك (یدرانكلیسا) بوده است، در بارهٔ مانی موجود است، ولی بیشتر این نوشته ها جنبهٔ جسرح و رد دین مانی را دارد و بکلی از جنبهٔ بی طرفی عاری است و پیوسته بادشنام وبدگوئي همراه است. عيناً مانند نوشته هايي كه درجهان اسلام دربارهٔ زنادقه به معنای اخص یعنی مانویان موجوداست.۱۱ نهضت خاورشناسی که درسدهٔ نوزدهم گسترش یافت، سبب شدکه یژوهشگرانکشورهای ارویا متوجه آسیای مرکزی بشوند. در نتیجهٔ کاوشهایی که بدست گروههای گوناگون خاورشناس انجام گردید، آگاهی های فراوان ازراه نوشته های خود مانویان و یا دشمنانشان بدست آمد. بسیاری ازاین نوشته های نویافته، کاغذ های پراکنده و پاکتابها، پاطومارهای پوسیده بود، ویا به زبانهایی نوشته شده بودکه بخوبی مفهوم نیست واگر اشاره هاو مطالبی که در کتابهای دشمنان مانویان، خواه مسلمان، خواه مسیحی نوشته شد در دست نمی بود، نمی شد به آسانی به مفهوم این نوشته ها پی برد. با اینهمه مجموع این نوشته ها روشنایی

۱۱ـ به فصل کوتاهی که دربارهٔ فلسفهٔ پدران کلیسا درایت کتاب نوشته شده، مراجعه شود.

نوی برچهرهٔ خاك گرفته ودوردست مانی افكند، وسیمای این مرد عجیب راكه گفته ها ویا ضد گفته های وی درحوادث سده های بعد تأثیر شگرف داشت، مأنوستر وآشناتر جلوه گر ساخته است. حال اگر به گزارش زندگانی مانویان در امپراتوری روم برگردیم، درآنجا هم نمی توانیم تاریخ مرتب و مدونی پیداكنیم.

* * *

مارك، خليفه پرفير مطالبی نوشته که حاکی ازاين است که مذهب مانی در سده های نخستين تاريخ ميلادی دينی زنده و پويا بوده است. برای اينکه بتوان به ميزان گسترش اين دين پی برد، به نوشته های مردی که درسده سوم ميلادی می زيسته، به تلخيص و اقتباس از کتاب بو کيت متوسل می شويم:

دراین ایام درشهر غزه زنی پیداشد که اهل انطاکیه بود و نامش جولیابود. اوتابع یك نوع بدعت منفوری بود که مانیکه ایسم یعنی مانوی گری نامیده می شد و چون گروهی از مردم هنوز در روشنایی دین خودمان یعنی دین مسیح وارد نشده بودند، و از ایمان مقدس بهره یی نداشتند، وی توانست باآنان تماس بگیرد و با افسون سخن و یا تحفه و پول آنان رااز راه راست منحرف سازد، زیرا که محال بود این دین بی کمك پول و تحفه پیشرفت بکند. بامختصر امعان نظر و به آسانی می توان دریافت که این کیش کفرمحض و گمراهی آشکارا است و مانند افسانه هایی است که پیرزنان حکایت می کنند. اینان خدایان متعدد دارند و احکام ستارگان را استوار می پندارند و ازاین عقاید نتیجه می گیرند که ما درار تکاب بزه آزادیم و راه زشتی ها و زیبائی ها هردو به روی ما بازاست... پس از آن می گوید: این گروه منکر و جود مسیح ما بازاست... پس از آن می گوید: این گروه منکر و جود مسیح نیستند ولی چون مسیح خدایی بوده که به شکل انسان در آمده، پس انسان مجاز است خودرا مسیحی بنامد بی آنکه مسیحی باشد.

ونیزهمچنانکه صورتگران رنگ های گوناگون را درهم می آمیزند واز آن اشکال نو ونادیده بوجود می آورند واین نقش و نگارها پرای کسانی که از خرد بیگانه اند ممکن است با واقعیت مشتبه گردد، ولی خردمندان بخوبی درمی یابند که این تصاویر ساخته و پرداختهٔ دست انسان است و هرگز فریب نمی خورند، مانویان هم عقاید مختلف را درهم می آمیزند و عقاید نو بوجود می آورند ولی درهمهٔ این عقاید زهر خودرا مانند مار وارد می سازند و جان مردم را مسموم می کنند...

این زن یعنی جولیا گروهی رابا افسون وفریبکاری تابع گفتار خودکرد، ولی هنگامی که خبر این حوادث به سنت یرفیر رسید، جولیارا احضار کرد واز اویرسید: توکیستی وآیین وراه تو چیست؟ جولیا گفت که ازدیاری دیگر می آیم واندیشه های نوی در سر دارم. یرفیر، جولیا وییروان اوراکه تنی چند از آنان مردمانی یارسا ویاك سرشت بودند، به ترك آیین خود خواند و به جولیاگفت: ای خواهرمن، از ایناندیشهٔ یلید پرهیزکن زیـرا این اندیشه ها و سوسه های اهریمنی است. جولیا پاسخ داد که اگر مرد خردمندی هستی سخن بگو وسخن بشنو، یعنی درستی گفتار خودرا ثابت كن يابه گفتار استوارمن گوش فرادار. همراه جولیا چند دختر جوان ودوتن مرد نیز بودند. مارک می گوید: دختران، ظاهری آرام وزیبا داشتند ولی جولیا پیر بود. اینگروه به نظر چون گوسفندان آرام بودند ولی مانند گرگان، درونی يرخاشكر ودرنده داشتند... يس ازتفاصيلي كه ذكرآنها سخن را بهدرازا می کشاند، جولیا درایمان خودمانند بسیاری ازمانویان پایدار ماند. پرفیرکه مابند همهٔ کسانی که تظاهر به جهاد درراه حق می کنند، وضع فریبنده و پرشکوه داشت، شروع به تهدید كرد وگفت: خداوند زبان شمارا خواهد بست ودهانتان راخواهد دوخت و پیروان او که مرعوب شده بودند به زور وادار به پذیرش آیین روز شدند.

مارك كه ناقل این خبر است درپایان گزارش می گوید: این گفت و شنود به درازا كشید و ساعتها بطول انجامید ولی جولیا سخن كفرآمییز خود را كه به زیان خدا و خداییگان ما یعنی مسیح بود، تكرار كرد و سنت پرفیر كه رگئ غیرت دردلش به جنبش درآمده بود، از اینكه زنی تنها و بی پشت و پناه همه دیده ها و نادیده هارا به باد استهزا و ریشخند گرفته بر آشفت و یقین كرد كه شیطان در وی حلول كرده و گفت: خدایی كه همه چیز را ساخته و آفریدگار این جهان و آن جهان و یگانه است و جاویدان، و آغاز و انجام در ذات او متصور نیست، به شما فرمان می دهد كه از گفتار زشت خود تو به كنید، براثر این گفتار مجازات و كیفری در دناك كه كشیش و عدهٔ آنرا به جولیا داده بود یعنی خاموش ماندن و بسته شدن زبان و دهن، به سهراغ جولیا آمید و سرانجام دیده از جهانی كه به اعتقاد همو پراز پتیارگی و آلودگی بود بر بست و عقیدهٔ خودرا مبنی براینكه گیتی ساختهٔ دست اهریمن است، در عمل نیز مجسم یافت.

※ ※ ※

گسترش مانی گری براثر وجود مرزها و موانع سیاسی و مذهبی و زبانی متوقف نشد، ودر طول چهارسده در جهان لاتین شیوعیافت و بالاتر ازهمه اینکه نه سال تمام (ازسال ۳۹۶ تا ۳۷۳) سنت او گوستین پیرو آیین مانی شد.

سنت اوگوستین یکی از قدیسان دین ترسایی است، و نوشته هایش از دیدگاه دفاع از مسیحیت اهمیت بسیار دارد. او پس از آنکه دین مانی راپذیرفت ومطالبی دربارهٔ آن نوشت، مانند برخی از کسانی که درایران خودمان یکی از ادیان نو را پذیرفتند و پس ازمدتی که مبلغ آن بودند در ردیف دشمنان آن دین درآمدند و کتابهائی به زیان آن نوشتند، عمل کرد؛ یعنی بزرگترین دشمن

مانویان شد. ولی آیین مانوی ازراههای گوناگون آثار پابرجایی دراندیشه ها وگفته های مذهبی اوگوستین و دیگر عیسویان بجای نهاد. دردوکتاب مهم سنت اوگوستین، به نامهای «شهرخدا» و «شهر دنیا» آثاری از قلمروهای جاودانی روشنایی و تاریکی که ریشهٔ مانوی دارد به چشم میخورد. تجارب نه سالهٔ مانسی گری سنت اوگوستین رادررد عقاید مانی یاری داد. پاره یی از نوشته های سنت اوگوستین هنوزهم درردیف بهترین مدارك موجود در بیان و شرح عقاید مانویان بشمار می رود.

پس ازذکر این مقدمات اکنون به چند مطلب مهم می پردازیم: نخست اینکه دوران ساسانی آنچنانکه معروف شده روزگار سختگیری درمورد عقاید مذهبی وجمود فکری نبوده است، بلکه دوران طغیان اندیشه های نو وراهجویی مردان کنجکاو و پژوهشگر برای شناخت رازهای ناشناخته بود. کشور ایران درآن دوران که سخت گیری های موبدان درباب مسائل دینی باآسان گیری ووسعت نظر نسبی برخی از یادشاهان تاحدی تعدیل میشد، آوردگاه ييكار ومبارزه ميان اديان وعقايد مذهبي وفلسفى كوناكون شده بود. از یکسو آیینهایی که در بیرون از مرزهای کشور ایران بوجود آمده بود، به كمك قيصرهاكه آن اديان را يذيرفته بودند آهنگ تسخیر سرزمینها ودلهای ایرانیان راداشت، واز سوی دیگر ادیان گوناگونی که درخود کشور ایران بوجود آمده بود هرکدام گروهی ازمردم رابه خود مشغول داشته ایرانیان را به دسته های دشمن یکدیگر تقسیم کرده بود. دین مسیح که دین رسمی امپراتوری روم وسپس بیزانس شده بود، روز بروز درحال گسترش بود. درشمال غربی وجنوب ایران مراکزی وجود داشت که محتملا مردم درآنجا مسیحی بودند، تاجایی که در بسیاری از شهرهای ایران اسقفها فرمانروایی مذهبی داشتند. ارمنستان که یکی از استانهای تابع ایران بود دین مسیح را پذیرفته بود و براثر این وضع ازوفاداری آن نسبت به ایران کاسته شده بود، و در ردیف دنبالگردهای کشور روم شرقی درآمده بود. در استان سواد و بخشهای مجاور آن هم گروهی به دین عیسی گرویده بودند وبه دلایلی که پژوهشگران باید درآینده روشن سازند، ظاهرا با نهضت اسلام هم نظر موافق داشتند وروم رابه ایران ترجیح میدادند. دین زردشت هم باهمهٔ مبانی اخلاقی عالیه خود قیافهٔ کهنه و پوسیده پیداکرده بود وقدرت نفوذ ورسوخ خودرا دردلهای مردم تا حدود زیادی از دستداده بود.

آیین مزدك که به علت قتل عام آنان که به انوشیروان دادگر نسبت داده می شود ظاهراً ازمیان رفت، شاید نخستین دینی بود که امور اقتصادی ومذهبی راباهم آمیخته بود وگامی بود برای بهبود وضع طبقات معروم. این دین البته زودتر از دورانی که جبر تاریخ اجازه می داد مطرح شده بود. مزدکی گری حاکی از جهش فكرى عظيمي بودكه درجامعه يي متعصب و خشك مغز محال بود بوجود بیاید و ریشه بدواند. آیین مزدك ازیك سو یاسخم دهندهٔ غریزهٔ دستبرد و تصاحب مال غیر است که در دل هرکسی با شدت یاضعف درحال خلجان است، ولی معمولاکسی جرأت ابراز آنرا ندارد وازسوی دیگر آرزوی ایجاد وضعی که عدالت اجتماعی را درجامعه تأمین نماید. مزدکی گری ازمیان رفت، ولی اندیشهٔ عصیان بروضع موجود وبهم ریختن نظام جامعه را پس از آنکه درمیان مردم پراکنده شد، به دشواری می توان ازمیان برد، و بهمین دلیل در ایران مسلمان، مزدکیان گاهی به نام خرم دینان و گاهی به نام با بکیه و یا نام های دیگر قیام می کردند و باعث آشوبهای عظیم میشدند. ضمناً یادآوری این نکته هم لازم است که دین مزدك باكمونیسم آمروزی ومبانی نیمه علمی آن شباهتی نداشته است. مزدك ازمات ياليسم ديالكتيك وساير مبانى كمونيسم بوئی نبرده بود وظاهرا دینش شعبهای از مانی گری بوده است. ادیان دیگر ازجمله دین مسیح فقط ازرابطهٔ میان آفریدگار وبندگانش سخنمی گفت و کاری به کارامیران و یادشاهان نداشت.

مسیح جنبهٔ غیرسیاسی دیسنخود را باجملهٔ زیسر بیان می کرد: «بدهی خودرا به قیصر بدهید و بدهی خدا را به خدا.» ولی مزدک نه تنها روابط نوی میان بنده و خدا بوجود آورد، بلکه در امور اقتصادی هم سخنان تازه و عقاید جدیدی پیش کشید. وی برای بار اول در تاریخ اعلام کردکه: دارایی هرچه هست از آن خداست و همهٔ مردم درآن حق تصرف دارند و کسانی که «اموال مورد نیاز مردم را جمع می کنند و وقت خودرا باشمردن آن می گذرانند» واز تقسیم آن تن می زنند، مانند کسانی هستند که نوشدار و را از بیمار دریغ می کنند و باید مانند آدمکشان با آنها رفتار کرد.

* * *

دینمانی ظاهراً ازمیان رفت وکالبد پایهگزار آنبردروازهٔ شهر جندی شاپور سالیان دراز آویخته ماند و دولت ساسانی که تصور می کرد توانسته است بازور با خواست دلهای مردم مبارزه کند، باتصور پیروزی واهی که برای خود قائل شده بود، دلخوش بود. مسیحیان ایران هم مبارزاتی با دولت ساسانی داشتند.

سرگذشت ملکهٔ ارمنستان (فارنجم وگرفتاریهای او۲) در تاریخ ارمنیان هنوز زنده است و کتابهائی به نام شهیدان مسیعی ایران وجوددارد که مانند همهٔ داستانهای مربوط به شهیدان، مسلما مبالغه آمیزاست و به قیداحتیاط باید پذیرفته شود، ولی محتمل است که هستهٔ حقیقتی در آن داستانها نهفته باشد. پس می توان گفت که دوران حکومت چند صدسالهٔ ساسانیان، دورانی بود که عقاید و افکار گوناگونی از هرسو به ایران هجوم آورده بود، و ناچار پراکندگی اندیشه ها و گرایشها و بستگی ها در شکست خوردن و برافتادن شاهنشاهی ساسانیان مؤثر بود. هنگامی که ژوستی نین

درسال ۲۹ مدرسهٔ آتن رابست (زیراکه مقررداشته بود فیلسوفان همه باید مسیحی باشند و بدیهی است مرد فیلسوف را نمی توان به زور وادار به پذیرفتن دینی کرد) گروهی از فیلسوفان شهر آتن به ایران پناهنده شدند وانوشیروان ازآنان پذیرائی کرد و خود کوشید از تعالیم آنان بهره یابد. نام هفت تن فیلسوف که انوشیروان آنان را درکاخ خود جا داد بقرار زیرین است: داماسیوس یونانی، سیم پلی سیوس سیسیلی ۱۳ اولامیوس، داماسیوس لیدیانی، هرمیاس، ایزیدور ودیوجین ۱۰ بااینکه همسر انوشیروان، انوشزاد، مسیحی بود، انوشیروان بریرمان صلح باژوسیتینان قید کرد که فیلسوفان باید به کشورشان برگردند و آزاد زندگی کنند (یعنی مکلف به پیروی ازدین مسیح نمی باشند)، از این مطلب می توان نتیجه گرفت که انوشیروان نمی باشند)، از این مطلب می توان نتیجه گرفت که انوشیروان وروم فلسفه علاقه داشت.

ازسوی دیگرمی توان فرض کرد که مانویان کم و بیش درویش مسلك وصوفی منش جنگ را از نهادهای اهریمن و خدای تاریکی ها می دانستند، و نمی خواستند دست خودرا بخون دیگران آلوده کنند، و بااین کار بهرونق قلمرو اهریمن کمك کنند. باین دلیل مانند پاره یی از صوفیان که در جنگ با مغولان کو تاهی کردند و زن و فرزند خودرا رها کرده و جان خودرا از مخمصه بدر بردند، محتملا مانویان هم که معتقد بودند جنگ کار آنان نیست و ملك و زمین را باید از دست بدهند تا به ملکوت آسمانها راه یا بند، در راه دفاع از میهن خود جانفشانی نکردند.

مزدكيان همكه اكثرآنان بهاحتمال ازطبقة كشاورزان يعنسى

¹³⁻ Damascius, Simplicius

^{14 -} Eulamius, Pricianos, Hermias, Isidore, Diogène

جنگاوران ایران بودندیقیناً براثرآزار دیدن ازحاکمان و پادشاهان ساسانی آنچنانکه باید و شاید در دفاع از کشور یا دولت یکدل و یک جهت نبودند و برای آنکه انتقام کشتار پیامبر خود و پیروان اورا از پادشاهان بگیرند دست روی دست گذاشتند و ویرانی کشور و اسیرشدن زنان و فرزندان خود را بابی اعتنائی نگریستند و گواه خاموش خرابی شهرهای ایران و پریشانی و دربدری خاندانهای ایرانیان شدند و شاید هم گروهی از آنان درصف سیاهیان تازی با هم میهنان خود جنگیدند.

* * *

همه می دانیم پایه آیین ها وکیش های مختلف ایمان به وجود خدایی است که آدمیان را آفریده است و در زندگانی آشفته و پراز مخمصه وخطر این جهان پشتیبان اوست، بشر هرقدرکه خود در شر و پلیدی غوطه و ر باشد باز از اندیشه دست یافتن به خدایی که در نقطهٔ ناشناخته ای از آسمان جای دارد و مظهر مهربانی و نیکی است، هرگز نومید نمی شود.

یهودیان میگفتند: درآسمانها خدایی هست که مانند جباران خاورزمین قهار وسخت کش است، گاهی چهرهٔ کوه آتشفشان به خود می گیرد و بر فراز کوه سینا غرش می کند، ابر و طوفان بوجود می آورد، به امر او زمین می لرزد و دود و آتش از خشم او درآسمان پراکنده می گردد. ولی این خدای پیوسته خشمناك و قادر مطلق، ازمیان ملل دنیا گروهی را برگزیده و به عنوان ملت محبوب خود همه جا مراقب اوست تا از گزند مصون باشند. این قوم هرچند دچار شکست و هزیمت و قتل عام بشوند، باز خداوند، آیندهٔ در خشانی نصیب آنان خواهد کرد، و روزی رهاینده یی خواهد فرستاد که پادشاهی آنان را تجدید خواهد کرد، و هرچه حییم و حزقیال و سلیمان هست به وزارت و امارت خواهد رسانید.

ترسایان نیز معتقد بودند که رنجی که انسان برروی زمین متحمل آنمی شود، روزی معنی ودلیل پیداکرد که خداوند به صورت انسان درآمد و در رنج ودرد آدمیان انباز شد و مانند آدمیان بر بالای صلیب شکنجه دید، ومانند همهٔ افراد رنجدیده در دم واپسین ازپدر خود پرسید: «ای پدر چرا مرا رها کردی؟» و با این تعبیر رنجی را که زندگی در بردارد برای آدمیان گوارا و پذیرفتنی ساخت.

ما مسلمانان هم به خداوندی بخشنده ومهربان و قادر مطلق عقیده داریم که زندگی می بخشد و مرگ می آورد ودرختان را بارور می سازد و زمین ها را از آب باران سیراب می کند و روزی آدمیان را طبق برنامه یی از آنچه برروی زمین بوجود آورده، تأمین می فرماید.

مسأله یی که در میان اندیشمندان این گروهها همیشهمورد بحث و گفتگو بوده وجود شر در این جهان است که با عدل خدا و مهربانی خدا وبخشندگی اوگاهی قابل تطبیق نیست، یاچنین بنظر مى آيد، و دراين رساله پيش ازاين هم اين نكته را گوشزد كردهايم. زيراگذشته ازشرىكه درونهرآدمى، كهخليفهٔ خداوند برروی زمین خلق شده است، ازآن سرشار است خود طبیعتی که ما درآن محکوم به زندانی هستیم سیماهایگوناگونی دارد. گاهی بارانی که زمین را باید بارور سازد بموقع نمی آید و یا آنچنان فراوان و نیرومند می آید که سیلابها به راه می افتد و کشتگاهها وشهرها را ویران میسازد. زمین به ظاهر ساکن که شالودهٔ همهٔ بناهای آدمی برروی آنست، گاهی براثر زمین لرزه برفتن درمی آید، روستاها وشهرها ویران می گردد و هزاران آدمی اعم ازگناهکار و بی گناه در زیر خروارها خاك مدفون می شوند. گاهی چنگین بهراه مىافتد وبرسرراه خودهرچه تمدن ونتيجه كوشش آدميان است درهم مى ريزد و يا تيمور ازكلهٔ آدميان مناره بريا مى كند. احزاب سیاسی بوجود می آیند و میلیونها افراد بشر را به نام اینکه

جمله یی از نوشته های یك فیلسوف خواب آلوده را برخلاف میل ارباب حل و عقد و تعبیر می كنند، در سیاه چالها می اندازند و در بازداشتگاههای سیبری تبدیل به كالبدهای زنده می نمایند و یا چندین میلیون آدمی را در كوره های ستم و بیداد تبدیل به خاكستر می كنند.

مانی هم میگفت اگر قدرت قادر بیچون، آنچنان است که هرچه را اراده کرد یهمان صورت بوجود میآید، درآن صورت چگونه می توان وجود اینهمه پلیدی را درجهان هستی توجیه کرد، و اگر خداوند نمی توانسته جهانی کامل و بی عیب و نقص بوجود بیاورد، باید درقدرت بالغهٔ وی تردید کرد و این اصل را پذیرفت که کارگاه آفرینش نیاز مند اصلاح و بهبود است و پیرما بی جهت مدعی شده که «خطا برقلم صنع نرفت.»

درآیین های قدیم آیرانی پاسخ این پرسش بشکلی نسبتاً يذيرفتني داده شده است. ايرانيان آنچنانكهمي دانيم عقيده دارند كهجهان هستى ساخته ويرداختة دونيروى مخالف ومعارض است: یکی ازآنان لشکریان نیکی و یارسایی واشویی را فرمان می دهد ودیگری پلیدی ویتیارگی و بدی را دراختیار دارد. بشر در برگزیدن یکی از دو خدا، و پیروی از اوامر یکی از آن دو آزاد است. هر انسانی می تواند از دو راه که خدایان در هر آن پیش پای او میگذارند یکی را انتخاب کند، یا براه نیکی برود و یا در بدیها غوطه ور شود، ولی انسان رستگار یا گمراه هرگز آزادی خود را از دست نمی دهد و تا حدی آنچنانکه اگزیستانسیالیستها (=اصالت وجودیها) معتقدند هرلحظه آزادی خود را بازمی یابد ومی تواند به عقب برگردد وراه دیگری رابرگزیند. کوتاه سخن اینستکه ایرانیان دوران باستان معتقد بودندکه مظهر نیکی و بدى ومنشأ اصلى آن خود انسان است. بااين طريق دردين ايرانيان ازلوح محفوظ وقلم تقدير ورقم سرنوشت خبرى نبوده و داستان جبر واختياركه غالب دانشمندان شرقوغرب راسر كردان وحيران

وبي تكليف گذاشته، ازاين راهحل شده بوده است.

مذهب مانی آمیخته یی بود ازدین زردشت ودین مسیح و تاحدی کیش بودایی. این آمیخته یی به مانی و پیروانش اجازه می داد که هر جاکه باپیروان یکی از این کیشمها روبرو می شدند مدعی داشتن آن آیین می شدند؛ چنانکه مانویان را درجهان باختری پیرو شعبه یی منحرف و نامعتدل ازدین عیسی می دانستند، و در ایران گروهی نوآور دردین زردشت.

مانی اساس دوگانگی جوهر هستی را دردین خود حفظ کرد، ولی تعبیرات دور ودراز وعجیب وغریبی برایآن قائلشد. مانی میگفت که خدای روشنائی در کاخی باشکوه وجلال که متناسب با جوهروجودش است جای دارد، در حالی که تاریکی و پیروانش در ژرفنای جهان هستی در میان گلولای زندگی می کند و غذای متناسب باوضع خود می خورد، مانی معتقداست که در جهان آفرینش دو درخت وجوددارد که یکی از آنان درخت زندگی یادرخت پاکی و نیکی است و دیگری درخت مرگئ است. در نظر اوهمهٔ دنیامر کب از این دوجوهراست ولی سه چهارم فضا یعنی خاور و باختر و شمال، جزو قلمر و درخت زندگی است و درخش نیمروزی قلمر و درخت زندگی است و درخش نیمروزی

شگفتاینکه درهمین بخش نیمروزی همدرخت زندگی وجود دارد، ولی ناپیدا است. درخت روشنایی سه بار بزرگتر ازدرخت تاریکی است. می توان فرض کردکه طبیعت سیاه و تاریك در نظر مانی نمایندهٔ پدیده هایی است که در دشتهای گرم و سوزان بابل و بادیه های بی آب و گیاه کشور تازیان بوجود آمده و اندیشهٔ روشنائی باکشور های حاصلخین و سرسبن و روشن و آباد مر تبط است.

نمایش زندگی آنچنانکه مانی درآغازکارجهان تصور می کرد این بودکه روشنائی و تاریکی هرکدام مانندکشورهایی بودند هممرز، ولی هیچگونه پیوند و آشنائی بایکدیگر نداشتند. هرکدام از این دوکشور سازمان ویژهٔ خودرا داشت. درکشور روشنایی «پدر بزرگواری»ها منزل داشت و توانائی ودانش اورا باچهار چهره مجسم میکرد. فرمانروای روشنایی راکسانی که به زبانهای ایرانی سخن میگفتند زروان نامیدهاند که تقریباً معنای جاودان بیکران میدهد. بدیهی است تاریکی جز فقدان روشنایی وغیبت روزچیزی نیست، ولی مانویان برای تاریکی همموجودیت مستقل قائل بودند. در نظر مانی قلمرو تاریکی قلمروی است که درآن نابسامانی حکومت می کند.

خدای بزرگواریها پنج نشیمن دارد. کلمهٔ شکینه ظاهراً به معنی نشیمن است. منظور از این لفظ چندان روشن نیست ولی مقصود از این پنج شکینه: حس، وجود، اندیشه، تغیل واراده بود. این پنج نیرو لازمهٔ وجود یك فکرسالم واستوار است. در برابر این قلمرو روشن که سنت او گوستین آنرا ترالوکیدا Terra Locida (سرزمین روشن) می نامید، قلمرو تاریکی است، که پادشاه تیرگی ها در آن فرمان می راند. این منطقه، منطقهٔ دودهای خفقان آور و راتش های ویرانگر و بادهای تند و زننده و آبهای زهر آلود است. طبیعی است ساکنان منطقه بیماری زا وسرشار از سموم موجوداتی شایستهٔ همان اقلیم هستند.

در جنبوجوشاند هرکدام ازاین موجودات دشمندیگری است. در جنبوجوشاند هرکدام ازاین موجودات دشمندیگری است. روزی فرا رسیدکه از سرزمین تاریکی موجودات نفرتانگیز به سرزمین روشنایی واردشدند ورفتای وعادات آنان به دیار پاکان به ارمغان آورده شد. مانی نمی گوید که چگونه روشنایی و تاریکی بهم آمیخته شدند، ولی می گوید که تاریکی ازدور به زیبایی روشنایی پی برد و درصد د برآمدکه بهری از آن راتصاحب کند. این بیانات ظاهر آنامعقول، روشنگر طبعیانهاد و سرشت انسانهاست

که پیوسته در بدی ها غوطه ورندواز هوسها و امیال پلید مانند شیاطین در دلشان خارخاری دارند. ولی بااین همه از زیبایی روشنائی غافل نیستند، و همان پتیارگی و پلیدی طبعشان آنان را و امی دارد که زیبایی را به زور بدست آورند و آنرا مایهٔ زینت و آذین زشتیهای خود سازند. درنظر مانی منشأ شر، هوسهای لجام گسیخته است.

اگر خدای مانی و فرشتگان و دیوانی که اندیشهٔ آشفتهاش بوجود آورد، در نظر ما غریب می نماید، مانی و شاگردانش بدان ایمان داشتند و پژوهشگران امروزی باید متوجه باشند که اگر بخواهیم در باب مانی داوری بیطرفانه بکنیم باید در نظر بگیریم که این نمودارها با مظاهری که مانی برای بیان عقاید خویش بکار برده، تا حدودی حاکی ازاین است که: او آمیختگی خوبی و بدی را در نهاد انسان بخوبی دریافته بود.

چنانکه گفتیم مانی می گوید که آشوب درجهان روزی پیش آمدکه فرمانروای تاریکیها توانست بخشی از قلمرو نور و روشنایی را تصرف کند. معنی این عقیدهٔ مانی اینست که پیش آمد عظیمی که در نتیجهٔ آن جهان مشهود بوجود آمد، نتیجهٔ اقدام یاغیانهٔ نیروهای تاریکی و ظلمت بود. براثر این یورش پنج جایگاه نور آزرده شد، زیرا آنان نور محض بودند و آمادهٔ پیکار و ستیز نبودند. در قلمرو روشنایی نه آتشی هست که با آن بتوان دیوان راگریزاند، نه آبی زهرآلود و نه آهنی تیز و برنده، تا با آن بتوان به پیکار و ستیز آغاز کرد. در کشور روشنایی تا با آن بتوان به پیکار و ستیز آغاز کرد. در کشور روشنایی جز روشنایی و آزادی چیزی وجود ندارد. خدای عظمت هنگامی جو آسایش آفریده شده و راه دیگری برای مقابله با تاریکی جست، و آسایش آفریده شده و راه دیگری برای مقابله با تاریکی جست، یعنی پدر عظمت، مادر حیات را به کمك خواست و مادر حیات، انسان نخستین، آدم نیست بلکه چیزی است مانند «پروتوس آنتروپوس» Anthicres

. که درآثارگنوستیگئها (=عارفان مسیحی) ازآن سخن میرود ودر نوشته های مانوی و گنوستیگ جزیی از خداست و با خدا ازیک ریشه است.

مانویان مردمانی با عفت و پرهیزکار بودند و به این دلیل حتی در عقاید مربوط به جهانبینی و آغاز آفرینش سخن از وصلت و نزدیکی و آمیزش نمی رود. در نظر مانی تولید مثل چیز خوبی نبوده و وظیفهٔ هر مانوی این بود که بخش روشنایی را که در تنهای موجودات زنده زندانی است آزادکند، و با تولید مثل حادثهٔ ناگوار روزگارآغاز پیدایش جهان آفرینش را تکرارنکند. مانویان هرگزنان را نمی شکستند زیرا اعتقاد داشتند بااین کار بخش نوری راکه در درون آن نهنه است می آزارند.

انسان نخستین هنگامی که آفریده شد پنج عنصر درخشان برای وی همچون پوشش یا زرهی بود که برتن پوشیده بود. مانویان ترکزبان این پنج عنصر را پنج خدا می دانستند. از این عنصرهای پنجگانه، چهار عنصر باد و خاک و آتش و آب بود ولی عنصر پنجمین را نویسنده، الفهرست النسیم نامیده است. سعدی زبانان این نسیم رافرو هرمی نامیده اند و ترکهای او یغوری آنرا تین تورامی گفته اند که با لفظ اثیر بی مناسبت نیست و اغلب مترجمان و پژوهشگران آنرا بکار می برند.

هنگامی که انسان نخستین زرههای پنجگانهٔ مذکور را پوشید، به کمک فرشته یی که افسر پیروزی را دردست داشت، کوشید تا سرور جهان تاریکی را هزیمت دهد ولی نتیجهٔ نامیمون و نومیدی بخش بود وانسان نخستین درمیدان جنگ بیهوش افتاد و پادشاه تاریکی ها پنج عنصر روشن رابلع کرد. این جنگ در سرنوشت بشراهمیت بسیار داشت.

مانویان می گویند که در این مرحله، انسان نخستین با اینکه پنج عنصر روشن را ازدست داده بود، خود درخطر نبود و باپلیدی نیامیخته بود و بدین دلیل توانست به ژرفنای گرداب تاریکی ها برود وریشه های پنج عنصر شب (یا ظلمت) را آنچنان ببرد که از

بالیدن بازماند. یعنی انسان دوباره با کمك خدای بسزرگوار به میدان کارزار برگشت و نیروهای تاریکی را اسیر گرفت. با این ترتیب، اشغال سرزمین روشنی به دست عوامل تاریکی متوقف شده بود. ولی معنای پیروزی این نیست که همهٔ آسیبها و تیره روزیهای آدمیزاده جبران شده باشد. فرشته های تاریکی شکست خورده و اسیر بودند، ولی پنج عنصر درخشان را بلمیده بودند و قلمروروشنایی که محروم از پنج عنصر اصلی شد باهمهٔ پیروزی اش، پریشان و ناتوان افتاده بود.

مسئلهٔ اصلی برای روشنایی این نبود که تاریکی را میان بارویی زندانی کند بلکه این بود که چگونه اسیران را آزاد سازند. در نظر مانی موجودیت جهان آفرینش نتیجه این پیشآمدها یعنی آمیزش روشنایی و تاریکی و پلیدی و پارسایی است. براثر ایسن پیکارها آفتاب وماه که دوعامل اصلی روشنایی بودند آزاد شده بودند، ولی هنوز مقدار زیادی از عوامل نور، یعنی بی رنگی، اسیر رنگ مانده بود.

در آثار مانوی، مطالبی دربارهٔ زمین وخشکی ودریا آمده که صورت رمزی دارد، واینجا مجال بسط مقال درباب آنها نداریم، وفایده یی نیز برآن متصور نیست. پس ازآن مانی دربارهٔ فرشتك «برخوان» که فرستادهٔ روشنایی و تنها و اسطه یی بود که برای جداسازی بدیها ازنیکی ها دردسترس بشرقرار داشتند، بحث می کند.

مانی سپس میگویدکه پادشاه تاریکیها توانست آدمی را بوجود بیاوردکه بخش عظیمی از روشنایی را اوباریده، و هنوز در اندرونش زندانی است، آدم آنچنانکه مانی میگوید بهشکل خدا آفریده شده، بعداً ازهمان راهکه آدم بوجود آمده بود حوا نیز بوجود آمده است ولی سهمروشنایی درویکمتر است. آدمی خودجهان کوچکی است که تصویرهمهٔ بساط آفرینش در وی نهفته است. خدا و مادهٔ تاریکی وروشنایی همه جزو وجود اوست.

درنظر مانی عیسی موجودی آسمانی است، مانویان عیسی را

دوست می نامیدند. در نظر آنان هنگامی که عیسی به روی زمین آمد آدمی در خواب بود، عیسی اورا بیدار کرد و دیوانی را که گرداو جمع آمده بودند ازوی دورساخت. بعد آدمی در خویشتن نظر کرد و خودرا شناخت. عیسی در این راه رنج بسیار برد، و تن به سختیهای بسیار داد تااینکه آدمی را در در جات آسمانی جای داد و اور ا تعلیم داد که جوهر اصلی عیسی، خود روشنایی است، ولی روشنایی در این جهان با هزاران خطر روبروست و در معرض آنست که هر آن باعوامل تاریکی آمیخته گردد، و بدینوسیله بود که آدمی نهاد نخستین خویش را به نیکی شناخت.

مانی در شاپورگان میگوید «ایندانش وراه بکار بستن آنگاه ویگاه بدست رسولان یاپیامبران به آدمیان تلقین شده. زمانی نام این پیامبر بودا بوده ودرهندوستان تعلیم می کرده، نام دیگری زرتشت بوده درایران، ودیگری عیسی بوده درباخترزمین. واکنون پیام خدا بتوسط من که مانی هستم یعنی پیامبر خدا و پیامبر راستین و پیامبر واپسین، بشما ابلاغ می شود.»

این جملات، از کتاب ماللهند بیرونی اقتباس شده است. ولی ازاصل شاپورگان قطعاتی در تورفان بدست آمده که پروفسور مولر آنرا جمع آوری کرده است. از بررسی دقیق این قطعات می شود چنین نتیجه گرفت که مانی معتقد به توالی پیامبران بوده که در هر دوره از تاریخ و در هر کشوری بوسیلهٔ یك تن اعلام شده و به نظر مانی گفتارهای او منافاتی با تعالیم آن پیامبران ندارد. وی به زعم خود واپسین پیامبران بوده و معتقد بود که در آخر الزمان زندگی می کند، وخودش آخرین و کاملترین پیامبران و دین آوران روشنایی است. هر مس و افلاطون و بودا و زردشت در نظر وی از پیامبرانند،

ولی مقامعیسی باآنها فرق دارد و پایگاه عیسی چیزی بهتر و برتر از پایگاه آن پیامبراناست. در نظر مانی عیسی میوجودی ایزدی بود، او بروی زمین چون آدمیزاده ای پدیدار شد ولی آدمیزاده نبود. ترسایان معتقدند که عیسی را به صلیب کشیدند

ولسی در نظرمانی، آنچنانکه درکتاب مقدس مایعنی قرآن مبین آمده (ماصلبوه و ماقتلوه ولکن شبهلهم) عیسی بربالای چلیپا جان نداد مانی خودرا درحقیقت یکی از حواریون عیسی میدانست و آنچنانکه سنت اوگوستین گفته در نامه هایش همیشه خودراحواری عیسی مسیح می نوشته است. در نظر مانی دین ترسایی سنتی برپایهٔ دین یهود و کتاب عهد عتیق استوار شده است.

تضاد اصلی دراین کتاب میانخدا و آفریده های وی است که نژادانسانی عالی ترین آنان است. مسألهٔ اصلی اینست که بایددید عیسی که در فلسطین تعلیم می داده تاچه حد جنبهٔ خدایی و تاچه حد سیمای بشری دارد؟ ولی مانی تضادی در میان خدا و آفریده های او نمی دید، بلکه تضاد برای او در قلمرو روشنایی و تاریکی مجسم بود. یک فرد انسانی در نظر مانی یک واحد نبود، بلکه جزیی از روشنایی بود که در قشری بیگانه و بشکلی بی برگشت زندانی بود. در این حال برای بشرامید رهایی و جود ندارد، زیراکه اتحاد نور و ظلمت در سرشت انسانی تصادفی بوده و تنها امید بشراینست و خلیمت باز راه مرگ از زندان تیره تن رهاکود.

خدای مانی خداییاست غیر از یهوهٔ کتاب عهد عتیق. خدای مانویان خدای روشناییاست و مظاهریکه به نام «مادرزندگی»، «انسان نخستین»، و پیامبر وچیزهای دیگر درآیین مانی آمده، چیزی جز ظهور نیروی روشنایی نیست. این مظاهر جاودانی نیستند، زیراکه بنظر میرسد موجودیت آنها نتیجهٔ نیازیاست که بمناسبتی بوجود آمده، مانند ظهور فرشتهٔ خدا در بخشهای نخستین عهد عتیق.

به این دلیل عیسی درنظر مانی فقط درظاهر آدمیزاده بود. ولی درمیان مراتب روشنایی مقامی ویژه داردکه دست بشر از رسیدن به دامان آن کوتاه است. مانی آمدن عیسی رامیان بشر می پذیرد ولی روشن نمی کند اوچه کسی بود؟ و چگونه برروی زمین پدیدار گشت؟ ولی آنچه استنباط می شود اینست که وی

معتقد بود عیسی کسی بودکه دویست واندسال پیش از او دریمودیه (ناصریه) دیده شده است. مانی در مورد عیسی تاحدی تابع مرقیون ۱۲ بود. معتمل است که او، هرگز انجیل های چهارگانه را ندیده و شاید نامه های سن پل و دیاتسرون را به زبان سریانی و انجیل مرقیون راهم که شاید از انجیل پطرس اقتباس شده ندیده و باآن آشنا نبوده است.

مانی و مارسیون هیچکدام معتقد نبودند که عیسی مانندیك بشر عادی به جهان آمده و بربالای صلیب رفته، بلکه باور داشتند یهودیان مرد دیگری را بجای او کشتند. سنت او گوستین این عقاید مانی را دربارهٔ عیسی رد می کندو می گوید: چرا عیسایی که کشته شد باید بانیروی سازنده و رویانندهٔ جهانی و باوجود خدای آفتاب و باجلال و شکوه وی و با اطلس و بامرد نخستین یکی شمرده شود؟ ولی پاسخ روشن است، لااقل برای ماکه در صدد یافتن معنای این دین کهن هستند که در زامه به یهودیان ارواح مدیره نامیده شده اند و مانی در نوشته های خود نیز از آنها یاد کرده است؛ ولی عیسی بمثابه و اسط بازخرید انسان، و تاحدی مظهر اندیشهٔ رنج غیسی بمثابه و اسط بازخرید انسان، و تاحدی مظهر اندیشهٔ رنج خدا برای خاطر آدمیان است. مانی خود را آنچنانکه گفتیم از خواریان عیسی می دانست و نیز فارقلیطی می دانست که عیسی از یاد کرده است.

جهانبینی مانی وسازمانی که برای عالم قائلاست، مانند بسیاری ازداستانهای مدهبی جنبهٔ رمزیدارد واگر این قصه و نظائر آن توجیه نشود مجموع گفتههای مانی بنظر افسانههای بی سروته می آید. با اینهمه این افسانه میلیونها افرادبشر را در مدتی بیش از هزارسال بخود مشغول ساخته است. این افسانهها یعنی افسانهٔ پیدایش ودیگر افسانههای مربوط به آسمان وزمین

همه ازیک سرچشمه منشأ میگیرند ومانند امرواجی که تابش آفتاب رنگهای گوناگون به آن می بخشد و با جنبش امواج جابجا می شود، و تغییر رنگ می دهد، دراصل یکی هستند، و خوشبختانه یا بدبختانه همه، تجلیات یک حقیقت یایک افسانه اند که روشهای گوناگون را بوجود آورده وگروه بیشماری خود را مأمور بیان ونشرآن دانسته اند که عیسی ومانی نیز از آنها هستند.

مانویان مانند بسیاری از پیروان آیینهای دیگر طبقات و گروههای گوناگونی داشتهاند. گروهی را برگزیدگان، گروهی را نیوشندگان، یا به تعبیر تازی زبانان نغوشاکان یا سماعان می نامیدند. برگزیده، مانوی راستین بود، درحالی که نغوشاك ۱۷ پیرو عادی بشمار میرفت. مراسمی راکهبرگزیدگان مسراعات مى كردند بسيار سخت بود. همهٔ مانويان كياهخوار بودند، ولي كروه برگزیدگان از میخوارگی واز زناشویی وداشتن مال وخواسته هم ممنوع بودند، وچنانکه پیش ازاین گفتیم پیوسته درگشتوگذار بودند، و خوردنی بسرای یكروز وجامه بسرای یك سال ذخیره می کردند. برگزیدگان نمی بایست نانخود را ببرند و همواره مانند هندوان شاگردی همراه خود داشتندکه نبازمندیهای آنان را برآورده می کرد. پیش ازخوردن نان دعایمی می خواندند و می گفتند: «من ترا آرد نکردم و نشکستم و با بیگناهی میخورم.» سماعان یانیوشندگان مجبور بودندکه خوراك برگزیدگان را تهیه کنند وبهمین دلیل آنان از گرسنگی نمی مردند. زنان هم مانند مردان حق اینرا داشتندکه بهجرگهٔ برگزیدگان وارد شوند. ولي معمولا هيچكاري برعهدهٔ آنان گـذاشته نمـي،شد.

۱۷ کلمهٔ نغوشاك از نیوشاك زبان فارسی آمده وشاعران و نویسندگان ما آنرا بكار برده اند. ولی بیشتر بمعنی مطلق مانوی استعمال شده است، سوزنی سمرقندی در هجو نظامی (۶) میگوید:

ای نظامیکلکی بیسری وبیسامان بهنغوشاك و مجوس و مغ وترسامانی

11/2

نسبتهای دیگری هم به آنان داده می شود که بعید نیست ساخته و یرداختهٔ دشمنان مانویان باشد.

می توانگفت که درمقام مقایسه بادیر نشینان یار اهبان عیسوی، مانویان معنویت قوی تری داشتند و دراصطلاح آنها را «صدیق» می نامیدند یعنی راست کردار یا راست گفتار.

دربارهٔ تکلیف مانویان درمورد جداکردن روشنایی ازتاریکی اطلاعات دقیقی دردست نداریم ومعلوم نیست که خود مانی برای اینکار چهروش عملی پیشنهادکرده بوده است.

برای اینکه مانی را بهتر بشناسیم و بامحیط معنوی که وی در آن زندگی می کرد آشنا شویم باید از گروههای تعمید گریعنی مغتسله که یك نوع دین ترسایی کم و بیش سنتی را رواج می دادند، سخن بگوئیم. این گروهها ترسایی گری را به سبکی که ویژهٔ خودشان بود تفسیر می کردند و دید مذهبی آنان باترسایی گری رسمی یعنی مسیحیت کلیسای مرکز متفاوت بود.

دراینجا با مطلب مهمی مواجه می شویم وآن اینست که طریقتی که به نام گنوس معروف است چه می گوید؟: وجوهر آن که از خلال نحله های گوناگون عارفان یا گنوسیها (غنوسیان) دیده می شود، عبارت از چیست؟

آقای آ. فورنهارناخ از گنوس تعریفی بدست داده است که در بارهٔ آن بعثهائی تند و تیز و مخالف و موافق فراوان پیش آمده است. وی میگوید: قرناصلی میان ترسایی گری کاتولیك و ترسایی گری گنوستیك یا عرفانی اینست که عرفان گرایی یا گنوس دین را از مقام شرع پایین می آورد و جنبهٔ عرفی و مادی بدان می دهد و به صورت حاد و اندیشیده، عیسویت را مبدل به یونان گرایسی می کند، و تورات و همهٔ نوشته های معروف بعهد عتیق را دور می ریزد. در حالی که در کیش کاتولیك گرایش به یونانی گری اندك و آهسته آهسته انجام می شود و کتاب عهد عتیق اعتبار خود را از دست نمی دهد.

مکتب پدیدارشناسی امروزی میگوید: جوهر گنوس روش معنوی است وطریقتهای گنوستیك (=عارفانه) هر کدام یکی از وجوه خاص یك پدیدارکلی یا عمومی در تاریخ ادیان است. گنوستیسم هرجا محیطی متعادل ومساعد بدست آورد مانند قارچ از زمین می روید و هر لحظه فراوان و فراوانترمی شود.

از بررسی این مکتبهای سنجشگر چنین برمی آید که تحلیل پدیدارشناسی چند نمونهٔ اصلی Archétype را درمیان اندیشه های عرفان گرایان گنوستیكها برمی گزیند. این نمونه های اصلی در همهٔ اندیشه های عرفان مدار وجود دارد. ولی موضوع و روشنی آن کم و بیش متفاوت است.

مهمترین این نمونه های اصلی عبارت است ازدوگانگی بنیادی گوهرهای معارض همدیگر خواه باهم ازآغاز حیات بوجود آمده باشند خواه یکی پس ازدیگری (یعنی افسانهٔ هبوط روح آدمی زاده با اخگر روشنایی آسمانی درجهانی بیگانه ودشمن). ایسناصل اخیر یعنی اسیر بودن روشنایی در تاریکی، روشنگر احساس دوری از وطن و آرزوی رهایی از زندان تن است.

بعدها نظریهٔ آگاهی یا عرفان آگاهی دهنده و آزاد کننده آشکارشد که به آدمی راه ادراك سرشت اصلی خود رانشان می دهد. و راه رهایش را که عبارت از بازگشت به جهان لاهو تی نخستین باشد، باز می کند. از سدهٔ دوم میلادی یك نوع کیش ترسایی عرفانی به سوریه و ماوراء اردن وحتی بین النهرین راه یافت، و اسطهٔ ورود این طریقت، گروه تعمیدگران بودند. البته تعمید گری در این سرزمینها بوجود نیامده و وجود آن یك نظام عرفانی را ایجاب نمی کند. ولی این مطلب می تواند بیان کنندهٔ پاره یی از ارزشهای ژرف از راه تقدیس مربوط آیین تعمید ۱۸ باشد. معنی تعمید یك نوع دگرگونی و قبول آیین نو را می رساند.

آنچنانکه کف بین (=عراف) مشهور سویل می گفت: «درشطهایی که آبهای روان خروشان دارند آبتنی کنید، خداوند لطف خودرا شامل حال شما خواهد کرد و شما به آیین نو خواهید گرائید.» همچنین یعیی تعمید دهنده می گفت: «منشمارا در آب غسل می دهم تا آیین خود را بگردانید.»

پیروی از اصول عقاید مانی که پایهٔ آن تقسیم نیروهای کیهانی بر دو اصل روشنایی و تاریکی است آنچنان در نهاد بشر بصورت غریری نهفتهاست که حتی فیلسوفان بزرگ و ورف اندیش امروزی مانند کارل یاسپرس نیز از تأثیر آن برکنار نیستند.

یاسپرسدرکتاب«فلسفهٔ من» می گوید: حقیقت، جهان ناشناختی است، ولی آنچه مامی بینیم ازدو حال خارج نیست: جهان یك جنبهٔ منطقی ویك جنبهٔ غیر منطقی دارد، یاسپرس جنبهٔ منطقی را آیین روز و جنبهٔ غیر منطقی را سودای شب می نامد. روز روشن است و شب تاریك و پر از پرسشهای بی پاسخ.

جهان منطقی یعنی قلمرو روشنایی پر از گرفتاریها و دشواریهاییاستکه جهان لامنطق بوجود میآورد. تاریکی از همه سو در روشنایی رخنه میکند و با طوفانهای دیوانه وار و آشوبی که بوجود میآورد، همهٔ مارا بسوی ژرفنای عدم و نیستی راهنمایی میکند. با اینهمه آیین روز یعنی منطق روشنایی میکوشد تا براندیشه های ما سامان بخشد و از راه دانش و خرد زندگی را زیباترکند، ولی سودای شب کورکورانه بناهای آباد را ویران میکند و باهمهٔ نیروی خود، بیآنکه هدف وقصدی داشته باشد، برموجودات می تازد و جهان هستی را درهم می ریزد. کشمکش میان آیین روز و سودای شب در درون خود انسان هم جریان دارد یعنی از یکسو خرد مارابراه نیکی میخواند ولی غراین طبیعی ویرانگری را برما تلقین میکند. ما می توانیم راه خود را برما باز برگزینیم، ولی راه سودای شب و تاریکی مخرب هم برای ما باز

است و این دوگرایش مانند همزادانی هستندکه پیوسته در درون ما ناظر و مراقب یکدیگرند. انسان نمی تواند از آثار جوهر اشیاء درامان بماند، جوهری که ماهیت آن برای ما الی الابد ناشناخته خواهد ماند و هرلحظه ما را بامخاطرات اسرار آمیز و مجهول مواجه خواهد ساخت.

فصل دوم

بنيادهاي عقايد ماني

اقتباس از رسالهٔ پوئش

ای منادی بزرگ، تو روان مرا از خواب بیدار کردی! (ازنوشتههائیکه درتورفان بدست آمده)

احکام خرد و روشهای نیکوکاری، همه، یکی پشت سردیگری، بانظم و تر تیب ازطریق پیکهای ایزدی برای ما فرستاده شده. آورندهٔ این پیام برای مردم روزی از هندوستان بود و بودا نام داشت؛ روزدیگر زردشت بود که از سرزمین ایران برخاسته بود؛ زمانی هم عیسی بودکه روشنائی خدا را به باخترزمین ارمغان آورد؛ واپسین پیام آورآخرالزمان، من هستم، یعنی مانی که ازمرز و بوم بابل می آیم.

آیین مانی سهجنبه یا مونهٔ اصلی دارد:

نخست اینکهآیین وی آیین جهانی است، بعدی که مانی معتقد است که آیین او تنها آیینی است که خواهد توانست همهٔ جهانیان را زیر بیرق خودگردآورد. بیشك از روزی که این جهان آفریده شد، رسولان پیوسته پیامهای ایزدی را به آدمیان ابلاغ کردهاند: رسولانی مانند آدم، شیث، نوح، ابراهیم و بویژه بودا وزرتشت و عیسی مسیح.

در نظرمانی آیینی که وی پیامبرش بودشکل نوی از وحیهایی است که بر پیامبران نازل شده و مانی پیامبری است که به نوبهٔ خود پیوند میان خدا و آدمیان راتأمین می کند. مانی برای عیسی مقام ویژه یی درمیان پیامبران قائل است و خود را از حواریان وی می داند. ولی همهٔ ادیان گذشته را ناقص می داند و معتقد است که هرکدام از آنان حاوی بخشی کوچك یابزرگ از حقیقت کل است، حقیقتی که پس از مدت کوتاهی چهرهاش تغییر کرده و فروغ نخستین را از دست داده است. دایرهٔ گسترش هرکدام از این دینها از بخش محدودی از جهان فراتر نرفت. بودائی گری به هندوستان، مزداگرایی به ایران و آئین ترسایی به باخترزمین اختصاص یافتهٔ است.

مانی میگوید که وی آخرین حلقهٔ زنجیر وحی ها و پیامبر آخرالزمان و واپسین پیامبران است.

درکتاب شرعیات مانی که به زبان چینی ترجمه شده، مانی خود راپیامبر هزارهٔ حوت می داند که آخرین هزارهٔ عمرجهان است. مانی خود را پاراکلت یا فارقلیط می خواند. مانی معتقد بوده که دانش وی دانش کامل است و تنها طریق بیان و توجیه کامل و قطعی همهٔ پدیده های عالم است، در حالی که پیام های پیشین هرکدام بخشی از نور دانش را دربردارد، واین نور درزیر پرده ای تیره از رازها و چیستان ها و استعاره ها پوشیده شده و بدون تفسیر و تعلیم فارقلیط به مرحلهٔ کمال نخواهد رسید.

تعالیم مانی حاوی همهٔ تعالیم گذشته است ولی از همهٔ آن تعالیم در راه شناسایی جهان دورتر میرود. آموزشهای مانند آموزشهای پیشین براثر وجود مرزهای جغرافیایی محدود نمانده است.

مانی میگفت اخگر امیدی که در گفته های وی موجود است خاور و باختر را روشن خواهد کرد و پیام وی در همه جا و با هر زبانی شنیده خواهد شد. جامعه های باستانی هر کدام در میان افراد و نژادی معین و یا در منطقهٔ جغرافیایی محدودی از زمین تشکیل شده است، ولی جامعهٔ مانوی جامعهٔ عظیمی در قلمرو زمان خواهد بود که سراسر جهان را در بر خواهد گرفت. مانی می گوید: جامعهٔ من در همهٔ شهرهای جهان سازمان خواهدیافت و در همهٔ کشورها شناخته خواهد شد.

جنبهٔ دوم این مانی جنبهٔ جهانسی و جنبه تبلیغسی آنست. مانوی گری خود را تنها دین راستین همهٔ جهانیان فرض می کرد، و تبلیغ و ترویج آن را وظیفهٔ دائمی هرمانوی می دانست. مانی مانند سن پل پیوسته در سیر و سفر بود و خود را خدمتگزار دین خدا و پیشوای دعوت به زندگی و دعوت به رهایش مسی دانست. از این رو شاگردان مانی با پیروی از استاد همه پیك و پیامبر خروه خوان (برخوان) بودند. هر مرد مانوی سخنران و خطیبی خستگی ناپذیر بود که باید همیشه و همه جا مردم را به بیداری و رهایش دعوت کند؛ هر عضو (برگزیدهٔ) این جامعه رهرو و رهنشین سرگردانی است که آنچنانکه به وی دستورداده شده، باید پیوسته در سفر باشد و اصول عقاید او را به مردم تعلیم کند و پیوسته در سفر باشد و اصول عقاید او را به مردم تعلیم کند و

آرمان مانویان سیر وگشت و تصرف جهان است. و در کتاب مانوی به زبان چینی که معروف به جامع مانویك است و شادروان پلیوت نشر کرده، به کسانی که بدون احراز ضرورت درگوشه یی تنها می نشینند، گروه بیماران گفته شده است. مانی بالعکس از

گروه برگزیدگانی که نمیخواهند همیشه دریك محل مقیم باشند و میخواهند دائماً درحال راه پیمائی باشند، تبجلیل مسیکند. می گوید این دسته که جزایمان استوارخود جنگ فزاری در دست ندارند، باید همه جا بروند تاجانوران درنده و دشمنان کینه توز خود را وادار کنند که به کنامهای خود پناه برند واز سرراه آنان دور شوند.

در نتیجهٔ پیشگرفتن این روش، گسترش و پراکندگی گروه مبلغان مانوی عجیب بوده: این آئین درباختر از میانهٔ سدهٔ سوم به بعد درکشور مصر درمیان گروه ترسایان، و همچنین درمکاتب فلسفی غیر ترسایی آنجاگسترش یافت. مانوی گری به فلسطین و رم رسید. چنانکه درسدهٔ چهارم دین نو در همه جا مستقر شده و در همه جا وضع موجود را تهدید می کرد. در افریقای شمالی در سالهای ۳۷۳ تا ۳۸۲ مانوی گری سنت او گوستین را بخود جلب کردو سپس درآسیای صغیر ویونان وایلیری وایتالیا و شاید در کشور گل (فرانسه) و اسپانیا گسترش یافت.

ازنظر زمان همآئین مانی قرنهادرخاور و باخترپایدارماند. در دورهٔ ساسانیان با وجود همهٔ فشارهائیی که برآن وارد شد، مانوی گری ازمیان نرفت و در پایان حکومت ساسانی الهام گر دین مزدك شد.

درسدهٔ دهم میلادی ریاست مذهبی ازبابل به سمرقند منتقل شد ودردرون قلمرو اسلام هماندیشه های مانوی در عرفان اسلامی و اندیشه های زنادقه تأثیر گذاشت. درماور اءالنهر مانویت بخوبی پیشرفت کرد، ودرخراسان مانویان متعصب دین آوریه یادیناوریان نامیده می شدند و زمانی خودرا پیروز وموفق می دیدند.

درسدهٔ ۷ گروه مبلغان، هنگامی که راه کاروانرو _ کاشمر _ کوچا _ قره شهر دوباره دائر شد، به سوی خاور پیشرفت کردند. در سال ٤٩٦ یکی از زعمای مانویان در دربار امپراطور چین دیده شد. امپراطور آزادی اجرای مراسم مذهبی را برای آنان تأمین

کرد (چینیان آیین مانی را، دین مومونی Momoni میگفتند)، پادشاهان بعدی ۱۹ آنان اجازهٔ تأسیس معبد دادند. درسال ۲۹۳ تنی چند از روحانیان مانوی، خاقان اویغورها را به دین خودجلب کردند. دراین کشور، یعنی کشور اویغورها تاسال ۲۸که قرغیزها دولت اویغور را منقرض کردند، دین مانی دین رسمی اویغورها بود. بااین همه حتی پس از آن دوران، تاروزی که چنگیزخان همهٔ مانویان و غیب مانویان را تارومار کرد، دین مانی در منطقهٔ کان چه ئووکان سو و خوچو در شرق تورفان و درواحهٔ ختن دینی زنده و پویا بود. در خودکشور چین، با اینکه خاقانهای اویغور از آن پشتیبانی نمی کردند «آیین روشنایی» در کنار تائویئسم و بودیسم پسورت جامعه های سری در مناطق فوچه ئو و فوکین تا پایان قرن بود از خاور تا باختر یعنی از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام بود از خاور تا باختر یعنی از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام گسترش یافته بود و در حدود ۱۱ سده دوام آورده بود.

دین مانی دینی جهانگیر بود. پیروان اومی بایست در راه گسترش و تبلیغ آن کوشا باشند، ولی افزون براین دوجنبهٔ این دین کتاب هم بود. مانی که گواه اختلافات و تناقض ها در میان پیروان ادیان باستانی بود، خواست دین خود را ازاین گونه خطرها دورنگاه دارد وازاین جهت عقاید و شرایع خود راخود نوشت و بدست بازماندگان سیرد.

جامعهٔ راستی یعنی جامعهٔ مانوی را مانی بررویهفت کتاب بنیاد کرده است. و هموگفته است که متن کتابهای وی قطعی است. هیچ دبیر و نسخه بردار نباید هیچگونه تغییری در آن بدهد. مانی در این کتابها در کمال وضوح و روشنی دانش جهانی کامل و عاری از هرگونه ابهامش رابه و دیعت سپرد.

- و اینك فهرست كتابهایش:
- ١) شاپورگان، بهزبان پهلوی
 - ٢) انجيل زنده يا جاويدان
 - ٣) گنجينهٔ زندگي
- ٤) يراگماتيا (حاوى، ياجامع، كتاب اعمال)
 - ٥) كتاب رازها
 - ٦) کتاب دیوها

بیشتر این کتابها یا رساله ها به زبان سریانی و یا زبان آرامی خاوری نوشته شده است. احتیاطهای مانی رویهمرفته مؤثر بود. یعنی دراصول عقایدش درسده های بعدی دگرگونی های مهم پیش نیامد، ولی بااین همه پیروان وی پس از درگذشتش کتابهایی جعل کرده و به استاد نسبت دادند مانند «کفالایا» (فصول) که به منظور ترویج دین مانی نوشته شده بود و آثار دیگر از قبیل نیایش ها و مواعظ و تاریخ های جامعهٔ مانوی و یا عبارات خستوانی و غیره ولی هیچکدام از این نوشته ها پایه های اصلی دین وی رامتزلزل نکرده اند.

روزگار درازی تنها منبع اطلاعات موجود دربارهٔ مانی نوشته های مخالفان دین وی بودکه بمنظور رد وجرح عقاید مانی نوشته شده بود. ولی کشفهای بسیار مهم سالهای آخرسدهٔ ۱۹ و آغاز سدهٔ ۲۰ درمنطقهٔ تورفان و ترکستان چین، و درکان سو و در غارهای نزدیك تون و هو نگی و همچنین نوشته یی که درفیوم (۱۹۳۱ در مدینهٔ مادی) بدست آمده مدارك بسیار استوار واصیل در اختیار پژوهندگان گذاشت. این مدارك، که عبارت از کتابها و نوشته های پوسیده با تجلید و نقاشی های زیباست هنوز کاملا خوانده نشده است.

بخش مهمی از این نوشته هامتأسفانه به زبان اصلی نویسندگان آن بدست ما نرسیده، بلکه بیشتر ترجمه هایی است به زبان چینی

یا ایغوری، یابه یکی از زبانهای ایرانی (سغدی، یارتی، یارسی) درتر کستان و یابه زبان قبطی درمصر.

نکته یی که باید متذکر شد اینست که نوشته ها و عقاید مانی به چندین زبان تألیف و ترجمه شده است و اهمیت این نکته ازاین نظر است که کیش مانی بسیار زود جنبهٔ جهانی پیداکرده است: دو عامل مؤثر این گسترش تبلیغ وکتاب بوده است.

از مجموع این نوشته ها خواننده تصور خواهد کردکه دین مانی یك نوع دین تركیبی بوده است. خود مانی گفته است که: نوشته ها و عقاید خردگرایانه و مکاشفات و رمزها و سرودهای جامعه های مقدم برمن، همه درآیین خردی که من پیامبرش هستم گرد آمده. آنچنانکه چشمه ها وجویبارها به سوی رودی سرازیر می شوند که همه آبها را برمی گیرد، کتاب من همهٔ نوشته های کهن را حاوی است. نتیجه این گردهم آمدن، آیین خردی است که برای نسل های گذشته ناشناخته بوده است.

این نظر را سنگ نوشتهٔ کریتر در شهر پارسه تأیید می کند وی می گوید ایران درسدهٔ ۳ جایگاه ادیان گوناگون بود، یهودیان، ترسایان، گنوسیان، نصاری و بوداییان همه به آنجا رومی آوردند.

مانی از بودا تناسخ، از زردشت دوگرایی و از ترسایان ظهور فارقلیط ونقش عظیم مسیح را به وامگرفته. با اینهمه نظام اندیشهٔ مانی، تلفیق ادیان مختلف وعاریت گرفتن راه و رسم های گوناگون نیست. آنچه مانی می خواست دست یافتن به حقیقتی بودکه مجرد وکلی باشد، تاجایی که بتوان آن حقیقت را به اشكال كوناكون بيان كرد وبه اوضاع معيطها وتعاليم دور از یکدیگر تطبیق داد و به نحوی که وحیی راکه بر وی نازل شده بتوان بهقالبهاى مختلف ريخت بى آنكه ماهيت اصلى آن خدشه دار شود. بااین ترتیب عناصر هندی و ایرانی و ترسایی، دردین مانی بمنزلهٔ اجزاء ترکیبکنندهٔ دین وی می باشند وسیمای جامه یی را پیدا می کنند که پیامبر آن با تعمق و ژرف بینی اندیشه ها، خود را باآن یوشانده است.

پوئش، عقیده داردکه برای تعریف مانویگری واژه گنوس از هسر واژهٔ دیگسر مناسبتر است. مانسی دوران جوانسی خود را در میانگروهگنوسیهای مغتسله (= تنشویان) گذرانده، خود مانی اذعان داشته که با عقاید دو تن ازگنوسیهای بزرگ آشنا بوده (باردیصان ومارسیون=ابن دیصان ومرقیون) و به مکاشفهٔ گنوسی نیکو ته دسترسی داشته است. اندیشه های مانی با جنبهٔ عرفانی (گنوسی) ارتباط داشته و وی را باید از گنوسیان شمرد.

گنوس چیست؟معنای و اژهٔ یونانی گنوس، شناخت = عرفان است، گنوس شناختی است که سراسر آن جستجوی رهایش است، جستجویی که آدمی را و ادار به شناختن خودش می کند و از این راه خدا و همهٔ موجودات را به وی آشنا می کند و در نتیجه رهایش را برایش ارمغان می آورد. آری، مانوی گری عبارت است از آیینی که می خواهد معرفتی را که رهانندهٔ انسان است به آدمیان یاد بدهد.

مانویگری مانند همهٔ فرقههای عرفانی (گنوسی) زاییدهٔ دلهره یی است که وضع انسان درجهان، در بردارد. انسان اندیشمند درمی یابد که وضعی که آدمی در آن قرار گرفته عجیب و تحمل ناپذیر و بی شك بد است. انسان درك می کند که روح انسان اسیر جسم است و جسم اسیرجهان است، که همهٔ پدیدارهای آن بابدی آمیخته شده است. بدی که آدمی را پیوسته تهدید می کند و آلوده اش می سازد. با اینهمه انسان دنبال رهایش می گردد. ولی اگر انسان می تواند این نیاز رایعنی نیاز رهایش رادرك کند و می خواهد روزگاری که خودش به خودش تعلق داشت و از اصل خود دور نیفتاده بود، دوباره بیابد و آزاد بشود و به حدکمال پاکی برسد، باید نتیجه گرفت که آدمی بالاتر از معیطی است که در آن زندگی

می کند و با اندام خود وزمان خود و جهان خود بیگانه است. (به عبارت دیگر انسان مانند نیای که از نیستان بسریده شده، می نالد و چون از اصل خود دور افتاده می خواهد روزگار وصل را باز بیابد). در اینصورت وضع فعلی آدمی سقوط آدم است (هبوط)، و باید دید چگونه و چرا آدمی مانند کبوتری از اوج آسمانها به حضیض ذلت افتاده.

حالکه انسان خودراشناخت ویا بازشناخت ودریافت که در این جهان بیگانه است ناچار در می یابد که خدانیز در این جهان بیگانه است. آری خدا، خدایی که سراسر نیکی وراستی است مسلماً این جهان وضع پر از رنج و دروغ را نساخته و نخواسته است، او مسئول وضع این جهان، و موجودات مادی آن نیست، مانی با این مقدمات ناچاراست بگوید که بساط آفرینش راکه ما می بینیم موجود دیگری که پست تر از خدای بزرگوار است، وشاید هم دشمن و معارض خدا است بوجود آورده است، مانی مانند همهٔ گنوسیها به مرحلهٔ وجود دو بن می رسد: یك بن خدای بزرگاست که سراسر نیکی است و بن یا خدای دیگری که قادر و قاهر و آفریننده و سازندهٔ بساط زندگی است.

باز مانند همهٔ گنوسیها مانی باین نتیجه می رسد که شناختن خود و خدا متضمن رهایش است. شناخت خود عبارت از بازشناخت خود است. یعنی جستن ویافتن و بدست آوردن «من» واقعی که در نتیجه آمیخته شدن جسم با ماده است. (گنوسیس، و اپی گنوسیس) در آیین مانی شناخت خود عبار تست از تصاحب بخشی از نوری است که در نهاد آدمی است، نوری که ریشهٔ آسمانی دارد و بااینکه اکنون بعال زاری افتاده پیوند خود را باجهان بالا نبریده است.

این نکته مهم است که مانی معتقد است که خداو روان هردو ازیك اصل هستند وروح یاروان بخشی ازخدااست. یعنی جزیی از خدا به زمین آمده و باجسم وماده و کالبدتیره بدن پلیدی هایش

۵۸ مانی

آلوده شده. بااینحال ما میدانیم که خدا بخشهای المهی را که اکنون اسیر است ورنج میبرد، فراموش نکرده وروزی خواهد رسید که خدابخش نوررا برخود خواهد خواند وانسان بمرحلهٔ اتحاد خواهد رسید. بااین ترتیب رهایش انسان درواقع رهایش خداست. یعنی خدا روزی رهانده و رهاینده خواهد شد، وانسان دراین نقش شریك خواهد بود.

آن بخش ازانسان که باید نجات یابد روان آدمی است و رهاینده هوش وخردآدمی است. (بهزبان یونانی این بخش نووس Nous (نفس؟) و بهزبان ایرانی شمالی مانوه مده است).

این بخش ازآدمی بخش برین آدمی است که شناسایی ازآن حاصل می شود و مظهرآن فرستاده های روح القدساند، و به سخن دیگرنوس، خدا با جنبه های فعال وروشنگر و رهاینده اش است.

فصل سوم

گنوس یا عرفان غربی

١

مقدمه

آئین مانی از گنوس یعنی نوعی عرفان که درجهان باختری کمی پس ازمرگ مسیح شیوع یافت متأثر شده است، بیان و تلخیص عقیده یا عقاید گنوسی آسان نیست زیرا که گنوسیان پیشوایان متعدد داشته وهرکدام ازآنان عرفان رابه شکل ویژهای تعریف نمودهاند. اساس گنوس وصول به مرحلهٔ شهود است، یعنی آدمی باید براثر ریاضت و کوشش درراه تزکیهٔ نفس، و آزادکردن آن از هرچیزی که رنگ تعلق می پذیرد به مرحلهای برسد که بتواند با مکاشفه و رؤیت باطنی ناپیداهای جهان را ببیند و درك کند، این نوع آشنایی باجهان عرفانی را دانشمندان و حکمای یونان یکی از راههای وصول به مرحلهٔ یقین دانسته اند و برای بیان برخی از مطالب زبان عرفان را بکار برده اند.

زبان عرفان غربی یعنی گنوس واصولی که بسر روی آن پایه گذاری شده بقدری پیچیده است که دریافت آن بسرای کسی که سالك آن طریقت نیست دشوار است. تصور می رود که برخی ازراه ورسم های تصوف وجنبه های عالی آن با گنوس بی ارتباط نباشد، آنچنانکه طریقت های عجیب دیگر مانند حروفیان وحتی یسزیدیها را می تسوان با پارهای از شعب افسراطی گنوس ارتباط داد.

گنوسیها به شعبه های چندی تقسیم شدند و پیشوایانی که مهمترین آنان سیمون افسونگر و بازیلید و مارسیون و ولانتن و مارقوس بوده اند گروهی از آنان هم به نام های افسیت یعنی مارپرستان و گنوس تربیعی (درمقابل تثلیث، این گروه به چهار خدا قائل بودند) و کارپو کراسین ها، عقاید عجیب و غریب دربارهٔ بساط آفرینش داشتند.

۲ بعثی در بارهٔ گنوس

دربارهٔ گنوسیگـری' ستونرانسیمان میگوید: پـدران کلیسا که به دقت و ژرف بینی خوگرفته بودند دربارهٔ برخـی از مسائل مربوط به علوم الهی دچار تردید بودند، و مدت مدیدی پاسخ روشنی به یکی از اساسی ترین پـرسشهای مربوط به الهیات نتوانستند بدهند. پدران کلیسا که همـهٔ هم خودرا صرف آثـار بازخرید انسان پس از گناه نخستین کردند، هر گزدربارهٔ ریشهٔ این گناه نندیشدند.

جهانی که ترسایان سده های نخستین درآن زندگی می کردند جهان امپراطوری روم بودک درآن خونریزی و هوسرانی و بی تکلیفی حکمفر مابود، و رویهمرفته محیط نفرت انگیز و پلیدی

1- Gnocisme 2- Steven Runciman

۱- کیسا گروهی از متکلمان عیسوی بودندکه کوشش میکردند دینسیحرا

۲- بااصول خرد تطبیق دهند.

بود. گروهی از مردم می گفتند باید ازخود پرسید که پلیدی چگونه به جهان آفرینش راه یافته است، واگر آفرینندهٔ جهان و مدبرحال جهانیان خداست، پس چرامجاری احوال پیوسته برخلاف رضای آدمیان سیر می کند. سازندهٔ زمین وآسمان اگر قادر مطلق و بخشنده و مهربان است، چرا اجازه داده است اینهمه بدی در قلمرو او رخنه کند. پاسخ این پرسش را گنوسیان تاحدی می دادند، اندیشهٔ گنوسی منحصراً برمبنای وجود شر در جهان بوجود آمده است.

بدعتگرایان دین مسیح و فیلسوفان، پیوسته ازخودمی پرسند که منشأ شرچیست و شرچگونه بوجود آمده؟ کلیسا معتقد بود که پاسخ این پرسشهارا دین مسیح داده است، ولی گمراهان یعنی کسانی که به گفته های مسیح ایمان ندارند ازدرك معنای آن عاجزند، و نتیجهٔ این عدم توجه، قبول اصل دوگرایسی است. گنوسیها نخستین گروهی بودند که به آنان نیکولائیت می گفتند. مؤسس این گروه کشیشی بود به نام نیکلاکه معتقد شد سازندهٔ گیتی خدا نیست بلکه دمیورژ است که به معنی معمار (مهراز) بکار رفته است. این عقیده، اشکال گوناگونی پیداکرد ولی در اساس یکنواخت بود و در امپراطوری رم بدست گنوسی های برزگ مانند والانتین و بازیلید و مرقیون گسترش یافت.

راه حل گنوسی ها برای توجیه وجود شر درجهان این بود که جهان مارا خدا نساخته است، زیرا خدای پدر، وجوهر نخستین در پشت طبقات آسمانها درمکانی دور ازما وجهان ماجای دارد. در سلسله مراتب موجودات برطبق پندارهای گنوسی، ائون ها بلافاصله پس از خدا جای داشتند، ائون هاکه با امشاسپندان زردشتی قابل قیاس بودند همه ایزدانی بودند که گنوسیها دربارهٔ آنان سخنان گوناگون می گفتند. والانتین معتقد بود که ائون ها

موجودات مجرداند ونامهایی مانند خاموشی، خرد، و راستی به آنان میداد. نام خداوندبزرگ آبیم بودکه به معنای ورطه است. خداوند وائونها دستهٔ پلروم از تشکیل میدادند، که مفهوم آن جهان کامل بود، گنوسیها می گفتند جهان ما براثر سقوط در درون پلروم بوجود آمد، وسقوط نتیجهٔ کنجکاوی یاهوس یکی از ائونها بود.

ازاین نابسامانی که هوس، عامل آن بود تراوش جدیدی بوجود آمدکه نتیجهٔ آن پیدایش جهان هستی بود. ولی برای وصول به معمار جهان یعنی دمیورژ مراحل مختلف باید پیمود. هرکدام ازفرقه های گنوس برای دمیورژ معنی ومکان ویژه یی را قائل بودند. برخی او رایك ائون ساقط می دانستند، گروهیی اورا با یهوه، خدای یهودیان یکی فرض می کردند، یهوایی که برطبق گفته های سفر پیدایش دنیا ومافیها را بوجود آورد. ولی بهرحال دمیورژ خدارا اصلا نمی شناخت ویا هماورد و رقیب او بود.

گنوسیها معتقد بودند که در قلمرو آفرینش انسان مقامی عالی دارد، زیرا که بخشی ازاخگر خدایی دردرون او جای دارد. معلوم نیست این روشنایی چگونه به درون آدم راه یافته، آیا خدای بزرگ چنین خواسته، یایکی ازائونها دراین کار مداخله کرده معلوم نیست. بهرحال وظیفهٔ خدا اینست که خود را به موجودی که آسمان بار امانت را بهدوش وی گذاشته بشناساند، تابه آزادی ذرات نوری که دردل آدمیان اسیر است کمك کند. خدا به این منظور عیسی را به این جهان فرستاد. گروهی از گنوسیها عیسی را یکی ازائونها می دانند. عیسی نمی توانست آدمی و اقعی باشد، و جزو دستگاهی که دمیورژ آفریده قلمداد گردد. او صورت باشد، و جزو دستگاهی که دمیورژ آفریده قلمداد گردد. او صورت آدمی داشت ولی بهرحال موجودی ایزدی بود.

واژهٔ Gnose بمعنای عرفان است ولازمهٔ ورود به ایسن حلقه انجام تشریفات سیر یا سرسپردگی بود که ضمن آن عارف به رازهای گنوسی آشنا می شد. گنوسیها برای گروه خود سه سرحله قائل بودند. در مرحلهٔ نخستین روحانیان بودند که سرشار از وجود خدا بودند و رهایش آنان از طریق آشنایی بااسرار عرفان به آسانی میسر بود. در مرحلهٔ بعدی نفسانیان بودند که کمسی از نور خدا دردل آنان بود و شرط رهایش آنان نیکوکاری بود. در مرحلهٔ و اپسین جسمانیان می آمدند که اثری از روشنایی خدا در آنان نبود و در نتیجه سر نوشت آنان از خاك بر آمدن و در خاك در آنان بود و در نتیجه سر نوشت آنان از خاك بر آمدن و در خاك

سازمان اصلی گنوسی تاحدی مرهون اقدامات مرقیون یا مارسیون بود. گنوسیها بزرگ معمولا فیلسوف بودند، ولی سرقیون کلیسایی تأسیس کرد که سالهای بسیار پایدار ماند و اندیشه های گنوسی توسط آندرجهان پراکنده شد.

مارسیون از سدهٔ سوم ببعد کلیسای خودرا تأسیس کرد ولی از بعث دربارهٔ ائونها صرفنظر کرد. مارسیون معتقد بود که جهانی که ما می بینیم ودرآن زندگی می کنیم جهانی است پراز جور وستم کاری، دراین جهان اصل کیفر و پاداش که هردومتضمن بیدادگری است حکمفر ماست. ۱۳ آسمان مقرآفریدگار جهان مادی یعنی مهراز یا معمار بزرگ است که همان یهوه منتقم و سختگیر تورات است، ولی خدای راستین مظهر لطف و مهر بانی است، که همیشه بوده و خواهد بود. وی عیسی مسیح را برای مبارزه با یهوهٔ سفاك برروی زمین فرستاد. مارسیون ازقرن عظیم میان

۹ـ Initiation کشایش راشایدبتوانبجای سرسپردگی بکاربرد (گشایش ورهایش)
 10- Spirituels 11- Psychiques 12- Materiels
 ۱۳- منظور اینست که پاداش خوبی در مقابل خوبی نوعی خرید و فروش است و کیفر بدی هاهم خودیك نوع بدی دیگری است که قانون را دستاویز قرارمی دهد.

پیام کتاب عهد عتیق یعنی تورات که سر تاپا مکر وکید وقهر و انتقام ووعید است بامعتوای کتاب عهد جدید یعنی انجیل که سرشار ازمهر ومعبت وعشق است تعجب میکرد، ونمی توانست تورات راکتاب خدا وخدایی راکه درآن کتاب معرفی شده است حدای واقعی بداند وحتی رهایندهٔ آخرالزمان را هم بصورت قهرمانی شمشیر بدست وخونریز نمی پذیرفت.

مارسیون تضادی راکه میان دوگفتهٔ منسوب به خدا وجود داشت، مایه آیین خود قرار داد. وی ازگروه دوگرایان بود، ولی دوگرایی او شکلی خاص داشت: یعنی نیکی و بدی را درمقابل هم نمی نهاد، بلکه دادگری و بخشایندگی را معارض هم می دانست. اومی گفت که جهان آفرینش شاید برطبق آیین عدل و داد ساخته شده و مظهر بدی مطلق نیست، ولی بهرحال باید به آغوش خدای بخشنده و مهربان پناه ببرد، باید از این جهان بگریزد. گرایش بر زهد و ترك دنیا ضرورت دارد. او جهانیان را به چند طبقه مارسیون لذات این جهان را اصل پلیدی ها می خواند. پیروان مارسیون اگر غسل تعمید دیده بودند می بایست از زناشوئی مارسیون اگر غسل تعمید دیده بودند می بایست از زناشوئی پرهیز کنند، ولی شمارهٔ این دسته بسیار اندك بود و گروندهٔ عادی مکلف به رعایت این اصل نبود.

مارسیون تعالیم کتاب عهد عتیق را رد کرد و در میان انجیل ها فقط انجیل لوقا و نامه های سن پل St. Paul را پدیرفت، و انجیلی برای خود و پیروانش پرداخت که همهٔ آثار یهودی گری ازآن حذف شده بود.

عقاید مارسیون بتدریج درمیان پیروانش تغییر ماهیت داد و تبدیل به دوگرایی خشن و قطعی گردید. در آغاز سدهٔ سوم موضوع بحث پیکار میان خدای عادل و خدای نیکوکار بود. خدای عادل سرانجام تبدیل به خدای بدیما شد و بیگانهٔ نیکوکار یعنی خدای

خوب دشمن خدای بدیهایعنی شیطان تلقی شد، شیطانی که بعقیدهٔ آنان این جهان را آفریده است.

بعدها يبروان مارسيون كار را يجائى رساندندكه گفتندكه اگر یهوه دشمن خدای بزرگ است، دراین صورت کسانی که در کتاب عهد عتیق یعنی تورات بصورت مردمان پلید و گناهکاری معرفی شده بودند چون ازگروه دشمنان یهوه بودند باید آنان رانیکوکار تلقی کرد. درنتیجه گروههائی تشکیل شد که قابیل برادركش رامحترم داشتند وبه فرعونكه تدورات مدعى بدود خداوند بخاطر رهایی یهودیان ازاسیری، وی وهمهٔ سیاهیان و ييروانش راغرق كرده است تصديق تقدس دادند. همچنين ساكنان شهر سدوم راکه تنی چند ازآنان گناه کرده وبه کیفر آن شهری طعمهٔ آتش شده بود تقریباً در ردیف شهیدان در آوردند. ماری که می گویند حوارا باافسون وفریب وادار به نافرمانی کرد موجودی بسیار دوست داشتنی شد، زیرا همو بودکه آدم وحوارا به سوی درخت علم راهنمائی کرد، وفرق میان زشتی وزیبائی بر آدمیان آموخت وکار بجائی رسید که میان پیروان مارسیون جمعی پیدا شدند که ماریرست بودند و «افیست» نامیده می شدند. وبااینکه مارسیون به پیروان خود زهد و تقوی را توصیه کرده بود. این گروه آنچنانکه گفته می شد دست به کارهای ناشایست می زدند و بعید نیست که این نسبت ها پرهم بی بنیاد نبوده است. شاید این شایعات برای آن دربارهٔ گنوسیها پراکنده شدکه مردم معتقدند مراعات قواعد زهد كامل محال است ومدعيان زهد وتقوى چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند.

افسونگری و توسل به جادو هم درمیان گنوسیها شیوع داشت و اشکال عجیب به خود گرفت و اعتقاد به دیوان و غولها بانام های باور نکردنی درردیف عقاید مارسیونیها یا مرقیونیان درآمد. درمورد تشریفات مذهبی هم اهمیت غسل تعمید بیشتر شد و کار بجائی رسید که تعمید مقدمهٔ مرحلهٔ فناعفی الله برای آنان گردید.

گروههای فرعی مرقیونی دیری نپائیدند، ولی این عقاید که بنظر کسانی که خود پیرو عقایدی مشابه بانام های دیگر و راه ورسم هایی که گذشت زمان برایشان مأنوس جلوه می داد، بودند، عجیب بنظر می آمد ولی بااینهمه دردوران ظهور خود بطور عادی پیروانی پیدا کردند.

خوشبختانه بشر آنچنانکه مانویان معتقد بودند، پاره یی از نور خدارا در درون خود به امانت دارد، ودرنتیجه تأثیر سخن باطل باهمهٔ قدرت و نفوذیکه می تواند بدست بیاورد، جاودانی نیست و بشر در تکاپوی نافر جام خود درراه وصول به حق شاید روزی به آن دست یابد. عقاید مارسیون و آدم پرستی و خانه پرستی و سنگ پرستی و مرده پرستی ممکن است دراوضاع خاصی گسترش پیدا کند، ولی چون رؤیاهای شب بادر خشش خورشید بامدادی پایان می پذیرد و اثر آن جز در گوشه های ضمیر آدمی بسر جای نمی ماند، شاید روزی فرارسد که حقیقت آشکار گردد و بشر ازاین گونه گمراهی ها رهایی یابد.

اکنون بایددیدکه ریشهٔ دوگرایی درآیین مرسیون در کجاست. رانسیمان می گوید: دلیل مسلمی برای اثبات این اصل که مارسیون روش دوگرایی رادر جایی غیراز آیین مسیحی آنچنانکه درسوریه رواجداشت جسته باشد در دسترس نیست ولی نمی توان از وجود دین زردشت در بخش خاوری جهان یعنی درایران و تأثیر آن بکلی غافل بود.

آری درمرحلهٔ اول می توان مدعی شدکه مارسیون خود مبتکر این اندیشه بوده و از دین مسیح (با تعبیرات ویژهٔ خود) الهام گرفته، ولی نباید فراموش کردکه دین زردشت در آیین های یهودیان و ترسایان هم تأثیر بخشیده است.

در سدهٔ دوم مسیحی یکی از پیشوایان نامدار دین مسیح یعنی بردیصان یا ابندیضان اندیشه هایی را رواج داد که مسلماً باآیین دوگرایی زردشت پیوستگی داشت. زادگاه بردیصان شهر

ارس بودکه می توان، هم درردیف شهرهای سوریه بحساب آورد و هم جزو ارمنستان یا بین النهرین دانست.

بردیصان میگفت که درآغاز کار خدا و پنج عنصر جاودانی باهم زندگی میکردند و همآهنگی میانآنان حکمفرما بود، عناصر پنجگانه عبارت بود ازروشنائی درخاور وباد درباختر، آتش در نیمروز وآب درشمال و تاریکی که دشمن بود در ژرفنای گیتی جا داشت. سپس پیشآمد نابیوسیده یی اتفاق افتاد و درنتیجه گیتی دچار آشوب گردید و تاریکی ها از اعماق ظلمت بسوی روشنایی روی آوردند. عناصر روشن خدا رابه کمك خواستند. خداوند به کمك شتافت و تاریکی را به جایگاه فعلیاش پس فرستاد و با عوامل آمیخته یی که از این یورش برجای مانده بود جهان و جهان و را بوجود آورد. بردیصان برعکس مانویان معتقد بود ارواح جدیدی بوجود میآید که به قلمرو روشنایی وارد می شوند. بردیصان میوان میرد در در میشوند. بردیصان میوفق به تأسیس مکتبی نشد، روش او روش مسرد دانشمند بود نه مبلغ دین، ولی اصولی که تعلیم می داد در مانی تأثیر بخشید.

رانسیمان میگوید: «امروزه همه کس مانی را در بیرون مرزهای ترسایی گری جای می دهند.» مانی ایرانی بود، زادگاهش ایران بود، در کشوری که دین رایج آن زردشتی گری بود دین خود را آشکار ساخت، ودر همانجا خود مانی هم می گفت که بودا و زردشت و هرمس و افلاطون و عیسی همه حامل پیام خدا بسرای آدمیان بودند. ولی برخی از نویسندگان باستانی مانند سنت افرم آنمانی رادر جرگهٔ بدعت گذاران دین مسیح جا می دهند. آنچه مسلم است این است که مانی دوگانگی عوامل مؤثر درجهان یعنی روشنایی و تاریکی و چیزهای دیگری از مارسیون و زردشت اقتباس کرده، ولی خود رایکی از حواریون مسیح می دانسته است.

ريشة كنوسيسم

گنوس، شناسایی حقیقتی است که در فراسوی جهان محسوس جای دارد، دیدنی است ولی نه بادیدهٔ تن، قابل درك و لمس نیست زیرا که همواره درمحیطی رازآمیز و دوردست غنوطه ور است. درنظر گنوسیان این حقیقت دردل جهان محسوس جای دارد و نیروی محرکهٔ هستی است.

دریك متن گنوسی چنین آمده است: پایهٔ عقیدهٔ ماشناسایی خود ماست یعنی دانستن آنچه که هستیم وآنچه که شده ایم، از کجا آمده ایم و به کجا افتاده ایم و به کجا می رویم واز ماچه گناهی سرزده است که باید بازخرید شود، چگونه زاده می شویم و می میریم و چگونه از نودیده به هستی می گشائیم. درمتن دیگری آمده است: شناختن آدمیزاد سرآغاز کمال است و شناخت خدا پایان آن...

این حقیقت درماوراء محسوسات به صورت مجموعه بی از اندیشه ها مجسم می شود که مظهری از نیروهای کیبهانی گردانندهٔ زمین و زمان است. در نظر گنوسیها این نیروها عبارت ازموجودات الهی، دیوان، پریان، فرشتگان و قهرمانان افسانه های پیش از دوران مسیح و دوران خود او هستند. برای شناختن این عوالم علوی باید از نهاد ویش مساورای محسوسات بشر سود جست. سازمان دادن و بکار انداختن ایس خصیصه انسان را بسرای شناخت حقایق معنوی به مرحله بی می رساند که انسان تبدیل به شناخت حقایق معنوی به مرحله بی می رساند که انسان تبدیل به روحی پاك و مجرد می گردد. راه و صول به این عوالم از یکسو حال جذبه است و از سویی دیگر خود و اقعیت جهان است که از راه الهام جذبه است و از سویی دیگر خود و اقعیت جهان است که از راه الهام یا وحی، خود را به انسان می شناساند. در همهٔ ادوار جهان باستان این نوع دانش مورد توجه مردم بوده و پژوهندگان به افسونگری و یا جستارهای همانند آن برای راه یا فتن به اسرار فراسوی نیروهای یا جستارهای همانند آن برای راه یا فتن به اسرار فراسوی نیروهای یا جستارهای همانند آن برای راه یا فتن به اسرار فراسوی نیروهای یا جستارهای همانند آن برای راه یا فتن به اسرار فراسوی نیروهای یا جستارهای همانند آن برای راه یا فتن به اسرار فراسوی نیروهای یا جستارهای همانند آن برای راه یا فتن به اسرار فراسوی نیروهای یا جستارهای همانند آن برای راه یا فتن به اسران فراسوی نیروهای

روحانی که ازجهان وانسان برتر هستند متوسل می شدند.

گنوسیسم پدیدهای ثابت نبود، بلکه حدود و ثغورآن پیوسته درحال تحول و تغییر بود و در نتیجه پس ازمدتی افسانه های قدیم و انواع تشریفات مندهبی بدایرهٔ معلومات گنوسی افزوده شد. به این طریق عقایدمنهبی و علمی ژرف که چکیده یی از الهام خدایی بوده و تنها از راه کوشش و سرسپردگی می شد به آن پی برد، تو أم با سیروسلوك و یژه این طریقت، گنوس نامیده می شد.

هنگامی که یونانیان با خاورزمین آشناشدند و بناهای عظیم مصر و بابل را دیدند و به فرهنگئ چندیت هزارساله و کهنآنان پی بردند، خودرا موجوداتی بی مقدار دیدند و برآن شدند که با تعمق دراندیشه های مذهبی این ملتها به دانش و اقعی آنان پی ببرند و راهی را که باافسانه سرایی و عقاید مذهبی خود پیش گرفته بودند باراه ملتهای کهن تر منطبق سازند. در نتیجه خاور و باختر هردو در یکدیگر تأثیر بخشیدند. یونان خاورزمین کهن را الهام بخش خود دانست و از سوی دیگر کیش های خاورزمین همهمه از یونانیان خود دانست و سیمای دانش های نهانی پیدا کرد.

تورات دراسکندریه بدست یهودیان متأثر ازفرهنگئیونانی، قیافهٔ یونانی پیداکرد. انجیلهای چهارگانه که به زبان یونانی در جهان یونانیان ترجمه ویانوشته شده بود پراز مطالب عرفانی شد. هنگامی که مسیحیان و پدران کلیسا دیدند که گفتارهای مسیحدر دریای گنوس گرایی غرقمی شود واکنشی بوجود آمد و نهضتی در مقابل گنوسی ها تشکیل شد. زیراکه ترسایان متوجه شدند که گنوس ازهمه نوگرایی های دینی خطرناکتر بوده است.

پدران کلیسا معتقد بودند که این روش زاییدهٔ اندیشههای یونانی است، خودحکیمان یونانی هم معتقد شدند کسه گنوس از فلسفهٔ کهن یونان زاییده شده است. فلوطن می گفت که در دین ترسایی گروههای متعددی بودند که از فلسفهٔ کهن یونان اقتباسههای کرده بودند. فرفوریوس نامهای زیادی را بسرمی شمارد و

مى كويدكه تنى چند ازآنان الهامات زردشت را عرضه مى كردندو آنان را «زستورین» می نامیدند. او مدعی بودکه فلوطن مردم را با فريبكارى سرگرمكرده وگفته وىمبنى براينكه افلاطون به جوهر حقیقت پی نبرده بوده است اشتباه است. می گوید من که فرفوريوس هستم برضد اوستا مطالبي نوشتهام ومدعى شدهامكه این کتاب، کتاب مجعولی است که پیروان این عقیده بر ساخته اند و منظورشان اثبات این مطالب است که عقاید آنان از گفته های زرتشت سرچشمه مي گيرد. بهرحال ميان شاگردان وي گنوسيهايي وجود داشتند، و مي توانگفت گنوسي گرايي فرزند ناخلف فلسفهٔ يونان بوده است. ولى ييشوايان گنوسى منكر اين مطالب بودند و به گفته های خودلباس خاورزمینی می پوشاندند. دراین مورد مى توان گفت كه گنوسى ها تابع فلاسفه يونان بودند كه هميشه رنگ مشرقزمین به گفتههای خود میدادند. دانشمندان این روزگاران روی همرفته متمایل به این بودند که اساس اندیشه های گنوسی را درکیشهای خاورزمین بیابند. یارهیی ازدانشمندان امروزی بابل رامادر مشرب عرفانی دانسته اند، گروهی یونان را ترجیح داده اند وجمعی دیگرایران را میهن وزادگاه افکارحکیمان نخستین دانسته اند. برخی نیزدور تر رفته و هندوستان را به عنوان مادر همهٔ این افکار معرفی کردهاند. از این نوشته ها می توان استنباط کردکه گنوسیها خود را به زردشت می بستند و ریشهٔ گفتارهای خودرا در عقاید وی جستند.

لایزگانگ⁰ مؤلف کتاب گنوس میگوید آنچه از مجموعهٔ عقاید گنوسها می شناسیم نمی توان آنرا تنها به یك دین شرقی منسوبدانست بلکه گنوس از ادیان زیرین: یهود، ترسایی، زردشتی گری و دین یونانیان و دیگر ادیان خاوری اقتباسهایی كرده است. لایزگانگ می گوید که برخلاف پاره یی از شرقیان که

دین خودرا پنهان نگاه میداشتند و حاضر نبودند حتی یك واژه به نوشته های مقدس خود بیفزایند و یاازآن کم کنند، یونانیان همواره راه را برای پذیرفتن کیشهای خاوری بازگذاشتند. اشتر بابلی را استار ته کردند، و هرمس خودرا با ثوت المصری یکی دانستند. یونانیان که به افسانه های خود معانی فلسفی ژرف می دادند، برای آن افسانه ها هم تعبیرات و تأویلات دور و دراز قائل شدند. پوزیدونیوس ۱۷ که دیودور ازاونقل می کند معتقد بود که خدای یهودیان همان چیزی است که فرقهٔ رواقیون، حکمت جهانی می نامند.

پلوتارک نقش ایزیس و ازیریس (خدایان مصری) را بسا گفته های فیلسوفان یونان تطبیق کرد. فیلون عیسی را بالوگوس (کلمه) منطبق دانست. ولی یونانیان درحقیقت نتوانستند به کنه کیشهای شرقی پی ببرند و بجای اینکه ازاین کیش متأثر بشوند، خود در آنها تأثیر بخشیدند. ظاهر اصول عقاید شرق را از باطن آن جداکردند و اندیشهٔ یونانی را جانشین اندیشه های پیچیده و نامفهوم شرقی ساختند. یونان چیزهای زیادی از خاورزمین یاد گرفت، ولی همیشه یونانی گری را محور اصلی این فراگرفته ها ساخت و فرآورده های مذهبی خاورزمین را به شکل یونانی عرضه کرد. در نتیجه یونانی، زبان جهانی شد تاحدی که یهودیان اسکندریه ناچار شدند تورات را به یونانی ترجمه کنند.

می توانگفت که دراین دوران بخشی از مواد رفرم اندیشه ها ره آوردشرق بود ولی یونان واندیشهٔ یونانی به آن شکل می داد و خود شرقیان دراین کار با یونان همکاری می کردند واندیشه های خودرا با طرز اندیشه وطرز کار یونان تطبیق می دادند.

انديشة كنوسي

ریشهٔ اندیشه های گنوسی حال جذبه وشهود است که چشم دل را بازمی کند ودرهمهٔ فرقه های عرفانی اثری از آن دیده می شود. این دیداری که از راه چشم دل حاصل می شود جوهر اصلی اشیاء را به ما نشان می دهد، و این طرز درك حقیقت در نظر اقوام قدیم یكی از سرچشمه های اصلی معرفت است.

قدما به این برخورد نام مکاشفه می دادند. قلمرو این معرفت ادیانی بود که برپایهٔ رموز و اسرار بنا شده بود و همهٔ حکمای یونان در مواردی که به بحث از عوالم فراسوی محسوسات می پرداختند، اصطلاحات میسترها یعنی اسرار را بکار می بردند.

تشریفات میسترهای باستانی همه به سوی این دیدار (شهود) می گروید، جلسات ویدهٔ آنان در زیرزمینها تشکیل مسی شد نمایشهای رمزی وسماع و روشنایی ومشعل سالکان راه را به مرحلهٔ شهود نزدیك می کرد. سالکان در تاریکی راه می رفتند و هنگامی که روشنایی برآنان می تابید تصور می کردند که به دیدار آفریننده نائل شده اند.

اندیشهٔ گنوسی تنها عبارت از دید جدید و متفاوت جهان نیست، بلکه گنوس (عرفان) به جهانی دیگر قائل است که آن جهان ازجهان علم وحکمت امروزی متفاوت است.

عارفان (گنوستیکها) مردمانی نوگرای بودند، و بنیادگزاران آن دانشمندان و حکیمانی بودند که آنچه درآن روزگار فراگرفتنی بود فرا گرفته بودند و آنچه دانستنی بود می دانستند و دید جهانی آنان با دانشهای آن روزگار چندان ناسازگار نبود. آنان از علم نمی ترسیدند، زیرا که دینشان باعلم و خرد آنروزگار ناسازگار نبود. ولی میل داشتند که از راه اشراق درراه درك حقایق فراتر از دانش و خرد بروند.

سه گروه ازفیلسوفان یعنی افلاطونیان، مشائیان ورواقیان باهم یکی شده بودند وبه مذهب یا کیش جهانگیر خردگرایان رسیده بودند. و دراین سهگروه تفاوتها و مشخصات اصلی مکاتب فلسفی محفوظ بود، ولی دراساس جهانبینی اختالاف نداشتند. رواقیان که جانشینان هراکلیتوس بودند معتقد به کیهان زنده بودند. درنظر آنان جهان موجودی است زنده و پویا که اندامی وروانی وجانی دارد واجزای این جهان همانند چشم وخا لوزلف وابروست که درآن هرچیزی بجای خویش نیکوست. درنظر رواقیان، این جهان زاییده می شود، مدتی زنده است وسپس می میرد، ولی در هنگام مرگئ تخم زندگانی نوی رابجهان هدیه می کند. ریشهٔ جهان و دگرگونی هایش، آتشی است که بمنزلهٔ جانجهانی است. (شباهت این گفته با تئوری انفجار نخستین به نام Big Bang که منشهٔ همهٔ موجودات جهان است خالب است).

گیتی برطبق گفتار ارسطو دارای سلسله مراتب شگفتی است. در پائین ترین درجهٔ موجودات، ماده یی بی جان است که چهار عنصر آب و آتش و خاك و باد از آنست. در پلهٔ بالاتر موجودات جاندار واقع شده اند. موجودات پائین تر علت غایی و جودشان تولید موجودات بالاتر است، بدین معنی که زمین برای گیاه و گیاه برای جانوران و همهٔ اینها ابرو بادو مه و خورشید و فلك برای انسان در کارند. فعالیت نفس نباتی منحصر به تولید مثل و تغذیه است.

جانور آثار حواس دیگری مانند بویایی و شنوایی و پساوایی و اشتها و قدرت جنبش و راه رفتن دارد. در انسان نطق Logos بدان افزوده می شود که از آن راه حیوان ناطق می گردد، بخش اندیشنده روان انسانی جاودانی است، و بخشی از آن جنبهٔ خدایی دارد. به این ترتیب مقام انسان از همهٔ موجودات و الاتر است و همهٔ طبیعت و خواص آن در او خلاصه می شود.

انسان درعین حال هیولی وگیاه وجانور وکلام (عقل) وروح است. وبه این دلیل اوعالم کبیری است که درجرمی صغیر منطوی گسردیده است^{۱۸} بخشی از انسان جنبهٔ متعالی دارد وبه ایسن دلیل به روح خدا که در مقامی بلندتر وبالاتر از آنچه درنهاد موجودات امانت نهاده شده است نزدیك می شود.

انسان بصورت عالم اصغر خلاصه و چکیدهٔ همهٔ عناصر جهان آفرینش است: یعنی اوجسم وروح و نفس دارد ولی باید تصور کردکه بالاتر ازانسان موجودی هست که بار هیولای جسمانی رابه دوش نمی کشد. روح درفضا شناور است ولی نفس بالاتر میرود و بهستارگان یعنی عوالم اثیری میرسد. گنوسیها به این ترتیب سلسله مراتبی میسازند و بخدا میرسند، خدائی که خود همه چیز را آفریده و برهمه جیز محیط است بی آنکه خود محاط باشد.

سازمان جهان را آنچنان که گنوسیها وصف می کردند نمی توان مجسم کرد. آنان پس از آنکه از بادها و جانوران آسمانی بحث می کنند، به باد شمال می رسند که از دایرهٔ آتشین ولی تیره برانگیخته شده است. و از آن به وجود شیطان که در مقابل خدا به مقاومت برخاسته، می رسند.

می گویند: عیسی شیطان را ازاین جهان رانده و در دایرهٔ آتش سیاه به زنجیر کشیده است. شیطان ظاهراً شکست خورده ولی هنوز وجود دارد واو در آخرالزمان فرزندی اززنی ناپاك بوجود خواهدآورد که دشمن عیسی اوست و دجال ۱۹ نام دارد. وی پس از آنکه بوجود آمد، عناصر زندهٔ جهان راهم فروخواهد ریخت و طوفانهای و حشتناك به بار خواهد آورد و خداوند به وی اجازه خواهد داد که نژاد بشر را یکسره به ژرفنای سقوط رهبری

١٨- اتزعم انك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر.

کند، ولی سرانجام عیسی بردجال پیروز خواهد شد و گناهها شسته خواهند شد و تاریخ جهان بسر خواهد آمد. گنوسیها علاوه بر حکایاتی که نقل همه آنها دراینجا مقدور نیست، به جنبهٔ اسرار حروف و اعداد می رسند و با حسابی شبیه به حساب ابجد مسائلی را بزعم خودشان ثابت شده می انگارند و برای حروف و اعداد خواص عجیب قائل می شوند که ظاهراً در علوم خفیه اسلامی هم آثاری از آنها توان دید. شمارهٔ فرقه های گنوسی برطبق صورتی که لایزگانگ در کتاب خود داده، از شصب فرقه متجاوز است.

۵

بزرگان گنوسی

از بررگان گنوسی ها باید از شمعون (یاسیمون) افسونگر نام برد. می گویند که وی تورات یعنی عهد عتیق را بصورت رمزی تأویل می کرد. او همچنین به فرقهٔ دسیته ملحق شد. این گروه مرکب ازسی تن مرد ویك تن زن بودند. آن سی تن مظهر روزهای ماه و زن مظهر خود ماه (سلنه) و یا مانک فارسی بود. دسیته خودرا قائم می نامید (یعنی هستوس به زبان یونانی).

سیمون هفده سال پس از مرگئ عیسی این پیر را درقیصریه ملاقات کرد وسه روز باوی به گفتوگو پرداخت و به یکی از اصول دین مسیح که میگوید: خدای کتاب عهد عتیق خدای واحد ومتعال است حمله کرد. اومیگوید: خدایان یا چندین خدا وجود داردکه بالاترین آنان خداوند اکبر واعظم است.

جوهر خدای خدایاننیکی ونیکوکاری است. پایهٔ نیکوکاری یانیکی خدا وجود عیسی است ولی موسی وعیسی (برطبقگفتار سیمون) خدای راچنان که باید نشناخته اند وخلاصه حق معرفت وی را نگذارده اند. خدای عهد عتیق بهرحال خدای نیکو کاری



نیست آبلکته خدای دادگری است. این خدا خدایی نامهربان است، جهانی هم که ساخته پراز نقص وعیب است وشر وبدکاری درآن حکومت میکند. این خدا راخدای نیکوکار، مأمور ساختن جهان کرده بود، ولی این خدا از اطاعت امر خدا سرباز زد وخود را بهجای خدای نیکوکاری جا زد.

دراین جهان پراز پستیها وحقارتها، آدمیزاده معکوم به رنج کشیدن است روح انسان کار خدای یگانه است ولی مانند اسیری است که راه گریز اززندان را نمییابد. کالبد آدمی که روح درآن اسیر است ازهرتاریکی تاریکترواز هرلجنی سیاهترو پلیدتر است. راه رهایی ورسیدن به خدا، معرفت اوست. خدای ناشناخته خودرا به سیمون و هلن شناسانده. سیمون خودرا با یهودیان یهودی وبا ترسایان ترسا معرفی می کرد ودراین کارتابع سنت پل بودکه باهرکسی برطبق آیین وی سخن می گفت.

سیمون یکی ازپیشروان گنوس بود. وی درمتن تورات دست برد وسامان نوی به گفته های موسی داد وحتی خودرا مانند حلاج مظهر خدای «زمین و آسمان» و «حق مطلق» می نامید. سیمون مانند بسیاری ازمدعیان رسالت ادعای پزشگی داشت، خود را مانند عیسی طبیب جمله علت ها می پنداشت. سیمون معتقد بود که آتش اصل آفرینش مخلوقات است. می گوید: آتش شمشیر درخشانی است که پیوسته می چرخد.

خلاصه عقاید بسیار پیچیدهٔ سیمون اینست که: کیهان و سپهر موجودات زنده را بوجود نیاورده اند، بلکه انسان و موجودات زندهٔ دیگر هستند که به کیهان منتهی می شوند. پرسش اصلی اینست که جسم جگونه روح می شود؟ گنوسی ها برای پاسخ این پرسش سروکار باجهان خارجی ندارند، بلکه به اصطلاح خودشان می گویند که آدمی در خود فرو می رود وازاین راه به روح خود دست می یابد. سیمون به خدای کتاب عهد عتیق یعنی تحورات می عقیده ندارد، زیراکه می گوید: این خدا خدای نیکو کار نیست عقیده ندارد، زیراکه می گوید: این خدا خدای نیکو کار نیست

بلکه دادگستر است. او دادگستری را عیب می داند زیرا که لازمهٔ دادگستری اینست که یك بدی رابا بدی دیگر جواب گویند. مانند خدای مخاطب خیام در رباعی منسوب به او:

من بدکنم و تو به مکافات دهی پس فرق میان من و تو چیست بگو. وهرگز نمی توان فهمید که از این دو تبه کار که اولی مرتکب بزه می شود و دیگری که به او کیفر می دهد کدام یك ستمکارند. برای این که به نقص کار این خدا پی ببریم کافیست که به جهان آفرینش نظر کنیم. سیمون می گوید خدائی که جهان را آفریده از طرف خدای بزرگ مأمور بوده که جهانی نیکو بسازد، ولی او خودرا جانشین خدای بزرگ کرده و آنچنان جهانی ساخته که آدمیان در آن محکوم به رنج بردن هستند. ۲۰

روحآدمی جنبهٔ خدایی دارد، خدایی که نیکوکار وناشناخته است. این روح که حاوی بهری از وجود خداست در این جهان اسیر است و در زندان تن گرفتار، این تن که روح را در برگرفته است از تاریکی شبهای در از بی ماه تاریکتر و از لایی که در ژرفنای آلودگی ها و جود دارد ناپاكتر است. انسان یكراه بیشتر برای رهایی در پیش ندارد و آن راه شناخت خدا و خود خداست، یعنی آن خدای ناشناخته که خود او و خردش و علمش در و جود سیمون و هلن ظهور کرده است.

درکتاب «آپولوژی» ژوستین آمدهاست که سیمون در روزگار پادشاهی کلود بهروم درآمد. دیوان بهوی کمك کردند و اوتوانست کارهایی معجزه آسا از خود نشان بدهد. مردم اورا خدا دانستند وبرای وی مانندخدایان دیگرمجسمه ساختند واورا «سیمون پاك» نامیدند. بانویی که نامش هلن بود وزمانی بهروسبی گریمشغول

۲۰ دراینجا شعر نادرپورکه بصورت ناخودآگاه از اندیشه های مانوی ملهم شده
 است به یاد می آید:

ابلیس ای کشندهٔ پنهانی خدا یکشب ز تخت عرش فرومی کشمترا

بود جانشین و دستیار نخستین سیمون شد. مناندر مدتی شاگردی سیمون کرد ودر شهر انطاکیه گروهی را باشعبده وافسون فریب داد، تاحدی که مردم چنین پنداشتند که وی وسیمون هردوحی و قائمند. وهم ژوستین می گوید: هنوزهم کسانی هستند که سیمون را زندهٔ جاوید می دانند وانتظار ظهورش را می دارند. نویسندهٔ دیگری درجای دیگر می گوید که سیمون به وجودیك نیروی بی پایان قائل بود، می گوید: این نوشتهٔ من که آشکار کنندهٔ یك بانگ ویك نام است از اندیشهٔ نیروی اعظم سرچشمه می گیرد و به این دلیل کلام من مهر خواهد خورد، نهان خواهد گشت، پوشیده خواهد شد. دلیل کلام من مهر ریشهٔ همهٔ کائنات را در برمی گیرد سپرده خواهد شد.

قدرت کل درنظر سیمون آتش است، ولی نه بصورت یکی از عناصر چهارگانهٔ ساده آنچنانکه درنظر مجسم می شود. آتش مانند آب وخاك و باد يك طبع ندارد بلكه دوطبع داردكه يكى نهان وديگرى آشکار است. طبع نهانی آتش در بخشهای پیدای آتش نهاناست و آنچه ازآتش می بینیم رمزی از وجود پنهانی وی است. ارسطو از این کیفیت به عنوان وجود بالقوه و بالفعل تعبیر می کند. و افلاطون آنرا معقول ومحسوس مي نامد. سيمون معتقد بودكه آتش منشأ وياية آفرينش موجودات است ودليلش اين بودكه همة موجوداتی که یکی ازدیگری برمی آیند هوس تولید مثل خود را از آتش فرامی گیرند. آن کسی که عاشق است و می خواهد آتش زندگی راکه درون وی فروزان است به دیگری منتقل نماید، می گویند در تب عشق می سوزد. عشق در مرد خون است که به رنگ آتش است و در زن تبدیل بهشیر می شود که مظهر پاکی وسپیدی است. مرد به فرزند جان مى دهد و زن به جنين. سير گنوسيها، سيرى نيست كه از آسمان یالاهوت آغاز شده وبه «من» یاناسوت منتهی شده باشد، بلکه از «من» زنده آغاز گشته و به گیتی منتهی می شود. اگر کسی بخواهد دراندیشه های امروزی چیزی همانندگفته های گنوسی بیابد، باید گفتههای آنانرا بهراهی که شوپنهاور بازکرده رهسي کند.

شوينهاور فيلسوف نامدار سدهٔ نوزدهم آلمان پس ازآنكـه اراده را دردرون خود می جوید همان را درجهان خارجی ودردل طبیعت نیز می یابد. آنچه راکه شوپنهاور ارادهمیخواند، سیمون آنرا نفس می نامد. نفس برای سیمون مرکزنیرویی است که زندگی ازآن مانند آبازچشمه جریان می یابد. همهٔ اینعوالم درسرآغاز خود بعدى ندارند ومنجر بهنقطهاى مىشوندكه همه چيز بالقوه درآن وجود دارد. دراینحال سؤالی پیش می آید، چگونه این نقطه یا ذره صورت و هیولی می گردد، یا جسم و نفس می شود؟ چگونه نیرو تبدیل به یك شیء مشهود می گردد؟ گنوسی بدین منظور با جهان بیسرون کاری ندارد، بلکهدرخسود فرو می رود و درخسود جست وجو مى كند؛ سيس به تفاوت ميان نفس باروح وفر آورده آن كه انديشه باشد برمىخورد. كوتاه سخن همه كس بالقوه منطقى و ریاضی است، ولی فقط پس ازآنکه استعداد بکار افتاد، انفس آفاقی می گردد، یعنی سرانجام هرچه ذهنی است عینی می گردد.

كارناك معتقداست كهمارسيون رادررديف ييشوايان كنوسيسم نباید بشمارآورد. طرز اندیشهٔ وی گنوسی نیست زیراکه وی از تفكر عرفاني يرهيز دارد، ومردى خردگراى است ودر مباحث الفاظ از استعاره گریزان. همو متتبعی است که خداشناسی رابر یایهٔ کتاب مقدس یایه گذاری می کند، وازاینکه بافلسفه ها وکیشهای دیگر تماس یابد اظهار نفرت میکند. وی رهبر هیچ فرقهٔ غیرمذهبی نبوده، بلکه کلیسایی بوجود آورده بودکه بزعم خودش تنهاکلیسای راستین بود ودرآن کلیسا بودکه وی رابا گنوستیکها در یك ردیف گذاشته اند. حتى وى راگذشته ازسیمون افسونگر بزرگترین دینآور مسیحی میدانستند. ولی جهان بینی وی از نظرگاههای تاریخی که اظهار کرده و نیز طرزاندیشهٔ وی دربارهٔ تورات بااندیشه های گنوستیکها موافق در می آید و می توان گفت که مارسیون بی آنکه خود بخواهد به پراکندن گنوس وعقاید گنوسی کمك کرده است. بنحوی که بسیاری ازعقاید گنوسی را نمی توان جزبه کمك فلسفهٔ دینی مارسیون دریافت.

مارسیون درشهرسینوب در ایالت پنطس از مادر زاد. پدرش اسقف کلیسای محل بود. مردی دانشور بود، ولیچون از عقایدی جانبداری می کردکه بیشتر مردم قبول نداشتند، پدرش ویرااز جامعهٔ مسیحی طردکرد. وی سپس به آسیای صغیر رفت و در آنجا مورد بی مهری ارباب دیانت قرارگرفت. پس از آن بهرم رفت و در آنجا انجیل جدید خودرا نوشت و نظریات خودرا بنام «آنتی تن» منتشر ساخت، سپس نوشته های خودرا به کشیشان عرضه کرد. البته در آنجا گفته های وی رد شد.

مارسیون را از کلیسا بیرون کردند زیراکه وی انجیل خودرا انجیل راستین میدانست و خود را درردیف مصلحین روزهای نخستین دین ترسایی می پنداشت. کلیسائی که وی بوجود آوردبا کلیسای رسمی به رقابت پرداخت. در ۱۵۰ میلادی ژوستین متوجه شد که کلیسای مارسیون در همهٔ جهان در حال گسترش است، بطوریکه در قرن های بعدی نیز تاسال ۲۰۰۰ در رم، فلسطین، قبرس، عربستان، سوریه طرفداران بسیارداشته است.

مارسیون هرتیك یعنی مرتد نامیده شد، زیراکه وی تنها کسی بودکه در مباحث الفاظ به استعاره و مجازو تشبیه معتقد نبود و آنچه را در کتابهای عهد عتیق نوشته شده و اژه به و اژه معتبر می دانست.

نیچه درجایی گفته است: «به آسانی می توان به این نکته پی برد که ترسایی گری حس درست کرداری و راست گفتاری را تقویت نمی کند. کسانی که در نوشته های کهن به بحث می پردازند، هرگز از تأویل و تفسیر مطالب گوناگون (وگاهی بی سروته) که در این کتابها نوشته شده متعجب نمی شوند، زیراکه اصل کارشان بر این پایه است که بگویند من راست می گویم زیراکه در کتاب خداچنین

گفته شده است. و آنچنان در راه اینگونه تعبیر و تفسیرها افراط می کنند که کسی که معتقد است که الفاظ برای معانی ویژه یی وضع شده اند، باید بخندد و یا خشمناك شود و از خود بپرسد که چگونه می توان این معانی را از این و اژه ها استنباط کرد. مردان این آیین در طول سده ها با الفاظ بازی کرده و خواسته اند ثابت کنند که تورات منحصراً کتاب یه و دیان نیست، بلکه از آن ترسایان نیست هست. برای اینکه روشهای متناقض تورات کهن را با انجیل نسو یکی بدانند به تعبیرات دور و در از و تفسیرهای دور از عقل دست یاخته اند...

مارسیون از تفسیر و گویاندن چیزی که مرادگوینده نبوده يرهين داشت. مارسيون چون بگفتهٔ خود باور داشت و دروغ را وسیلهٔ مشروعی برای اثبات عقیده نمی دانست، کلامش در نفوس تأثیر بسزایی داشت. وی نامه های سنتیل راسرچشمهٔ اندیشهٔ خود ساخته بود؛ ولي هركز درآن كفته ها معاني ومقاصد باصطلاح مالايرضى صاحبه قرارنمى داد وبهالفاظ ومعانى آشكار آنها توجه داشت. مارسیون چون از تفسیرگریزان بود به تناقضی که میان گفته های یهودیان و ترسایان وجود داشت یی برده بود وهمو می گفت: انجیل مسیح درس عشق ومهرورزی و دلسوزی می دهد ولى تورات ييروان موسى معتقد به يك نوع دادكسترى سخت كيرانه و دژآهنگ بوده است. عیسی خدای مهرورزی و دلبستگی به آدمیان است ولى تاريخ كيتى آنچنانكه دركتاب عهد عتيق آمدهاست ازآدم كرفته تاعيسي يكفاجعه ضداخلاقي ونفرت انكيز است. آفريدگار و طرازندهٔ اینجهان خدایی است که جهان بدین پلیدی راساخته و خودنیز ازجهانی که ساخته بهترنیست، این جهان در واقع رقت بار و کراهت انگیز است دراین صورت محال می نماید که عيسى فرزندچنين خدايى باشد. آفريدگار تورات بير حموسنجش كر است. مارسیون نتیجه می گرفت که عیسی نمی تواند فرزند چنین خدایی باشد اوفرزند خدایی است که مظهرنیکی است. این خدارا

مردم نشناخته اند واوهم نسبت به این جهان بیگانه است، وجود و صفات وی همانندیی بااین جهان ندارد.

ازاین نظرگاه، تورات جنبهٔ کتاب مقدس بسودن را بسرای ترسایان ازدست می دهد، زیرا این کتاب از خدای بخشنده و نیکو کار ومهریان بی خبراست. پس پیشگویی های مزامیر داوود وگفتار دیگر رسولان یهودی که ترسایان آنها را همچون مدر کی بسرای حقانیت دینخود نشان می دهند، استوار نمی نماید. مارسیون معتقد است که یعیی تعمید گر آخرین پیغمبر یسهودیان است ولی عيسى باگفته هاى خود مطالب عهد عتيق راتكذيب كرده و به عالمان دین و دبیران و فریسیان اعلان جنگ داده است. عیسی گناه کاران را بخود خواند، درحالی که کسانی راکه خود رابیگناه و پرهیزکار مى دانستند ازخود ميراند. عيسى گفته است كه يسر پدر رامي شناسد ولی کسانی که پیش ازوی آمدهاند از خدای دیگری سخن گفتهاند. مارسیون می گوید: هنگامی که عیسی می گوید درختی که سرشتش تلخاست درباغ بهشتهم ميوهبد مهدهد ودرختخوب ميوةخوب می دهد، نتیجه اش این است که خدای عهد عتیق که یدید آرندهٔ شرها و بدیها است جز بدی که جزو سرشتش بوده چیزی نیافریده و درخت نیکی پدر عیسی است که نیکوکاری لازمهٔ نهادش است.

اینکه گفته اند که رخت نو را و صله کهن مزنید و یا شراب تازه را در خمره های عتیق مریزید، معنی آن اینست که تورات قدیم نمی تو اند پشتو انه و تکیه گاه دین نو قرار بگیرد. مارسیون در نوشته یی به نام «آنتی تز» می خواهد ثابت کند که آنچه عیسی آورده با آثار گذشتگان هیچگونه بستگی ندارد، ریشه اخلاق عیسوی در خاک پوسیدهٔ مذاهب قدیم نیست. دین ترسایی ارمغان خداوندی است که با این جهان و بدیه ایی که در آن ریشه دو انیده بیگانه است. رهایش انسان بدست خدایی انجام خواهد شد که رویهمرفته با آدمیان سروکار ندارد.

مارسیونمی گوید کتاب عهد عتیق مجموعه یی از دروغ پر دازیها نیست، بلکه سرگذشت در دناك واندو هبار و ملال انگیز جهان است

واین سرگذشت به پایانش نزدیك شده وحتی معنی رهایش همین است که خدای عهدعتیق شکست خورده است و خداو ندنیکی برجهان پیروز خواهد شد.

اگر گفتههای مارسیون را درست بدانیم وهمهٔ پایههای اسرائیلی دینمسیح را مخدوش بپنداریم دینمسیح دینی بی بنیاد و بی شالوده خواهد بود واینکار به آن ماننده است که کشتی را از لنگر جداکنند.

یکی از پایههای دین مسیح و شاید ادیان دیگر بشارتها و پیشگوئیهایی است که آمدن رهانندگانی را در ادوار آینده نوید می دهد. ظهور عیسی ناصری براین پایه استوار بود که یهودیان انتظار ظهور نجات دهنده یی را پیوسته داشتند واین نکته در کتابهای یهود مکرر آمده است. ولی اگر بنا باشد که کتابهای یهود اعتبار خودرا از دست بدهد، در این صورت برای دین عیسی اساس و پایه هایی وجود نخواهد داشت. مارسیون می گوید: عجیب است وحیرت انگیز که از انجیل بالاتر نمی توان آورد و کسی نیز نمی تواند همانند آنرا بیاورد. بعقیدهٔ وی انجیل و خود عیسی ظهوری است بکلی نابیوسیده و نو، که کسی از آمدن آنها خبر نداده بود. و جود عیسی ظهوری اثر مهر خداوند نسبت به آدمیان است، بی آنکه آدمی شایستگی خاصی داشته باشد و یا انتظار چنین رحمتی را بکشد. عیسی فرستادهٔ خدای بیگانه است.

وجود مارسیون تأثیر بسزایی درکلیسای ترسایی ودرگنوس بخشید. مارسیونبودکه اندیشهٔ پیوندکتابعهدعتیقیعنی تورات را بااندیشهٔ عهدجدید مطرح ساخت. او نخستینکسی استکه انجیلها ورسالههای حواریان رابا قوانین رسولانپیشین معارض دانست. کلیسا ایناندیشه را پذیرفته وبا بزرگداشت کتاب عهد جدید، خودآنرا تأییدنمود. ولی گفتهٔ مارسیون راکه خدای یهودیان سازندهٔ این جهان و دشمن عیسی می باشد رد کرد: عیسائی که پسر خدایی است ناشناخته ولی مهربان، درست آنچنانکه گنوسیها خدای

خوبی را درمقابل خدای بدیها مجسم میساختند. در مبارزهیسی که میان بینشیهودی و بینش یونانی درگرفته بود، کلیسا به کمك تورات آمد و بسرای خداییهودیان در هزارههای بعدی نفوذی روزافزون درجهان غرب تأمین کرد. کلیسا درسهای فراوانی از مارسیون فراگرفته ولی درموضوع تورات تغییر عقیده نداد، یعنی بینش پطرس بربینش پل غلبه کرد.

والنتین برجسته ترین روحانی ورئیس مکتب گنوسی گری بود. وی دریونان دیده بجهان گشود. در دوران فرمانروایی امپراطور آدرین درشهر اسکندریه علم آموخت (۱۳۸–۱۱۷م). آدرین در نامه یی وضع مصر را درآن دوران بدین شکل وصف می کند: «از آدرین به سرویانوس سلام. در مصری که آنهمه ازآن برای مسن ستودی من ملتی یافتم سبکسر، نا استوار، که با بادی به هرسویی رانده می شوند. پرستندگان سراپیس در آنجاکیش ترسایی دارند، و اسقفهای دین ترسایی سراپیس را پرستش می کنند. بیشتر کشیشان وسامری ها ستاره شناس و فال بین و فریفتار هستند.»

والنتین ازمصر بهرومرفت وچون بیاندلکشی داشت درآنجا شهرتی بدستآورد. سپس از کلیسا برید واز رم بیرون رفت. سپس به قبرس رفت ومکتبی درآنجا بنیاد نهاد. از وی اثری چندان زیاد برجای نمانده ولی پدران کلیسا دربارهٔ اصول عقاید او سخنان بسیارگفته اند. ولی این سخنان همه باهم متناقض اند واز این رو می توان دریافت که شاگردان والنتین نظریده های مختلف داشتند. یعنی هرکدام ازآنان عقیدهٔ شخصی خود را به والتین نسبت داده است.

اساس عقاید والنتین رمزی وعرفانی است. هیپولیت می گوید: «والنتین مدعی شد که روزی کودکی نوزاد را دید. از وی پرسید توکیستی؟ وی در پاسخ گفت: من کلمه هستم.» در شعری که از والنتین برجای مانده می گوید: «من می بینم که در اثیر همه چیز با دم آمیخته است، من می بینم که در خودهمه چیز رادم می برد. جسم

به روح وابسته است، روح را هوا می برد، هوا به اثیر وابسته است، ومیوه ها از دل خاك برون می آیند، کودکی خرداز رحم خارج می شود.»

جهان بینی والنتین همانند جهان بینی بازیلید است، درقلهٔ قلمرو زندگی روح پاك جای دارد، یعنی خرد، درزیر آن دم یانفس است، درزیر آن فلك اثیر، سیس هو، بعد ماده، بعد انسان.

بح افیتما

واژهٔ افیت ۲۱ از افیس می آید که بمعنی مار است. مار موجودیت اسرار آمیزی درمیان فرقه های گنوسی دارد. علت اینکار اینست که گنوس به مذاهب سری باستانی مرتبط می شود که در آن برای مارنقشهای گوناگون قائل شده اند. می گفتند اقیانوس (اوسیانوس) مانند ماری عظیم جهان را دربر می گیرد. ماری که دم خود را گاز می گیرد مظهر همهٔ گردشها یا شدن ها ودگر گون شدن هاست که با وضع دو گانهٔ خود از جزئی به کلی می رود ویا از کلی به جزیسی برمی گردد. مارحیوانی است و ابسته بجهان ناپیدا. مار مظهر نفس برمی گردد. مارحیوانی است و ابسته بجهان ناپیدا. مار مظهر نفس است، وهم مایهٔ ارتباط انسان باخدا است.

مار جانوری است روحانی و انسان هنگامی که می میرد روانش بمانند ماری از اندامش بیرون می خزد. مار یکی از مجموعه های فلکی است، مار لویاتان Leviathan نیبز هست که در تورات بمنزلهٔ روح پلید آمده است. مار حوا را در بهشت فریب داد. چوب موسی تبدیل به مار شد... به این ترتیب که مار می توانست از یك سوی کلام خدا و از سوی دیگر مظهر اهریمن باشد.

افیت ها فرقه های گوناگون دارند که بحث وبررسی دربارهٔ

اندیشه ها وعقاید هریك ازآنان سخن رابه درازا می کشاند واز موضوع گفتارما بیرون است. شاید گفتن این نکته مفید باشد که در میان گروهی از گنوسیها عشق و رضایت هایی که از آن بدست می آید پایهٔ اصلی جهان آفرینش است.

گروه دیگری که از میان گنوسیه ابرخاسته به بار بلوگنوستیك ها ۲۲ معروفند. اینان به خدایان چهارگانه اعتقاد دارند. نوشته های اپیفان باگفتهٔ سنت ایر نه در بارهٔ افیت هاو افسانهٔ آفرینش همانندی دارد.

ایر نه در بارهٔ مار ترستان گفته است: آنان بار بلو رامی پرستند، وی در آسمان هشتم و فرزند خدای پدر است. پسر این زن یعنی بار بلو در آسمان هفتم است و جباری عنید (شکننده یی سرسخت) است. او می گوید من خدای ازل و ابدم و غیر از من خدای دیگری و جود ندارد. گنوسیهای پیرو این فرقه برای رهایی از دست این خدای پلیدیها دست به کارهای بسیار می زنند تا تخم بدی را از جهان براندازند. گذشته از این عده یی پیروان بازیلید را هم جزو گنوسیها محسوب کرده اند.

بخشی ازگفتارهای بازیلید دربارهٔ هلن است. میگویند مردمی که پساز تناسخهای گوناگون درگناه غوطه ور شده و در نتیجه به پیروان سیمون پیوسته اند، سرانجام به رهایش نهایسی می رسند. هلن درسینهٔ خود بذرخدا را همراه داشت وایس بذر ریشهٔ همهٔ موجودات زنده است. واکنون او بذر را برمی چیند تا به خود بذر دهنده باز دهد.

از باربو – الوها Barbhè Eloha (خداوندچهاریادرچهاراست.)بهاینگروه نامهای گوناگون دادهاند، و این چندنام حاکی ازگسترش عقاید این گروه است وجنو پیروان آنان باید فرقه های نیکولائیت Nicolaïte فیبیونیت Phibionite ستراسیوتیک Stratiotique لویتیک Phibionite باربوریت Barborite

بازیلید می گوید ما از ارادهٔ خداآنچه دردست داریم اینست که همه چیز را دوست بداریم. زیرا همه چیز از اوست و باو باز می گردد زیرا هرچه هست از خداست و مربوط به خداست. و ظیفهٔ دوم انسان اینست که طمع در چیزی نبندد. و ظیفهٔ سوم اینست هیچ چیز رادشمن ندارد و باکسی خصومت نورزد. این گروه آنچنانکه اپیفان می گوید از نظر جنسی اشتراك کامل دارند و می گویند همه به همه باید عشق بورزند تا بذر کلامی یاعقلی محفوظ بماند. در اخلاق ایزیدور آمده است هنگامی که حواریان پرسیدند آیا باید زن خواست یا اززناشوئی پرهیز کرد، خدایگان در پاسخ گفت همه این سخن را در نمی یابند زیراکسانی هستند که مرد نیستند.

لایزگانگ می گوید که میان گفته های بازیلید و غیزلهای ریشار دهمل ۲۳ شباهتهایی وجود دارد:

در ژرفناها، خویشتن

را بسنج و

از اعماق خود خبر بگیر.

اما بدان که عشق آشوب درون است؛

زيرا آنچه هست،

بر فراز وی نیست،

و برون از وی هم نیست،

در خود وی است.

مرد*ی*که نیروی

بىحساب مىخواهد وزمام سرنوشت

در دست وی است...

تنها لذتی که بمن وفادار ماند لذت گیتی بی پایان است.
من هرشب با آشفته حالی می بینم،
که هیچ آفتا بی برروی من نمی خندد.
شادی زندگی خود زندگی است.
دستهای تو کورند ولی باهمینها باید به پیش بروی،
نمی دانی بکجا می روی، هزاران ستاره در همه جا
و هزاران آفتاب روشنایی خود را بردل ما نثار می کنند.

فصل چهارم

مانی گری و مسیحیت

١

يدران كليسا

باید گفت که مکتب اسکندریه در آغاز کار دین ترسایسی را دشمن می داشت و فلوطین بقصد پیکار باآیین جدید مکتب خودرا دایر ساخت. جانشینانش درایسن راه از وی پیسروی کردنسد. فوفوریوس معروف به صوری (و فات ۲۰۴م) پیرو فلوطین بوده است، واندیشه های اورا دنبال کرده است. یامبلیخوس حال جذبه را فراموش می کند و بجای آن الو هیت و افسو نگری را بکار می برد. پرو کلوس نو افلاطونی گری آتن را زنده کسرد، ولی ژوستی نین مکتب اورا بست. پس از این پیش آمدها دین مسیح زنده ماند و آیینی که مسیح و حواریانش بنیاد گذارده بودند چنان استوارشده بودکه نه براثر گسترش فلسفه و بی اعتنائی دین، و در نتیجه کشتار و تعقیب و آزار، و نه دستورهای امپراتور ژولین از میان نرفت. کشیشان مدی هستند که انجیل در بردارندهٔ پایه های فلسفهٔ شگفتی

است که این فلسفه براثر مطالعات جانشینان نخستین حواریان گسترش یافت، زیراکه آنان مجبور بودند که درمقابل استدلالهای استوار فیلسوفان عقیدهٔ به خوارق عادات را پایهٔ گفتار خودکنند و برای آن مانند یکی از اصول مسلم فلسفی، ارزش علمی قائل شوند.

کسانی هستند که در همین سدهٔ اخیر فلسفهٔ ترسایی را دنبالهٔ فلسفهٔ یونان و رم می دانند. رنان معتقد است که مسیح، حکیمی بزرگوار بوده و گفته های وی التقاطی است از گفتارهای حکیمان قدیم بامشخصات عمومی حکمت ترسایی.

میان حکمت ترسایی وحکمت باستانی فرق اصلی دراینست که: حکیمان باستان هرگز دربارهٔ ریشهٔ آفرینش بعثی نکردند، در حالی که مسیحیان معتقدند که جهان آفرینش از عدم افترسیش از بوجود آمده، درحالی که یونانیان و همهٔ فیلسوفان آن زادوبوم گفته اند که: از عدم جزعدم چیزی بوجود نمی آید وجهان قدیم است نه معدث. ترسایان می گفتند: این اصل عین اصل علت و معلول است، یعنی هیچ معلولی بی علت بوجود نمی آید، جزاینکه خدا علت العلل است وجهان ساختهٔ ارادهٔ آفریدگار آنست. مطلب دیگری که گفتن آن اهمیت دارد این است که ترسایان معتقد به وحی والهام بودند و می گفتند که حکیمان باستانی و شاعر ان وجود خدا را از راه الهام یی برده اند، در حالی که ترسایان به وجود خدا از راه الهام یی برده اند.

اصل دیگری که ترسایان مطرح می کردند، اصل وحدت بود. آنان می گفتند شاعران و حکیمان باستناد عقل نافر جام خود، عقاید پراکنده یی در بارهٔ خدا پیداکردند، ولی ما با پیروی از ایمان باصل واحدی قائل شدیم و آن اینست که چشمه یی که ایمان ما از آن جاری می شود منجر به عقیدهٔ واحدی در باب خدامی شود، در حالی که آنان که خدارا می جویند و در این سلوك، ره عقل می پویند، هر کدام راه و پژه یی می پیمایند و همه پس از راه پیمائی از هم دور می شوند.

تاسین می گفت: شما از دانش حکیمان خود چه نتیجهای می گیرید جز اختلاف عقیده دربارهٔ مسائل اخلاقی، دربارهٔ اصول آفرینش، دربارهٔ راه ورسم زندگی؟ ولی ایمان به ماکه پیرو دین ترسایی هستیم، یگانگی را بهارمغان می آورد: یگانگی اصول عقاید، یگانگی اصول اخلاقی، یگانگی قوانین.

تاریخ این شعبه ازفلسفه درحقیقت، تاریخ اصول ترسایی است. يدران كليسا، ييوسته باحكمت باستاني جنگيدهاند، اگردر آغاز کار درگفته های آنان بحث های فلسفی و جود ندارد، در کتابهای سدهٔ دوم، که پدران کلیسا نوشته اند، جنبهٔ فلسفی آشکارتر است. زیراکه پدران مجبور بودند با پهودیان و با «یاگان» هائیعنی طرفداران آیین باستان و با گنوستیك ها مبارزه كنند. آبه داينو نويسندهٔ كتاب «تاريخ فلسفه» كه اين مطالب ازآن برگرفته شده می گوید: گنوستیك به معنی عارف است. در آغاز كار، گنوسيها فيلسوفاني بودندكه دين مسيح را بشكل نيمه تمام يذيرفته بودند وكوشش مى كردندكه الهيات مسيحى راباروشهاى فلسفى كه مى شناختند تطبيق كنند. گنوس به فرقه هاى بيشمارى تقسيم شد وبه نام تأسيس كنندگان فرقه ها منسوب شدند. ولي باهمه اختلافات ميان فرق كوناكون كنوسيها برسريك موضوع متفق القول بودندكه جهان را خدا نيافريده، بلكـ يك موجودي آلهی فرودست که از خدا تراوش کرده، آفریده است. برخی از دانشمندان عقیده دارندکه اساسگنوس رامی توان درنامهٔ سنت پل به تیمو ثاوس پیداکرد.

دوران فعالیت پدران ازروزهای نخستین بروزدین ترسایی آغاز شد و تادوران تاخت و تازهای قبایل بربر ادامه داشت.

در دوران نخستین که فلسفهٔ ترسایی نخستین گامهای خودرا برمی داشت بااینکه از واژهٔ فلسفه استفاده می کردند، منظورشان

ازفلسفه، دریافت معتوای دین وگفته های دینی است، ولی در این نوشته ها هیچگونه استدلال منطقی برای توجیه اصول دین دیده نمی شود. جنبه های فلسفی بعدها دراین نوشته ها به صورت جسته وگریخته دیده می شود.

۲ پدران اسکندرانی

سدهٔ سوم پیش از میسلاد دورهٔ پدران اسکندرانی است. آنان از حکمت باستانی یونان و روم چیزهایی به وامگرفتند. سنت اوگوستین مدیونافلاطون است آنچنانکه مطالعهٔ نوشته های سیسرون اورا بااصول شکاکان آشنا ساخت.

ازسوی دیگر، اصول عقاید پدران کلیسا یکی از منابع اسکولاستیك یعنی علم کلام مسیعی است، کلام عیسوی از تعالیم پدرانکلیسا الهام میگیرد، ولی پیوسته افلاطون را در مد نظر میگیرد، یعنیگاهی بهوی استناد میجوید یاگفتارهای اورا رد میکند. حکمای مدرسی ازراه سنت او گوستین و پدران کلیسا افلاطون را شناختند.

در خاورزمین، استاد و روحانی را پدر می نامند. روزگار درازی واژهٔ پاپکه به معنی پدر است به معنی استاد و معلم هم بکار رفت. به این دلیل نویسندگان کلیسایی در سده های نخستین علمای دین راپدران کلیسا نامیده بودند. و معنای آن آموزندگان و عالمان دین بود. پدران کلیسای دوران نخستین بااصول فلسفه چندان آشنا نبودند و کوشش آنها مقصور براین بودکه تعالیم دین را با زبان ساده به مردم بیان می کردند و به این آنان قواعد دین را با زبان ساده به مردم بیان می کردند و به این دلیل در نوشته های پدران کلیسا مانند سنت کلمان ، سنت بارنابه ،

و سنت پولی کارپ^۷، و همچنین در کتاب «راعی» منسوب به هرمس اثری از کتابهای مهمی که در این دوره نوشته شده دیده نمی شود: مانند کتاب «تفسیر گفت و گوهای میان سنت آرخلایی و مانی» و کتابهای «سنسی پرین» و نوشته های کلمان اسکندرانی و اوریژن. پدران سده های چهارم و پنجم طرز کار مرتبی داشتند، یعنی اول تشخیص می دادند که دربارهٔ چه گفت و گسو گسو می کنند، بعد عبارات را تعریف می کردند و صغری و کبری های لازم را می چیدند و بانظامی استوار بیان مطلب می کردند و روش راستین را برای کار خود برمی گزیدند.

این روش راپدران اسکندرانی می شناختند و کسانی که پس از آنان آمدند ناچار بودند که این طرز کاررا فراگیرند. بزرگان این دوره آریوس و فرفوریوس و ژولین آپوستا بودند. در آن دوران مدافعان عقاید مسیحی بیشتر از دوران های دیگر با حکیمان و ملحدان و خداوندان قدرت پیکار می کردند. این گروه، برای اینکه بتوانند بردشمنان خویش پیروز شوند می بایست اصول دین خودرا سامان دهند و ثابت کنند که میان این گفتارها هم آهنگی هست و به ایسن دلیل جزئیات را در کلیات مندمج می ساختند.

پدران آن دوره اگر نتوانستند وظیفه یی راکه برعهده گرفته بودند درست انجام دهند، کسانی که پس از آنان آمدند، بویژه سنت اوگوستین، توانستند اصول عقاید آنان را تکمیل کنند. در دوران سنت اوگوستین کسان دیگری هم بودند، مانند یوحنا خروسوستوم (زرین دهان) وجمعی دیگر که دراین امر که ترسایان افتخار آمیز می دانند شرکت داشتند.

سنت او گوستین که شمه یی از احسوال وافکار اورا دراین

رساله بیان خواهیم کرد، همآهنگی میان عقاید مسیحی رابکمال رسانید، عمری باجنگ وگریز سرکرد وگفته های فیلسوفان را به عقیدهٔخود ردکرد. برای سیاستمداران، کتاب «شهرخدا» را نوشت ودرمقام رد ملحدان، کتاب تثلیث واختیار را نگاشت. دراین کتاب اوگوستین به قیاس دست می یازد، ولی از توسل به نفوذ سخنان مذهبی نیز صرفنظر نمی کند.

سنت او گوستین مدعی است که برای آشتی دادن فرقه های گوناگون مذهبی می جنگد او می خواهد به حکیمان بگوید که اگر از چند روش نادرست دست بکشند آنان نیز به حقیقت کل خواهند پیوست. ولی او گوستین فلسفهٔ اپیکور را بهیچ روی پذیرفتنی نمی دانست. در هنگامی که باملحدان طرف صحبت است می گوید که هر اشتباهی حاوی جزیی از حقیقت است، البته حقیقت پوشیده یا حقیقت کاسته شده و کم مایه. ولی همهٔ این حقایق ناقص ویا پنهان می تواند در کیش کاتولیکی باهم آشتی کنند و به همزیستی دست بزنند.

اوگوستین گذشته از اینکه میخواهد با فیلسوفان، راه سازگاری پیش گیرد، میخواهد باصاحبان قدرت نیزهمگام باشد. اوگوستین منکر قدرت دولت نیست، ومفاخری راکه دارندگان مقامات دولتی فراچنگ آورده اند حقیر نمی شمارد. اومی خواهد ثابت کند که آسایش مردم درزیر سایهٔ دولت ها مرهون صفات عالیهٔ شهروندهاست. واز اینجا نتیجه می گیرد که قبول این پدیده همین افراد است. واز اینجا نتیجه می گیرد که قبول این پدیده خود بخشی از نیروی اجتماعی است، زیراکه تقوی را تشویق می کند وفسق و ناپارسایی را محکوم می سازد.

سنت او گوستین همیشه میخواهد پیوند میان پدیده ها را روشن سازد. مثلا تاریخ انسان را آنچنانکه در درونش هست با آنچه در تاریخ بنظر می رسد مقایسه می کند، باین دلیل باید گفت که او گوستین در فلسفهٔ تاریخ مقامی ارجمند دارد. بنظر او تاریخ

بشروفلسفه یی را که از آن استنباط می شود نمی توان بدون دلبستگی بیشتر به انسانها، تدوین کرد. سنت او گوستین در اندیشه های باطل نیز دنبال آثار حقیقت می گردد. در شر همیشه اند کی خیر و در پلیدی اند کی پاکی می یابد، بت پرستی را از آثار سنت های کهن می بیند و به این دلیل آنان را بکلی محکوم نمی نماید و بطور خلاصه همه جا می خواهد در رویارویی با بدیها عذری بیاورد و بهانه ای برای تبر نه کجروان و کج اندیشان بیابد.

۳ سنتاوگوستین و مانیگری

سنت اوگوستین (که در بخشی ازجهان ترسایان که زبان لاتینی زبانشان بود بزرگترین چهرهٔ پدران کلیسا یا دست کم یکی از بزرگترین آنها شمرده شده) چندین سال (بهروایت برخی ازمورخان نه سال و برخی دیگر یازده سال) به آیین مانی گرویده بود. گفتار مانی در نظر وی تنها راه معقول بیان حقیقت جهان هستی بود، زیراکه دراین دوران سنت او گوستین معتقد بود اندیشه های ملتهای غیرمتمدن و همچنین عقاید افسانه وار آیین ترسایی هر گزنمی تواند مظهر راستین حقیقت باشد.

عیسویان معتقد بودندکه هرچه درجهان موجود است خدا آفریده است، ناچار هرچه راکه خدا آفریده، خیر معض است. دراین صورت این پرسش پیش میآید که وجود رنج ودرد وشر که درهمهٔ اعیان این جهان ساری است چه دلیلی دارد و تباهی و فساد راکه برهمهٔ اجسام زنده طاری است چگونه تأویل می توان کرد؟

آنچنانکه مکرر گفته ایم مانویان معتقد به دوگانگی بودند و می گفتند: جهان ما خدایی داردکه مظهر روشنایی و نیکیهاست و خدای دیگری دارد که مظهر تاریکی و پلیدیهاست. این دو

اصل جاودانی است و نبرد و پیکار میان آن دونیز جاودانه است. اثر این پیکار واختلاف درهمهٔ مظاهر زندگی ما پیدا و آشکار است. مثلا انسان روحی دارد که گوشه هایی از آن روشن است و بیگناه و پاک وبیآلایش، و ساختهٔ اصل نیکیها است، و تنی دارد که ازمواد ناپاک وخشن ساخته شده وغرائز بهیمی و حس تصاحب و زورگویی برآن غلبه دارد ومظهر بدیها و پلیدیهااست.

سنت او گوستین این عقیده را استوار می داشت و منطقی می دانست، زیراکه درنظر وی تنها ازاین راه می توان مسألهٔ وجود شر راکه لازمهٔ آن ماده پرستی بنیادی است توجیه کرد.

سنت اوگوستین در درون خود کشمکش سوداها وهوسها را به نیکی درمی یافت و معتقد بود که وجود این هوسها و خواستها نتیجه علتی است که بیرون از وجود اوست، ولی دروی مؤثر است. سنت اوگوستین در نظام مانی گری خودرا از گروه نیوشاکان یا «سماعین» می دانست و از این رو خودرا از مراعات قواعد سختی که برای برگزیدگان دین مانی که در درجهٔ بالاتری جای داشتند و آنان رااز خوردن گوشت و هوسهای جنسی مانع می شد، معاف می دانست.

بعید نیست که گذشته ازملاحظات مربوط به آموزگاری و مکتبداری، اوگوستین تصور می کردکه حس جاهطلبی او در شهر بزرگ رم آسانتر راضی خواهد شد. در رم هم اوگوستین مکتبی برای تعلیم فن خطابه و آیین سخنوری بازکرد، ولی معلوم شدکه دانش آموزانی که درمکتب رفتار پسندیده دارند، هنگام پرداخت هزینهٔ تعلیم رفتارشان ناپسند می شود، و بجای ادای وام پابه گریز می گذارند. سرانجام اوگوستین شغل دیوانی گونه یی بدست آورد و درآنجا دوباره تعلیم رسایی و شیوایی (بلاغت وفصاحت) را از سرگرفت. ولی چنانکه گفتیم پیش از آنکه از رم برود عقباید مانی گری دراو بکلی سست شده بود و فقط اثری مبهم ازمادی گری این آیین در اندرون وی باز مانده بود.

درمیسلان بر اثس سخنرانیهای سنتآمبروز اسقف میسلان اوگوستین نسبت به مسیحیت نظر مساعدی یافت. دراین مرحله اوگوستین آماده بود که مانند متکلمی دانا به اسرار مسیحیتآگاه شود ولی هنوز استواری ارکان ترسایی گری را نیذیرفته بود.

سنت اوگوستین درهمین اوان کلیاتی رابه زبان لاتینی دربارة فلسفة فلوطين خواند. نتيجة غور درمسائل نو افلاطوني این بودکه تاحدی ازمادی گری پیشین بازآمد وراه حقایق مجرد و عوالم معنوی به روی او بازشد. فلوطین اعتقاد داشت که شرنوعی عدم است وقائم بذات نیست و سنت او گوستین از این راه تصور كردكه مسألة وجود شر را بي توسل به دوگرايي مي توان حلكرد. مذهب نوافلاطونی به وی یاد دادکه آیین ترسایی را می توان یا موازین خرد سنجید ویدیرفت، واو بااین دلگرمی جدید که پیدا کرده بود کتاب عهد جدید یعنی انجیل های چهارگانه رابازخواند ونوشته های سنت یل رامطالعه و بررسی کرد. در این راه ملاقات با دوتن از کشیشان یا دینیاران ترسایی به نامهای سیجلی یا نوس ۱۱ و یونتی سیانوس۱۲ نیز تأثیر بسزایی در وی داشت. قضا را روزی هم درباغ خانهٔ خودش آواز کودکی را شنید که یکی از جمله های معروف «رساله به رومیان» اثر سنیل راتکرار می کرد. وخلاصه این عوامل دست بدست هم دادند وایمان وی رابه مسیحیت استوار کردند.

چنین بود سرگذشت فیلسوفی روحانی که پس از نه سال پژوهش درآیین مانی سرانجام معتقد شدکه حقیقت رادرگرویدن به آیین ترسایی بازیافته است.

نظر باینکه پیروی سنت او گوستین از مانی و گسترش آیین وی درجهان ترسایان پدیدار مهمی بوده و نوشته های او گوستین راه رابرای شناخت بهتر مانی و دین او هموار می کند، نکاتی از

إحوال وافكار او و بحث هايى راكه با سه تن ازمعاصران خود داشته درزير مى آوريم:

کسانی هستند که هنوزهم ازخود می پرسند که آیااوگوستین به مانویگری گراییده بود یانه، واگرنه آیا گفته های او واینکه اودشمنی بامانویان رادر مکتب مانویگری فراگرفته خلاف بوده؟ مثلا مردی به نام سکوندینوس^{۱۱۳} که خود از نیوشاکان یعنی سماعان بود در دورانی که اوگوستین ازمانی گری روی بر تافته بود، خطاب به اوگوستین می گوید:

من تصور می کنم تو هرگز مانوی نبوده ای وهنگامی که به مانی حمله می کنی، بیشتر نظرت به دشمنان روم مانند مهرداد و آنیبال معطوف است. این مردکه به او گوستین حمله کرده عملا وی راندیده بود ومبلغی بوده که میخواسته است بهر نحوی شده برگشتگان ازراه مانوی گری رادوباره برسرآیین مانی بازآورد.

اوگوستین با سه تن از پیروان مانیکه هرسه مدافعکیش مانی بودهاند مناظراتی داشته: نام آن سه تن فرتوناتوس^{۱۷}، فائوستوس^{۱۷}، فلیکس^{۱۷} بودهاست. ولی ازمطالعهٔ این بحثها روثن می شودکه نویسندهٔ بحثها درمقام حمله و سفسطه بوده و ازگفته های او نمی توان اصول آیین مانی را دریافت.

فرانسوا دوکره ۱۷ میگویدکه: همهٔ نوشته های اوگوستین دربارهٔ مانیگری ومبارزاتش ممکن است صحیح نباشد، ولی مدعی هم نمی توان شدکه اوگوستین مطالبی را جعل کرده باشد. این نوشته ها به هرصورت گواهی های مردی دانا بوده، واگرهمهٔ جنبه های تاریك مانی گری را روشن نمی تواند کرد، مسلماً برخی از جنبه های آن روشنی خاصی می اندازد.

درفصل دوم کتاب دو کره، «جنبه های مانی گری درافریقای

^{13—} Secundinus 14— Fortunatus 15— Faustus 16— Felix 17— François Decret

این نوشته حاکی ازاین است که در هیپون وحوالی آن که اوگوستین اسقف آنجا می بوده، فرتوناتوس نفوذ داشته وآیین مانی درمیان مردم رواج یافته بوده است. مانوی گری نه تنها در میان شهروندان هیپون رواج داشته، بلکه برخی از بیگانگانی هم که درآن شهر بودند از تأثیر آیین مانی برکنار نمانده بودند.

احتمال میرودکه فرتوناتوس که در نوشتههای خود از استادان خود سخن میگوید، اشاره به استادانی کرده که در بیرون ازحصار شهر زندگی میکردند، ولی آنچه مسلم است اینست که فرتوناتوس مردی رونده و پویا واز مدافعان دلیر آیین مانسی بوده است.

معلوم نیست که او گوستین، فرتوناتوس را شخصا می شناخته یانه ؟ اما هربار که ازوی نام می برد اورا بعنوان یکی از کشیشان آیین مانی می نامد. ولی از نوشته های دیگری که از آن دوران در دست است می توان پی برد که او گوستین و حریف او هردو در هیپون می زیستند و معاصر بودند.

علت اینکه او گوستین و پیشوایان دیگر کیش کاتولیك در نبرد بامانی گری متفق شده بودند این بودکه کیش مانی باقدرت و نیروی بسیار درحال رسوخ در ارواح مردم بوده است.

بعثی که میان این دوگروه درگرفت در تاریخ ۲۸ آوریل ۲۹۲ میلادی بوده ویك بحث دیگر نیز بعدها پیش آمد. شاید بجاباشد که گوشه ای از این بعث ها را از نوشتهٔ دو کره اقتباس و نقل کنیم:

در آغاز گفتگو او گوستین پایه های اصلی مانی گری راشرح می دهد و فر تو ناتوس با پذیرفتن سخنان او می گوید: تو اگر این مطالب رامی دانی بدلیل اینست که توخود روزگاری در صفوف ما می جنگیدی و نقشی در میان مانویان برعمهده داشتی، اکنون برای آگاهی کسانی که در این انجمن گرد آمده اند توبگو آیا در نماز ما شرکت کردی یانه؟ سپسفر تو ناتوس از او گوستین می خواهد در بارهٔ نسبت های ناروایی که به آنان می دهند هرچه شنیده و خوانده در آنجا بیان کند.

فرتوناتوس سخن را چنان پیچ داده است که سنت او گوستین که خود مدعی بود، اکنون باید جواب ادعا رامی داد واو که پروندهٔ نه سالهٔ مانی گری داشت، گفت که من تنها نیوشاك بوده ام، و تنها گروه بر گزیدگان می دانند که میان مانویان چه ها می رفته است. باید گفت روش او گوستین به جنگ و گریز شبیه بود و فر توناتوس دشمن خودرا دنبال می کرد. سپس او گوستین گفت که پس از آنکه من دین واقعی خودرا بر گفته های باطل بر گزیدم دیگر نتوانستم را شخایی های مانویان را، که مدعی امساك و قناعت و ریاضت اند، و با دروغ پردازی مردم را می فریبند بپذیرم و آنان را بر ترسایان را ستین رجحان نهم. او گوستین که این سخنان را می گفت همان را ستین رجحان نهم. او گوستین که این سخنان را می گفت همان را ستیم بود که در کتابی که در بارهٔ مانویان نوشته می گوید: نه سال تمام من با مانویان همنشین بودم و از میان بر گزیدگان آنان کسی را ندیدم که از اصول عقاید منحرف نباشد و یا دست کم در معرض شك و پریشان دلی قرار نگیرد.

اوگوستین سپس از بادهخواری و زنبارگی بزرگان مانوی حکایتها میگوید. باوجود این نوشته ها هنگامی که فرتوناتوس گواه روشن ومحکمی براین ادعا میخواهد اوگوستین جواب نمی گوید. آیا خود او درصورتیکه این بدکاریها درست باشد در این بدکاریها انباز بوده، که دلش بار نمی داده تاپرده از روی

اسرار برگیرد؟ سپس اوگوستین میگوید: من درنماز مانویان حاضر می شدم ودرآنجا چیز زننده یی نمی دیدم ولی می گوید هنگام نماز مانویان بسوی آفتاب روی می کردند. بحث میان این دوتن دراز می شود و فر توناتوس مانند همهٔ مانویان با اهتمام و کوشش تمام و کربزی از آیین روشنایی دفاع می کند.

در بیست و نهم آوریل ۳۹۲ نشست دیگری تشکیل شد. این بار معیط بحث جنبهٔ ستیزه جویی داشت. فر تو نا توس بادلی استوار اصول عقاید آیین خودرا برشمرد تا بدا نجاکه به ریشهٔ شر در جهان رسیدند. اوگوستین در پاسخ این سؤال فر تو نا توسکه: خدا تو انا ومهر بان است چرا شر را آفریده؟ کوشید تا اصول کیش کا تولیك را به رخ وی بکشد و گفت: خردمندان دیگر باید در طرح این پرسش و پاسخ آن گام به پیش نهند و خود از پاسخ مستقیم تن زد و گفتگو شبیه گفتگو های طالبان علم در مدارس قدیم شد. او گوستین در این بحث خودرا استوار تر از حریف خودمی دید. زیرا نمایندهٔ آیین غالب و اعتقاد رسمی دولتی بود.

فصل سوم کتاب فرانسوادو کره دربارهٔ فائوستوس می لوی است. فائوستوس درشهری ازمادر زادکه درآن روزگا می لو و اکنون میلا نامیده می شود. گزارندهٔ تاریخ فائوستوس می گوید: او در خاندانی تنگئدست بارآمده بود و از این سخن قصد او این بوده است که فائوستوس راکه مردی درویش بوده بااو گوستین که مردی به دوران رسیده و توانگر بود، بسنجد، او گوستین دربارهٔ فائوستوس می گوید که وی جز نحو و صرف و مقدمات چیزی نمی دانست. ولی برخی از سخن رانیهای سیسرون را خوانده و از کلیات حکیم نامدار روم سنکا نیز بی خبر نبوده است. باوجود همهٔ این نواقص که او گوستین یاد کرده بود فائوستوس سخنوری چیره دست بود و می توانست شنوندگان دشوار پسند را بالطف بیان خویش مسحور سازد.

اوگوستین می گوید: من باولع خاصی بااین مرد می چخیدم،

زیراکه این مرد همهٔ سوداهای ضمیر را درسخن خویش منعکس می ساخت و واژههایی که با آسانی می یافت به بیان او جنبهٔ سعر وافسون می داد. روش گفتار فائوستوس باندازه یی شیوا بود که باوجود اینکه او گوستین وی رااز فرزندان شیطان و گفته هایش را سرچشمهٔ مرگ می دانست، از تأثیر وافسون کلام او برکنار نمی ماند. وسرانجام نیز می گوید: کاش تو کر و گنگ می بودی تا این همه ژاژخایی نمی کردی واینهمه یاوه نمی بافتی.

فصل پنجم سیر مانی *گ*ری در غرب

ا وكوميلها

در حوالی سال ۹۵۰ میسلادی قیصر بلغارستان به روحانی بزرگئ قسطنطنیه ازگسترش یك آیین نو در کشور خود شکایت کرد. زیرا که پیروان این آیین باکشیشها دشمنی داشتند و تابع دین مانی بودند. نام پیشوای این گروه بوگومیل یعنی خدادوست و یاحبیب الله بود و مانند پولیسین های آسیای صغیر اصل دوگانگی نیروهای محرك جهان یعنی نیکی و بدی را پذیرفته بود. کشاورزان اسلاو آنمنطقه سلطهٔ بلغاری ها را که از نژاد ترك بودند و دین دولتی را که به زور به آنان تحمیل شده بود بر نمی تافتند و از آیین نو برای مبارزهٔ با آنان سود می جستند.

بلغارستان بعدها جزو امپراتوری بیزانس شد ولی مذهبی که بوگومیل رواج داد به نام وی «بوگومیلیسم» نامیده شد، در بالکان شیوع یافت واز بلغارستان به صربستان وبسنی سرایت کردوچون بلغارستان استقلال خودرابازیافت قیصرهای بلغارستان

ازآن حمایت کردند ولی باتسلط ترکهای عثمانی آیین بوگومیل هم ازمیان رفت.

دربسنی دولتی تقریباً مستقل تشکیل شد که دین رسمی آن مانیگری بود و خودرا پاتارن مینامیدند. پاپها به آن منطقه لشگر فرستادند وشعله های آیین نورا خاموش کردند. بعدها این سرزمینها بدست عثمانیان افتاد ودرنتیجه همهٔ رسوم وآیین های باستانی آنجا ازمیان رفت واکثریت مردم بهزور یا بامیل بهدین اسلامگرویدند.

دوگرایان بالکانی به دوگروه تقسیم میشد. گروه معتدل و گروه افراطی. گروهی نیروی شررا تاحدی جزئی از نیسروی نیکی میدانستند ولیگروه دیگر معتقد بودند که بدی و نیکی هردو مستقل وغیرمخلوق وجدا ازهم بودهاند معتدلان بر ایسن اعتقاد بودند که جهان هستی که شر عامل اصلی و همه کارهٔ آنست جزیی ازجهان نیکی هاست. افراطیان معتقد بودند که شر برخلاف اراده ومیل خدا بوجود آمده و وجود مستقل و قائم بالذات است و اصولا جهان موجود جهانی است که خدای اشرار و خداوندگار بدیها درآن فرمانروائی مطلق دارد.

برخی از پیروان این دین میخواستند خدارا که در جهانش اینهمه شر وجود دارد تبر به گونه ایی بکنند ومی گفتند: خدا نیکی محض است ولی قلمرو اودر جهانی است که از جهان ما جداست. شر نتیجهٔ جهان مادی است که باجهان روشنائی تماس ندارد، شر برخلاف میل خدا آفریده شده وزندگانی جداگانه ومستقلی دارد. خداوند خیر محض است ولی مسئول امور گیتی با همهٔ بدیها و تجاوزها و کینه ورزیها و خونخواریها و درندگیهائی که دربر دارد، نیست. مانویان بالکان آن بخش از کتاب مقدس را که «عهد دارد، نیست. مانویان بالکان آن بخش و خدای قهار و عتیق» یعنی تورات نامیده می شود، نمی پذیرفتند و خدای قهار و

سخت گیر و کینه توزیمهودیان رامظهر ابلیس می شمردند. در نتیجه این طرز اندیشهٔ بوگومیلها مناسك کلیسای کاتولیك و نیایشها و تقدیس های آن گروه رارد می کردند.

کسماس³ می گوید: پیروان بو گومیل مانند بره نرم خوهستند، دلبستگی به خوشیهای این جهان و دارایی و خواستهٔ آن ندارند، گوشت نمی خورند واز میخوارگی گریزانند، از زناشویی پرهیز می کنند، مراسم اعتراف بمعاصی (خواستوانیفت)⁶ میان دوتن بدون آنکه مقید بعضور کشیش باشند، انجام می گیرد.

کشیش دیگری که نامش زیگابن بود اقرار می کند که این گروه نیکو کاری راترویج می کنند، مردمان خوش نیت و متواضعی هستند، به مال دنیا اعتنایی ندارند و روزه گیری و خداپرستی را توصیه می کنند.

بوگومیلها دربلغارستاننهضتی بزرگ تشکیل دادند، قرائنی دردست هست که نشانهٔ بوگومیلیسم از پولیسیانیسم سرچشمه گرفته است. اصول عقائد بوگومیلها تاحدی شناخته شده است. ویکی ازمنابع اصلی آن کتابی است که کسماس یعنی کشیشی که دربالا ازوی نام برده شد برضد آن نوشته است.

کسماس می گوید بعقیدهٔ بوگومیلها خداوند بدیها ازلی وابدی نیست ولی وجود دارد وشیطانئیل یکی ازدوتن پسران خداست؟ این پسر فرزند عاصی وساقط خداست، وجهان امروزی رابوجود آورده است. درنظر پیروان بوگومیل کلیسای ارتدکس و عقائد وسازمان آن اثر اندیشهٔ ساتانئیلیاشیطان است.

بعقیدهٔ بوگومیلها توانگری و زیورپرستی، زناشویی، و فرزندآوری و خوردن خوراکهای ناپاك مانند گوشت و شراب

⁴⁻⁻ Cosmas این واژه (Khvastvanift) که با واژهٔ خستوئی معمولا همریشهاست درمیان مانویان رواجداشت.

⁶⁻ Zigabone 7- Shaitanael

بسیار ناپسندیده است. غسل تعمید و بسیاری از رسم کلیسای ارتدکس درنظر آنان کاملا بی ارزش است.

بعقیدهٔ بوگومیلها ترسای واقعی، باید روزه بگیرد ومانند درویشان زندگی کند تا در ردیف یاکان ویارسایان درآید.

بوگومیلیسم گذشته از جنبهٔ مذهبی که داشت نوعسی ستیزه جویی وقیام برسازمان های اجتماعی هم بود. ازاین نظر بوگومیلیسم با عقاید پولیسینها فرق دارد. پولیسینها جنبه ملت دوستی و تاحدی تعصب نژادی داشتند درحالی که آرمان بوگومیلها عدالت اجتماعی بود.

کشاورزان بلغارکه از زورگویی زمینداران بزرگئ در رنج بودند، خداوندان ثروت و سران کلیسا را به یك چوب راندند وهمهٔ افراداین دوطبقه رامظهر بیدادگری اجتماعی وفشارمذهبی می دانستند و به پیروان خود یاد می دادند که از فرمانبرداری سروران کشور سرپیچی کنند، آنان به توانگران اهانت می کردند ومدعیان برتری را شایستهٔ طعن ولعن می دانستند. معتقد بودند که خداوند از کسانی که بردگی را می پذیرند و خود را محکوم کم از خودی می سازند دل خوشی ندارد و به معتقدان این آیین دستور می دادند از اوامر زورمندان سرپیچی کنند.

نهضت بوگومیل ازبلغارستان به صربستان سرایت کرد و سرانجام به روسیه همرسید. بوگومیلیسم ازبخش جنوبی بلغارستان به آسیای صغیر سرایت کرد و در شهرهای بزرگ وحتی در دیرها و صومعه ها نیز پیروانی بدست آورد.

دراین کشورها کسانی که ازاین نهضت زیان می دیدند ناچار به مقاومت برخاستند. در قسطنطنیه امپراتور کومن (۱۱۱۸–۱۱۸) دست به نیرنگ وحیله زد یعنی سخن گوی نامدار این فرقه واسیلی رابه ضیافتی دوستانه درکاخ خویش فراخواند و درآنجا درحالتی که دبیری در پشت پرده گفته های واسیلی را ثبت می کرد، ازوی خواست که اصول عقاید خودرابیان کند. واسیلی

آزادانه سخن گفت، غافل ازاینکه گفته ها هرچند هم راست باشد اگر خلاف رای بزرگان باشد گفتنش به بهای جهان آدمیزاده تمام می شود. کومن و کاسه لیسانش گفته های او را اقرار تلقی کردند و به کشیش بزرگ قسطنطنیه خبر بردند. از واسیلی خواستند که گفته های خودرا پس بگیرد. او که در دلبستگی به عقاید خود همانقدر پایدار بود که ارباب قدرت به زورگوئی و تحمیل خواستهای خود، پایداری کرد و سرانجام درمیان تلی از هیمه پیکرش در آتش سوخت. در آن دوران هنوز زندانهای سیاسی وشست و شوی مغزی که در نتیجهٔ آن از هر کسی می توان برای هر کاری خواه کرده و خواه ناکرده اعتراف گرفت، مرسوم نبود. انسانهای سیست می سوختند و گفته های خودرا پس نمی گرفتند.

۲

پلی سینها

آنچنانکه درچین و درکشورهای اسلامی با همهٔ سختگیریها وشکنجه ها مانویان توانستهاند چند صباحی در برابر مرگ قطعی مبارزه کنند، درجهان غربهم فرمانهای امپراتوری نتوانست به آسانی کلیسای دادگری در از میان ببرد.

درسال 323 میلادی برحسب فرمان خود پاپ، سختگیریهای سده های گذشته از نو متداول شد. لئون معروف به کبیرمی خواست از هر راهی شده، جامعهٔ مانوی روم راکه گروهی از آن گروندگان افریقائی بودند، از میان بردارد. برای اینکار پاپ به زرادخانه کهن تهمتها، که درهمهٔ ادوار برای از میان بردن گروه مظلوم، خواه سیاسی خواه مذهبی، سلاح دراختیار زورمندان می گذارد

۸ مانویان جامعهٔ خودرا جامعهٔ دادگری می نامیدند (کلیسا به معنی معل اجتماع است و تقریباً معادل باجامع).

متوسل شدند، یعنی آنان را بی دین خواندند وازرم بیرون کردند. ولی پلیدی وبیدادگری هراندازه هم جهانگیر باشدباز نمی تواند همه جا را دربرگیرد و ناچارگوشه هایی بطور استثناء از آفت مصون می ماند. اینست که همهٔ مانویان نمردند و گروهی از آنان خودرا به اسیانیا رساندند.

درسدهٔ ششم ژوستن و ژوستی نین تصمیم گرفتند که یك ضربهٔ قطعی بزنند و مخالفان خودرا ازمیان بردارند. یعنی گفتند نه تنها هر کسی را که مانوی است باید کشت، بلکه مانویان سابق را نیز که ازدین خود دست کشیده اند اگر هنوز بامانویان دیگر پیوستگی هایی دارند و آنان را به محکمه تفتیش معرفی نمی کنند، باید سربرید.

وازاین طریق مانویگری مانند بیماری جذام برای همه کس وحشت زا بود. درآن دوران برای اینکه کسی را تعقیب کنند مانوی بودن ضرور نبود، بلکه هرمزاحمی را می شد مانوی خواند. مانوی کشی مانند بسیاری ازفلان و بهمان کشیهای قرون پیشین و پسین، وسیلهٔ تقرب بدستگاه فرضی خدا و وسیلهٔ کسب محبوبیت پیش خداوندان قدرت آن روزگاران شده بود.

دراین دوران کسانی که اصلا بامانی گری هیچگونه پیوندی نداشتند قربانی اغراض این وآن می شدند، بنحوی که عنوان مانوی گری مدتهاسلاحی بوددردست ارباب قدرت برای فرو کوفتن وآزردن مخالفان خود مانند شکنجه وقلع وقمع تامپلیه ها که به این نام ازمیان رفتند، بی آنکه مانی از آنان و آنان از مانی گری خبری داشته باشند. باهمهٔ این احوال نمی توان منکر این مطلب بود که در طول سده های میانه یعنی قرون و سطی دو گرایی گنوسی، در اروپا کم و بیش زنده مانده بود. حتی هم اکنون هم نمی توان گفت که دو گرایی باید دید که

گنوسی ها هم «مانوی بوده اند یانه؟» آیا ریشهٔ این نوع دوگرایی را که روشنگر دلهره واضطراب آدمیان است باید در محیط بی جان و بی عاطفه که در پیرامون وی است جست یانه؟ چه، آدمی هنگامی که از پیداکردن روزنهٔ امید در تنگنای زندگی مأیوس می شود، واز همه اظهار خلوص نیت و عبودیتی که نثار دستگاه آفریننده جهان می نماید سودی نمی برد، یعنی نه ساعت مرگ او دور تر می رود و نه هیچگونه بلایی از سراو دور می گردد، ناچار متوسل به اندیشهٔ تسلط بدی و نیرومندی شر می گردد، و از همان راهی که مانی رفته به دوگانگی نیروهای مدبر زمین و آسمان می رسد. باید گفت که کسانی که زودتر از همه راه دوگرایی را پس ازمانی پیش گرفتند پلی سینها بودند.

ریشهٔ این گروه در ارمنستان بوده است. در اجتماع مذهبی سال ۲۱۹ م متنی بتصویب رسیده بودکه درآن گفته شده بود هیچکس دراین زمینهاکه به پلیدیهای ایان گروه یعنی پلی سینها آلوده شده نباید گام نهد. نام پلی سینها درست معلوم نیست که از کجا آمده است. پاره یی معتقدند که پل پسر بانویی مانوی بود که بگسترش آیین مانی درارمنستان نیروداده است. گروه دیگر معتقدند که پل نام یك مرد ارمنی است که مدتی در پیرامون ارز روم پیشوای مانویان بوده است. درآغاز مدر امپراتوران معروف به بتشکن (ایکونوکلاست') با آنان بیرانس فتوی دادند که باید با بت پرستی ازهر راهی که میسر بیزانس فتوی دادند که باید با بت پرستی ازهر راهی که میسر برجای مانده از میان برد. کشیش ها و دنبالروان آنان براه برجای مانده از میان برد. کشیش ها و دنبالروان آنان براه افتادند ومجسمه ها و آثار دیگر دوران باستان راشکستند براثر این اقدام ابلهانه جهان متمدن هزارها اثر کهن ویادگارگرانبها

رااز دست داد. نام این گروه ایکونوکلاست یا بت شکن بود. ولی هنگامی که پلیسیانیسم گسترش یافت و کار بجائی رسید که وجود فرقهٔ یلیسین خطری برای دین مسیح وبرای کشور گردید، براثر پیشآمدهایی که در اینجا مجال بحث دربارهٔ آنها نیست، یکی از امپراتوران بیزانس پلی سین ها را در بلغارستان جا داد تا از مرزهای امیراتوری دفاع کنند. یاره یی ازمظاهر این دین مانوی بود. آنان به دواصل ازلی یعنی خدای بخشندهٔ مهربان که جز مهربانی اثری درجهان ندارد ونیم خدای دیگر که سازنده و فرازندهٔ سپهر وزمین وزمان است عقیده داشتند. آنان تورات را رد می کردند و به صلیب کشیدن عیسی را ظاهری می دانستند و مى گفتندكه عقيدهٔ ترسايان به مراسم تقديس وحضور تن وخون عیسی درمعبد دروغ است، زیراتن وخون عیسی کلام اوست.

٣

كاتارها

درسال ۱۰۲۸ م پاپ اینوسان سوم به جهان ترسایان خطاب كرده گفتكه: كشتى عيسويت درمعرض غرق است زيراكه بدعت کاتار درمیان نژاد یلید پروانسی ها گسترش یافته است. در نتیجهٔ این اخطار مردی که نامش حاکی از بیگناهی (اینوسان یعنی بی گناه) وخود پیشوای ترسایان بود به گروهی از بیگناهان واقعی اعلان جنگ داده و جنگهای صلیبی معروف به جهاد با مردم آلبی ۱۱ آغاز

جنگ سالها طول کشید تاسرانجام درسال ۱۳٤٤ میلادی دژ مون سگور ۱۲ کے واپسین پناہگاہ کاتارہا بود سقوط کردہ دویست وده تن ازپیروان آیین کاتار، برفراز تلی ازهیمه مانند شمع شعله کشیدند وسوختند. اینگروه عینا چون زنادقهٔ ایران در دوران عباسی مرگ رابا سکون وسکوت پذیرفتند، ولی از عقیدهٔ خود بازنگشتند. بامرگ اینگروه ناقوس مرگ تمدنی بس درخشان درجنوب فرانسه به نوا درآمد. واز گروهی مردم بی آزار که بی آزاری پایهٔ دین و ایمانشان بود، جز تعدادی کاغذ پارهٔ نیمه سوخته و دیواری چند در هم شکسته و چند دژ ویران و نامی که یادآور خاطرهٔ مبهم حوادث پیچیده و در هم و بر هم و در دناك قرون گذشته است، چیزی برجای نماند.

مورخی به نام نیل ۱۳ که از پیشروان گروهی است که به تصویر رنگ ورو رفتهٔ کاتارها آب و رنگ نوی بخشیده اند، می گوید که کاتاریسم مرد و ضربات دستگاه تفتیش عقاید توانست نهضتی راکه ازاعماق قلوب بشر سرچشمه گرفته، و قرنها دوام کرد با ضربات پی گیر خود بکلی ازمیان ببرد ولی آیا کاتاریسم دو باره زنده خواهد شد یانه؟. کسی نمی داند زیرا که اختیار آینده اگر خوشبختانه در دست شرطه طیلسان پوش کلیسا نیست، در دست هواخواهان آزادی عقاید هم نیست، خوشبختانه عوالم معنوی رانمی توان برای همیشه از میان برد. ترس مرگ دردل انسانها ازهوس بیان حقیقت نیرومند تراست، ولی هرگز نمی تواند از سیر درونی و باطنی آن جلوگیری کند.

برای اینکه بتوان اندیشه یی را در جامعه بکلی ازمیان برد و ریشه کن کرد باید دریافت که وجود انسان ازآمیزش چه فلزاتی بوجود آمده است و باچه وسیله می توان تأثیر اجزاء ترکیب دهندهٔ آن رااز میان برد؟ می توان فلزانسانی رازیر پتك و برروی سندان زور کوبید؛ می توان اندیشمندانی چون ابن مقفع و حسین بن منصور حلاج راکه اندیشه های ویژه یی دربارهٔ آفرینش داشتند بازجر و شکنجه مثله کردو کشت ولی اندیشه، موجودی مانند دیوان

افسانه هاست که از هرقطرهٔ خونی که از آن بریزند دیوی دیگر به وجود می آید.

آرزوهای مردم مانند چشمهٔ جوشان هستند که اگر دریك جا به مانعی برخوردند راه زیرزمینی خود را آرام آرام طی می کنند و سرانجام از منطقه یی که هیچ انتظارش نمی رود سربدر می کند و نیرومند تر و بنیان کن تر فوران می کند. آری چشمهٔ اندیشه ها اگر راهی برای جریان پیدا نکند جریان پنهانی رادر ارواح و دلهای مردم ادامه خواهد داد و با خروش خاموش خود عواطف و اندیشه های خفه شده را به یاد خواهد آورد و باآواز درونی خود پیوسته آهنگهای ناخوانده را به گوش ما خواهد رسانید.

آندره ناتاف^{3۱} درکتاب خود به نام «معجزهٔ کاتاری» می گوید: کاتارها یا مانویان در جنوب فرانسه توانستند خزائن خودرا پیش ازآنکه دژها را تسلیم دشمنان کنند و با بردباری و شکیبایی که درتاریخ بشر کمتر نظیر دارد بادژخیمان روبرو شوند، پنهان کنند. کسانی هستند که هنوز در مون با تور ۱۰ دنبال گنج می گردند، وشاید روزی فرارسد که این گنجهای نهفته را پیدا کنند، ولی گنج دانش کاتارها جای دیگر است.

کسانیکه در ویرانه های دژهای این قوم میگردند باید بجای گنج به پژواکی که آهنگ های خاموش و ترانه های ناتمام این مردمان پاك رادمنش دردلها بیدار می کند گوش فرا دارند. گنج آنجاست.

سرنوشت کاتارها این بسودکه درهرجای فسرانسه آشکار می شدند آنان را بدعتگزار می نامیدند. ولی بااینهمه، ایسن عنوان هم جنبهٔ قطعی نداشت و به مقتضای اوضاع روز تعبیر می شد. تعقیب و کشتار آنان خیلی زود آغازگشت:

درسال ۱۰۲۲ چندتن کشیش سنت کروا۱۱ به نام مانوی بودن به آتش کشیده شدند. تادویست سال پس از این پیش آمد هم دادگاهها که رویهمرفته جادارد مانند بسیاری از سازمان های همانند دیگر بیدادگاهها نامیده شوند، مشغلهٔ فسراوان داشتند ولی کار اصلی آنان درسال ۱۲۳۳ م براثر کوششهای گریگوار نهم با تأسیس دستگاه تفتیش عقاید بکار افتاد.

فرزندان سنت دومینیك که مأمور بودند که کاتارها را هرجا هستند بجویند و پیدا کنند درسال ۱۰۵۲ در ولایت ساکس در آلمان، چندتن مانوی را قربة ٔالیاسه به دار زدند، ودر کلنی در ۱۱۲۳ م یك دادرسی آغاز شدکه با آتشافروزی و آدمسوزی پایان پذیرفت.

نام کاتار برای نخستین بار درآن دادگاه بمیان آمد. اگسی بخواهد این صفحه ازحوادث تاریخ راباز کند و محتوای آن را به تفصیل بیان کند خواهد دید که چگونه به نام خدا وقانون و چلیپا آدم می کشتند، و نام آنرا عبادت می نهادند. در سال ۱۱۵۳ میلادی اسقف شهر رئس ۲۷ کانون خطرناکی پیداکرد. دوشیزه یی میلادی اسقف شهر رئس ۲۷ کانون خطرناکی پیداکرد. دوشیزه یی به خواهشهای بچه کشیشی پاسخرد داد. در نظر کشیشان اینگونه پارسایی و خویشتن داری مشکو که بنظر رسید. دختر را به دست باز پرسسپردند تا معلوم شود محرك این دختر چیست و چرا اینهمه تازنده است باید دوشیزه بماند و برای رهایی خود از دست تازنده است باید دوشیزه بماند و برای رهایی خود از دست کشیشان مزاحیم برادران پبلیکن ۱۱ به کمی خواست. سپس معلوم شد که مانویانی که به آنان پبلیکن می گفتند در آن سرزمین وحتی در اقطار دوردست تر اروپا مانند کشور فلاندر فعیالیت دامنه دار داشتند. در ایالت بورگونی در سال ۱۱۲۷ م هفت تن

بدعت گزار مانی گرای را شکنجه دادند وبا همهٔ شکنجه ها آنان دریندار خود پایدار بودند و گفتار خودرا پس نگرفتند.

بدیهی است که همهٔ کسانی که با تهمت کاتاریسم و یا بدعت آوری ویا مانی گری تعقیب می شدند مانوی نبودند. ولی نیظ مانوی گری آنچنان درجامعهٔ ترسایی اهمیت پیداکرده بود که میشه می شد بهانه ای پیداکرد و به هرکس مانوی نام داد، وثو اینکه شخص متهم اصولا نه به مانی و نه به کس دیگری عقیده مند باشد. اساسا در آن روزگار در هر موردی که گروهی از ترسایان از کلیسای روم ناراضی بودند و از رفتار سلسله مراتب کشیشان برمی آشفتند و میخواستند که مطابق آرمان راستین عیسوی گری زندگی کنند، کشیشان به وحشت می افتادند و بیم آن داشتند که سازمان ها و اصول عقاید شان متزلزل گردد و این چنین مردم را بی درنگ به بدعت گرایی و یا زندقه و الحاد منسوب می کردند.

گسترش آئین کاتار واقعیت تاریخی است. در دهه های واپسین سدهٔ دوازدهم این نهضت آغاز شد ولی کلیسا آنچنان ضربات شدید به آن وارد آورد که پس از سال ۱۲۳۰ تا ۱۲۵۵ م ازمیان رفتند.

در نیم قرنی که کلیسای پاکان (کاتارها) کوشیدند تا پایهٔ استواری برای سازمان وآیین خود بوجود آورد، کاتارها سازمان تفتیش عقاید وجنگهای صلیبی را مظهر شریکه جهان در همهٔ احوال ازآن آکنده است می پنداشتند. کاتارها می کوشیدند که به عقاید خود جنبهٔ سنتی بدهند واصول عقائد خودرا مدون سازند، ولی تعصب مذهبی به ندرت به اسناد ومدارك و کتابها و سنت های مخالفان امکان بقا می دهد و در نتیجه از کاتارها جزیرونده های مربوط به دادگاه تفتیش عقاید و اوراق پریشان و نیم سوخته عیزی دردست نیست.

ازآثار باقیماندهٔ کاتارها می توان کتاب «دو گوهر» را که یادآور اصول دین مانی است واکنون در دست است نام برد. کتابهای دیگری هم مسلماً موجود بوده که متأسفانه ازمیان رفته وجزنامی ازآنها دردست نیست.

مراسم نیایش و مناسك مذهبی میان کاتارها تقریباً همانند بود. همه جاکتاب عهد جدید یعنی انجیل های چهارگانه را با تطبیق باسنت مانوی ودید گنوسی و انجیل لوقا می خواندند.

آندره گون ۱۹ در کتاب «فرانسه کاتاری» می گوید کاتارها از یک سو با بودایی گری پیوستگی دارند و از سوی دیگر با دوگرایی مانوی که از راه بوگومیلهای بالکان به آسیای صغیر و ایتالیا و جنوب فرانسه راه یافته بودند. عقیدهٔ کاتارها خلاصه وار اینست:

۱ جمهان مادی ساخته خدا نیست، بلکه جمهان، جمهانی پراز شر و پلیدی است و سازندهٔ آن شیطان است.

۲ روح آدمی اسیرزندان تن است که شیطان آنرا آفریده
 است، ولی روح انسان کار خدا وساختهٔ اوست.

۳ هرمرد نادانی که ازامکانات رهایش که فرستادگان خدا در اختیارش قرار می دهند، استفاده نکند، روح سرگردانش ازیك تنبه تن دیگر می رود تادر هرتنی رنجی نو بیند مگر اینکه بانوزایش در تنی قابل رهایش راه یابد وزندهٔ جاویدگردد.

باید گفت که پاسخ قطعی پرسش دربارهٔ کاتارها داده نشده است، میدانیم که کاتارها گروهی ازمردم بخش نیمروزی فرانسه بودند که خودرا پیرو دین مسیح میخواندند ولی در پشت پرده معتقد به اصولی بودند که بادین مسیح هیچگونه سازگاری نداشت. آنان به دوخدا که یکی ازآنان خدای مهر بان ومظهر نیکی بود و دیگری خدای بدی ها وسازندهٔ جهان وهمهٔ موجودات زمین وآسمان بود، عقیده داشتند.

كاتارها توانستند مدتى آزادانه زندكى كنند ودين خودرا گسترش دهند، ولى كليسا ودستگاه پاپ وشواليه هاى بخششمال فرانسه باآنان ييكار آغاز كردند. كاتارها باشهامت بي نظيري ایستادگی کردند ولی سرانجام ازنیروی پایداری آنان کاسته شد، وآخرین در آنان ـ منسگور ۲۰ بدست مهاجمان افتاد. در بارهٔ سرنوشت كاتارها درصفحات بعدى تفصيل بيشترى داده خواهد شد. ریشهٔ اصلی این نهضت درست شناخته نیست ولی جنبهٔ مانویت آنان مسلم است. بااین همه معلوم نیست دین مانی چگونه به جنوب فرانسه راه یافته. نظری که کمابیش پذیرفته شده است اینست که دین مانی پس از آنکه در ایران ازمیان رفت در افریقای شمالی ریشه دواند وسنت اگوستین قدیس معروف، زمانی پیرو آن شد. ولی امیراتوران روم باآن مبارزه کردند ومانع از رواج آن شدند. گروهی دیگر به نام پولیسینها درارمنستان و بخش مجاور آن باعقائدی شبیه مانویان پیدا شدند و پس از آنان بوگومیلها دربالکان شروع به تبلیغ کردند وبعدها کاتارها که محتملا ازبوكوميلها الهام كرفته بودند درجنوب فرانسه نيرومند شدند. چگونگی راهپیمائی مانی گری ازایران بهفرانسه (وچند کشور اروپایی دیگر) چندان روشن نیست. همچنین نمی توان با اطمینان کافی گفت که پیروان این روشهای گوناگون هریك تا چه حد تابع مانی بودند، ولی شك نیست که همهٔ این مذاهب به دوگانگی نیروی آفرینندهٔ گیتی وغلبه شر عقیده داشتند.

فرانسوادوکره نویسندهٔ کتاب «مانی و آیین مانی» میگوید: پولی سین ها رانمی توان جانشینان راستین مانی بشمار آورد، زیرا که آنان به دوگانگی جو هر های آفرینش معتقد بودند ولی از نظر اخلاقی، خود را باوضع روز تطبیق می دادند. برخلاف بوگومیل ها

که ثنوی بودند ولی قواعد سختی برای زندگانی مطابق آیین مانی گری برگزیده بودند.

بهرحال، کاتارها، خواه از بوگومیلها منشعب شده باشند و خواه ازراهدیگری به مانی گری دست یافته باشند، شاید بتوان گفت که دنبالهرو نهضت بوگومیلهای بلغاری بودند و ازقواعد اخلاقی شدیدی پیروی می کردند. بوگومیلیسیم در بوسنی انجمن متشکلی بوجود آورده بود. سپس از بوسنی به دالماسی وازآنجا به ایتالیا رفت. در لومباردی یعنی شمال ایتالیا نهضت کاتارها یعنی پاکان نضجی تمام گرفت واز آنجا به جنوب فرانسه سرایت کرد.

این نهضت درجنوب فرانسه محیطی مساعد یافت، فرهنگ درخشان جنوب فرانسه که مردمانش دلدادهٔ آزادی و طبعاً مهربان و پذیرای اندیشه های نو بودند درمقابل پیروان کلیسای سختگیر و متعصب رومی سیمای درخشان تری داشتند و به این دلیل نهضت پاکان یعنی کاتارها درآن دیار بزودی شکوفان گردید.

کاتارها به نامهای گوناگون نامیده شدند. آنان را کاتارها و مانویان و البیژواها نیزمی گفتند. همچنین آنان راترسایان پارسا و یا نیکمردان نیز می نامیده اند. کاتارها خودرا به دوگروه تقسیم می کردند گروندگان و کاملان که بانیوشاکان و برگزیدگان مانوی معادل است.

درکتابی که به هرمس نسبت داده شده و نام آن لوحهٔ زمرداست این جمله نوشته شده است: «آنچه در بالا هست، همانند آن چیزی است که در پائین است.» یعنی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی؛ می توان گفت که هرحاد ثه یی هم که در جهان رخ می دهد، دو جنبهٔ آسمانی و زمینی دارد: جنبهٔ آسمانی آن رؤیاهای آدمی است و جنبهٔ زمینی و اقعیت حواد ثی است که رخ می دهد.

حوادث روزگاران گذشته همه درتاریکی سده ها بدست فراموشی سیرده شده واز آن حوادث جزین یادگار محقریین

درخاطرها نمانده است، از امپراتوریهای عظیم که زمانی سروص صدای کوششهاو جهانگیرهایشان جهان را پرکرده بود، اکنون فقط چنددیوار درهم شکسته و نقش و نگار رنگئو رورفته بسرجا مانده است. گویی سیلابهای تاریخ فروکش کرده وازآبهای خروشانی که به اقیانوس ابدیت جاری شده، در ته جویبارها جسز مقداری سنگئریزه کوچك چیزی بیادگار نمانسده، با اینهمه نمی توان منکر بود که آنچه هم که اکنون درجهان دیده می شودنتیجهٔ چند حادثهٔ گذشته و یا دنبالهٔ آنهاست، چه امروز از تأثیر دیروز هرگز برکنار نتواند ماند.

ذهن ما حوادث امروزی رابخوبی درك میكند ولی ازربط دادن آن به گذشته عاجز است، ما مانند کسانی هستیم که دراجرای یك آهنگ هم گروه سهمی داریم، ولی چون آهنگ جاودانی، و زندگانی انسانی زودگذر است ازدرك كيفيت مجموع آهنگ عاجزيم. آری انسان عادی که پیوسته گرفتار پیش آمدهای روزمره است، از سیر عمومی زندگی چیزی درك نمی كند، ولی برگزیدگانی در میان آدمیان پیدا میشوند که از دیروز بی خبر نیستند ومی توانند فردا را بااستنتاج از روش عمومي گذشته ونيزسنجش زمانحدس بزنند. یونگ Jung که در روان پژوهی از روش استادش فروید تاحدی منعرف شده، معتقد به ضمیر ناخودآگاه جمعی است. آدمیان از جزئیات حوادثگذشته های دوردست بی خبرند، ولی حوادث عظیم قرون گذشته درضمیر نسلهای پیدرپی به صورت «نمونهٔ عالى» نقش بسته است و حافظهٔ مشترك نثراد آن نقشها را در ذهن خود ذخیره می کند، ولی نمی تواند به روی آن نامی بنهد و خطوط آن را روشن سازد. حافظهٔ آدمی گنجینهٔ روزهای گم شده است. نتیجهٔ اینمقدمات این است که تاریخ کم و بیش روشن بشریت، گذشته ازموجودیت مستقلخود همزادی نیزداشته که نام آنراتاریخ ناییدا باید گذاشت. از مواردی که می توان ازین تاریخ ناپیدا (باطنی) نام برد، دوام اندیشهٔ الحادوزندقه درمیان ادیان است، زندقه عصیانی است که منتهی به نتیجه نشده است ولی اثری از آن به حال کمون در اندیشه های جامعه های بشری موجود است، مانند ستیزه جویی، که در کنار دستگاه های دیوانی پیوسته وجود دارد، و به موازات آن زندگی می کند بی آنکه تأثیر آنی آن در جایی آشکار باشد.

کتابهای تاریخ عادی از وقایعی مانند جنگ ترموپیل، سالامین، قادسیه، نهاوند و واترلو، جنگ جهانی اول و دوم بحث مى كند ولى ازميليونها كشته واسير وخانمان برباد رفته نامى برده نمی شود. مانویان و کاتارها وزندیقان از طبقاتی بودند که نامشان در صفحات تاریخ ضبط نشده وعقاید وسرگذشتشان بموازات تاریخ ظاهرا پرافتخار سرداران وسربازان در سیسان سطور کتاب ها باید خوانده شود. داستان کاتارها داستان گروسی، است کے جرأت کردند بگویند کے کلیسایی کے به نام مسیح ساخته شده درست معكوس آنچه راكه مي گويد انجام مي دهد و اصول عقاید مسیحیان نقابی است که زورگویان بر چهرهٔ خود زدهاند. کلیساییان در پاسخ گفتند: کاتارها ملحدند و آنان را باید کشت و سوزاند. اگر یرونده های دادگاه های تفتیش عقاید راباز کنیم می بینیم ملاحده آئین ترسایی (یا مانوی ترسایی) يعنى كاتارها مى كويندكه، اولا آئين موسى ازآئين خدا جدابود واهريمن كه الهام گرآن بوده مظهر پليدى وفريبكارى بودهاست. دوم روح از اندامی به اندام دیگر می رود تاسرانجام به مرحلهٔ رهایش برسد. سوم گفتار کسانی که می گویند خدا هزارانروح درهزاران تن دمید تادرمیان آنان یك تن را رهایم بخشد و دیگران راگرفتار عذاب کند عجیب است. مردی به نام پیرژرسه ۲۱ می گوید که: «اگر چنین خدای بیدادگری به چنگم می افتاد اور ا با ناخن و دندان پاره پاره می کردم» البته این مرد کفر نمی گفت، بلکه مقصود او از این خدا، خدای دروغینی بود که داور ان در دادگاه های «انکیزیسیون» به نام وی مرتکب جنایت می شدند.

کاتارها میگفتند که خداوند مهربان و بخشنده است نه کشنده و شکنجه دهنده، و خدا آنچنان مهربان است که در میان میلیونها فرشته که دراعماق آسمانها میلولند ویقینا گناهکار و نافرمان میان آنان بسیار بوده فقط یك تن از بارگاه وی رانده شد و دیگر بر نخواهد گشت. خدا مهربان و بخشنده است، ولی در این جهان اثری از مهر او دیده نمی شود، و درزندگی آدمی آسایش و جود ندارد. پس باید گفت که آنچه در این جهان می بینیم اثر صنع وی نیست.

گفته های ژرسه و همراهان وی را نباید بعنوان اصول عقاید کاتاریسم پذیرفت. این گفته ها عامیانه است ولی باید قبول کرد که آیین کاتارها میان تودهٔ مردم هم رواج و انعکاس داشته است، تاحدی که مردم عامی اندیشه های کاتاری را در گفته ها و شنیده های خود منعکس می یافتند.

ازلوازم پذیرفته شدن میان کاتارها آزمون های بسیار بود، اگر نامزدم ازکورهٔ امتحان آنچنانک باید درمیآسد، تشریفات رسمی سیر وسلوك انجام می شد. عضو جدید پس از پذیرفته شدن مکلف بودکه درزندگی قناعت پیشه کند واز خوردن گوشت و تخم مرغ و پنیر پرهیز نماید، و به روغن زیتون و میوه و ماهی بسنده کند.

مرد کاتار دروغ نمیگفت، سوگند نمیخورد، و دست به کشتار نمیزد. باخود پیمان می بست که اگر درآتش هم بسوزد، ازآیین خود برنگردد، پس از پذیره شدن دعا میخواند و نماز می برد. پیران قوم تشریفات «دست نهادن» راانجام می دادند و

نامزد را وادار کردند کتابی بربالای سر بگذارد.

تشریفات کاتاری وزندگی آنان بسیار ساده بود و درست نقطهٔ مقال زندگانی پر تجمل کشیشان بود. «نیکمردان» یا دوستان راستین خدا می بایست ازهمهٔ دارائی خود چشم بپوشند و با صدقه یی که دیگران می دهند زندگانی کنند. پاکان پیوسته درحال مراقبه و نیایش بودند و باتودهٔ مردم رفت و آمد داشتند. پیشوایان کاتار پیوسته برای مردم خطابه می خواندند، اندرز می دادند و هر کدام هنری یاصنعتی را پیشه می کردند. مردان کاتار غالبا بافنده بودند و یا طبابت می کردند و بیمارانی را که درحال مرگ بودند یاری می دادند.

کاتارها مانند مانویان پیوسته در حال سیر و گشت بودند و هرگز از رهروی و رهنشینی بازنمی ماندند.

آرمان کاتاریسم این بود که حال و اندیشه مراقبه را فراموش نکنند وزندگی خودرا بافصلهای زمان تطبیق دهند. کاتارها خرقهٔ سیاه می پوشیدند و کلاه سیاه برسر می نهادند.

درجنوب فرانسه این گروه درمیان مردم بسیار محبوب بودند، زیراکه مردم آنان راجانشینان واقعی مسیح میدانستند ومعتقد بودندکه گفته های کاتارها یادآور سرودی است که عیسی میخوانده است وچیزی ازآن بگوش معاصرانش نخورده بود. کاتارها میگفتند که درقلمرو کلیسای رومی هزاران بینواو درویش وگدا زندگی میکنند، آنان از همهٔ وسایل ضروری محروماند وسران کلیسا درمنتهای آسایش وفراوانی نعمت بسر می برند ویادی ازآنان نمیکنند.

بااین حال چگونه می توان مدعی شدکه اینان جانشینان

۲۲ چنانکه میدانیم مانی خود نیز پزشکی میدانسته وچندین شاهزادگان دودمان ساسانی یابزرگزادهٔ دیگر راشفا بخشیده بود.

مسیح اند؟ آری! مسیح و جانشینانش هر گز به کسی زور نگفتند و برای تحمیل اندیشه های خود کسی را شکنجه ندادند، بلکه خود شکنجه دیدند ولب بشکایت نگشودند.

کلیسای روم درنظر کاتارها نمایندهٔ اهریمن یعنی یکی از دو نیروی حاکم برگیتی بود. کاتارهابه خدای یگانه عقیده داشتند ولی دو نیروی معارض رافرمانروای جهان هستی می پنداشتند.

کاتارها کتاب عهد عتیق یاتورات راردمی کردند ومی گفتند:
این کتاب نتیجهٔ تلقینات ابلیس است. آنان می گفتند چگونه می توان پذیرفت که سرتاسر کتاب خداوند، داستان جنایات و خیانتها و شقاوتهایی باشد که بفرمان همو انجام شده باشد؟ کاتارها می گفتند مسیح هر گز بربالای چلیپا نمرده. البته ایسن مطلب تازگی نداشت. مارسیون عقیده داشت که مطالب انجیلها را رمزی باید تلقی کرد ومعنی آن را باید ازنوکشف کرد.

ملاحدهٔ اروپایی درهمهٔ لایه ها و طبقات اجتماع پیدا می شوند. هنگامی که یك تن ازبرگزیدگان وارد منطقه ای می شدند همهٔ مردم ازآنان بخوبی پذیره می شدند. روستاییان آنانرا در خانه های خویش ودارندگان دژها یعنی اشراف محلی، در کاخهایشان جای می دادند. نیکمردان آیین خودرا به مردم تعلیم می دادند و بیماران را درمان می کردند.

ازویژگیهای جامعهٔ کاتاری یکی هم این بود که زنان می توانستند به مقاماتی برسند که در آن دوره در انحصار مردها بود. یعنی درمجامع مذهبی شرکت می کردند، مبلغ می شدند، و آنچنان به کیش خود وفادار بودند که درمیان تلی از هیمه می سوختند واز یندارهای خود دست نمی کشیدند.

برگزیدگان پیوسته درسفر بودند ومانند مانویان دوبه دو به راه میافتادند. برگزیدگان غالباً برای انجام مراسمی که

كونسولامنتم مى ناميدند وبراى تسليت وكمك بهكسانى كه وایسین دقایق زندگی را میگذراندند، سفر میکردند. بیماران کاتار گاهی درآخرین روزهای زندگی یسازآنکه اززندگی ناامید مي شدند روزه مي كرفتند ودرانتظار مرك مي نشستند. البته كاتارها بندرت دست به اينكار مي زدند، ولي دشمنان آنان اين رسم رابه غلط تعبير كردند وگفتند: كاتارها باميل به استقبال مرگ می روند وگاهی دست به خودکشی می زنند. کاتارها رویهمرفته به جهان آفرینش وآفریدگار بدبین بودند و جهان موجود راکه ما شاهکار وی میدانیم نمی پسندیدند و رویهمرفته معتقد بودندکه خداوند جهان ناهمواری ساخته و بسی جهت منتظر است که آفریدگانشب وروز درحال تحسین واعجاب وشکر نعمت های وی بسر برند. ولی بدبینی آنان باسکون و عظمتی توأم بودكه تحسين همه را برمى انگيخت. آنان مى گفتندكه كيتم، همانند دوزخ ویاخود دوزخ است، ولی ریاضت و امساك و خودآزاری راهم نمی خواستند. کاتارها نه تنها رسم خودکشی را نمی یسندیدند، بلکه مانند مانویان کشتن هر موجود زنده را هم ناپسند می دانستند. بااجرای مراسم کاتاری یعنی وضع ید، یعنی دست نهادن، روحالقدس برتن آدمی فرو می آمد و آنگاه تن آدمی قالبی میشودکه روح درآن جا میگیرد. درنظر کاتارها عالم كبير با عالم صغير يكي بود. ٢٤

هنگامی که جنگ های معروف صلیبی (جهادآلبی) براه افتاد، کشور کاتارها به خون وآتش کشیده شد. اینجابود که کاتارها بجای اینکه یندار های خودرا آشکار کنند وخودرا آنینانکه هستند

^{23 -} Consolamentum

۲۲ شباهتهایی بسیار میان عقاید صوفیان ومانویان میتوان یافت که پژوهش وبحث درآن مقوله دلکشی است. دراین نکته هم که عالم کبیر و عالم صفیریکی است صوفیان مانند مانویان و کاتارها سخن می گویند.

معرفی کنند تبدیل به جمعیتی سری شدند ورشته های معبتی را که افراد گروه رابهم می پیوست بی آنکه پاره کنند از انظاردشمنان دور کردند.

براثر این جنگ ها یغماگران شمالی شروع به شکارکاتارها کردند، جومنطقهٔ کاتارها ازخطروبیم مرگ گرانباربود، بااینهمه کاتارها ازگسترش عقاید خود دست بردار نبودند. تلهای هیمه درسر تاسر قلمرو آنان روشنشد، ولی آتش آسمانی که دردلهایشان روشن بود خاموش نگشت.

دلیری کاتارها درمیان تودهٔ مردم تأثیر بخشید وجنگ های چریکی مقاومت همهجا بریا شد. یك تن كشیش كاتولیك می گوید که درراه رم به ملحدی برخوردم؛ پرسیدم کی به تولوز می روی؟ گفت روزی آنجا می روم که بمیرم وبه دوستان خود ملحق شوم. می گفت: چیزی زیباتر ازمرک میان شعله های آتش كجا مى توان يافت؟ در تاريخ قوم كاتار جنگ هائى كه به نام جهاد برضد آلبیژواها معروف شد معرف روحیه استوار آنان است. کاتارها دردژ بزرگی که خود ساخته بودند م*دت*ها مقاومتکردند. مثلا مدافعان در مون سگورکه وایسین یناهگاه کاتارها بود از دژخیمانی که گرد دژ راگرفته بودند هراسی به دل راه ندادند این پشته مانند ستارهیی خاموش نگران سرنوشت شارستانی بي يناه ومردمان باايمان ودلير آنجابود. دراينجا خلاصهٔ داستان شبانی به نام پیرموری که در دوران جنگ های صلیبی در بخش نیمروزی فرانسهٔ آلیی زندگی میکرد نقل می شود. پیرموری خود ملحد نبود ولي ملحدان يعني كاتارها را بغوبي مي شناخت. هنگامی که در دادگاه جستجوی عقاید از وی بازجویی می شود می گوید روزی از اربابم پرسیدم نیکمردان چه کسانی هستند؟ ارباب می گوید: مردمانی هستند ساخته شده از گوشت ویوست،

مانند همهٔ آدمیان، ولی آدمیانی هستند که راه حواریون مسیح را برگزیدهاند. این گروه دروغ نمی گویند، اگر برسر راهشان زر وسیم ریخته باشد دست به آن دراز نمی کنند. شبان گفت روزی سرزده به خانهٔ ارباب رفتم ودیدم نیکمردان گرد هم هستند و غذا می خورند، برگزیده گروه هم در غرفهٔ دیگری ماهی می خورد. نیکمردان می گویند درجهان دو کلیسا یا جامعه هست، یکی می گریزد و گناه مردم رامی بخشد، دیگری گریزنده را دنبال می کند، به چنگ می آورد و پوست از تنش می کند. آنگاه نیکمرد ازمن (یعنی شبان) پرسید از این دو جامعه کدام را بیشتر می یسندی؟ گفتم: شك نیست كه تعقیب و كشتن مردم كارخوبی نیست. ملحد بادلیل ثابت می کند که کلیسای روم دروغگوست: مثلا چند روزیس از تولد بچه را بکلیسا می برند دردم در کشیش می پرسد نوزاد چه می خواهد؟ پدر خوانده می گوید: زندگانی جاوید. یا همهٔ این مقدمات، بچه رشد می کند و همهٔ پیش بینی ها در بارهٔ کسی که مؤمن و زنده جاوید باید به بار بیاید نقش برآب می شود. فرشتهٔ بی بالروزگار بچگی تبدیل به مردی جنایتکار و دروغگومی کردد ولى ما (يعنى كاتارها) هركز بچهها وكودكان را، تاخود به كنه ایمان ودرستی آن پی نبردهاند و بمرحلهٔ رشد و بلوغ نرسیدهاند وارد فرقه خود نمی کنیم. مامی خواهیم که گرونده هنگامی خود را كاتار بداندكه بد را ازخوب تشخيص بدهد.

ما آئینخود را به کسی تعمیل نمی کنیم، مفهوم این سخن اینست که آدمی نباید درردیف کسانی باشد که فرزندان را پیرو دین یهود یا مجوس می کنند و روش تعبدرا که آدمیان را گوسفندوار در پی پیش آهنگ گله روانه می سازد نمی پذیرد. کا تارها به مردم می آموزند که درامر دین اجبار واکراه سزاوار نیست زیرا که خرد آدمی را براه رستگاری می تواند رهنما باشد.

برای ما که درسدهٔ بیستم زندگی میکنیم ممکن است چنین

بنظر آید که کاتاریسم نوعیی از خودبیگانگی و یا اسارت روحی مذهبی است که با اند کی تخیلات آزاد آمیخته شده است. ولى اگر ماجهان رااز نظرگاه بدبیني بنگریم سرانجام خواهیم ديدكه نكاه ما چندان ازمرحلهٔ الحاد دور نيست. همين كه ما حاضر می شویم که وجود دوبن یااصل را در سازمان جهان بپذیریم نتیجهاش اینست که جهان دینی ما کلیت و شمول خود رااز دست می دهد. یعنی اگـر بخواهیم ازمارکس پیروی کنیم مى توانىم بگويىم كــه بااندىشة دوگرايى، مذهب تبديل به بيان بدبختی انسانها و درعینحال فریاد اعتراضشان در برابر فرمان سر نوشت بشمار می رود. انسان دوگرا تبدیل به موجودی اسیر یوغ فشارعقاید تعبدی نمی گردد، بلکه بااحساس یأسونومیدی گام اول را به سوی آزادتر بودن برمی دارد. مغزانسانی که بیداد آسمان را نیذیرفت از مرحلهٔ سستی و کرختی و ترس آلودگی به مرحلهٔ تراژدی يعنى عصيان ناتوان ونافر جام مى رسد. ازهمهٔ اينها مى توان نتيجه گرفت که باگرایش به دوبن تضاد درونی انسان آشکار می شود. پیش ازاین مرحله، انسان دراندیشه های دیوانه وار خود غوطه ور بود ولی دراین مرحله در می یابد که این دیوانگیها او را در تنهایی خود استوارت و پابرجات میسازد. میان انسان وجهان پردهیی شفاف (ترانما) ولى استوارولايتغير وجود دارد. واقعيت جهان را مى توان دريافت ولى نمى توان ديد. از آنچه گفته شد مى توان نتيجه گرفت که عقیده به «لاوجود» جهان باعقیدهٔ «دوگرایی» همزادند. حال اگر فرضیه اینست که مذهب نوعی کمبود است، یعنی نتیجهٔ ترس وگناهکاری و نواقص دیگر وجود آدمی است، کافی نیست که واژهٔ کمبود را تلفظ کنیم تا ازآثار آن رهایی یابیم.

کوتاه سخن اینست که کاتارها را می شد به گروه مؤمنان پیوند داد زیراکه آنان ایمان خودرا با جنبهٔ تراژیك هستی مرتبط می دانند. همچنین می توان آنان را به گروه «بی خدایان» منسوب دانست،

زیراکه آنان ندای آزادی دردادند واندیشهٔ انسان یعنی تأیید و یا نفی یك پدیدهٔ موجود یا موهوم را در زنده بودن ویانبودن انسان بی تأثیر فرض نمودند ولی مؤمنان یعنی ترسایان متعصب آنان را کشتند و آزادمنشان آنان را حقیر شمردند.

درحوالی سالهای ۱۲۰۰ میلادی، شهر تولوز شکوهمندترین شهرهای اروپا بود. «رموند ششم» امیرآنجا واعقاب او تابع دولت فرانسه نبودند. شکاف میان فرانسهٔ شمالی و جنوبی عمیق بود، و درهمهٔ چهرههای تمدن یعنی فرهنگ و بینش ومنش نمایان. در شمال فرانسه خدایگانها (سنیورها) گروهی زمخت و ناتراشیده وخشك مغز بودند، درحالی که در جنوب، همان طبقه با کاتارها گفت و شنود مذهبی داشتند. اخلاق جامعه را به سوی ظرافت و نرمی سوق می دادند و در پیوندهای میان زن و مرد، راه و رسم ادب را رعایت می کردند.

منظور ازاین طبقه بندی این نیست که بخواهیم بگوییم همهٔ مردم شمال فرانسه سپاهی منش و درشت خوبودند. سیمون دو مو نفور که خاطره اش کشت و کشتار و خشونت را مجسم می کند. از بزرگی و بزرگ منشی بالمره عاری نبود، ولی تمدن اکسیتانی (Occitanie) مانندگلی بود که در زمستان شکفته باشد. نرمخویی و ناز ن طبعی و عشق به زیباییها دلبستگی به کتابهای تذهیبدار، دانش اندوزی و هنروری آنچنان در آن خطه ریشه دوانده بود که عادات و رفتارهای اجتماعی از آن تأثر می پذیرفت. در این دیار شعر همانند شیوهٔ زندگی بود. در اکسیتانی عشق به ارزشهای انسانی، آزادی اندیشه، زندگی به خود، واحترام به دیگران از پایه های بنیادی جامعه بود. و بدیهی است این شئون با تعصب مذهبی فراگیر که در آن دور ان بر خردهای مردم حکومت می کرد، سازگار نبود.

نژادپرستی درآنجا ناشناخته بود. یهودیان برجان خویش ایمن بودند، ومال خودرا از تعرض دیگران آسوده می دیدند. در مدرسه «مونت پلیه» که یهودیان و ترسایان بنیاد کرده بودند، از استادان تازی مسلمان دعوتشد که برای تعلیم پزشکی به آنجابیایند. دراین دیار، مردم آزادانه نفس می کشیدند، زیرا که خدایگانان، مختار مطلق نبودند. و بازرگانان و شهر نشینان و پیشه و ران هر کدام سهمی را درامور کشور عهده دار بودند.

البته اکسیتانی بهشت روی زمین نبود. درآنجا هم مانند همه جای دنیا نیرنگ و کشتار رواج داشت، ولی نباید فراموش کرد که یونانیان باستان که ماهمه به حق ستایشگرآنان هستیم همه درشمار قدیسان و پارسایان نبودند. تمدن یونانی برای بار اول ارزش انسان را بهمردم گوشزد کسرد واز راهی غیراز راه وحی والهام زیبایی صفات عالی بشری را برجامعهٔ یونانی آموخت. ولی همان جامعه هم براثرداعیه طلبی و گسترش خواهی و بیداد گری و فریفتاری در هم ریخت.

آندره ناتاف که دراین فصل بخشی از نوشتهٔ وی ترجمه و تلخیص شد می گوید: مردم منطقهٔ آکسیتان را می توان ملت خواند، زیرا که این گروه، کشور خودرا دوست می داشتند؛ ولی این دوست داشتن نتیجهٔ انحصاری زیستن باهم نبود، بلکه نتیجهٔ داشتن زبان واندیشه ها و آیین و نژاد مشترك بود. در این کشور، قواعد اخلاق بربازیمای زندگی حکومت می کرد، در اکسیتانی هرگز روش راهزنی که از پایه های استوار حکومت برمردم بود کلیت و شمول نداشت. هریك از طبقات اجتماع شخصیت و ویژگی خودرا نگاه می داشت. و از مونه های اصلی و نهادهای بنیادی صنف خوددست نمی کشید. جامعه بر روی چانه زدن و جروبحث تجارتی پی ریزی نشده بود، بلک به روی چانه زدن و حروبحث تجارتی پی ریزی نشده بود، بلک به مردم بود.

دراین دیار، وطندوستی با ملت پرستی افراطی بهم درنمی مینت، وبهرحال دولت به نام دلبستگی به آب و خاك اندیشه های

احمقانه را در اذهان مردم رسوخ نمی داد. رژیم اشرافی، مانند توری نبودکه افراد جامعه را درمیان تارهای خود اسیرکند. قدرت اشراف دراثر وجود قدرتهای طبقات دیگر تعدیل می شد. مظهر این قدرت «کمون» ۲۵ بود.

نگارندهٔ کتاب به عنوان مثال، داستان یك دادرسی را حکایت می کند. موضوع این بودک دو تن از طبقهٔ خدایگانان یا اشراف مدعی شده بودند که دو تن دیگر را خریده اند. دیوان دادرسی شهر دو تن را به بی حقی محکوم می کند و می گوید: که درشهر ما یعنی تولوز نه کسی را می توان خرید و نه کسی را می توان فروخت.

دراین منطقه «میلیس» ۲۹ یعنی شهروندان مسلح درزمان بروز خطر همه جنگ افزار به دست می گرفتند واز شهرخود دفاع می کردند. وظیفهٔ میلیس دفاع از شهر بود یعنی جنگی که پشتیبان آن حق و عدالت است. اگر دشمن به شهر حمله می کرد میلیس باطبقهٔ اشراف دست به دست هم داده واز شهر دفاع می کرد. ولی پس از پایان خطر، اگر اشراف آهنگ زورگویی داشتند می لیس به جنگ آنان نیز می رفت.

کمونها به حدود قدرت واختیار انسانی احترام می گذاشتند. دموکراسی درعرف عام ارادهٔ اکثریت ملت است. ولی کمون ازاین حد هم بالاتر می رفت یعنی می گفت که راه حل گرفتاریهای اجتماع نباید از راه مراعات نظر رقم بزرگترآحاد به ست بیاید. باید دربارهٔ مسائل، بی آنکه خط فاصلی گروهی را به نام اینکه عدهٔ بیشتری را دربر می گیرد، باگروه کوچکتر به مبارزه وادارد، و هردوطرف را نسبت به دلایل و حقوق یکدیگر بی اعتنا سازد، داوری کرد بایدهردوطرف آزادانه باهم بحث کنند و راه حلی بیابند. کمون ریشهٔ تاریخی بسیار کهن دارد، ولی تاریخ نویسان دربارهٔ آن بیشتر به خاموشی گراییده اند.

العاد کاتار، یکی ازمظاهر پیچ و خمهای نفس انسانی است. اکسیتانی آزادمنش، مهرورزی متمدن ومعاشرت توام باظرافت را اختراع کرد. العادکاتار آدمی را به سوی زهدریائی یا ریاکاری سوق نمی داد، بلکه می خواست از هوسهای درونی پی به انگیزهٔ خواستها ببرد، و به آنها دست یابد و نردبان و صول به روحانیت قراردهد. عشق مادی در نظر کاتار مانند کوره یی بود که در آن شرارهٔ خدایی که اسیر تن خودخواه شده بود آزاد می گردد.

منش مردان کاتار، ویژگیهایی داشت. توگویی انسان در آن دوران می کوشید خودرا باآهنگ جشنواره یی بی صدا و فاجعه آمیز تطبیق بدهد. محوراندیشه های کمون، معکوس اندیشه هایی است که دولتهای امروزی بر روی آن بنیاد شده است. مردمان امروزی می گویند: حدود آزادی هر کسی آزادی دیگری است. کمون می گفت که وجود دیگران شرط آزادی مناست. بدین معنی که آزادی دیگران بجای اینکه خط مرزی برای آزادی من باشد، مایهٔ شکوفایی آزادی من می گردد. دولت ها در بارهٔ افراد بشر بینش خودمداری دارند، در حالی که کمون کاتار می گفت: منودیگری باهم همزیست هستیم.

فصل ششم

مانی گری در شرق و جهان اسلام

۱ مانی کری در ترکستان و چین

مانی گری و سنتهایی که ازآن بوجود آمد ازسدهٔ سوم تا پانزدهم میلادی دوام آورد. دراین دوازده سده یی که آیین مانی گاهی بمانند شمعی شعله ور وزمانی مانند اخگر میان خاکستر نهفته بود، مردمان سرزمینهای بسیار از چین تا سواد و اسپانیا وایران و ترکستان و شبه جزیرهٔ بالکان و فرانسه از عقاید او پیروی کردند.

ازهمهٔ این سرزمینها تنها سرزمین معروف به ترکستان در سدههای هفتم وهشتم هجری ودردوران پادشاهی خاقانهای اویغور دین مانی را بصورت دین رایج پذیرفته بودند.

ابن ندیم در کتاب «الفهرست» می گوید: نخستین گروه ایر انیانی که بغیر از سامانیان در ماوراء النهر مستقر شدند مانویان بودند. علت این پیش آمد این بودکه چون پادشاه ایران مانی را به دار زد وبحث دربارهٔ مقوله های مربوط به مانی را منع کرد و هرجا پیروی از پیروان مانی را به دست آورد، بکشت، مانویانی که از این کشتار جان سالم بدربرده بودند، از آمودریا گذشتند و وارد منطقهٔ حکومت خاقان شدند و در همانجا بخوبی از آنان پذیره آمدند. گروهی از

مانویان روزی که پادشاهی ایران در همریخت و تازیان برآن مستولی شدند به ایران برگشتند. در دوران بنی امیه در سرزمینهای مسلمانان مانویان از سرزمین بابل دور تر نمی رفتند.

مانویان ایران خاوری درجریان سدهٔ پنجم جامعهٔ مستقلی در زیرحمایت «مارشاداورمزد» تشکیل داده بودند. این جمع رامسلمانان دینوریه یادین آوریه نامیدند. این گروه مانوی از گروه برگزیدگان یعنی درجهٔ بالای مانویان بودند. ضمناً باید گفت که مانویان منطقهٔ تورفان را نیز سرزمین برگزیدگان نامیدند. گردیزی می گوید که: درخانهٔ امیر آنجا هر روز سیصد یاچهار صد تن دینوری یادیناوری جمع می شوند و به بانگ بلند کتاب مانی را می خوانند. سپس از برابر امیر می گذرند و وی را سلام می گویند و به خانهٔ خویش بازمی گردند.

خاقان تركگذشته ازاینكه توانست دركشور خود ازمانویان حمایت كند، كوشید امپراتورچین راهم نسبت به آنان مهربان سازد و به این دلیل پادشاهان ایغور نمایندگانی را كه به چین می فرستادند ازمیان مانویان برمی گزیدند.

درسده های هشتم و نهم از پادشاهان پکن خواسته شده بودکه به مانویان اجازه دهند تا دربرخی ازشهرهای چین معبد بناکنند. در نتیجه فرمانی ازطرف امپراتور صادر شد واجازهٔ تأسیس معبد به آنان داده شد واز این رو دین مانی مانند آیین بودا و آیین تاثو راهی بسرای نزدیك شدن به خداوند پنداشته شد. بحدی که در روزگاری که خشکسالی و قعط پیش آمد، به دین یاران مانوی دستور داده شد که برای آمدن باران نیایش کنند. نخستین باری که در نوشته های چینی از مانی گری یاد می شود در سال ۱۹۶۶ میلادی بود، که در آن تاریخ یکی از پیشوایان مانوی به در بار چین رفت.

آیین مانوی تا سدهٔ سیزدهم به نام دین روشنایی (مینك كیائو) شیوع داشت و خود مانی به نام «بزرگوار روشنایی» نامیده می شد

و درسرودها اورا بهعنوان مومونی یعنی مارمانی یاخدایگان مانی وصف می کردند. به این ترتیب در این دوران دین مانی قیافهٔ چینی یافته بود. باهمهٔ این تفاصیل عقاید مانی در نظر بسیاری از بزرگان چینی دینی مشکوك و عجیب بود.

مردی به نام هو نگئمای که در سدهٔ دوازدهم می زیسته می گوید: بزرگان این گروه کلاه بنفش بر سر می نهند و طیلسان بر تن دارند، زنان مانوی سرپوش سیاه و جامه های سپید می پوشند و خصو در اعضای «جامعهٔ آیین روشنایی» می دانند.

مانویان در نیمروز، یک وعده غذا میخورند ومرده ها را عریان به خاک می سپارند. مرد دیگری به نام لویی او می گوید: در ایالت فوکن کسانی هستند که مذهبی مختلط الاصل دارند ومذهب خودرا مذهب روشنایی می نامند. کتابهای مقدس فراوان دارند و نوشته های خودرا برروی چوب حک می کنندو سپس چاپ می نمایند. آنچه در معابد می سوز انند عود ناب است و آگاریک سرخ می خورند. سپس می گوید که پاره یی از فرزندان خاندان های دانشمندان در اجتماع آنان حاضر می شوند و می گویند: من امروز به مجلس روزه دین روشنایی می روم. ولی من به آنان می گویم و سرزنش می کنم که اینان پیروان اهریمن اند ولی آنان پاسخ می دهند که چنین نیست. اینکه زن و مرد از هم جدا نباشند کار اهریمنی است ولی اینکه زن ومرد به مدا نباشند کار اهریمنی است ولی اینکه زن

هنگامی که ازسال ۸۶۰ به بعد قرقیزها راهروی خودرا به سوی باختر آغاز کردند و کشور پادشاهان او یغور را که دین مانوی داشتند اشغال کردند، آزار و شکنجه هزیمت زدگان آغاز شد. در نتیجه گروه کمی که پس از کشتار دسته جمعی زنده مانده بودند به مناطق دیگر آسیای مرکزی مانند کانسوگریختند و مخصوصاً در واحه ختن و بخش خاور تورفان یعنی منطقهٔ کوچو پایگاهی برای خود برگزیدند. بیشتر متون نویافته مانوی در این منطقه بدست آمده.

درسالهای ۹۸۱ تا ۹۸۶ یك تن جهانگرد چینی که به منطقهٔ دوقوراغوز رفته بود می گوید: دراین سرزمین معبدهای مانوی و دین یاران پارسی و جوددارد. و هر کدام از مانویان و پارسیان مراسم دینی خودرا محترم می شمارند و با آزادی، مراسم مذهبی خودرا انجام می دهند.

مانوی گری معتملا درسدهٔ سیزدهم ازمنطقهٔ ترکستان رخت بربست. درچین هم چون پادشاهی اویغور که حامی مانویان بود برافتاد، آزار مانویان آغازشد. درآنجا بدترین تهمتها را بهآنان زدند وگاهی آنانرا بهصورت هم گروه کشتند و معبدهایشان را ویران کردند و دارایی و خواسته هایشان را ضبط کردند.

۲

تازیان و ایرانیان

تاریخ نویساندر بارهٔ عواملی که تازیان را بر موالی برانگیخت اختلاف دارند. برخی از آنان ریشهٔ اختلاف را در کشته شدن عمر به دست ابولؤلؤ می دانند، و معتقدند که این اقدام عصبیت عربی را برضد ایرانیان تحریک کردکسانی که ابولؤلؤ واقدام متهورانهٔ ویرا مجوز بدرفتاری تازیان باایرانیان می دانند، از سختگیریها و بیرحمیهای عمرولشکریانش که محرک ابولؤلؤ بوده غفلت دارند. در این عصبیت و بدبینی مسلمانان عرب فرقی میان ایرانیان مسلمان وایرانیان زرتشتی قائل بودند و زرتشتیان را ذمی همهٔ نومسلمانان را «موالی» یعنی بندگان آزاد کردهٔ خود می پنداشتند، و وجود آنان را درجامعهٔ اسلامی زاید فرض می نمودند. داستان مردیه و دی که در دوران عمر مقام مهمی در دستگاه اداری داشت و سرانجام بافرمان رمزمانند او (مات الیه و دی) از کاربر کنار شد، معروف است و حاکی از گسترش و رواج اندیشهٔ تبعیض نثرادی میان تازیان است.

وانفلوتن نوشته است که عربان جزپیشهٔ جنگ آوری پیشه های دیگر را بی ارزش می دانستند و به این دلیل مو الی را که نجنگیده بودند و یا جنگیده و شکست خورده بودند گروهی نه درردیف بردگان، بلکه اندکی بالاتر از آنان جای می دادند.

عامل دیگری که موجب پراکندن تخم کینه شد، این بود که ایرانیان کشورو نثراد خود را عالی می شمر دندو از اینکه مردمانی فرودست برآنان چیره شده و دل بخواه خودشان را برآنان تحمیل می نمودندر نج می بردند، ولی وضع طوری بود که جز تسلیم و رضاچاره یی نمی دیدند و همه در انتظار پیکی که می بایست از هندوستان بیایدو آنان را از بند بردگی و عواقب ستم تازیان رهاسازد، روزشماری می کردند. بد بختانه این پیك از راه نمی رسید، ولی ازیکسو مأمور مالیات عرب برای دریافت باجوده یك درسر موقع می رسیدواز حاصل کوشش برای دریافت باجوده یك درسر موقع می رسیدواز حاصل کوشش عقاید باشمشیرو تازیانه سرمی رسید و به بهانه های بی سروته، عماید باشمشیرو تازیانه سرمی رسید و به بهانه های بی سروته، سرودست می برید.

تازیان هرگونه ویژگیای راکه درطرز زندگی ایسرانیان می دیدند، انحرافی ازسنت دین مبین می پنداشتند، و معتقد بودند که این گروه چون نمی توانند فروشکوه دوران گذشته را بازگردانند ناچار هستند که به افسون و فریب متوسل شوند، تاعقاید مسلمانان راسست کنندو ازراه نشر عقاید زندقه و الحاد به قومیت عرب لطمه بزنند. ایرانیان روزی به نتایج شکست قادسیه و نهاوند پی بردند که دیدند براثر شکست، استقلال و آزادی مردم ایران از دستشان رفته و گروهی بیگانه که از نظر زبان و روش انسانی و راه و رسم

زندگی ازهرحیث باآنان فرق دارند، خودرا سرور و مهترآنان فرض میکنند. درمیان ایرانیان کسانی که از دین کهن ننگی حس نمی کردندودین هوشنگ رابر ترومهمتر ازادیان دیگر می دانستند، تازیان را مظهری از مظاهر پیروزی اهریمن می انگاشتند و به آسانی، گردن بحکم خدایی که آنان رابر مردم ایران مسلط نموده بود، نمی نهادند.

گرایش طبیعی مردم به گریز از فرمان استعمار گران تازی سبب شدکه گروهی به نام شعوبیان درمیان مسلمانان بوجود آمد. شعوبیان به فرقه های گوناگون تقسیم شدند. و هریك از آنها رنگ محیط کشوری را که در آن زندگی می کردند به خود گرفتند. دهقان ایرانی گذشته درخشان ایران را هنوز فراموش نکرده بود و در کنج کلبه های ویران و در هم ریخته اشخاطرهٔ روزهای بزرگواری و آزادی و استقلال، روشنی کمی برروزهای تیرهٔ آنان نثار می کرد، و آرزوی بازگشت روزهای گذشته را در دلهای آنان زنده نگاه می داشت. شعوبیان ایرانی نژاد، رویهٔ ملت دوستی و استقلال طلبی را پیش گرفتند و چون دلبستگی و ایمانشان به دین کهن و خاندان ساسانی که نتوانسته بودند حدود کشور را از تعرض بیگانگان مصون دارند، که نتوانسته بودند حدود کشور را از تعرض بیگانگان مصون دارند، از این رو بیشتر آنان به زند قه و الحاد بمعنی اعم، یعنی بی ایمانی و یا به اشکال تفنن آمیز و غیر جدی اسلام گرویدند.

موالی در جامعهٔ عرب پارهیی از نشانه ها و ویژگیهای نژاد خودرا زنده نگاه داشته بودندو داشتن نامهای عربی غلیظ آنان را از ایرانی گری دور نمی کرد.

درسالهای نخستین تسلط مسلمین، بزرگان عرب تاحدی به حفظ این ویژگی کمك کردند زیرا که باده قانان پیمان بستندو متعهد شدند که اوضاع اجتماعی پیش از سلطهٔ عرب را ادامه دهند. موالی سریانی زبان منطقهٔ سواد حتی پس از تاخت و تاز عرب به سریانی

سخن میگفتندو پاره یی ازوالیان عراق زبان فارسی را بخوبی فرا گرفتند ودر نتیجه زبان تازی اززبان فارسی تأثیر پذیر فت و بسیاری از واژههای فارسی را قبول کرد. موالی ایرانی نژاد فرهنگ و راه و رسمهای زندگی شهری را آنچنانکه از پدران خود میراث برده بودند گرامی می داشتند، مخصوصاً پساز آنکه دیدنداعراب ظاهراً پیروز، مقهور این راه و رسمها شده اند، و ملت غالب دنبال رو ملت مغلوبی شده است، به اهمیت فرهنگ ایرانی بهتر یی بردند.

تازیاندرخوراكو پوشاكو پارهییاز كارهای دیگرازایرانیان پیروی كردندو مخصوصاً درامرادارهٔ كشورو فرمانروایی برتودهٔ مردم از آیین ایرانیان تبعیت كردند.

ایرانیان گذشته از اینکه تمدن خودرا گرامی داشتند، خود براین نکته آگاه بودند که در کارزندگی روزانه نقش اصلی را برعهده دارند، زیراکه پیشه ها و حرفه ها و هنر ها و سوداگری بیشتر دردست آنان بود و در کار های کشاورزی و صنعت و بازرگانی انحصار مانندی داشتند که مانع از مداخلهٔ تازیان در این قبیل کار ها می شد.

تازیان بیشتر مشاغلی را که جنبهٔ اقتصادی داشت به ایرانیان واگذار کردند وخود کار پیشوایی را برعهده گرفتند. درنظر سرپرسی سایکس می توانفرض کردکه گذشته ازامور اداری که همه دردست ایرانیان بود، ایرانیان ثروت و دارایی راهم تاحدی در انحصار گرفته بودند.

وان فلوتن و کریمر ۲ معتقدند که سیاست امویان در قبال دهقانان ازعوامل تقویت ملیت ایر انیان بود، زیرا که دهقانان در این دوران وضع خوبی داشتند و نفوذی برروی طبقهٔ کشاور زان خرده پا داشتند و به این سبب پسازمدت اندکی کار گردآوری مالیات و مقامهای بزرگ اداری به آنان و اگذارشد، زیرا که آنان بحال کشور و مردم

آشنایی کامل داشته وازطرزفکر مردم بی خبر نبودند.

اما طبقهٔ ایرانی فرودست درآغاز کاریعنی هنگامی که تازیان سرمست پیروزی و پیشرفت بودنداز حقوقی که برای اعراب قائل شده بودند برخوردار نبودند، ولی پسراز آنکه تازیان با موالی پیوستگی هایی یافتند و چیزهایی ازراه ورسم فرهنگ آنان را پدیرفتند، ناچار برخی از وظایف حکومتی از جمله دبیری ودیگر کارهای دیوانی را به آنان سیردند.

دردوران اموی بسیاری ازتازیان میگفتندکه: مسلمانشدن موالی حقیقت نداردو اگرهم حقیقت داشته باشد مسلمانی آنان با مسلمانی عربان برابر نیست، تاحدیکه حجاج پسریوسف درقواعد مربوط به مالیات درمورد نومسلمانان از پیروی از اصول اساسی اسلام سر باز زد، وقبول اسلام ازطرف ایرانیان را مجوز ترک دریافت جزیه ندانست.

عرب بر موالی فغرفروشی می کردندو می گفتندما شمارا از اعتقاد به وجودخدایان چندگانه رهایی بخشیدیم و به شناسایی خدای یگانه رهبری کردیم. آنان خدای یگانه رامال خودمی دانستند و بهشت را تیول اقوام تازی زبان فرض می کردند.

گفته شده است کهخوارج کوشیدند موالی ایرانی رابه صفوف خود جلب کنندو پیشوایان خوارج همه از عراق و بخشهای مجاور آن برخاستند، و بطوری که ابنا ثیر در «الکامل» می گوید: درجنگ نهروان شمارهٔ زیادی ازموالی به خوارج پیوستند، مورخفرانسوی دمونبین معتقداست که گروهی ازموالی به خوارج پیوستند، زیرا که خوارج معتقد بودند انتخاب خلیفه ازمیان قریشیان ضرورتی ندارد و هر شخص مسلمان می تواند داوطلب این مقام باشد.

دلیل دیگر دلبستگی موالی به خوارج ازاینجا بودکه خوارج

عرب رابا موالی یکسان می دانستند. خوارج می گفتند: بایدخلافت به برترین فرزندان مسلمانان سپر ده شودواین کارباید از راه انتخاب ورأی آزاد مردم انجام گیرد.

آرنولد معتقداست که ایرانیان برای این تشیعرا پذیرفتند که یکی ازدختران یزدگردبه عقد یکی ازفرزندان علی درآمدوایرانیان درخاندان پیامبر جانشینان پادشاهان خودرا نیز بازیافتند. بعقیدهٔ نگارنده این دلیل، سست و بی بنیاد بنظر می آید، زیرا که ظاهرأ یزدگرد دختران دیگری هم داشته که به عقد پسران خلفای دیگر درآمدند، ولی این مطلب باعث استوار تر شدن دلبستگی مردم ایران نسبت به آنان نشده است. شاید بتوان عوامل اصلی گرایش ایرانیان را به کیش شیعه بصورت زیرین خلاصه کرد:

دین مبین اسلام دینی بسیار سختگیر وبی مدارا وقاطع بود، حدود و ثغور کارهای مباح وحرام بدون هیچگونه ابهام درآن روشن بود، امیران مسلمان اگس بدین اسلام اعتقاد داشتند مردمانی شدیدالعمل وسختگیر بودند، هم دست دزد را می بریدند وهم سر متخلفان از قواعد دین را. وضع زنان ازنظر امور حقوقی شاید بهتر از ادیان دیگر بود، ولی ظاهرکار حاکی از این بودکه گویی درملکوت آسمانها به آسانی راه نداشتند. زن اسیر را می شد خرید وفن وخت و واگذار کرد، جنگ با غیر مسلمانان از واجبات بود و فردمسلمان مخصوصاً اهل ثغورمانند سربازاني بودندكه مي بايست ييوسته بيدار وآمادهٔ ييكار باشند، آنان يا درجنگ بادشمن شركت مى كردندويا باشبيخون ودستبرد روحية كافران راضعيف مي ساختند. شق دیگر این بودکه امیران تازی نثاد ازگروهی بودند که به آیین شرع اعتنا نداشتند، دراین صورت آنینان غرق خوشگذرانی و زنبار کی و بهره برداری از قیان و غلمان و خنیاگران می شدند که حدی نداشت، وضع حرمسراهای برخی ازخلیفگان ننگین بود وزنان بیشمار آنجا درانتظار دقایقی بسرمی بردندکه سرور دستگاه نظر لطفی به آنان بیندازد واگر پیرشده بودند، آزادشان سازد.

بديهي استمجموع اين احوال، يعنى سختگيرى بى حدوحساب ياهرجومرج اخلاقى باروش ايرانيان وطرز انديشة آنانسازگار نبود. مردم ایران کشاورزان ویا شهرنشینانی بودند که زندگیی آسان وبی افراط و تفریط رادوست می داشتند. مراعات قوانین را واجب می شمردند ولی بهرهگیری از زندگی راهم کاری لازمو خردمندانه مى دانستند. ايرانيان درطول سالبه كارو كوشش مى يرداختند وبراى تجليل جشنهايي كه با جنبهٔ مذهبي همراه بود، برای پایکوبی و ترانه گویی انجمنها می ساختند. مردم ایران که قهرأ ازحكمت خدا بيخبر بودند ودرك نمي كردندكه سختگيريهاى دین مبین چه محاسنی در یی دارد، خویشتن را مانند مرغان اسیرقفس استیلای قومی بیگانه می دیدند، و خود را به درو دیوار قفس می زدند تابلکه روزنهٔ آزادی راییداکنند. ولی چون آزادی ملتهای اسیر استعمارزده هرگز به آسانی دست نمی دهد سرانجام ازپیکاردست مى شستندو خسته و فرسوده به كنج قفس مى خزيدند. آنگاه درعالم رؤیا جهانی برای خود میساختندو کلید دربهشت گم شده را در خاطرههای گذشته می جستندواز سورهاو جشنهای دوران آزادی یاد می کردند.

مردم ایر اندرمیان پیشو ایان عرب که یوغ بردگی آنان برگردنشان بود، دنبال یک جو مردی و گذشت و دادگری می گشتند و این گمگشته رادرمیان فرزندان و فرزندزادگان دین آور بزرگوار پیدا کرده بودند. کیش شیعه پاسخ ده پاره یی از کشش های درونی مردم بود. ایر انیانی که روزی زنان را به پادشاهی برگزیده بودند، شاید از اینکه دختر پیشوای مسلمانان رادر ردیف یکی از بزرگواران دین جای داشت خوشحال بودند. بد بختیهای خودرادر سرگذشت شهیدان دین مجسم می دیدند، عدل خداراد نبالهٔ آزادی (اختیار) دین زرتشت می دانستند. به این معنی که مسئولیت انسان و کیفر بزه و پاداش نیکو کاری که با

جبر منافات داشت درعقاید مردم ایران ریشهٔ باستانی داشت و با توجه به همهٔ این مطالب می توان فرض کردکه ایرانیان ازاینکه پیشوایان برگزیده شان با دودمان ساسانی پیوندهایی داشته اند خوشحال بودند.

البته طرز اندیشهٔ تازیان و غرور آنان در تحریك عواطف ملت ایران و تشویق آنان به جدایی بی تأثیر نبود. عرب می گفت: لایقطع الصلوة الاثلاثة حمار و كلب او مولی

یعنی جز خر وسگ ومولی (یعنی مسلمان غیر عرب) کسی نماز راقطع نمی کند. و بعد می گفت: اگر بخاطر دانش و سالخوردگی و فضیلت ناچار شدید مولی رابر سرسفره خود دعوت کنید، اورادر پایین سفره جای دهید. تازیان حدیثهایی برای توجیه بلندی مقام خود جعل می کردند. مثلا از قول پیامبر بزرگوار نقل می کردند که هر کسی مرا دوست دارد دوست عربهم هست، و هر کسی باعرب به فریبکاری برخیزد از شفاعت من برخوردار نمی شود ودوستی من به او نمی رسد. سلیمان پسر عبد الملك به مشاوران خود دستورداد که از مولی تامی تو انند شیر بدوشند و اگر شیر ته کشید خون بدوشند. ت

دراین وادی به بانگ سیل بشنو که صدمن خون مظلومان به یك جو

(حافظ)

ستون رانسیمان مؤلف کتاب «مانویگری قرون وسطایی» در مقدمهٔ کتاب خودبعثی دربارهٔ تسامح دارد که نگارنده با الهام گرفتن از گفته های او بعث دربارهٔ زندیق کشی را آغاز می کند.

رانسیمان می گوید که: تسامح و مدارا از خلقیات عالیهٔ بشری است، ولی بدبختانه ایمان به یکی از راههای پرستش خدا، یا

٤ ممة ایننکته ها راکه به فارسی در آورده ایم در عقد الفرید ابن عبد ربه می توان دید.

خدایان، مانعاز گسترش روح تسامحو مدارا در جامعه های بشری می گردد. لازمهٔ سرسیردگی به یکی ازادیان این است که گرونده همیشه فرض کند که کلید کاخ دانش وقلمرو روشنایی ورستگاری، درانحصار او ودردست اوست، وهرکسکه نتواند یکی ازاصول كيشها وياعقايد سياسي رايج روز را باطرز انديشة خود منطبق کند، و درصائب بودن نظر پیشوایان تردید روا دارد، راهکیج مى پيمايد ودروازهٔ حق وحقيقت مدام برروى او بسته خواهد ماند. چنین کسی نه صلاح خودرا تشخیص می دهد و نه به منافع جامعه یی که درآن زندگی میکند توجه دارد. کافی نیست که یك نفر بخواهد ازخير جهان ناييدا ومزايا وياداشهايي كه آنجا درانتظار اوست بگذرد ویا ازفرداهای پر سرور وشادی که احزاب سیاسی وعده مے، دهند صرفنظر نماید و درصدد بیاید که کوره راه پرخطر زندگی را بی پیروی ازقافله سالاران آیینها طیکند، آنکسکه خودرا رستگار میداند میخواهد رستگاری را بضرب شمشیر وزورگویی هم که شده بردیگران تحمیل کند و تا روزی که نتواند دیگران را وادار کند که درساعت معینی در روز زنگ بن نند و نیایش کنند و در كاروانهايى كه بهقصدتكريم ازجايكاههاى مقدس مذهبى ولوبهقصد جنگ مانند سربازان جنگهای صلیبی تشکیل می شود شرکت کنند، خواب راحت ندارد. مردم نسبت به کسی که دزدی کرده و یا آدم کشته در ته دل خود می توانند احساس مهربانی و رأفت کنند و راضی نشوند که بخاطر یك حبه سیم دستی بریده گردد و سری برباد رود، ولى نسبت به كسانى كـ درجزئيات امور مذهبي استقلال بخرج دهند وخواهان پیروی ازراه ورسمهای نو درتشریفات مذهبی باشند، وآمادهٔ پیروی ازپیشوایان قراردادی نشوند، قائل به هیچگونه گذشتی نیستندو کشتن آنان و تصاحب دارایی و زنان وفرزندانشان راکاری مجاز وحتی واجب می شمارند. تك روی در امور مذهبی را جامعه به آسانی برنمی تابد و تكرو، خودرا معكوم

به انزوا وتنهایی میکند.

دلیل اینهمه سختگیری دربارهٔ امور مذهبی چندان روشن نیست، ولی گویی مردمؤمن راهیراکه طی میکند راهرستگاری میداند، ولی ترجیح میدهدکه دراین راه تنها نباشدو تنهاروان را محکوم میکند.

وسائلیکه برای تلقین ایمان باید بکاررودبه تناسب زمانو مکانفرق می کند. گاهی بایدازراه لطفومهر بانی واردشدو کسانی راکه مثلا درپاره بی از جزئیات تاریخ قوم اسرائیل که احیانا بامبانی قواعد اخلاق امروزی سازگار نیست شك دارند، بانر می و افسون سخن وادار کرد که ناشد نیها را شدنی فرض کنند و حوادث ناچیز تاریخ قومی حقیر را درزندگانی همهٔ افراد بشر مؤثر بدانندواگر این روش به نتیجه نرسید باید فریادزد و یا زنگها را برفراز برجها بصدا درآورد، و بانگ برداشت و گفته های خودرا به زور تکرار در اذهان مردم رسوخ داد. بدیهی است اگر از این راهم نتیجه گرفته نشد، باید به کشتار مردمان و سوختن ییکر بیگناهان دست زد.

تاریخ نویسان آزاد اندیش، گاهی ازروش دیوانه وار ترسایان سده های نخستین که برای خاطر جزئیات باهم جنگیدند، انتقاد کرده اندو گفته اند که سران کلیسای ترسایی نظری کو تاه داشتند، زیراکه راه رستگاری راهی چندان در از وصعب نیست، ولی کلیسا معتقد بود که تنها باید ازراهی که او نشان می دهد، هرچند پرپیچ وخم باشد، به سرمنزل رستگاری رسید. نتیجهٔ این همه شور و هیجان مذهبی عدم تسامح بود که به فشار و سلب آسایش از مردم انجامید. در سده های نخستین پیدایش آیین ترسایی، ترسایان مجال انجامید. در سده های نخستین پیدایش آیین ترسایی، ترسایان مجال پیکار باهمدیگر نداشتند و ناچار اختلافات جزئی را نادیده میلانگاشتند، زیراکه در آن روزگار ترسایان گروه انگشت شماری بودند ومی بایست بادشمنان بجنگند و مجالی بسرای برادر کشی و آزار دوستان نداشتند. جنگ آنان جنگ برای زندگانی بود. در این دوستان نداشتند. جنگ آنان جنگ برای زندگانی بود. در این

دوران گنوسیها که رویهمرفته مبانی دین ترسایی را نمی پذیرفتند ویا تحریف می کردند هرروز به شکلی درمیان آنان هویدا می شدند، ولی جهان ترسایی که هستی خودرا درخطر می دید نمی توانست به جنگ باآنان در درون حصار خود بیردازد، وضمنا اصول عقاید راستین، وسنتهای رسمی دین ترسایی هنوز برقرار نشده بود تا بتوان مرزهای دین والحاد را بخوبی ازهم تفکیك كرد. ولی هنگامی که براثر پشتیبانی قسطنطنین دین مسیح پیروز شد وازخطر زورگویی دیگران رهاگشت، خود زورگفتن آغاز نهاد ودین مسیح که درآغاز شالودههای مشخص نداشت، هنگامی که دین رسمی و دولتی شد ومرزهای عقاید درآن بخوبی ترسیم گردید، نظر کاه زمامدارانآن نیز کاملا تغییریافت وجهان را ازدریچهٔ چشم گروهی مسلط وغالب نگریست وطبعاً جایی برای مدارا با مردم دراین دستگاه نبود. دستگاه دولت ازیکسو و کلیسا از سوی دیگر که اینك درمو كبيادشاه درفش دين رادر دست داشت هي دوخو استندكه تابعان وی همه یك دین داشته باشند و همه به یك سو بنگرند بی آنکه چیزی راکه دریشتسر یاکنار هست ببینند. آری هنگامی که دین ترسایی دین قیصرها شد، نوبت زجر وشکنجهٔ مخالفان به بهانههای دینی فرا رسید، ودینی که به دست بردگان و محرومان پایه گذاری شده بود بهاسیر کردن و برده نمودن مردم پرداخت.

لازمه پرسه کوسیون (Persécution) که تازیان اضطهادمی نامند و شاید بتوان واژهٔ ناسازگاری را برای آن پذیرفت، و منظور ازآن تعقیب و شکنجهٔ کسانی است که از روش دینی و اعتقاد مرسوم همگانی سر پیچی می کنند، همکاری مقامات مذهبی بادولت است. به این معنی که اجرای احکام قاضیان شرع بدست در خیمان دیوان سپر ده شده است تعقیب کنندهٔ منحرفان از روش سنتی در ادیان و عقاید ظاهرا دستگاه قیصر است که فرمان پیشوایان شریعت را بکار می بندد. با این روش مردم را می توان به دستور روحانیانی که در حاشیهٔ دیوان نشسته اند

وتسبیح می گردانند وورد میخوانند، کشت بی آنکه بردامن کبریای آنان گردی بنشیند. آری پیشوایان دین می توانند بااین ظاهر سازی مدعی بشوند که تعقیب بدعتگذاران ومرتدان یا از دین برگشتگان ومسئولیت کشتار آنان تنها به گردن قیصران و امیران است.

دین مداران سده های گذشته، آنچنان به درستی گفته های خود و نادرستی پندار دیگران معتقد بودند که هرگونه نسبت یا تهمت را برای از میان بردن کسانی که از راههای کوبیده منحرف می شدند، یعنی با تجاهر به فسق مفرط و یا با تظاهر به تقوای خارج از حد، و جدان ارباب قدرت را ناراحت می کردند، مجاز می دانستند و بر اقدامات شدید دیوانی صحه می گذاردند. برای کشتن ملحدان هر چندهم که پارساو پاکاندیش و درست کردار باشند می بایست هاله تقدس را از چهرهٔ آنان دور کردو سیمای آنان را منفور و زشت جلوه دادتا دستگاههایی را که خود براثر زشتی رفتار در نظر مردم منفور و خود را در نظر مردم بیارایند.

کارملحدکشان غرب که در این باره به هیچ و جه پای کمی از امیر ان و خلیفگان مسلمان نداشتند، بجایی کشید که یکی از اسقفان خو نخو ار در مورد گروهی که نمی شد میان آنان ملحد را از غیر ملحد تشخیص داد فتوی داد: «همهٔ آنان را بکشید و خداوند بندگان خود را در میان آنان خواهد شناخت.»

مانویان درطول تاریخ خونآلود بیشاز هرکسی ازاینطرز اندیشه زیان دیدهاند. درجهان باختری واژهٔ مانویگرییازندقه والحاد معادل گرفته شدهودرمحیط بیمدارای آنروز،زندگی برای ملحدو زندیق آسان نبود،درجهان خاوریهم که تازیانفرمانروایی داشتند لفظ مانوی خوشگذرانی وفسق (خلاعة واباحة) و ترویج معارم رادر نظر مردم مجسم میساخت. درجهان ترسایان سران

کلیسا به سلاح طرداز جامعهٔ دینی متوسل می شدند. و آنان را هر جا می یافتند آزار می دادند، آنچنان که مسلمانان هم به آنان مشرك می گفتند و حق حیات را از ایشان سلب می کردند.

مانویان ستیزه جو و رزمنده نبودند و وجودشان خطری برای دستگاههای حاکم دربر نداشت، ولی هیئتهای حاکم وجود این طبقه پارسای بی آزار کم توقع راکه به نام دین تحریض به کشورگشایی نمی کردندودر تمتع از مزایای زندگی راه افراط نمی پیمودند نوعی سرزنش زنده برای خودمی دانستند، و در حالی که خود برای سروری وفرمانروایی جزچند افسانه پشتیبانی نداشتند، افسانه هایی را که مانویان برای داستان آفرینش ساخته بودند به باداسته زامی گرفتند.

مانویان دردورانی زندگی می کردند که افسانه و حقیقت همیشه باهم آمیخته بودند و هیچ نهاد سیاسی و اجتماعی و دینی نمی توانست افسانه ها را از واقعیت جداسازد. مانویان هم مانند بسیاری از ملل دیگر برای عقاید خود زیربنایی از داستانها و افسانه ها بوجود آورده بودند که کمی پیچیده تر ازافسانه های ترسایان ولی از همان نوع بود، ولی بزرگان روز، بیم این را داشتند که اندیشه های مانویان درمیان مردمان پراکنده گرددو در نتیجه پایه های سروری شان متزلزل شود.

۳ تاثیر آیین مانی در روزگار اسلامی و ظهور زنادقه

پسازشکست ایرانیان از تازیان و تسلط آنگروه، مانویان که مسلمانان آنانرا زنادقه می نامیدند بیش از هرملتی دچارشکنجه و تعقیب وزجر شدند. بدیهی است حکام عربکه زنادقه را تعقیب می کردند، کسانی بودند که کافور را ازنمك باز نمی شناختند و

طبعاً مانی گری وزرتشتی گری ومزدکی گری وهر نوع انحراف از اصول عقاید ایرانی راهمانند هم می پنداشتند. ازیك سوهمهٔ کسانی که به اصطلاح تازیان درخلاعت ومجون یعنی لجام گسیختگی وخوشباشی و کامجویی و انجام منهیات افراط می کردند، زندیق می نامیدند و از سوی دیگر همهٔ کسانی را که اصولا دربارهٔ مبانی دین اسلام و یا هرمذهب دیگر به خود اجازهٔ شك و تردید می دادند و جهان را مثلا قدیم می دانستند و به جاودانگی سپهر و زمین و زمان قائل بودند زندیق می نامیدند. ولی زندیق به معنی اخص کلمه فقط به پیروان مانی که از قرار معلوم شمار شان در ایدران بسیار فراوان بوده اطلاق می شد.

دربارهٔ لفظ زندیق اشتقاقها و تعبیرهای ساختگی و بی مزه زیاد شده است. پاره یی آنرا زنده کرد فارسی می دانند و برخی هم زندیق را برآمده از زند خوان می پندارند. تعبیری که از کتب تازی و پژوهشهای جدید برمی آید و از همهٔ اقوال بیشتر راهی به دهی می برد اینست که لفظ زندیق برآمده از صدیق است، ولی این تعبیر راهم نمی توان قطعی فرض کرد.

درکتابهای لغت تازی (مثلا جوهری درصحاح) آمده است که زندیقها ازگروه دوگرایان بودند، وازاین کلمه فعل هم ساخته اند تا جایی که گفته اند: من تمنطق فتزندق، یعنی هرکس که با منطق سرو کار پیداکرد بی دین شد. تازیان گویی خرد و دین را معارض یکدیگر می دانستند. در لسان العرب می گوید: زندیق به کسی می گویند که به بقای دهرقایل است. در برخی از کتب دیگر آنرا معرب زنده گر دانسته اند. در یکی از فرهنگهای معتبر جدید گفته است که زندیق در کلام عرب نیست و هروقت که معنای زندیق را اراده کنند بجای آن تازیان ملحد و دهری را بکاربرند.

خیاط معتزلی می گوید: زنادقه، گروهی خاص هستند مانند یهودیان و ترسایان و همومی گوید: بسیاری از یهودیان و ترسایان وزندیقان درآنجهان باخاك یکسان می شوند ویا درآتش سوخته مبدل به خاکسترمی گردند، یعنی جزگروندگان به دین اسلام، دیگران را درآن جهان امید خلود و بقا نیست.

ابنقتیبه دینوری وقتی که از زندقه بحث می کند می گوید که: دین ویژه یی است ازآن ایرانیان، ودر پایان سخن می گوید که: زندقه درمیان قریشیان نیز بوده و از حیره که جزومتصرفات ایرانیان بوده بدانجا راهیافته بوده است.

ابن راوندی معتقداست که لفظ زندیق به کسی اطلاق می شود که وجود خدا یا حکمت بالغه اورا انکار می کند، یا معتقداست که اورا شریکی است. همو یا شاعر دیگری می گوید:

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه وجاهل جاهل تلقاه مرزوقا هداالذی ترکالا و هام حائرة وصیر المالم النحریر زندیقا این شعر هشدار مانندی است که به خدا داده می شود، که اگر وضع درآمد و روزی بندگان مختل شد، از نماز و روزه دیگر خبری نیست. شاعر دیگری گفته:

بغداد دار لاهل المال طيبة وللمفاليس دار الضنك والضيق زللت حير اناامشى فى ازقتها كاننى مصحف فى بيت زنديق ** اين شعر حاكى از اينست كه مسلمانان زنادقه را نسبت به اسلام و كتاب اسلامى بكلى بيگانه مى دانستند.

جاحظ می گوید: زنادقه همان گروهی هستند که شعوبیه نامند، بیشتر کسانی که دربارهٔ اسلام تردید کردند از راه شعوبیه وارد شدند بدیمی است کسی که از چیزی بدش می آید و آنرا خوش

^{*} چه مایه خردمندان میبینیکه کوشش آنان هدر میرود و نادانانیکه در فراوانی نعمت زندگی میکنند. همین مطلب است که اندیشه ها را سرگردان میکند و دانشمندان علامه را به زندقه میکشاند.

^{**} بنداد برای توانگران شهری پاکیژه ودلپذیر است وبرای تنگدستان، شهر تنگی روزی وسختی است. درکویهای این شهر، همچون مصحفی درخانهٔ زندیقان سرگردانم.

ندارد ازصاحب آن نیز خوشش نمی آید واگرکسی بازبان عرب سر ناسازگاری داشته باشد با سرزمین عرب نیز محبتی نخواهد داشت و بتدریج این حالت یعنی دشمنی زبان عرب وگویندگان منجر به انصراف ازدین اسلام و کینه با تازیانی که آورندگان دین و زبان و راه و رسم مسلمانان است می شود.

اصولا در دورهٔ عباسیان تهمت زندقه وسیله یی بود برای تصفیه حساب وغضب ثروتهای کلان مردم. کسانی که سطح فکر آنان برتر بود واین صفت ممتازهٔ ایشان مایهٔ رشك طبقهٔ قشری و نادان وبی فرهنگ میشد، ویا مالی داشتند که درصورت اثبات زندقه می شد به آسانی تصرف کرد، ویا از نظر سیاسی مقامی داشتند که مزاحم بنظر می آمد، زندقه عنوانی برای تکمیل وازمیان بردن آنان بود.

تحدید و تعیین ابعاد زندقه هم اصولاکار آسانی نبود ومیان ملاهای حنفی و شافعی نیز دراین باب اختلافاتی و جود داشته و مثلا بحث دراین باره می کرده اند که آیا تو بهٔ زندیق پذیرفتنی است بانه؟

بطور کلی عرب معتقد بود که ایرانیان پسازاینکه از مسلمانان شکست خوردند واز تجدید دوران سروری ودینی خودنومید شدند دین اسلام را به ظاهر پذیرفتند ولی در باطن مانند فردوسی معتقد بودند:

که ما را ز دین کهن ننگئنیست

به گیتی بهاز دین هوشنگ نیست

دین اسلام درمدت نسبتاً کوتاهی بخش بسیار بزرگی ازجهان کهن رادربرگرفت وشك نیست که این گسترش بر اثر پیروزیهای نظامی بدست آمد وافراد ملتهای مغلوب که به دین نو روی آوردند غالباً مبانی آنرا درك نمی کردند و یا دلیلی برای صرفنظر کردن از ادیان قدیم رادر بین نمی دیدند. در نتیجه، شمارهٔ مسلمانان مصلحتی

وزورکی بسیار زیاد بود. گروهی ازآنان یقیناً ازوضع ایران کهن ناراضی بودند ویامنتظر تحولاتی بودند که تصورمی کردند در نوشته های مذهبی و عده داده شده و یا زرتشتیانی بودند که به دین ایران باستان ایمان چندانی نداشتند؛ در نتیجه عدهٔ بسیاری از نومسلمانان، دین نو را به عنوان دفعشر پذیرفته بودند و در سویدای ضمیر خود نظم نوین رادشمن می داشتند و مترصد فرصتی بودند که سر بلند کنند و زندگانی به سبك کهن را از سر گیرند.

بدیهی است درمیان روشنبینان ایران جمعیهم به مقام بلند دین اسلام و جنبهٔ دگرگون کنندهٔ آن پی برده و صمیمانه پیرو دین جدیدشده بودند. در نتیجه اینوضع، در سده های نخستین پساز گسترش اسلام، دین اسلام می بایست در دو جبهه بجنگد.

جبههٔ یکم جهاد و جنگ مجاهدان مسلمان باکشورهای همسایه قلمرو اسلامی یعنی اهل ثغور بود، مانند ایران و روم و ترکستان بعدهاهندوستان و غیره. جبههٔ دوم جبههٔ درو نی بود که خطر آن برای و اقعیت دین بیشتر از خطر کشورهای بیگانه بود. در جبههٔ خارجی تکلیف کار روشن بود. از سپاهیان مسلمان گروهی به دین نوبنیاد عقیده داشتند و باهمهٔ نیروی خودمی جنگیدند، گروهی دیگر به امید بر خورداری از غنایم و اسیر کردن کودکان و زنان شمشیر می زدند و شاید و جود آنان که مانند گروه اول پای بند اصول اخلاقی کیش نو نبودند، و از هیچگونه ستمکارگی و سفاکی دریخ نداشتند در خیل سیاهیان خلفا در تأمین پیروزی مؤثر بود.

درمقابل این سپاهیان پرشور تازهنفس، کشورهای ایران و روم سپاهیانی داشتند دلمرده، وبراثر جنگ وگریزهای قرنها افسرده، با زمامدارانی که داعیه ای جزدوام برسریر فرماندهی در سر نداشتند، وجنگ با تازیان را جنگی سانند همهٔ جنگها می انگاشتند. غافل ازاینکه پیکار باتازیان زورآزمایی وهنرنمایی دو پادشاه نیست، جنگ مرگ یا بقای جامعه است، باهمهٔ مظاهرش،

یعنی، دین وحکمت وسازمان اجتماعی وفرهنگ وزبان آن. جنگ درجبههٔ درونی، جنگ باکسانی بودکه بهر عنوانی بود در درون دژاسلام زندگی می کردند، ولی خودرازندانی می دانستند. یعنی افراد ملتهای شکست خورده که اسلام را برای گسریز از پرداخت جزیه وزورگوییهای تازیان ظاهرأ پذیرفته بودند، ولی نور ایمان بسردلشان نتابیده بود وآتش آیینهای کهسن هنوز در دلهایشان فروزان بود. بیشتر افراد این گروه ایرانیانی بودند که پیروزی تازیان را برنمی تافتند ودر انتظار پایان سلطهٔ آنان روزشماری می کردند.

ایرانیان درآغاز کار تصور می کردند که موجی که تازیان را اعماق تاریکیهای قرون برصف ملل زنده سوق داده بیزودی فروکش خواهد کرد واوراق دفتر ایام براثر بادهای مخالف بهم خواهد خورد. ولی روزها وسالها می گذشت بی آنکه در دیوار بستهٔ زندگانی روزانه روزنهٔ امیدی بازگردد، و کابوس تحقیر وزورگویی که برسینهٔ آنان سنگینی می کرد دورشود، ایرانی اگر زرتشتی مانده بود می بایست در کشور خودش بیگانه تلقی شود، آزادی اندیشهٔ خودرا به بهای پولی که می بایست باخواری وخفت تقدیم قوم غالب کند هرسال بازخرید کند؛ واگر فرمان دین مبین راگردن نهاده بود، می بایست زور بیزند تا درصف دارندگان مقام وقدرت جایی برای خود باز کند. طبقهٔ موالی یعنی ایرانیان مسلمان شده این وضع را تاحدی طبیعی می دانستند و بخشی از بزرگداشتی را که برای پیشوای بزرگ اسلام قایل بودند سهم بزرگداشتی را که برای پیشوای بزرگ اسلام قایل بودند سهم تازیان که هم کیش و هم نژاد و هم پیمان وی بودند، می دانستند.

باکمی دقت درسرگذشت ایرانیان در دوران خلفای اموی و عباسی روشن می شود که مانوی گری باشکست ساسانیان از بین نرفت بلکه تغییر وضع ایران جایی تازه به این نهضت بخشید. گویی در آغاز کار مانویان که به میهن و آب و خاك دلبستگی نداشتند و همهٔ

جهان وجهانیان را بانظر دوستی می دیدند، از پیروزی تازیان چندان ناراحت نشده باشند. ولی رفتار تازیان در دورانسلطنت امویان وعباسیان وحتی کمی پیش ازآن طوری باخشونت و تازه بدوران رسیدگی تو ام بود، که ناچار مانویان هم به گروه ناراضیان پیوستند و در تغریب مبانی سروری عرب کوشیدند و بطوری که استنباط می شود مانویان یعنی زندیقان از دیگر گروههای ایرانی در دشمنی با عرب تندتر هم رفتند، بنحوی که در بیشتر قیامهای ملی ایران مانویان وشاید مزد کیان پیشوا و رئیس قوم و یا جزو سیاهی لشگر بودند.

ایرانیان ناراضی چندین بار برتازیان شوریدند. ابومسلم وبابک، استادسیس وگروهی دیگر هرکدام از راهی باتازیان پیکارکردند و پس ازمدتی با ناکامی و هزیمت مواجه شدند. جمعی دیگر کوشش کردند اندیشه ها وآیینهای مربوط به ایران شکست خورده و کهن را بادین نو تطبیق کنند و به بهری عقاید باستانی خود نقاب مسلمانی بزنندو به کمك آیات و احادیث تعالیمی درست معکوس آنچه درآن متون مقدس آمده ترویج کنند. مسلمانان تا حدی به چگونگی این بازی پیمی بردند و باآن مبارزه می کردند، ولی دراین مبارزه گاهی راه افراط می پیمودند و اغراض خود را با روش دفاع ازدین می آمیختند و رویهمرفته به همهٔ کسانی که تابع روش یکی از ادیان چهارگانهٔ سنت و جماعت نبودند رافضی یا زندیق و یا باطنی نام می دادند.

نگارنده تصور می کند که محتمل است درمیان گروه قرمطیها و اسماعیلیها و بعدها حروفیان وصوفیه افرادی بودند که ازعقاید مانوی گری کم یابیش تأثیر پذیرفته بودند ولی احتمال مبالغه و یا عدم درك صحیح مفاد گفته های غیر سنتی هم بسیار است. مثلا در مورد پیروان دودمان علی یعنی شیعه، داوری های نویسند گان دوران غزنوی و مخصوصاً سلجوقی غالباً حاکی از خشك مغزی و تعصب و

شاید بی اطلاعی است.

دین اسلام تا حدی پاسخگوی دگرگونی بودکه در دلهای مردم ایران موج میزدومردم باناشکیبایی انتظارشراداشتندومتأسفانه پیشوایانتازی، موجنو تحول را وسیلهٔ کسب نیرو واثبات برتری تازی نژادان دانستند و بجای پیروی از دستورهای فرستادهٔ خدا به کشتن مردم و تاراج دارایی آنها مشغولشدند، وانقلابی که می بایست وضع ناهنجار جهانی رادگرگون کند مبدل به پادشاهی گروهی بادیه نشین جاه طلب عاری از عوالم انسانیت گردید. بااین همه نمی توان ازگفتن این نکته غفلت کرد که دین نو، مانند تندبادی بودکه دستگاههای پوسیده و متعصب و تاحدی بی مدارای موجود را در هم ریخت و هوای جدیدی به جامعهٔ ایرانی دمید.

متأسفانه وضع جدیدی که پیشآمداز نظر ایران وایرانی گری بهبودی نبود. یوغ عقیدهٔ مذهبی دیرین درهم شکست و فرمانروایی موبدان و هیربدان ازمیان رفت، ولی فرمانروایی گروهی دیگر که با همه رسمهای زندگی ایرانی بیگانه بودند و خیره سرتر و آسان کشتر و متعصب تر و آزمند تر بودند برآنان تحمیل شد. نیروی تازیان و قدرت معنوی دین برگردهٔ مردم گرانی می کرد میسر نبود.

درنتیجه مردم ایرانبه جنگ زیرزمینی از راه منحرف ساختن مردم ازروشهای مذهبی روزکه سیطرهٔ آنبازورگفتن وزورشنیدن توأم تلقی می شد دست زدند. قرمطیگری و باطنیگری و صوفیگری همه نمونه هایی ازقیام خاموش مردم دربرابر زور هیئت حاکمه بوده است.

¢

وضع مانویان یا زنادقه درایران و قلمرو دین اسلام

برای بحث دربارهٔ سرنوشت زنادقه درجهان اسلام باید اندکی از

طرز برخورد تازیان باملل غیرعرب بحث کنیم. درمرحلهٔ اول باید گفته شود که تازیان پساز پیروزی، خودراازهمهٔ مردمان مسلمان غیرعرب برتر می پنداشتند و کسانی را که از ایرانی ورومی و هندی، دین اسلام پذیرفته بودند، مولی یعنی بردهٔ آزاد شده می دانستند و این طبقه یعنی موالی برای اینکه از شر تازیان تاحدی ایمن بمانند، غالباً خودرا به یکی از قبایل عرب منسوب می کردند، زیرا که در این دوران ایرانی ماندن و ایرانی بودن هنری بود بسیارد شوار. ایرانی برای زنده ماندن و نفس کشیدن در زادگاه خود، می بایست ایرانی برای زنده ماندن و نام خود را به صورت عربی شده عرضه نماید تا از شر شحنه های قوم غالب مصون بماند.

ایرانیانی که نام خودویا پدرانشان شاپور، ایزدیارو بهمن بود، در نسلهای بعدنام زبیرومصعبو عثمان برخود میگذاشتند ونام يك قبيلة عربى رابه دنبال نام خودشان پيوند مى دادند، ولى تازیان بااین چیزها قانع نمی شدند، زیرا برای بسیاری ازآنان كرد آوردن مال مقدم برگسترش دين بود، و مسلمانان غيرعرب راكەدىگى جزيە نمىدادند چندان نمى پسنديدندو اصولا تازيان درسويداى ضمير خود موالى رامردماني فرومايه و پست مي شمردند و آنان را برای خدمتگزاری ورفع نیازمندیهای خود درجامعهٔ مسلمان می پذیرفتند. ازدواج با زنان غیرعرب را رویهمرفته مكروه مى دانستندو فرزندان آنان را هجين مى ناميدندو ازدواج موالى رابا دختران عرب بهيچوجه نمي پسنديدند. مثلا يكي از موالى دختر عربى رابه زنى گرفته بود. خليفهٔ مسلمان كه مى بايست به اصل «ارجمندی و برتری براصل یارسایی» آنچنان که در کتاب آسمانی ما گفته شده پایبند باشد، دستور داد، زنرابه زورازاو پسبگیرندو سبیلوریشوابروانشرابتراشندودرشهر بگردانند تامایهٔ عبرت دیگران گردد. شاعری دراین باب شعری گفته بدین مضمونکه: ریشوابروی مولی را بستردند، زیرا دخترانکسری

را یسران کسری زینده تر، و برده برای برده سزاوارتر است. در روزگار عمر که مردی سختگیرو شدیدالعمل بود، دین مبین را، که خود مسلماً با پرتوافشانی معنوی می توانست جهان را مسخر سازد، تبدیل به دین کشتار وغارت و اسیر کردن مردمان کرد و تازیان را به جهانگیری وکشورگشایی سوق داد. مقرر شده بودکه یهودیان و ترسایان (که ذمی تلقی می شدند، و درجهان اسلام مى بايست از حمايت دولت برخور دار باشند) حق ساختن معبد ندارند ونیزنمی توانند کتابهای خودرادردیدگاه مردم بگذارندو در هنگام خواندن توراتوانجیل نباید آواز خودرا بلند کنندو آنان رااز روشن کردن شمع مشعل در هنگام تشییع مردگان باز داشته بود، و حتى فرمان داده بودكه ذميان رخت وجامه مانند مسلمانان نبايد بیوشندو ازنقش خطوط عربی در روی نگین انگشتریهای خود باید پرهیز کنند، و نیز ذمیان را وادار کرده بودکه براسبزیندار سوار نشوندویه عمروعاص دستور داده بودکه برگردنشان مهری بزند و بریشانیهایشان داغ بگذارد و ذمیان را و ادار کند که براسب ازیهنا سوار شوندو با این روش مغنای کلام بلند آسمانی لااكراه في الدين... را براى آنان روشن سازد.

مأمون که بعقیدهٔ اسکافی چون او هرگز ندیدتازی و دهقان، هنگامی که به مصر رفت به وی خبر دادند که گروهی از مسلمانان وقبطیان بروالی خروج کرده اند، زیرا که والی درستمگری و گرفتن مالیات افراط می کرد. مأمون درظاهر خود را از ستمی که بر رعیت می رود آزرده خاطر نشان داد، و وعده کرد که والی رابسختی کیفر خواهد داد. گفتهٔ مأمون به گوش شورشیان رسید و همه باهم خواه مسلمان و خواه قبطی قرار براین دادند که امان بخواهند و به فرمان او گردن نهند. پساز آنکه به آنان امان داده شدو شورشیان خودرا تسلیم کردند و ابزار جنگ رابر زمین نهادند، مأمون دستور داد قلم عفو برگناه مسلمانان کشند، ولی در بارهٔ قبطیها دستور

دادکه آنان راکه چندین هـزارتن مـرد بودند بکشند و زنان و کو دکانشان را اسیرکنند.

ازخلفایی که درمصر حکومت می کردند، الحاکم بامرالله خلیفهٔ فاطمى به كارهايي دست مى زدكه ظاهراً باموازين عقلقابل تطبيق نبود. یعنی دستگاهی بهنام دارالحکمه تأسیس کردو مردمرابر نه گروه تقسیم نمودو به هر طبقه یك مرحله از اندیشهٔ آزاد را تعلیم کرد، پیشرفت این آموزش ورفتن ازدرجه یی به درجهٔ دیگر بستگی به استعداد ومیزان فهم نامزدان درجه بالاتر داشت. در این دستگاه، در مرحلهٔ اول به آنان گفته می شدکه تفسیرهایی که از قرآن مبین در دست مردم است، باطل است و تفسیر واقعی را باید از بازماندگان پیامبر اسلام کسب کرد. در مرحلهٔ دوم گفته می شد که کسانی که از فرزندان پیامبر معتبرند، امامان اسماعیلی هستند؛ درمرحلهٔ بعدىمى گفتند ييامبران بزرگ هفت تناند: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، مسیح، ومحمدووایسین آنان محمد بن اسماعیل است. در مرحلهٔ بعدی می گفتند ازمذاهب بایدمقاصدومعانی باطنی را فراگرفت وباقی را ترككرد و «بدينطريق ظاهر اسلام طرد می شد»، در مرحلهٔ دیگر گفته می شد که یایهٔ ادیان اصولا بر مشتی دروغو افسانه وترفنداست و نمازوروزه نیرنگهایی است که برای وادار ساختن مردم به انقیاد واطاعت، از سوی ارباب حل و عقد اختراع شده است، ودرنتیجه مرد خردمند باید آیین دانش رابجای ادیان بپذیرد وسخنان افلاطون وارسطو را راهبر خوددرزندگانی قراردهد.درمرحلهٔ هفتم می گوید که عقاید مانوی که برپایهٔ دو گانگی نیروهای طبیعت نهاده شده تنها عقیدهٔ مذهبی است که با عقلو منطق سازگار است. درمرحلهٔ هشتم میگفته است که پیامبران کسانی هستند که دردنیای مادی مابه کار کشورداری و جهانگیری می پردازند و نظم و ترتیب در زندگانی را به مده یاد می دهند، پس همهٔ بزرگان قوم و حکیمان و دانشمندان که بخشی از روشنایی خدا را باخود دارند ازگروه پیامبران باید بحساب بیایند. در مرحلهٔ نهم همهٔ ادیان را ناروا می دانستندو انسان را درانتخاب راه زندگانی آزاد می ینداشتند.

همین مردکه چنین دستگاهی رابنا نهاده بودو آزاداندیشی را عملابه مردم تعلیم می داد، در مصر دستور داد که ترسایان غیاریالباس نشاندار بپوشند، سپس اموال کلیساراضبط کردو آنان رامجبور به پذیرش اسلام کرد. از کارهای عجیب دیگر او این بود که دستور داده بود که ترسایان صلیبی به طول یك ذراع و به وزن پنج رطل از گردن بیاویزند، ویهودیان را واداشت که چوبهایی به همان وزن وشکل از گردن آویزان کنند. ذمیان حق نداشتند اسب با زین وستام سوار شوند بلکه می بایست زین اسبشان چوبی باشد. بطور خلاصه الحاکم بالله به اندازه یی ستم کرد که همه از ستمکاریهای وی بستوه آمدند و ناچار مسلمان شدند ولی پس از مدتی خودوی تغییر عقیده دادو باز مجازشان کرد که به دین نخستین خود بر گردند.

می توان گفت آشکار ترین و شدید ترین اقدامات برای سرکوبی و آزار کردن زندیقان در روزگار مهدی روی داد، زیرا وی مردی عبدالجبار نام را که رئیس شرطهٔ دستگاه خلیفه بودبرای خبرچینی و دنبال کردن کارها و حرکات زندیقان گماشته بود، واختیار زندانی کردن و یاکشتن برخی از آنان و تباه کردن و سوزاندن کتابهایشان را به او داده بود. خلیفهٔ مذکور در کشتن ملحدان و بددینان جدیت خاصی بخرج داد، و هم او نخستین خلیفه بود که فرمان داداهل جدل و متکلمان در رد ملحدان و بددینان کتاب بنویسند، و برای بحث از احوال آنان و دادرسی جنایات موهومشان مرکزی درست کنند و به به آن قیافهٔ علمی بدهند و در آنجامناظر ه در پیوندند و دلیلهای آنان را رد کنند.

چون مهدی را مرگئ فرارسید، پسرخویش هادی را به پیروی ازروش خود سفارشکرد وگفت: ای یسر، اگر کارخلافت بر تو

قرار گرفت این گروه یعنی مانویان و زندیقان را از روی زمین بردار، زيرا اينان فرقه يي هستندكه مردم رابه ظاهر نيكوو يسنديده می خوانند، مانند پر هیز از بدکاری و زهد در دنیا، آنگاه خوردن گوشت را حرام می کنندو از دست زدن به آب پای و کشتار جانوران وحشرات پرهیزمی کنند، واندا اندای مردم را به پرستش دواصل وامی دارند، که یکی نور و دیگری ظلمت است. پس توگرز خودرا برسر آنان بلنددار وشمشیر ازنیام برکش وازاین راه بهخدای بى انباز نزديكى جوى ... مننياى توعباس رابه خواب ديدم واودو شمشیر درگردن منآویخت ومرا به کشتار دوگرایان (مانویان) مأمور كرد. هادى نيز يند يدررا بسمعرضا شنيد وسو گند يادكرد كهاكر زنده بماند همهٔ اين مردمان رابكشد، بطورى كه ازآنانيك تن زنده نگذارد. هادی برای انجام وصیت پدرخود هزار چوبه دار بریاکرد، ولی پیشازآنکه بتواند ازدارها بهرهبرداریکند خود درگذشت. به نظر بیشتر مورخان تعقیب واضطهاد وآزار وشکنجهٔ دینی درسالهای ۱۲۹ تا ۱۷۰ هجری به نقطهٔ اوج خودرسیده بود، زیرا زندیقان ومانویان رابه مجرد شك و تهمت درآیین، زندانی می کردند؛ وچون ایشان سرگرانی می کردند و از آیین خود باز نمی گشتند، کشته می شدند.

تعقیب مانویان پس از روزگار هادی نیز ادامه داشت. هارونالرشید نیز روش گذشتگان و پدران خود را دنبالکرد، جز اینکه هرکس فرارکرد یا پنهان شد، ازعواقب سختگیریهای وی برست. مأمون نیز از پدرخود پیروی کرد و کسانی را که به پیروی از مانویان متهم شده بودند می آزمود؛ وازجمله آنان رامجبور می کرد تا بصورت فرضی مانی توهین کنند و یامرغی راسر ببرند تاحقیقت اعتقادشان آشکار گردد، واگر از این کار تنمی زدند، دستورمی داد که آنها را باشمشیر بکشند یا بردار کنند.

ازحوادث روزگار مأمون، داستان ده تنمانوی را بایدیادآوری

کرد، واینده تن به فرمان خلیفهٔ مسلمانان به قتل رسیدند، خلاصهٔ آن این است که ده تن از مانویان به دست شرطهٔ مأمون که شرطهٔ الزنادقه نامیده می شدگرفتار آمدند. مانویان معمولالباس پاکیزه می پوشیدند و هیأت آراسته داشتند. یکی از سور چرانان و شکمخوارگان آن روزگار چون این گروه متشخص رادید، پنداشت به سوری دعوت دارند، خودرا در میان آنان افکند و تا بغداد همراه آنان بود. در طول راه اندای اندای دریافت که این ده تن زندیقند و سرنوشت در دناکی در پیش دارند. زندیقان را پیش مأمون آوردند و چون هیچیك از ربیش دارند. زندیقان را پیش مأمون آوردند و چون هیچیك از بر تصویر مانسی آب دهان بیفکنند، مأمون دستورداد تا بر اساس بر تصویر مانسی آب دهان بیفکنند، مأمون دستورداد تا بر اساس بریدند.

مأمون پسازانجام اینوظیفهٔ مذهبی، دریافتکه یك آدم زیادی نیز درمیان آنگروه هست، پرسید: تو چه کاره یسی گفت: ای امیرمؤمنان، شمشیری را که به گردن اینان زده ای باید در شکم من فروکنی، زیرا من به هوای خوراك چرب و نرم و سور رایگان همراه ایشان آمده و به خدمت رسیده ام.

داستان دومرغ که گوهری راکه ازدست بانویی برزمین افتاد بلعیدندو بیرونی روایت کرده معروف است: دومردمانوی می دانستند که گوهر رامرغ بلعیده، ولی بااینکه به خود آنان نسبت دزدی دادند، حاضر نشدند بگویند که گوهرچه شده مبادا مرغ راسر بزنند.

۵ مظاهر شعوبی *گری در چکامههای روزگار امویان*

نخستین تاخت و تازی که بقصد منکوب ساختن ملت غیر عرب شروع شد، حملهٔ اسامة بنزید بود که بر رومیان حمله کرد. اسامة را در دوران پیش از در گذشت و خشور پاک برای تنبیه غسانیان فرستادهٔ پیامبر را به ریشخند گرفتند و وی را کشتند و به

رومیان درجنگ «موته» یاری دادند. ولی درزمان ابوبکر، اسامة با همهٔ جوانی توانست غسانیان را مالشی بسزا بدهد. این پیروزی را نباید سبک شمرد، زیراکه این پیروزی باعث شد که تازیان برخود اعتقاد پیداکنند واین جنگ آغاز جنگهای قوم تازی درخاور و باختر گردید. «قادسیه» و «جلولا» و «مدائن» و «اهواز» و «یسرمولی» و «دمشق» که نام جایگاههای کم و بیش مهم بود، تبدیل به نام فصلهائی از تاریخ جهانگشائیهای معروف گردید. تازیان در این جنگها غنایم بیشمار بدست آوردند ولشکریان مسلمان همه باخیل اسیران زن و مرد به شهرهای خود بازگشتند.

پیروزیها یکیپس از دیگری بهدشواری یابهآسانی نصیب بادیه نشینان شد، و هجومها مانند سیلاب بهرسوی آغاز گشت، این سیلاب به چین وختن و به اندلس و شمال افریقا رسید. نتیجهٔ پیروزیها آنچنانکه در کتاب مقدس آمده، این شد که ملتهای مختلف یعنی ایرانی و هندی و قبطی و رومی و بنطی و مغربی و جزآن در اسلام درآمدند و بشارت خدا که گفته بود: «اذا جاء نصرا سید خلون فی دین اسلاف افراه اسلام در مصداق یافت. و نام موالی بدین گونه مردم یعنی غیر تازیان تازه مسلمان شده اطلاق گردید.

در قرآن کریم آمدهاستکه «گرامیتریسن شما پارساترین شماست.» معلوم نیستکه جانشینان دینآور بزرگ ازاین سخن بلندچه دریافته بودند؟ زیراکه ابوبکرکه در دادگری نامآور شده، حاصل غنایم رامیان همهٔ گروندگان تازی به تساوی تقسیم می کرد واین روش موجب پرخاشجویی کسانی که زودتر اسلام پنیرفته بودندگردید. ولی کسانی که از دادگستری و بخشندگی این خلیفه کمهنسال سخن می گفتند، فراموش می کردند که آنچه میان تازیان تقسیم می شود مالی است که از خانهٔ مردم بتاراج گرفته شده و در این میان کودکان بی گناه و زنان شوهردار در ردیف اموال به این و آن بخشیده شده اند. بااین همه پاسخ ابوبکر به پرخاشگران نوعی

منطق همراهداشت. زیراکه میگفت آنانکه خداوند سبق وفضل هستند تشخیص آنبا خدای بزرگئاست و پاداش آنها نزد خداوند است. آنچه منمی بخشم وسیلهٔ معاشاست و «برابر داشتن مردم بهتر از تبعیض درمیان آنهاست.» عمر نیز ظاهرا با عصبیت عرب مخالف بود، ولی باطناً مصمم بودکه جهان آن روزرابضرب شمشیر و به نام اسلام تصرف کند.

چنانکه پیش ازاین گفته شده، موالی پیروزی عربرابه آسانی بر نمی تافتند و باخود می گفتند که چرا باید پادشاهی و استقلال آنان به دست تازیان تباه شود و این گروهی که از دیدگاه دانش و فرهنگ و اخلاق از خودشان فروتر بودند، برآنان سروری کنند؟ نتیجهٔ این کارآن شد که نخست خواستند ریشهٔ تباهیها رااز بیخ و بن برانداز ند و خلفایی را که باعث و بانی تباهیها بودند بکشند.

مؤلف کتاب «مظاهر الشعوبیه» می گوید که هرمزان پیشرو لشکر ایران در اهواز بود و در هنر جنگاوری شهرتی بسزا داشت و مردی مدبر و کاردان بود. بااین همه روزگار، وی رابه دست تازیان اسیر کرد وی ناچار در پیشگاه عمر اسلام آورد. عمر مقدم وی راگرامی داشت و ماهیانه و جامگی نیکو برایش معین کرد و مال بسیار بدو بخشید. ولی بگفتهٔ مؤلف او مسلمان پاکدینی نبود، و گویا سر پرستی و ریاست گروهی که عمر راکشتند برعهده داشت و محرك فیروزان بود که هنگامی که کودکان اسیر ایرانی را می دید دست بر سرشان می کشید و می گفت «عمر جگر مرا پاره پاره کرده است.»

ضربتی که ابولؤلؤ (یا فیروزانفارسی) به عمر زد، نخستین ضربتی بود که ایرانیان برتازیان زدند، و پسرعمر عبدالله که مرگئ هزاران تن ایرانی که آسوده درمیهن خویش می زیستند و روزی با درفشهای خونین و شمشیرهای تازیان روبرو شدند و خانه و کاشانه و کاچال زندگی و پسران و دختران خویش را از دست دادند

هیچمی شمرد، برآشفت و بجای یك نفر چندین تن از ایر انیان منجمله هرمزان را به قصاص پدر خویش بكشت.

کسانی که می گویند دردوران سه تنجانشین نخستین فرستادهٔ خدا دادگری میان مردم رواج داشت، غافلند که سرعت فتوحات و شدت و حدت هجوم اعراب چیزی جز ویرانی بارنمی آورد. کاراین مجاهدان راه خدا منحصر به کشورگشایی بودوم جالی برای گسترش قواعد عالیهٔ مسلمانی در میان نبود. زیرا که اساساً ایرانیان هزیمت یافته نمی دانستند جنگ برسر چیست؟ و چرا باید در های خانه های خود را بگشایند و آنچه دارند نثار فاتحان بنمایند. این پیش آمدها در نظر مصردم مانند زمین لرزه و سیل پدیده های تفسیرنا پذیر و ناگهانی بود، و نمی توانستند از لشکر غالبی که به کشوری دور سامان آشفته را به سود مردم استوار سازد.

عرب، در دوران معروف بهجاهلیت قومی بودکه خودرا عزیز می پنداشت و برای تیره و تبارخود تعصب داشت. به دنبال پیروزیها، عصبیت گروهی تبدیل به عصبیت ملی گردید. زیرا که هنگام تماس اعراب باملتهای مغلوب، فرقرنگ و طرز زندگی و آداب و دریافت و فهم و چگونگی و اطوار زندگی را درمیان آنان متفاوت می دید و معتقد شده بودند که دست خداوند شمشیر آنها را براکرده تابراین ملتها پیروز شوند، ناچار به بلندی مقام خود بعنوان گستراننده دین اسلام عقیده مند می شدند و دیگران را پست تر و حقیر تر از آنچه بودند می پنداشتند. بااین همه چون آفتاب را نمی توان به آسانی بگل اندود، تازیان برای تفوق خود دلایلی می جستند و بدین دلیل از وضع و جعل احادیث برای اثبات بلندی پایهٔ نژاد خود مضایقه نداشتند. و مثلا در حدیثی گفته می شد «دوست داشتن تازیان، دلیل ایمان، و دشمن داشتن ایشان دورویی و نفاق است»، و جایی حدیثی ساخته بودند که «هر کس تازیان را دوست داشت مرا دوست داشته،

وهرکس با تازیان به فریبکاری برخیزد از پایمردی من در روز پاداش بی بهره می ماند، و دوستی منشامل او نمی گردد.» در حدیث دیگری گفته شده است که «خداوند بزرگ جهان آفرینش را بوجود آورد و مرا بهترین آفریدگان خودساخت و سپس مردمان را به دو گروه تقسیم کرد و مرا در میان بهترین این دوفرقه جای داد، و سپس مردمان را به تیره های گوناگون پدید آورد و مرا در بهترین آنان جای داد. »خساب (به نقل از فن کرمر) می گوید «شعر عرب در دوران اموی حاکی از حقیر شمر دن کسانی است که خون عرب در رگهایشان روان نیست. » تازیان موالی را آنچنان پست می شمر دند که در جنگها خود سوار اسب می شدند و آنان را پیاده به جنگ می بردند.

معاویه به حسین بن علی علیه السلام نوشته که «تو باکنیز کخود ازدواج کرده یی واز کسانی که باتو دریك درجه هستند و فرزند آوردن از آنان پسندیده است صرفنظر کرده یی، تونه مقام خویش را مراعات کرده یی و نه فرزندی یا کنژاد آورده یی.»

امام درپاسخ نوشت «نامهٔ تورسید وملامت ترا دریافتم من کنیزك خودرا آزادکردم و به سنت پیامبر اسلام اورا گرفتم، کاری که من کرده ام ملامتی درآن نیست، ولی کار شما از نشانه های دوران جاهلی است.»

عقیدهٔ دانشمندان اسلامی در باب مانی

مانویان درجهان اسلام افرادی ملعون و پلید و مطرود تلقی می شدند. دلیل این وضع چند ان روشن نیست. شك نیست که ایر انیان رویهمرفته از پیروزی تازیان و سقوط دولت ساسانی دلخوشی نداشتند و حتی کسانی که دین اسلام را از صمیم دل پذیرفته بودند، به آسانی تعمل باربردگی تازیان رانمی کردند.

بازتاب غالب مردم ایسران و کشورهای وابسته به آن

خواه مانوی و خواه زردشتی و خواه سریانی عیسوی یقینا همانند همبودهاست، یعنی همه مانند فردوسی باخود می گفتند که:

این زاغ سار اهرمن چهرگان زدانایی و شرم، بی بهرگان چرا باید مدعی سروری باشند وقلمرو عظیمی را بامنتهای بیلیاقتی اداره نمایند. با اینهمه میان همه گروههای ایرانی گروهی که ازهمه کمتر برای عرب خطرناك بود مانویان بودند؛ زیراکه این گروه تعصب قومی و جنبه های ستیزه جویی و پرخاشگری انسان رادشمن می داشتند و وجود تازیان را بلایی می دانستند مانند بلاهای دیگر که اهریمن به قصد و یرانی جهان آفرینش و تباه ساختن نتیجهٔ کار و کوشش آدمیان برانگیخته است، ولی مبارزه با آن سودی ندارد.

مى توان تصور كردكه يكى ازدلايل بغض وكينة تازيان نسبت بهمانویان این بوده که مانویان دستگاه آفرینش را دستگاهی معیوب وفاسد مى دانستند وبهجاى خداوند بخشنده ومهربان اهريمن را فرمانروای گیتی فرضمی کردند؛ درحالی که تازیان که بی هیچگونه برازندگی خاص جهان را تصرفکرده بودند، از خدایزمین و آسمان بسیار راضی بودند و پیروزی خود رابرجهان متمدن یکی از دلایل حسن تدبیر مدبر کل کاینات می دانستند و خود را خلیفهٔ خدا برروی زمین وهمانند وی میدیدند. مانویان میگفتند ساختمان آدمی پراست از نواقص وعوارض. ما آدمیان با رنج و درد بهجهان مى آييم وبا اكراه وافسوس ازجهان مى رويم وپيوسته بابیماری و ناتوانی و عوارض پیری درپیکاریم، جنگ وقعطی و ستم هرلحظه آسایش مارا تهدید میکند، واگر خداوند آنچنان است که خودمی گوید، چرا به قول خیام فلکی چنان نمی سازدتا درآن آزاده بكام خود آسان نايل بشود؟. مسلمانان به اين پرسش، پاسخى جز ضربهٔ شمشیر نداشتند و هربارکه درمقام پاسخگویی بر مى آمدند، سخنان پوچ وبى پايه مى گفتند. فى المثل مفصل بن

عمر الجعهی می گفت: کسانی که بر آفریده های خداوند عیب می گیرند، مثلا موی میان بازو وسینه را زائد می دانند، نمی دانند که این موها براثر رطوبت بوجود می آید مانند گیاه که براثر بارندگی رشد می کند.

فراموشی که آموخته های آدمی را ازیاد می برد ویادآوری که رنجهای کهن راهر روزه تازه می کند، هر کدام بجای خودحکمتی را متضمناست و غم و شادی و درد و رنج هر کدام به نوبهٔ خود محاسنی دارد. کسی که بیمار می شود تمایل به خضوع و افتادگی در طبعوی فزونی می یابدودر نتیجه خدار ابسیاریادمی کند، و جنبه های بخشش و مهر بانی در روح وی به جنبش در می آید. اگر زجر و درد نمی بود، امیران از چه راه گردنکشان را تنبیه می کردند و یاغیان را به اطاعت و ادار می نمودند؟ اگر زجر و شکنجه و چوب و فلك نبود، کود کان البته در س نمی خواند ند و بردگان به او امیر خداوندان خودگردن نمی نهادند. آیا یا سخی بهتر از این می توان به زنادقه داد؟.

پارهیی ازمردم میگویندکه اگرخداوند مهربان وقادرمطلق است چرا و با و طاعون و گرما و سرمای نابهنگام را به سراغمردم می فرستد؟. پاسخ اینست که: قادربیچون اگرمدبری توانا نمی بود، این بلاها شدید تر به ما حمله می آوردند. مثلا آسمان به زمین می آمد که می بینیم نمی آید و انگهی حوادث بد نیزهر گز تاابددوام نمی آورد بلکه حادثهٔ بدگاهی پیش می آید و گاهی متوقف می شود، و همه مایه عبرت است. این دردها و بلاها همه برای تنبیه آدمیان است و موقعی که بلا رفع می شود مردم به رحمت خدایی پی می بر ند. پس آمدن بلاها و رفع آن اثر مهر بانی خداوند است. مانویان می گویند که این کارها بامهر بانی خداوند منافات دارد، ولی نمی فهمند که اگر زندگانی آدمیزاده سراس شادی بود، اخلاق و نهاد مردم فاسد زندگانی آدمیزاده سراس شادی بود، اخلاق و تبذیر پیش می گیرند و بسیاری از آنان لجام گسیختگی و بی بندو باری پیشه می کنند و

سرانجام به جایی می رسند که شادیهای جهان دیگر آنان راخشنود نمی کند.

قاسم بن ابر اهیم در کتاب «الرد علی الزندیق اللعین ابن المقفع» می گدوید: پیشوا و شیطان و راهبر و سرور بزرگ گروهی از کافران، مانی ملعون بود. دروغهایی که او گفت نه کسی پیش از او جرأت گفتن داشت و نه پس از او. او گفت که هرچیزی مرکب از دو چیز است (ان الاشیاء کله اشیئان). سپس همو شرح مبسوطی در بیان عقاید مانویان دربارهٔ تاریکی و روشنایی و آمیختگی ایدن دو می گوید و بزعم خود عقاید آنان را رد می کند و می گوید اینست اصل گفتار مانی نجس رجیس (یعنی پلید و ناپاک) که از ابلیس پیشی گرفت و هر گزکسی مانند او با خدا در نیفتاد. مانی مرد، پیشی گرفت و هر گزکسی مانند او با خدا در نیفتاد. مانی مرد، خداوند امواج لعنت خود رانثار اوسازد و آتش دوزخ را برای وی سوزنده تر کند.

سپسکسی که پس از او خلیفه و جانشینش شد و سرگردانی و هلاك برای مردم به ارمغان آورد و ابلیس اورا برای حفظ مرده ریگ مانی برگزید، ابن مقفع بود که لعنت خدا در هر مرأی و مسمع شامل او باد. او در کفر و ضلالت و ارث مانی گشت و طوق گمر اهیها و بدآیینیهای اورا برگردن آویخت. او گمراه ببار آمد و بر خدا و پیامبر انش دروغ بست و کتابی نوشت که در آن از خدا و پیامبر ان پیامبر انش دروغ بست و کتابی نوشت که در آن از خدا و پیامبر ان می عیبجویی کرد و طعنه ها زد که گیسوان آدمی از شنیدن آن راست می ایستند، و ارکان و جودش مضطرب و پریشان می گردد... ابن مقفع لعین بس که کور بود و حد خود نگاه نمی داشت گفت که: اشیاء همه آمیزه یی است از روشنایی و تاریکی. سپس می گوید: این سخنان افسانه و ار و ژاژخاییهای بیهوده شوخی و هزل است نه جد که افسانه و ار و برانان که چه چیزها نوشتند و و ای برآنان که محتاج رد باشد، و ای برآنان که چه چیزها نوشتند و و ای برآنان که مداهیها و بدآموزیها در جهان پراکندند، و چه نیر نگبازانی بودند

که خداوند به همان دلیل باآنان پیکارکند...

این نویسندهٔ پرتعصب سپس عناوینی که مانویان بسرای پدیدارهای جهان قایل بودند مانند «ابوالعظمه» و «العیاه التنسمه» و «حبیب الانوار» و غیره را به باد استهزاگرفته و در پایان سخن از خداوند می خواهد که غلیظترین لعنتها و نامهر بانیهای خود را بر این تیره بختان بفرستد و عباراتی چون: یا ویلهم ویلا ویلا، یعنی وای برآنان، وای وای در بارهٔ آنها بکار می برد.

عبدالرحمن بن الجوزى در كتاب «المنتظم فى تاريخ الملوك والامم» ضمن حوادث سال ۳۱۱ هجرى مى گويد: درنيمهٔ رمضان درباب العامه تصاويرى ازمانى و چهار بستهٔ بزرگ از كتب مانويان و زنادقه را درآتش ريختند و همه را به خاكستر مبدل ساختند واز اين كتب مقدار زيادى طلا و نقره برجاى ماند. اين مطلب از اين لحاظ اهميت دارد كه مؤيد سخنان مورخان است كه معتقدند كه تازيان نوشته هاى دوران ساسانى راآتش زدند و عرب مآبان امروزى با انكار آن تصور مى نمايند كه از اين راه درآن دنيا پاداش مى يا بند ودراين دنيا حسن شهرت بدست مى آورند.

عبدالجبارمعتزلی اسدآبادی در کتاب «المغنی» که آنرا بمنظور رد عقاید دوگرایان نوشته از زندیقان معروف چنین یاد کرده است:

۱. ابوشاکر که ابن ندیم هم نام وی را میان زنادقه سری می آورد. این ابوشاکر با زندیق معرو ف دیگر به نام ابن الراوندی دوست بوده و با هشام بن الحکم نیز همنشینی داشته. این دو تن را در دوران المهدی به زندان بردند و هشام مدعی شد که شیعی است و بدین حیلت از مرگئ رهایی یافت، در حالی که ابوشاکر به چلیپا رفت و از اعتقاد خود دست برنداشت.

٢. بشاربنبرد، ابومعاذبنبرالاعمى (نابينا) (٩٥-١٦٧ق):

دومین زندیق شناخته یی است که عبدالجبار از وی نام می برد. بشار فرزند یکی از موالی بصره بود که در طخارستان از مادر زاد و پس از اسیر شدن به عراق آورده شد. مادر بشار عرب بود. بشار مردی بود که در زشتی تالی نداشت، ولی به نسب ایرانی خود می بالید. بشار یکی از بزرگترین چامه سرایان زبان تازی شد.

شهرت او بیشتر مرهون هجویه ها واشعار عاشقانهاش (غزلیات) بود. بااینکه خود او زندیق بوده، حماد عجرد (وفات ۱٤۹ ق) و ابنابی العوجا را (قتل ۱۵۵ ق) که هردو زندیق بودند هجوگفته است. بشار سرانجام به زندان افتاد و درسال ۱۹۷ هجری کشته شد. زندقه بشار به معنی مانوی بودن نیست، بلکه بشار مردی بود آزاداندیش و درامور مذهبی بی پروا و ملحدگونه.

۳. غسان رهاوی: سومین مردی است که به نام زندیق در کتاب عبدالجبار نامش آمده ولی آثاری از وی باقی نمانده است.
 ۶. چهارمین زندیق معروف حمادعجرد (وفات حدود ۱۶۹ق) است، که درمغنی از او نام برده شده. سالروز ولادت و وفات او روشن نیست.

حماد عجرد از زندیقان مشهور بود، ولی نمی شود اوراهم مانوی دانست. علت اینکه بهوی نسبت زندقه داده شد اینست که شرایع اسلام را قبول نمی کرد و ارجی برآن نمی نهاد و منکر این دعوی مسلمانان که می گویند: نظیر کتاب آسمانی ما را نمی توان آورد، بود. ضمناً دربارهٔ یگانگی خدا هم دچار تردید بود. وی با ابن مقفع همنشین بود.

ابن ابی العوجاء: وی منکر وجبود ذات باریتعالی بوده،
 و باکتاب آسمانی مسلمانان وگفته های خداوند سر لجاج و عناد
 داشت وعقاید او با مانی بسیار شبیه است.

شریف المرتضی می گوید: او سازندهٔ حدیث بود وابن الاثیر این مطلب را روشنتر از این بیان می کند ومادر آغاز سخن گفتهٔ اور ا

نقل کرده ایم. ابن ابی العوجاء در دور ان خلافت منصور کشته شد. دوواژد الا معتقد است که وی قطعاً مانوی بوده است.

ابن ابی العوجاء گفتگویی بسیار عجیب با امام ششم شیعیان دارد که در آن طواف دور کعبه را به هرولة البعیر اذا نفر تشبیه کرده. گفتگو با جملهٔ لماذا تدوسون بهذا البیدا آغاز می شود و با جملهٔ ذکرت الله واحلت الی الغایب پایان می پذیرد.

7. ابی اخی ابی شاکر در الفهرست و المغنی از این مردنام برده شده ولی ظاهرأ جای دیگر نامی از او نیست.

۷. عبدالله بن المقفع که پساز درآمدن به جرگهٔ مسلمانان نام خودرا ابو عمر و عبدالله بن المبارك کرد، ولی به نام ابن المقفع معروف شده است. این نام باسر نوشت دردنا کی که در سراغش بود در اذهان مردم جهان نقش بسته، ابن المقفع نویسنده و مترجم کتاب «کلیله—و دمنه» و «الادب الکبیر» و «الادب الصغیر» بوده و بی شك یکی از بزرگترین نویسندگان تازی است. به وی نیز تهمت زندقه زدند و به سال ۱۶۲ وی را مثله کرده کشتند.

٨. ابنطالوت ظاهراً پیرو ابنابی العوجاء بوده، جاحظ اورا
 به نام دشمن قرآن یاد میکند.

 ۹. نهمین فرد این گروه النعمان بودکه مهدی فرمانقتل اور ا داده بود.

علاوه براین نه تن، عبدالجبار از مرقیون، ابن دیصان ومزد ف نیز نام می برد:

۱. مارسیون (مرقیون)درسینوب از مادرزاد. درسال ۱۳۷ میلادی بهرم رفت و بایکی از استادان گنوسی به نام سردان در در و ئیهٔ ع ۱ م. بر اثر بعثی که در بارهٔ جمله یی از انجیل لوقاپیش آمد از طرف کلیسا طرد شد. اصول عقاید او عبار تست از: نخست اینکه خدای کتاب عهدعتیق، دمیور ژ است. دمیور ژ خدایی است ناقص،

بدين معنى كهاين خدابدنيست ولى فقط دهندة پاداش وكيفراست.

کتاب عهد جدید به نظر اودر عالم اندیشه ها چیزی است بکلی نو، زیراکه درآن خدای راستین یعنی خدای مهرودوستی به آدمیان شناسانده می شود. آنچه که مارسیون از کتاب عهد جدید استنباط می کند اینست که: ماده یا هیولاکه منشأ بدیهاست و کالبد آدمی از آنست ارزشی ندارد. مارسیون روابط میان زنومرد را مردود می دانست و دربارهٔ عیسی معتقد به وجود جسم و شکنجه دیدن (دو سیستم) نبود.

مارسیون منکر حشر اجساد است، و در عقاید کلیسای کاتولیك تأثیر زیادی بخشید، خودشبا الحاد جنگیدو قانون اولیهٔ مسیحیت را تدوین کرد. از پیروان او دربین النهرین عدهٔ زیادی زندگی می کردند. ابن الندیم می گوید که: حتی در خراسان گروه مهمی از آنان می زیستندو خود راترسا می شناساندند.

عبدالجبار دربارهٔ مرقیون (مارسیون) قضاوتی داردکه نسبت به گفتار دیگران تازگی دارد. بنظر وی مرقیون دوگرای تثلیثی بود. او علاوه بر دو اصل نیکی و بدی به یك اصل معدل معتقدبود و تعبیرات مختلفی که از این کون معتدل می شود پیروان مرقیون را به به نورقه های مختلف تقسیم می کند. از آن جمله ماهانیان هستند. عیسی در نظر ماهانیان همان معدل بوده است.

مرقیون تحت تأثیر امپدوکلس بوده، دوستی ودشمنی را منظر نیکی و بدی دانسته است... عبد الجبار در مغنی می گوید: ازوظایف روشنایی فرستادن (بعثت) علی بود ولی درمورد عامل سوم معتقد است که آن عبار تستاز: فضای هستی که پاکونرم و مهربان است. و پساز آن می گوید آفرید گار کون و مکان دیویا شیطان است. مارسیون فرض می کرد که پیش از آفرینش جهان فضا پراز مادهٔ نخستین بوده که قدیم بوده است.

۲. باردیصانیاابندیصاندرفاصلهٔ میان سالهای ۱۵ ۲۲۲۲م.

زندگی می کرده و در دربار ادسا (رها) که چهارراه خاور وباختر بوده به سرمی برده است. احتمال داردکه او آخرین سالهای زندگی رادر ارمنستان گذرانیده. کتابی به نام «قوانین کشورها» که هنوز هم در دست است مطمئنا اثر باردیصان است. ولی معلوم نیست که این کتاب، همان کتاب «سرنوشت» باشد. چکیدهٔ فکر باردیصان بالفظ آزادی خلاصه می شود. از باردیصان که به خانوادهٔ بزرگان پارت منتسب بوده همین انتظار نیز می رود. مفهوم آزادی آنچنانکه باردیصان به آن عقیده داشت در انسانشناسی و کیهانشناسی او پدیدار است.

انسانشناسی باردیصان چیست؟پاسخ اینست که انسانشناسی او بیان تفاو تهای سه گانه میان نفس است که آزاد است و الهی، وروح که زمام اختیارش در دست اختران است، و جسم که اسیر عوامل تعیین کننده و راننده (جبر طبیعت) است.

کیهانشناسی او چیست؟ پاسخ اینستکه کیهانشناسی او افسانهٔ پیچیده و در همی است و ماتنها به آغاز آن اشارتی میکنیم. میگویندکه چهار عنصر اولیه و نیك سرشت باهم در آمیختند و عنصر تاریکی در آنها رخنه کرد. ولی سنت باتوجه به طبع چند پهلوی شر نمی داند که آیا تاریکی قائم بذات است و یابر اثر آمیزش بی سروسامان چهار عنصر یاك بوجود آمده است.

باردیصان باعقاید مارسیون مبارزه کرد. زیراکه باردیصان رهایش را با آفرینش هم آغاز میداندواینعقیده یعنی نفوذمتقابل داستان رهایشو آفرینش داستانی است که مانی نیزآنرابازسروده است. بااین فرق که باردیصان معتقد است آفرینش رویهمرفته زیباست ولی تاریکی را بایدازآن دور کرد، درحالی که مانی می گوید این جهان و هرچه درآن است بد است و ماباید بکوشیم که روشنایی را آزاد سازیم.

مانی خود در یکی از نوشته هایش به باردیصان خرده گرفته

میگوید: دیصانیان میگویند که روان آدمی پرواز خودرا به سوی بالا و پاک شدن خودرا در همین لاشه یی که تن و گوشت و پوست ماست می جوید، و نمی داند که تن دشمن جان است و مانع از آزادی اوست، زیرا که کالبد انسانی برای روح آدمی زندانی است و ماندن درآن، رنج و شکنجهٔ اند و هباری است.

عبدالجبار دربارهٔ دیصانیان می گوید:

الف دیصانیان ازدوگر ایان اندولی عقیده دارند که روشنایی زن است و تاریکی مرد.

بدادراك ما با حقایق مطابقت ندارد ولی سمعوبصر باهم یكی هستند وفرقی که میان آن دو است فقط مربوط به تركیبات گوناگون روشنایی و تاریکی است.

جـ روشنایی و تاریکی همواره بر روی هم بودهاند.

۳- مزدك كريستنسن دانماركى معتقداستكه آيين مزدك يكى از شاخه هاى دين مانى استكه در رمو در روزگار ديوكلسين (۳۰۰ م) بوجودآمد. پايه گذار اين آيين شخصى به نام زرتشت فرزند خركان بوده كه بوندوس نيز ناميده مى شده است. پيروان اين آيين خودرا درست دينان مى ناميدند، آوازهٔ پيروان زردشت خركان دو قرن بعد بلندتر شد.

عبدالجبار میگویدکه: ویژگی مزدكگرایی نسبت به آیین عادی اینست که مزدكیها معتقد بودند که نوربا اراده کار می کند در حالی که ظلمت کورکورانه در کوشش است. عناصر ترکیب کنندهٔ جهان آب و خاك و باد و آتش است. بنظر مزدك آفریدگار جهان بوسیلهٔ حروف بر جهان فرمانروایی می کندواز اینروهر کسراز این حروف را دریابد به بزرگترین نیروها دست می یا بدواسرارازل رامی فهمد.

نام مزدك با حوادث دیگر نیز توأم است که در فصول دیگری از آن یاد کرده شده است ولی باید گفت که مزدك گسرایسی بشدت

سرکوب شد. آیین مزدك در جهان اسلام مدتی به نامهای دیگرزنده بوده، مثلامی توانفرض كردكه خوارج كه درایران و عراق و عربستان و مغرب پراكنده بودندو نیز خرمدینان و برخی فرقه های مذهبی در اسلام از اندیشه های مزدك سخت متأثر بوده اند.

عبدالقاهر بغدادی در کتاب «الفرقبینالفرق» می گوید: باید دانست که زیان فرقهٔ باطنیه بر جهان اسلام از زیان یهودیان و ترسایان و گبران بیشتر است، وحتی از زیان دهریان ودیگر شعبه های ناباوران بلکه از زیان «دجال» که در آخرزمان ظهور خواهد کرد، افزونترو بزرگتر است. دلیل این امر آن است که شمارهٔ کسانی که بر اثر دعوت باطنیان گمراه شدند از ریک بیابان بیشتر است، درحالی که فتنهٔ دجال چهلروز بیشتر دوام نخواهدیافت. پایه گذاران آیین زندقه یا مانوی گروهی بودند که از پیشوایان آنان یکی میمون ابن دیصان معروف به قداح ودیگری محمد بن حسین ملقب به ذیذان بود.

اینان در زندان مذهب باطنی خودرا پایه گذاری کردند. آغاز بروز دعوت در زندان بودو گروهی از کردها دعوت آنها را پذیرفتند. پس از آن میمون ابن دیصان به ناحیهٔ مغرب رفت، و چون گروهی از شیعیان غالی و حلولیان دعوت اورا پذیرفتند مدعی شد که او از فرزندان محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق (ع) است...

بعدمردی به نام حمدان قرمط (که برحسب تعبیر مضعك مورخان بسبب خردی خطش یا کوتاهی گامهایش (!) او رابدین نام نامیده بودند) ظهور کرد. وی در آغاز برزگری از بزرگان بیرون کوف بود، وقرامطه یا قرامطیان بدو منسوبند. پساز وی درمیان این فرقه مردانی مانند ابوسعید جنابی که بر بعرین تسلط یافت، پیدا شدندو گروهی دعوت وی را پذیرفتند، مرددیگری به نام سعید بن العسین بن احمد بن عبدالله بن میمون بن دیصان القداح مشهور شد، و

مدعی شدکه نسب از خاندان پیامبر دارد. دو مرد دیگر هم به نام ابن کرویه بن مهرویهٔ دندانی و مأمون برادر حمدان قرمط در سرزمین فارس به دعوت برخاستند. آغاز کار قرمطیان در روزگار مأمون بود، ولی در روزگار معتصم گسترش یافت.

عبدالقاهر مى كويد: تاريخنويسان معتقدندكه يايه كـذاران باطنیگری فرزندان مجوسان بودندکه هنوز گرایش به سوی دین کهن ایران داشتندو دوران پرشکوه پدران ازیادشان نمیرفت، ولی از بیم شمشیرهای مسلمانان جرأت اظهار یا آشکار ساختن اندیشه های خود را نداشتندو ناچار بودند بر روی عقاید خود یرده یی از معتقدات اسلامی بکشندو آیات آسمانی و روشهای رسول اكرم را تأويل كنندوباعقايد پيشينيان مطابق سازند. پیشینیانی که می گفتندروشنایی و تاریکی دو عامل اصلی آفرینش اند. روشنایی سرچشمهٔ نیکیها و تاریکی منشأ یلیدیهاست، همهٔ اجسام از آمیزش نیکی و بدی بوجود آمده و چهار طبع اصلی برآنان حاکم است: گرمی وسردی وتریوخشکی. مجوسان در اعتقاد به دو سازنده باباطنیان انباز بودند، با این فرق که مجوسان خدای نیکی را قدیم وخدای بدیها را محدث می دانستند. ولی پیشوایان باطنیان مى گفتندكه خدا نفس را آفريده پس خدا قديم و نفس محدث است واین دوباهم جهان را می گردانندو باطنیان این دو صانعرا اولو ثانی می گفتند.

سپس می گوید که ایرانیان می خواستندبانیرنگ پرستش آتش را زنده کنندوحتی برمکیان پیشنهاد کردند که در درون خانهٔ کعبه، مجمر عود بگذارند تا نشانه یی از آتشی باشد که هنوز در دل ایرانیان شعله می کشید ولی از ترس دشمنان آشکار نمی کردند.

مؤلف کتاب می گوید: باطنیان بهره مندی ازخواهر ان و دختران را مانند زردشتیان مباح کردند. (ولی محتاج به گفتن نیست که این مطلب دربارهٔ باطنیان دروغ محض است و درمورد زردشتیان هم

مطلب به شکل دیگری بوده و هست^ه). در دنبالهٔ این مطلب می گوید که پساز سلیمان بن حسین قر مطی، مردی ظهور کردو نامش ابنا بی زکریای طامی بودو ظهور او به سال ۳۱۹ هجری بود. دستور داد که هرکس آتشرا با دست خاموش کندو بانفس خود مشعله یی را بنشاند، زبانش بریده شود.

عبدالقاهر می گوید: خوشبختانه لطف و کرم بیکران خداوند به داد مردم رسید، و سراو را در بسترش بریدند. پاره یی از این مطالب برساختهٔ مؤلف کتابویا دیگران است، و بمنظور بدنام ساختن باطنیان که برای سران و خلیفگان ستمگردستگاه عباسی بلایی شده بودند و کسی از شر آنان خودرامصون نمی دید، جعل شده است. عبدالقاهر می گوید: باطنیان با مجوسان دوستی دارند و معتقدند که پادشاهی دوباره بر ایرانیان برخواهد گشت و به گفتهٔ زردشت خطاب به گشتاسب دراین باب استناد می جویند، زیرا که زردشت چنین گفت که: پادشاهی از ایران رخت بر نمی بند و اگرچه به دست یو نانیان می افتد ولی باز به ایرانشه رسمی گردد، ولی پس از مدتی تازیان برایران مسلط می شوند، ولی در پایان کار باز پادشاهی به ایران برمی گردد.

همو می گوید: افشین سپهسالار معتصم در نهان پیرو قرمطیان شده بود و با بابك خرمی همفكر بود. بابك خود و كسانش خرمی بودندو خرمیان پیرو مزدك بودند. خرمیهاو قرمطیها دست بدست دادند و سپس جمعی از دیلمیان و مردم جبال البند به وی پیوستند و عدهٔ آنان به سیصدهزار تن بالغ شد. سپاه مسلمانان یعنی سپاه معتصم سرانجام پیروز شد، و بابك در سال ۲۲۳ در سرمن را به دار آویخته شد و برادرش اسحق با مازیار در بغداد كشته شدند...

۹ ابوالعلاء معرى هم به این مطلب اشاره کرده، می گوید: بنات العم تاباها النصاری و بالاخوات اعرست المجوس پس از آنکه بابك کشته شد معلوم شد که افشین (عامل اصلی شکست بابك) هم در جنگ خیانت کرده (و براثر خیانت پیروز شده) و به این دلیل وی هم کشته شد.

باز می گوید که: دراین پیش بینی جاماسب اخترشناس بسه زردشت کمك کرد و گفت: پادشاهی پس از هزاروپانصد پس از ظهور زردشت به ایران باز می گردد. و بعد منجمی از باطنیان که نامش ابو عبدالله العردی بود و ادعای این دانش را داشت و تعصبی نسبت به مجوسان داشت مدعی شد که مردی ظهور خواهد کردودولت را به مجوسان باز خواهد گردانید و به سراسر زمین مستولی خواهد شدو او چنین می پنداشت که این مردمدتی معادل هفت قرن پادشاهی خواهد کرد.

ایرانیان میگویند که حکم زردشت و جاماسب در باببرافتادن پادشاهی ایرانیان و انتقال آن به یو نانیان و سپس برگشتن فرمانروایی به ایرانیان پس از سه قرن درست در آمده است. عبدالقاهر اظهار خرسندی می کند که موعدی که برای برگشتن و ضعروزگار و تجدید پادشاهی ایرانیان گفته بود مطابق با دوران مقتدر و مکتفی بوده و درسالی که ستاره شناسان ایران گفته بودند که فرمانر و ایی تازیان پایان می یابد، سلطهٔ عرب برایران همینان یابر جاست.

قرمطیان پیشاز فرارسیدن روزیکه پیشبینی شده بود با همدیگر وعده میدادند وظهور پیشوای منتظر را می بیوسیدند. در این هنگام مردی به نام سلیمان بن حسین خروج کرد، و به حاجیان در راه انجام فریضهٔ حج دستبرد می زدو پاره یی از آنان رامی کشت. سلیمان به مکه اندر آمدو همهٔ کسانی که در طواف بودند بکشت و پردهٔ کعبه به غنیمت برداشت و کشته هارا به چاه زمزم انداخت ولی سرانجام خود به دست زنی کشته شد.

سپس ابوسعید حسین بن بهرام در احساء و قطیف و بعرین ظهور کرد. این مردبر مسلمانان آن منطقه مسلط شدو زنان و فرزندانشان را اسیرو قرآنها راسوختو مزگتهارا ویران کرد. پسازآنمردی درشام ظهورکردکه فرزند میمونبندیصان بود و اورا ابوالقاسمبنمهرویه خطاب می کردند. باظهور وی قرمطیان مدعی شدندکه هنگام پادشاهی ما فرارسیده است. ابوالقاسم با لشکریان معتضه جنگید و سپهسالار لشکر وی را کشت و سپس خود ولشکریانش به رصافه درآمدندو مسجد آنجا را آتش زدندو آنگاه به شام رفتند، ولی در جنگ به دست یکی ازلشکریان مکتفی گرفتار آمد و زکریا وهمهٔ یاران وی را بشکل فجیعی بقتل آوردندو بدینساندوران افول قرمطیان فرا رسید.

پساز آنکه قرمطیان پیشوایان متعدد یافتندکشور مصربدست باطنیان افتاد. بغدادی می گویدمردم مصرهنوز پیرومنه بتسنن اند، ولی به خلیفهٔ بدعت گذار مالیات می دهند.

عبدالقاهر پساز ذکر تفاصیلیکه تکرار آن دراینجا لزومی ندارد، بهدوران سلطان محمودغزنوی میرسدو می گوید: در مولتان گروهی به قوانین باطنی گرویدند و سلطان محمود هزاران تناز آنان را کشت و شقه کرد.

بعقیدهٔ وی باطنیگری برگشت به دین مجوسان است، ولی آنان برای نیل به این مقصود راه تأویل آیات قرآن رابرگزیدند. دلیل کسانی که باطنیان رابا مجوسان یکی می دانند اینست که نخستین زعیم آنان میمون دیصان مجوسی بود، از گروه اسیران اهواز. پسرش عبدالله بن میمون دنبالهٔ دعوت پدر را گرفت...

نویسندهٔ کتاب الفرق بین الفرق می گویدک داعی معروف ببزدهی در کتاب خود می گویدکه آفرینندهٔ نخستین درگام اول نفس را آفریدو در نتیجه این دو یعنی آفرینندهٔ نخستینو نفس گرداننده های اصلی جهان اندکه به کمك ستارگان هفتگانه و طبایع چهارگانه گیتی رامی گردانند این گفته با گفتهٔ مجوسان که

می گویند: «یزدان، اهریمن راآفریدو سپس جهان به دست یزدان و اهریمن ساخته شد» همانند است.

٧

بستگی باطنیان با آیین مانی

امام محمد غزالی کتابی دارد به نام «فضایح الباطنیه». غزالی دراین کتاب در مقام دفاع از خلفای عباسی به پیروان فاطمیان که طرفدار خلفای فاطمی مصر بودند، حمله کرده چون مرد بسیار دقیقی بوده، اصول عقاید باطنیان را به تفصیل بیان کرده وسپس بهرد آن پرداخته است. کتاب از نظر رد عقاید باطنیان بسیار با ارزش است، ولی بدبختانه چون برای خوش آمد خلفای بغداد نوشته شده بیشك از اغراض خالی نیست. وآنچنانکه در کتابی که به نام «تهافة الفلاسفه» تألیف نموده، پاسخ مطالب کتاب دیگری راکه خود او به نام «مقاصد الفلاسفه» در بیان عقاید فلاسفه نوشته است داده، وآنچنان وارد جزئیات عقاید فلاسفه می توان تصور کردکه مؤلف «مقاصد الفلاسفه» خود فیلسوف بوده وکتاب «تهافة» راشخص دیگری تألیف کرده است، درمورد باطنیان می آنچنان در بیان روش آنان دقت کرده که گاهی می توان تصور کردکه از تأثیر آن عقاید بکلی بر کنار نبوده است.

غزالی معتقداست که باطنیان میان دوگرایی و فلسفه متردداند، گاهی به سوی عقیدهٔ دوگانگی نیروهای مدبر جهان میگرایند وگاهی به سوی راسیو نالیسم و عقاید حکمای یو نان متمایل می شوند. در صفحهٔ چهارم آن کتاب می گوید: «فانهم بین مذاهب الثنویة و الفلاسفه یترددون». سپس در فصل بعدی می گوید باطنیان را با نامهای زیرین می نامند:

اول باطنیان را قرامطه می نامند، زیراکه آنان منسوب به مردی هستند به نام حمدان قرمط. سپس تفصیل گرایش وی را به باطنی گری

بیان می کند: حمدان یکی از داعیان را در راه می بیند. داعی از وی می پرسد به کجامی روی؟ داعی از پاسخ وی در می یا بد که حمدان مردی متمایل به زهد و دیانت است. اینست که از راه اظهار دلبستگی به دین وارد گفت و شنود شده و می گوید من در کارهای دین و زندگی پیرو فرمانی هستم. حمدان می پرسد چه کسی به تو فرمان می دهد؟ می گوید: سرور تو و سرور من آن کسی که این جهان و آن جهان را می گویی. گفت در ید قدرت خویش دارد. حمدان گفت پس تو خدا را می گویی. گفت منظورم خداست و لکن خداو ندحق فرمان دادن را به هر کس که خواست ارزانی می دارد. سپس داعی می گوید: من می روم تا مردم را از نادانی به دانایی دعوت نمایم و از گمراهی به راه راست هدایت کنم و آنان را از و رطهٔ بد بختی و درویشی رهایی بخشم و مالك چیزی بسازم و آنان را از و رطهٔ بد بختی و درویشی رهایی بخشم و مالك چیزی بسازم که راز خود را پیش هر کسی فاش کنم. سر انجام حمدان گفته های وی رامی پذیرد و خود یکی از پیشو ایان این دعوت می گردد و پیروان او به نام قرمطی نامیده می شوند.

دوم - خرمیه. امام محمد غزالی مثل بسیاری از نویسندگان مسلمان، هرکسی راکه ازاصول اسلام منحرف میشد، اباحی می نامید. اباحی کسی است که هرکاری را خواه شایسته و خواه ناشایسته برای خود مجازمی داند، یعنی از باده خواری و نزدیکی با محارم باکی ندارد. گویی برخی از این نویسندگان آنچه راکه در ضمیر ناآگاه منتهای آمالشان بوده به دیگران نسبت می داده اند. بهرحال امام غزالی می گوید: خرم به زبان فارسی به معنای شاد و بهره جوینده از هر چیز لذیذ و خوش آیند است و خرمیان از مجوسانی هستند که در دوران قباد زنان را برای همه کس حلال کردند.

سوم بابکیان. اینان منسوب به بابك خرمی بودند که در آذر بایجان قیام کرد. امام غزالی ظاهراً از جریان قتل افشین که بابك را اسیر کرد اطلاع دقیقی نداشته، مگر اینکه فرض کنیم که

آنچه درتاریخهای دیگردربارهٔافشین نوشته اندصحیح نباشد. غزالی می گوید: که ازبابکیان گروهی شبهایی به نام چراغ کشان دار ند که درآن شب دست به کارهای خلاف عفت می زنندواین افسانه که مسلماً به قصد خراب کردن نام بابکیان و خرمدینان اختراع شده هنوز هم درایران رواج دارد. سپس می گوید: که این گروه تابع مردی هستند به نام شروین که در نظر آنان از پیامبران بوده و اورابالاتر از کسان دیگر که مدعی این مقام بوده اند می دانند.

چهارم اسماعیلیان. آنان را اسماعیلی مینامند زیس اکه پیشوای آنان محمدبن اسماعیل بنجعفر بوده و امامت باوی پایان یذیرفت.

پنجم سبعیه. آنان رابه این سبب سبعیه گفته اند که اولا معتقد به ادوار هفتگانهٔ امامت هستندو می گویند هنگامی که یك دوره به پایان رسید، دورهٔ دیگر آغاز می گردد. دوم اینکه سرنوشت جهانی که در زیر فلك قسراست بستگی به حركات اختران هفتگانه دارد واین اندیشه از اخترشماران ملحد و منجمین اقتباس شده و ریشهٔ آن در عقاید دوگرایان (ثنویه) است. زیرا که آنان می گویند که نور، اجزای خود را که با تاریکی آمیخته شده به دست ستارگان می گرداند.

ششم محمره، ازاین عنوان معلوم می شود که بابکیان جامهٔ خودرا به رنگ سرخ، رنگ می کرده اند.

هفتم تعلیمیه. زیراکه آنان معتقدند که دعوت باطنی بر تعلیم استوار است.

غزالی میگوید: که این گروه یعنی باطنیان تابع دینویسا پیامبری نیستند. ریشهٔ تاریخی عقاید آنان در نظر ابوحامدغزالی اینست که گروهی از مجوسان و مزدکیان و مانویان ملحد و فیلسوفان ادوار گذشته باهم به گفتگو نشستند تا راهی پیدا کنندتا آنان را از پوغ استیلای تازیان و پیشوایان سیاسی دین اسلام رهایی بدهند

وازجوروستم مستمرىكه مسلمانان دربارة آنانروا داشتهاند خلاص كنند. آنان از گفتن عقيدهٔ باطني خود كه عبارت از انكار سازندهٔ زمین و زمان و تکذیب گفته های پیامبران و رد زندگانی دوباره در آنجهان و برگشت به سوی یزدان است می ترسند، و ناچار هستندکه نقاب اسلام برچهره بزنند تا از گزند مسلمانان مصون بمانند. آنان چنین پنداشتند که دین آوران بانیر نگئوافسون مردم رابه بردگی سوق می دهندوپیامبران اسرائیل نیر نگئ بازانی بودند که گروندگان به ادیان را به دنبال خودمی کشاندند. ۱۰ ایر انیانی كه كشورشان به دست تازيان افتاده، باخود مى گفتند كه كار دين دين آور تازی هم اکنون بالاگرفته و دعوت وی در سراس بخش مسکون زمین گسترش یافته و کارشان بهجائی رسیده که کشور نیاکانما را تصرف كردهاندو از اين راهبه آسايش و تنعمرسيدهاندودرنتيجه خرد ودانش ما را ارزش نمی نهند. این گروه یعنی مسلمین اکنون آنچنان نیرومند شدهاندکه نمی شود به ضرب شمشیر آنها را مغلوب کرد وجز مکر وحیله چاره یی برای گریز از زورگویی آنان نداریم. اگر مادلبستگی به دین پدرانمان را آشکارا به زبان بیاوریم برما چیره می شوند، و کسانی راکه گوش به سخنان ما فرا می دارند ازما دور می سازند. ما راهی نداریم جز اینکه عقیدهٔ گروهی از آنان راكه عقايدشان ازهمه ركيكترو رأيشان سخيفتر وعنصرشان سستتر و آماده پذیرش محالات هستند برخود ببندیم و آن فرقه بنظر امام غزالی که سنی بسیار متعصب بوده و سرشاراز تعصب است، رافضيان هستند.

طرز تبلیغ باطنیان بسیار دقیق ومؤثر و با روحیات مردم و وضع محیط منطبق بود. تبلیغ درچند مرحله انجام میشد: یکی از

١٠ ـ به كفتهٔ ابوالعلاء:

این مراحل مرحلهٔ نیرنگ و تفرس بوده. باطنیان می گفتند که:
شایسته است داعی مردی باهوش و گربز و باحدس صحیح باشد، تا
بتواند از برون آدمی به آنچه در درون وی می گذرد پی ببرد. باید
سه کار از داعی ساخته باشد: نخست آنکه بتواند تشخیص دهد که
تاچه حد می توان کسی را که باوی آشنائی داردو هدف تبلیغ خود
قرار داده، جلب کند. چه اندازه ارادهٔ وی سست است، تاچیزهایی
زاکه با پندارهای وی منافات دارد بپذیرد؛ زیراچه بسا کسانی
که روحی جامد دارند و نمی توان خویی را که در نهاد وی جایگزین
شده به آسانی برکند. داعی نباید باچنین کسانی سخن بگوید.
باید طمع از آنان ببردو کسانی را هدف قرار دهد که سخن وی
در آنان تأثیر داردو به هرحال نباید تخم سخن رادرزمین شور
بپراکندواز درآمدن به قصد دزدی به خانه یی که درآن چراغ روشن
است پرهیزکند. همچنین باید از دعوت مردمان دانشمند فرزانه
احتراز کند، زیرا که خود آنان دارای بصیر تند و راه و چاه جدل
وحیله سخنوری را نیکومی دانند.

دوم اینکه داعی باید حدسی بیدار وذهنی روشن وهشیار داشته باشد، تا بتواند ظواهر راببیندواز آن به نهانیها پی ببرد. هرگاه نامزد آمادهٔ پذیرفتن تکذیب کتاب آسمانی نباشد باید معانی الفاظ را دگرگون کندو برای هر کدام از مطالبی که به اولیای دین نسبت می دهند، معنای نوی قایل گردد.

سوم اینکه باهرکسی که سخن میگوید متوجه باشد که گفته ها مطابق میل ومذهبو خواست اوباشد: اگر مخاطب به پارسایسی سخت پایبند است، باید چنین کسی رابه پیروی از فرمان بزرگان دین و پرهیز از آرزوگرایی، و تشویق به پرستش خدا ودرستکاری و پرداختن سپرده هاو خوشرفتاری با مردم و فروتنی دربرابر نیازمندان، و بازداشتن ازبدی و برانگیختن آنان به نیکوکاری تشویق کرد. واگرمخاطب کسی باشد که به خوشگذرانی و بی پروایی

عادت کرده باشدو معتقد به این باشد که نیایش و پرستشخد اوند دلیل نادانی است و پارسایی از کانایی سرچشمه می گیردو کسانی که بار تکالیف دینی را مانند ستوران بر پشت می کشند، باجانوران هماننده اند، باید به چنین کسانی یادداد که لذت مسلم و نقد زندگی را به و عده های نسیه پس از مرگئ نباید فروخت و بهتر اینست که راهی را که خردو هوش برمانشان می دهد، پیش بگیریم و خواستهای دلر را خواستهای خدا بدانیم و در نظر بگیریم که دوران زندگانی ما کوتاه است، و روزی که گذشت دیگر بر نمی گردد. از روزهای زندگی برای چیدن خرمای رسیده که بر درخت آویزان است باید سود جست و دنبال سراب پندارهای پیشینیان ندوید.

این گروه معتقد بودندکه داعی اگر بامردی معتقد به کیش شیعه سروکار داشته باشد باید دشمنی بابنی تیم وبنی عدی (یعنی خویشاوندان ابوبکر و عمر) وبنی امیه وبنی عباس و پیروان آنان را تلقین کند وبگوید که اینان دشمنان دینند وباید از آنان تبری کردوبا فرزندان پیامبر دوستی کردودر انتظار خروج پیشوای ناپیدا نشست. واگر طرف ناصبی یعنی سنی بوددراین صورت باید گفت که نصب ابوبکر و عمر نتیجهٔ اجماع امت بوده و صدای امت صدای خداست.

غزالی میگوید: که این گروه با زرتشتیان و ترسایان و یهودیان سروکار پیدا می کردندودر آن حال سخنانی می گفتند که باآیین آنان سازگار باشد، و بهرحال از هردینی چیزتازه یی برمی گزیدند تا آنرا برای جلب افرادوسیله قرار دهند. فریبکاری دیگری که بکار می بردند، جلب دوستی کسانی بود که با آنان آشنا می شدند. بدین معنی که مقرر داشتند که مأذونان هرشب درخانهٔ نامزدان بخوابند و کتاب آسمانی را باصدای خوش آیندی بخوانند و سپس به گفتارهای دلپذیر که در دلها به آسانی می نشیند دست بیازند و بعد به بازاریان نادان آزمند، و دانشمندان ریاکار و فرمانروایان بعد به بازاریان نادان آزمند، و دانشمندان ریاکار و فرمانروایان

ستمکار خرده بگیرندو مخاطب را امیدوار کنندکه بزودی کسی که همهٔ اقواموامم بیوسان ظهورش هستند خواهد آمدو جهان را پراز عدل وداد خواهدکرد واگر آیه یی ازقرآن یاحدیثی را تصادفاً یادکرد بگویدکه: در گفتارهای خدا رازهایی نهفته استکه جز برای گروهی از برگزیدگان آشکارنگردد.ازلوازم پیشرفت تبلیغ اسماعیلی هم این بودکه داعی شب زندهدار باشد، نمازبگذاردو گریستن بیآغازد و همهٔ اینها را بصورتی انجام دهد که شنونده تصور کندکه این ابراز خلوص بکلی محرمانه است، و نظر مبلغ اسماعیلی بر اینستکه عبادت خود را نهانی انجام دهد.

حیلهٔ تشکیك که به گفتهٔ غزالی باطنیان برای جلب مردم بكار می بردند، معنایش اینست که داعی مخاطب خود را وادار کند که دربارهٔ مسائلی که برایش یقین حاصل شده شك کندو مثلاب گوید كه: ياية منطقى مقررات شريعت اسلامو مسائل دشوارى كه هرروز درآن پیش می آید چیست و آیات کتاب خدا چراگاهی دو پهلووگاهی روشن (متشابه و محكم) است؟ آيا الفاظ نامفهومي كهدر آغاز گفته های خداوند بزرگ در کتاب آسمانی آمده، برحسب تصادف گفته شده و یا اسراری در آنها نهفته است؟ سیس می گوید: داعی مى يرسد دليل اينكه آسمان هفت طبقه دارد ولى پنجياشش نيست، ودلیل اینکه شمارهٔ اختران سرگردان (یعنی سیارات) هفت و شمارهٔ بروج دوازده است چیستواز این قبیل پرسشهاکه پاسخی نداردو نیز کسانی راکه در امورمذهبی به تعبدو پذیرشبی گفتگوپایبند بودند به شكوا مى داشتند. حيلهٔ ديگر، حيلهٔ تعليق است و آن اينست كەتخم شك را درون شنونده بياشدېي آنكه ياسخي بدهد، وبهانه این کار اینست که می گوید شتاب مکن که کار دین کاری عیث نیست ونمى توان همهٔ رازهاراييش كسانى كهاهل راز نيستندهويداكرد. غزالي مي گويد: اگر داعي ديدكه مخاطب وي به دنبال كردن بحث چندان دل نمی دهد، از بحث تنمی زندو می گوید بحث دراین

مسائل خارجازحدودفهم ودانش ماست، ولی اگردید که «مستجلب» تشنهٔ شنیدن اینگونه سخنان است و عدهٔ دیگری معین می کندواورا مجبور میکند که پیشاز نشست روزه دارد و نماز بگزارد و توب کند تا اسراری را که فاش خواهد کرد عمیقترو مهمتر جلوه گسازد. بعد می گوید این رازها باید به دژی از احتیاط سپرده شود، و به نامزد می گوید که تو باید پیمان ببندی و سوگندیاد کنی که هر گزاسرار را فاش نکنی، چنانکه خداوند رازها را به پیامبران نسپرد مگر پساز آنکه از آنان میثاق گرفت.

حیلهٔ بعدی که «ربط» نامیده می شود اینست که زبان نامزد اسمعیلی گری را باسو گندهای استوار ببندد تا متن پیمانی را که غزالی به تفصیل در کتاب خود آورده است بیذیرد.

حیلهٔ «تدلیس» حیلهٔ بعدی استوآن اینستکه پسازآنکه داوطلب سوگند خوردو پیمان را پذیرفت، همه رازها رانباید به یکبار پیش وی فاش کرد، بلکه باید گام به گام به تدریج آموزش بگیرد:

نخست اینکه در کشف حقیقت دست به دامان خاندان رسول بزنند که خود گفته: من درمیان شما دو و ثیقهٔ بزرگ سپردم، اگر بدان دست بزنید نجات یابید، کتاب خدا و خاندان من.

دوم اینکه برای ابطال دومین مدارك استوار حق، که كتاب آسمانی است ظاهروباطنی قایل شودو سپس باطن رابرظاهر که قشر هستهٔ اصلی است رجعان نهد.

سوم اینکه داعی نباید طوری سخن بگویدکه از سخنش رایحهٔ دشمنی باهمهٔ نحله هاو امتهای اسلامی به مشام برسد، و مخاطب بپنداردکه گوینده از دین بکلی عاری و بیزار است. ولی برای پیشرفت گفته هایش بهتر است که درمیان مسلمانان فرقه یی را بجوید که از راه راست گم گشته و برای پذیرش افسانه و افسون آماده ترند. یعنی رافضیان راکه نقاب دوستی خاندان رسول رابر

. چېره دارند. ۱۱

چهارم بگوید: که باطل ظاهر است و آشکار وحق چنان دیریاب است که بیشتر شنوندگان از شنیدن آن می گریزند و طالبان حق در میان پویندگان راه نادانی افراد مستثنایی هستند و از این راه شنونده را و ادارند که خود را از طبقهٔ عوام که از عقلی گریزان است و دست به نقلی می یازد، جدا سازد.

پنجم: اگر دیدکه طرف نمیخواهد از تودهٔ مسلمانان جدا شود، دراین صورت به او بگویدکه فلان و فلان که به دانش و خرد میان مردم نامبردار است نیز پیرو این عقاید است.

ششم اینکه: مدعی شودکه این گروه (باطنیان) دارای قدرت و شوکتومالو خواسته بسیارندو درهمهٔ اطراف و نواحی داعیان بیشمار دارند.

هفتم اینکه: داعی در هیچ شهری مدت طولانی اقامت نکند.

حیلهٔ دیگر «تلبیس» نام داردوآناینست که اصول غیر مسلمی رابرای مخاطب خود تکرار کندو پساز آنکه این اصول دراثسر تکرار در دل شنونده جایگزین شد، به حیله های بعدی متوسل شود.

حیله های آخری که «خلع» و «سلخ» است، اینست که مستجلب قادر می شود احکام شرعی را از گردن بیندازد و خود را از قیود آن آزاد سازد و مرحلهٔ سلخ اینست که پساز آنکه دین از مقام فرمانروایی خلع شد، قیود مذهبی را به یکباره کنار بگذارد، واین مرتبه بقول باطنیان «البلاع الکبیر» نامیده می شود. پساز بیان این مقدمات غزالی طبقاتی ازمردم را که متمایل به باطنی گری می شوند بشرح زیر برمی شمارد:

گروه اول کسانی هستندکه خردناتوان دارندودرامور دین

۱۱ غزالی باهمهٔ مراتب فضیلت و دانش، مردی متعصب بوده و ظاهراً برای دوش آمدن خلیفهٔ عباسی به پیروان مذهب شیعه حمله کرده است.

بی بصیرتاند. اینان کسانی هستند که سرشت آنان به نادانی و کانایی و کند ذهنی مخمر است. مانند پاره یی از جوانان نادان و ایرانیان بی فرهنگ بحدی که گروهی از آنان یکی از پیشوایان دین را عنوان خدا داده اند ۱۲ وانسان هنگامی که در راه ضلالت افتاد هر روز دور تر وفراتر می رود و بجایی نمی رسد.

گروه دوم گروهی هستند که باپیدایش اسلام دوران پادشاهی وسروری آنان سپری گردیده و این گروه عبار تنداز فرزندان خسروان ایرانی و دهقانان و فرزندان مجوس که مغلوب عربشده بودند، این طبقه براثر حوادث ناگوار چون توانایی آشکار ساختن عواطف درونی خود را نداشتند، ناچار کین قوم غالب در ضمیر ناخود آگاهشان جای گرفته بود و مترصد فرصتی بودند که کین خود را آشکار سازند. آنان آماده بودند که هرکار ناشدنی را شدنی بینگارند، تا شاید از این راه برای کینه جویی و جبران شکستها فرصتی بدست بیاورند.

گروه سوم جاهطلبانی بودندکه سخنان نو را وسیله یی برای رسیدن به آرزوهای خود می دانستند.

چهارمگروهی بودندکه میخواستند در جامعه، عنوان ویژهٔ خودگرایی وروشنبینی داشته باشند. درنظر آنان اکثر مردم از طبقهٔ نادان هستندو مانند ستوران ازحقایق بیخبرندو به این دلیل این طبقه به باطنی گری که جنبهٔ نادر غریب داردومیان مردم چندان شایع نیست روی می آورند.

گروه پنجم گروهی هستند که گرایشی به سوی دانشهای نظری دارند، ولی به مقام اجتهادو استقلال نرسیده اندو به این دلیل میل دارند خود را در ردیف هوشیاران در آورندو در این راه بسه فلسفه های افلاطون و ارسطو روی می آورند.

گروه ششم گروهی هستند که بدگویی از یاران رهبر دینرا مجاز می دانند.

گروه هفتم گروهی هستند که در ردیف فیلسوفان ملحد و دوگرایان (یعنی مانویان) هستند.

هشتم: گروهی هستند که در پیروی از باطنیگری راهی برای رهایی از قیود شرع و پیروی از خواست دلهای خود شمرده اند. اینان به انواع خوشگذرانی متمایلندو به محض اینکه کسی را یافتند که راه انحراف از ادیان و مذاهب را به روی آنان بازمی کند، از آن پیروی می کنند.

درباب مذهبو پندار آنان غزالی میگوید: مذهب آنان به ظاهر رفض وباطنش بی دینی کامل است وسرآغاز این گمراهیها عبار تستاز حصر همه دانشها به گفتارهای پیشوایان این قوم، که نتیجهٔ آن عبار تستاز اینکه چون خرد گاهی دچار شبه واختلاف می شود، باید گفت که از درك واقعیات عاجز است.

باطنیها میگویندکه معلم معصوم، همان مستنصر است که خداوند وی رابه همه رازهای شرایع آشنا ساخته تا بتواند راه به سوی حق ببرد ودشواریها را آسان سازد. از اینرو در هر دوره باید امامی باشد تا برای روشن ساختن تاریکیهای دینازوی کمک خواسته شود. بعد می گوید این طایفه سرانجام سخنانشان به کفر می انجامدو دلیل آن اینست که راه معینی ندارند، زیرا هریک از صاحبان ادیان چنان سخن می گویند که گویی باوی موافقند، بایمود یمودی باترسا، ترسایی و با زرتشتی، زرتشتی هستند.

غزالی بعث دور ودرازی دربارهٔ الهیات (خداشناسی) باطنیان می کند وسرانجام می گوید: شکی نیست که این گروه معتقد به دو خدای قدیماند، ولی یکی از آن دو علت وجود دیگسری است. نام خدای نخستین «سابق» است و نام دومین «تالی» است، و اینکه خدای اول جهان را بوسیلهٔ خدای دوم (تالی) آفریده است. این دوخدا را به

ترتیب عقلونفس نیز نامیده اندو برای اثبات این مطلب استدلال می کنند ومی گویند «انانحن نزلنا و انانحن قسمنا و سبح اسم رباک الاعلی» ولفظ اعلی رادلیل بر این می دانند که دو خداو جود دارد که یکی بردیگری رجحان داردو باز مدعی اند که قلم ولوح اشاره به این دو خداست و مسلم است که ریشهٔ این عقاید رادر گنوسیسم که مانوی گری شعبه ای از آنست باید جست.

سپس درباب عقایدآنان درباب اسطقسات که آتش و هو او زمین و آب است، بحث کرده و سرانجام گفته اند که درنتیجهٔ همهٔ این تحولات انسان بوجود آمده که وجودش برترین پایه اعتدال است.

غزالی پساز آنکه مدتی ازاین مطالب بعث می کند سرانجام به دشنام دست می یازد، و فی المثل می گوید: عقیدهٔ آنان به استثنای اعتقاد به امام معصوم همه هذیان و بدیهی البطلان است و بیشتر آنها برگرفته از زرتشتیان و مانویان است و نوروظلمت را «سابق» و «تالی» نامیده اند.

سپسدربارهٔ نبوتوامامتوقیامتومعادبعثمی کندومی گوید که: این گروه روز رستاخیز را منکرندو می گویند که رستاخیز رمزی است حاکی از خروج امامو قیام قائم الزمانونیز می گویند معنی معاد بازگشت همه چیز به حال خودش است. بدن انسان از اخلاط چهارگانه ترکیب یافته و پساز مرگ هرکدام از آنها به جای خود باز می گردد، آنچنانکه روح آدم نیز پساز مرگ به جایگاه خویش بر می گرددو این مرحله را «رجوع» می نامند.

وخلاصه اینست که بیشتر گفتار آنان با گفتار ثنویان و مانویان و فیلسوفان درباطن موافق است و غرض آنها از ایسن گفتارها اینست که اعتقادات را ازدرون مردم ریشه کن سازند تا مردم به وعدو و عید و قعی ننهند.

درباب تكاليف شرعى آنچه دربارهٔ باطنيان مى گوينداينست كه آنان معتقد به اباحهٔ مطلق و رفع حجاب و انكار شرايع اند، ولى خود

باطنیان منکر همهٔ این اتهاماتند و میگویند که باید از احکام شرع پیروی کرد، ولی نه آنچنانکه ابوحنیفهٔ شافعی و دیگران میگویند. ولی این وجوب تامرحله یی است که سالك به مرحلهٔ کمال نزدیك نشده باشد، اما پساز آنکه به آن مرحله رسید همهٔ قیود برداشته می شود. ۱۳ و برای اثبات این کار می گویند که مقصود از کارهای نشستن و برخاستن، بیدار کردن دل است تا بسوی دانشجویی رهسپار شوند، و پساز آنکه شخص به آن مرحله رسید تکالیف اندامها از میان می روند.

> ۱۳ــ شیخ شبستری در «گلشن راز» میگوید: همه حکم شریعت از من وتست

كەآن برېستە جان من وتست چەكىبە چەكىشتچەدىرخانە قوانىن شىرىمت را نگەدار

من و تو چون نماند درمیانه الا تا ناقصیزینهار زینهار

فصل هفتم

فرجام سغن

اکنون از خود می پرسیم که آیا دین مانی در ایران که زادگاه پیامبر وگاهوارهٔ دین وی بوده مرده، و بی امید برگشت از میان رفته است یانه؟

نخست باید به این نکته توجه کردکه هیچ پدیده ای درجهان ازهیچ به وجودنمی آید وهیچ موجودی هم بکلی معدوم نمی گردد. اندیشه های عقایدی که نوبنظر می آید همیشه نتیجهٔ اندیشه های کهنه تراست که به اقتضای روز دگرگون شده و چهرهٔ تازه به خود گرفته مانوی گری ازعقاید باستانی ماننددین زر تشت و بودایی گری و دین نصاری الهام گرفته و آن عقاید را در هم ادغام کرده و دین نوی بوجود آورده بود. هنگامی که دین مانی پویندگی خود را از دست دادو مقهور دینهای نیرومند تر گردید، سازمان موجود دین وروشهایی که پایهٔ مانی گری بود ازمیان نرفت. زهد و تقوای مقرط و بدبینی نسبت به زندگانی و قناعت و گوشه نشینی و انتظار پایان روزگارو تسلط اهریمن همه عقایدی بودند که از مانوی گری سرچشمه گرفته بودند. اینک بطور اختصار از آنچه در جامعهٔ سرچشمه گرفته بودند. اینک بطور اختصار از آنچه در جامعهٔ اسلامی ایرانی تا حدی جنبهٔ مانوی گری دارد، سخن می گوییم:

1. اندیشهٔ تقسیم جهان وجهانیان بردو طبقه نیکان وبدان، نیکان بی تأثیرو خواب آلوده و بدان مؤثر و مصمم و قاطع، باسرشت آدمیزاده همزاداست، و چیزی نیست که بتوان گفت یافرض کرد که یک تن مبتکر آن بوده و براثر مبارزه یک یا چند تن یاگر وه و نسل از میان خواهد رفت. اساس اندیشهٔ انسانی براینست که آنچه مربوط به خود وی و مربوط به منافع اوست نیکی است، و هرچه معارض آن باشد شر است، و از این رو همهٔ مردم کم و بیش مانوی هستند. نهایت انکه دیدمانی دید کیهانی بوده و همهٔ عالم وجود را مرکب از دو عنصر متضاد می دانست که بدی در آن غلبه دارد.

۱. بدبینی نسبت به زندگانی و شکایت ازدور گیتی تاحدی جنبهٔ مانوی دارد. البته نگارنده مدعی نیست که هرکس از دنیا شکایت دارد مانوی است، ولی می توان گفت که این قبیل گفته ها انعکاس دوردست افکاری است که اساس آن ازمیان رفته، مانند پر تو ستارگانی که پس از گذشت سالها به زمین می تابد بی آنکه مطمئن باشیم که هنوز ستاره یی که امواج نور نثار کرده، در بخشهای دوردست آسمان می در خشد یانه ؟

اندیشهٔ اینکه روح انسان قطعهٔ نوری است که از عالم بالا به زمین آمده و در زندان تاریک تن اسیر است، اندیشه یی مانوی است. داستان نیی که از نیستان بریده اند و برای جایگاه اصلی خود ناله می کند، و نیز تشبیه روح به کبوتری که از جایگاه بلندی به زمین فرود آمده و خود را اسیر دام می بیند و پیوسته از سر زمین اصلی خود یاد می کند و منتظر دمی است که پردهٔ غباری را که حجاب چهرهٔ جان او شده است بردارد و بایک حرکت بال در فضای عالم قدس به پرواز در آید، تاحدی شبیه گفتارهای گنوسیان و مانویان است. اندیشه های «اسماعیلیان» و بویژه فرقهٔ معروف به قرامطه یاقرامطیان بی شباهت به اندیشه های پیروان آیین مانی نیست و این مطلب را بر رسی اصول عقاید اسلامی همچون «الملل و النحل» شهرستانی، «القرق بین الفرق»

عبدالقاهر بغدادی و بویژه «فضایح الباطنیه» امام ابو حامد غزالی به روشنی ثابت می کند.

اندیشه های عرفانی نیز آنچنانکه از نوشته های عارفان و صوفیان برمی آیدبا اندیشه های مانوی مخصوصاً گنوسی همانندی هایی دارد. اگرچه بعضی از دانشمندان ایرانی اخیرا مدعی شده اندکه تصوف منحصراً ریشهٔ اسلامی دارد ولی بنظر نگارنده آنچه به نام تصوف در ایران رشد کرد و گسترش یافت بیش و کم همه از متنهای مذهبی دم می زنند، ولی تصور می رود که این دید به دلایلی که در زیر یاد می کنیم برساختهٔ کسانی است که همه چیزهای خوب را به نفع آیین و کیش خود تبلیغ می کنند.

آثار صوفیان یراست ازآیه ها وحدیثها وادعاهای پیروی از پیشوایان دین ولی پیوسته با تفسیرها و تأویلهای دور و در از توأم مى باشد. درآثار بازمانده از اسماعيليانكه غايت اصلى آن غالباً نفی احکام دین بوده، ولی برای اثبات نظرهای خود پیوسته بهآیات کتاب دینی مسلمانان دست می یازند، باکمی دقت می توان آثاری ازاین طرز تفکر راییدا کرد. کتاب «وجه دین» منسوب به ناصر خسرو پیوسته بامقدمه چینیهای حاکی از بزرگداشت آیین اسلاموذکر آیات و نصوص دینی ، دریایان هر فصلی استنباطهایی می کند که بطور کلی باقواعد و اصولی که مسلمانان دارند معارض بنظرمی آید. لذا مى توان تصور كردكه برخى ازگفته هاى متشرعانه يى همكه در آثار صوفیان دیده می شود از همان دست است. گفته های صوفیان آنچنان متنوع است که راهها را برای هرگونه تعبیر باز می گذارد ولى همهٔ اين گفته ها رانمي توان دردايرهٔ اسلام جاى داد. دين اسلام روش ساده ودستورهای روشن وخالی از ابهام دارد وراه را برای هیچگونه انحراف و تعبیرو تفسیرهای احتمالی و نامشخص باز نگذاشته است. تصوف ایرانی مسلماً در محیط مسلمانی به بارآمد، ولی یدیداری است که یژوهشگر بی تعصب باید یی ریشه های آن

بگرددوچه بسابه جاهایی برسدکهخلاف میل بسیاری از مردم باشد. منظور از این گفته این نیست که جنبهٔ اسلامی همه گفته های صوفیان نفی بشود. عقاید عرفانی و تصوف ایرانی در هر قرنی رنگی نو بخودگرفته و هرشاعر و نویسندهٔ صوفی منش هم نیمر رنگی هایی در شعر خود بکار برده که در نتیجه نمی توان همهٔ آن گفته ها رادریك صندوق جا دادوبایك برچسب مشخص ساخت.

تشریفات سماع صوفیان ورختهایی کسه در انجمنهای سماع می پوشیدند بسیار شبیه تشریفاتمانویان است و تصویر های مانوی که از این تشریفات در دست هست رقص درویشان را که اکنون می سوم است به یاد می آورد.

ضمنا باید گفت که پاره یی ازراه و رسمهای عارفان و درویشان راستین مانندخودداری از جنگ و خونریزی و سفر کردن و با صطلاح رهروی و پرهیز از اندوختن مال و خواسته، بی شباهت به راه و رسمهای مانویان نیست.

عقیده به هزارهها وانتظار پایان کارجهان درتاریخ معین واینکه بساط آفرینش بزودی برچیده خواهدشد، همچنین عقیدهٔ راسخ به تغییر شکل موجودات پسازمرگ ورجعت، غالبا انعکاسی از عقاید مانویان و گنوسیهاست.

نگارنده معتقداست که برای درای و گزارش برخی از پندارهای صوفیه مطالعهٔ تاریخ عرفان غربی یعنی گنوسیسم ضرورت دارد. ولی شرح عقاید آنان و درای آن مستلزم صرف وقت بسیار و داشتن احاطه کامل به عرفان اسلامی است که از عهدهٔ نگارنده این سطور خارج است. با اینهمه در فصل مربوط به گنوسی گری اشاره یی به گفته های پیشوایان این فرقه و عقاید عجیب و متناقض آنان شده است. بطوری که همه می دانیم در اشعار و نوشته های ایرانی نام

خداوند رحمن ورحيم باستايش و نيايش توأم است و ايرانيان وى را آفرینندهٔ سیمروزمینوزمانو سازندهٔ همهٔ موجودات جهان مي شمارند، و وجود شرامنشأ همهٔ خوبيهامي دانند، ولي براي اينكه بتوانند ازبلاها ومصايبي كه زندكي انساني سرشار ازآنست شكوه سردهند، به یك عامل دیگری که فلك و روزگار وچرخ و اجرام سماوی ودهر وآسمان مى نامند معتقد ندكه كاسه وكوزة همة سختيهاى زندكى وبدبختيها برسر او مىشكند. يكى مىخواهد فلك را عوضكند واز نوفلكي چنان بسازدكه آزاده درآن بكامخود زندگي تواندكرد، دیگری میخواهدفلك راسقف بشكافد وطرحی نودراندازد.خداوند جاودانی و ثابت است ولی روزگارو آنچه دروی هست بسنایایدار است. چرخ بیدادگراستواز بیداد خود غافلویا بازیگری است که بازیچه های بیشمار دراختیار دارد.می گوید جام می و پای کل از دست مده، ولى از چرخ سرمستهم غافل مشوويامي پنداردكــه خرابیها ازچرخ فلك وكینه اوسرچشمه میگیرد وبیدادگری شیوه ديرينهٔ وى است. دراشعار فارسى و حتى عربى هزارهابار اين مضامین تکرار شده است.

معمولا برای فلك دراشعار وادبیات فارسی قائل شده اند بادمیورژ شباهت تاموتمام دارد. این بنده ذكراین مطلب رادراینجا لازم شمردم تا شاید راه گشای بررسیهای دیگردقیقتری برای كسانی كه دربارهٔ این مطلب مطالعه می كنند، باشد.

داستان زندگی مانی وآیینوی، با آنکه قرنهاست مانویان ازمیان رفته وشعلهٔ دینشان خاموش شده، هم اکنون درمیان دانشمندان باخترزمین زنده است، تاحدی که همر چندماه یك یما دوجلد کتاب ویارساله ومقاله دربارهٔ مانی بویده شاخه های اروپایی آننشرمی شود: سرگذشت کاتارها که درگذشته اگربحثی دربارهٔ آنان پیشمی آمد فقط به عنوان یکی از فرق منحرف و بدعتگزار قرون وسطایی دین ترسایان بود، باردیگر درفرانسه و اروپای غربی از مباحث روزشده و تاجایی که نگارنده اطلاع یا دسترس داشته در همین چندسال اخیربیش از ده کتاب مستقل دربارهٔ آنان تألیف و در مجموعه های پرفروش چاپ و منتشر شده است.

مردم بخشهای نیمروزی کشور فرانسه کاتاریسم رایکی از پدیدارهای پرافتخار زادگاه خود می دانند. در کشور فرانسه در گذشته دو زبان اصلی وجود داشته: زبان بخش شمالی زبان ایل و زبان بخش جنوبی زبان اک نامیده میشد. زبان بخش شمالی بتدریج در کشور در فرانسه شیوع یافته واز دامنهٔ گسترش و نفو ذزبان ای کاسته شده. نهضتی به نام فلیبریژ در جنوب فرانسه بوجود آمده تامانع زوال قطعی زبان ای شود، میسترال شاعر بزرگ فرانسوی که بزبان جنوبی شعر می گفته و در اوائل قرن جایزهٔ نوبل گرفته پیرو و پیشوای این نهضت بود که کاتارها را در دامن خود پرورش داده بود. اینک دسته هایسی تشکیل شده که مرامشان بزرگداشت خاطرهٔ کاتارهاست.

در خاورزمین هم بااینکه نمی توان مدعی شدکه مردم ایران وسغد و ترکستان شرقی که محل نشر و نمو و نشأت دین مانی بوده

دلبستگی خاصی نسبت به مانی نشان می دهند، ولی چون کاوشهای تنی چند از باستانشناسان اروپایی روشنایی نوی بر صفحات تاریك این بخش از تاریخ مذاهب ایرانی افکنده است، دراین میان نیز معدودی از دانشمند ان نسبت به شخصیت وزندگانی و آثار این مرد عجیب ودین بظاهر عجیبترش علاقه پیدا کرده اند.

مهمترین همهٔ نوشته های مربوط به مانی درجهان مسلمانان مسلماً نوشته های بیرونی و ابن الندیم است که ظاهرأ هدو آشناییهایی با مانویان داشتند و اطلاعات دقیق و مفصل از دین وی بدست داده اند. ولی گذشته از این دو تن گروه بسیاری ازمؤلفان و مورخان جهان اسلامی مطالبی دربارهٔ مانی نوشته اند که متأسفانه بسیاری از آن نوشته ها افسانه وار ویا آلوده به اغراض است.

وضعمانی شناسی وارزیابی گفته های وی درجهان امروزی پیوسته درحال تغییر و تحول و تکمیل است. شارل پوئیش که یکی از بهترین کتابها رادربارهٔ مانی تألیف کرده، در این باره می گوید: اهمیت واصالت مدارك واسناد نوی که دربارهٔ دین مانی بدست آمده بحدی است که مطالعات مربوط به مانی و تدوین تاریخ روزگاران نخستین مانوی گری رامی توان کاری بکلی نو تلقی کرد و به کمك این اسناد می توان تاریخ زندگی مانی را برروی مبانی استوار تر و گسترده تر بنا نهاد. سیس ادامه می دهد:

که اگر بیست سال پیش از این (کتاب پوئش در سال ۱۹۶۹ منتشر شده) کسی میخواست مانی نامه یی بنویسد، می شد حد س زدکه نتیجهٔ کار او رویهمرفت چیزی بی ارزش، مبهم و پر از گفته های مخدوش از آب در خواهد آمد؛ ولواینکه ازهمهٔ اطلاعاتی که در آن زمان موجود بود، یعنی اطلاعاتی که در کتابهای آباء مسیحی که به جنگ مانوی گری رفته اندازیکسو و وقایع نگاریهای

سریانی درموضوع مانی ونوشتههای فارسی وعربی موجود از سوی دیگر، استفاده میشد.

پوئش معتقد است که به سه دلیل بیشتر نوشته های کهن را نمی توان بشکل منجز با واقعیت سرگذشت مانی منطبق دانست.

۱. بیشتر نوشته های گذشتگان دربارهٔ مانی آلوده به اغراض مذهبی است و به منظور رد وجرح مانوی گری تدوین شده است. نوشته های ابوریحان که ازمتن کتاب شاپورگان مانی اقتباس شده و ترجمهٔ حال مانندی که خود وی به کتاب افزوده جنبهٔ استثنایسی دارد. همچنین است فصلی که ابن الندیم در کتاب «الفهرست» دراین باب نوشته است.

۲. استفادهٔ صعیح از نوشته های در هم و بر هم تو اریخ بادشواری میسر است، زیراکه تشخیص اینکه تفاصیلی که در این کتابها آمده تاچه حد اصیل و تا چه حد مجعول است تقریباً محال است. ولی این مطلب دلیل رد همهٔ این نوشته ها نمی تو اند باشد، زیراکه در میان متون کهن جسته و گریخته به مطالب صحیح هم بر می خوریم.

۳. گاه شماری های مربوط به زمان ظهور مانی و سال در گذشت او دقیق نیست، تاحدی که می توان فرض کردکه موافقان و مخالفان مانی مأخذ صحیح برای تدوین زندگی نامهٔ وی در دست نداشتند.

صرفنظر ازنوشته های مسلمانان، ازمدارك نسبتاً مهمسی به نام آکتاآرخلای هم نباید بکلی غافل بود.این سند راشخصی به نام هه گهمونیوس تدوین کرده ومدعی شده است که این نوشته ها تفصیل گفتارهایی است که آرخه لائوس اسقف کسهار یا کارخار یا کالهار با مانی داشته است. بدیهی است که ناقل یانویسندهٔ این سند مدعی شده است که مانی در بحث شکست خورده و آرخه لائوس بروی چیره شده.

دراین رساله دربارهٔ قیافه وطرزلباس پوشیدنمانی تفاصیلی ذكر شدهكه شايان توجه استمى گويد: مانى چوبدستى ازآبنوس در دست و کتابی زیر بغل داشت. بالاپوش لاجور دی و شلواری گشاد ازيارچهٔ زرد وسبن يوشيده بود. جامهٔ ماني مانند جامهٔ روحانيان میترایی بود که نقش آن در دورا اوریوس پیدا شده است. تفاصیلی راكه آرخه لائولوس دربارهٔ زندگی وسرگذشت مانی می دهد گویا از مسردی به نسسام سیسیاسین (سیسینیوس^۲) شنیده است^۸. وی جانشین وخلیفهٔ مانی بوده ودر راه دفاع ازکیش دوگرایی مانوی كشته شده. ما ازتكرار مطالبي كه آرخه لائوس دربارهٔ ماني نوشته ومسلماً آميخته بهافسانه وياافسانه صرف است، صرفنظ مي كنيم. ولى خلاصة گفته ها اينست كه مانى نام اصليش كوبريكوس و بردهای بوده کهزنی وی را آزادکرده. مانی پساز مسرک آزاد كنندهاش بهشهرىكه تختكاه شاهنشاهي ايران بوده واردمي شود و درهمانجا سكني مي گزيند ونام مانس رابراي خود انتخاب مى نمايد. آرخه لائوس مى گويد مانى ازايران آمد ولى اصول عقاید وی از دوران حواریان مسیح به یادگار مانده. تدوین کنندهٔ اصلی مانوی گری مردی به نام سی سینیوس بوده شاکسرد وی تره بن توس ۹ برای وی چهار جلد کتاب نوشت:

رازها، فصول، انجیلو گنجینه، این کتابها بعدها به دست مانی افتاد ومانویان آنرا مایهٔ دین خویش قرار دادند. مانی چهار کتاب را ترجمه کرد ومطالبی ازخودش به آن افزود. مانی سه تن را به سمت نایب خود برگزید: نامهای نمایندگان توماس، آداس ۱۰ وهرماس ۱۰ بوده است.

6— Doura Europus 7— Sissinius

۸- از قیام کنندگان ایرانی دوره اسلامی همیك تنسیس یااستاد سیس ناموجود داشته است.

مانی هرکدام ازاین سهتن رابهکشوری برای پراکندن و گسترانیدن دین خود می فرستد. (توماس به مصررفته، و آداس به کشور سکاها). آرخه لائوس معتقداست که این سه تن در راه گسترش دین مانی موفق نمی شوند، خود مانی هم پساز پیش آمدهای گوناگون می میرد و پوستش کنده می شود و جسدش راطعمهٔ مرغان می سازند. آرخه لائوس می گوید که نام اصلی مانی کوربی کوس بوده که می توان فرض کرد که تحریفی از واژه کرفه کار به معنی نیکو کار باشد. از این متن معلوم می شود که مانی هم مانند برخی دیگر از مدعیان پیامبری به معجزهٔ پزشکی و شفا بخشی بیماران متوسل می شده و گویا از عهدهٔ در مان پسر بیمار پادشاه بر نیامده و فرزند شاه در آغوشش مرده است.

پوئیش میگویدکه: مدارکی کهدربارهٔ مانی دردست بود ارزش چندانی نداشت، زیراکه براثر دست بدست شدن و تحریف و تصحیف مطالب، سیمای اصلی خودرا از دست داده بود. ولی روزی کهدرآسیای مرکزی (ترکستان چین)ودر منطقهٔ فیوم مصر اسناد جدید اصیل بدستآمد، روشنایی جدیدی برصفحات تاریک تاریخ مانی تابید.

اسناد خاوری عبارت بود ازنوشته هایی به زبان پارتی و فارسی میانه درمنطقهٔ تورفان. دوسندازسال ۱۹۰۳ به بعد شناخته شده بودکه مولر در جزو نشریات آکادمی برلن منتشر کرده بود. سندهای دیگر را هنینگ و آندره آس درسالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۲ جزو نشریات آکادمی پروس چاپکردند. درسال ۱۹۲۲ هنینگ اسناد دربارهٔ هیئت هایی کسه در دوران زندگی مانی به بخشهای خاوری ایران فرستاده شد وگزارش دربارهٔ آخرین سفر مانی را چاپکرد. یک رشته اسناد دیگر هم درسال ۱۹۳۱ درمدینة العادی در فیوم مصر پیداشده که دانشمندان مشغول تنقیح و نشر آن هستند.

از این اوراق هومهلیها یعنی مواعظ، و داستان شکنجه و مرگئ مانی وحوادث دیگری که در سدهٔ سوم اتفاق افتاده ودر سرنوشت جامعهٔ مانوی مؤثر بوده، وهمچنین فصلی از کفالایا در بارهٔ تولد مانی و بعثت گونه یی که برای خودش قائل شده بود و سفرهای او و تعدادی از سرودها (مزامیر) وی چاپ شده است. ضمناً در فیوم مجموعهٔ نامه های مانی واثر مهم دیگری بدست آمده که کارل شمیدت خلاصهٔ آنرا چاپ کرده است.

علاوه بر مأخذی که گفته شد، دستنویس شمارهٔ ۰۰ اشتاین که ترجمهٔ آن درمیان نوشته های پلیو پیداشده و ترجمهٔ اثری است از ایرانی به چینی دربارهٔ مبانی کیش پدر روشنایی یعنی مانی. این مأخذ در غارتوفان هوانگ پیدا شده و دربارهٔ سرگذشت مانی و نام پدر و خاندان و سالروز تولد و مرگ او بحث می کند. برروی بناهائی که در استخر پیدا شده و به نام کعبهٔ زردشت معروف است متن مفصلی به زبان پهلوی نبشته شده و حاکی از فعالیتهای کر تیر و کافر کشیهای وی است و از نظر سرگذشت مانی سندو مأخذ بسیار مهمی است.

واژهٔ مانی راکه درمنابعاروپا «مانیکه» یا «مانیخه» خوانده می شود بعضیها تحریف مانیحی دانستهاند، ولی ایسناحتمال بعید بنظر می رسد. در پاره یی از نوشته های کهن گفته شد که مانی لنگ بوده و می شلیده. نگارنده تصور می کند که ایسن نسبت را معاندین و دشمنان دین او برای خفیف کردن و اثبات بطلان دعاوی وی جعل کرده اند، فرض اینکه مردی شل بتواند چندین ده سال پیوسته در سفر باشد و در کشورهای بسیار دور از یکدیگر به تبلیغ ومبارزه بپردازد احتمال ضعیفی است. معجزه معمولا جنبه های مثبت و منفی دارد. از کسانی که گفته هایشان در اذهان مردم تأثیر می بخشید و پیروانی را پیدا کرده اند، معجزه های مثبت مانند شفای بیماران و زنده شدن مرده و صید ماهیان بیشمار و زنده شدن و بیماران و زنده شدن و میماران و زنده شدن میروانی می بخشید و بیماران و زنده شدن و میماران و زنده شدن میروانده شدن و میماران و زنده شدن میروانده شدن و میماران و زنده شدن میروانی میرواند و مید ماهیان بیشمار و زنده شدن و

از گورگاه گریختن پس ازمصلوب شدن، سر میزند و از کسانی که ازدلبستگی مردم برخوردار نیستند معجزه های منفی مانند یك چشم بودن ولنگ بودن، از نوع چیزهایی که به مانی و بابك و مادر او نسبت داده اند.

زادگاه مانی ظاهراً دربابل بوده ولی ریشهٔ خاندان وی از همدان بوده ودرسال ۲۱۲ بدنیا آمده یعنی در روزگار پادشاهی اردوان پادشاه اشکانی. پوئش بعید نمی داند که مانی با اینکه در سالهای نخستین دوران ساسانی خود را مبعوث دانسته ودین خود را آشکار کرده است از تأثیر دوران پادشاهان اشکانی که یونانی منش بودند و به دین زردشت دلبستگی کمی داشتند بر کنار نمانده و در صدد برآمده باشد تادین نوی به جهانیان عرضه کند وزر تشتیان و ترسایان و بودائیان رادریك جامعهٔ مذهبی گرد آورد و به اختلافات و پیکارهایی که مردم را از هم جدا کرده و به عنوان دشمن یکدیگر به به به مفآرایی واداشته پایان دهد. بدیهی است مانی موفق نشد به زور اسلحه، زمامداران مستقر را طرد کرده و خود جای آنانرا به زور اسلحه، زمامداران مستقر را طرد کرده و خود جای آنانرا گرفته بودند. جنگ تحفهٔ مسمومی است که جز بد بختی چیزی بار نمی آورد ولی تنها تحفه یی بودکه غالب شهریاران روزگاران نمی آورد ولی تنها تحفه یی بودکه غالب شهریاران روزگاران گذشته می توانستند تقدیم ملتهاکنند.

غریزهٔ انسان وی را به سوی کشت و کشتار و خرابی سوق می دهد و کیش هایی که این غریزه را تقویت می نمایند آسانتر و بهترگسترش می یابند و کیش های دیگر که صلح و عشق به انسانها را هدف خود قرار می دهند سرانجام یاشکست می خورند یا مانند کیش ترسایی ناچار می شوند که خود جنگ افزار بدست بگیرند و بامردم بجنگند تاهمه را به زور شمشیر وادار به پذیرش صلح و بشردوستی بنمایند.

مانی پیش آهنگ صلح و آشتی بود و بکار بردن جنگ افزار

وجنگاوری راجاین نمیدانست و به این دلیل از وجود او خطری برای جامعه متصور نبود. ولی اگر اندیشه های او پیشرفت می کرد، مردم در پاسداری از مرزهای کشور خودداری می کردند و حتی برای دفع دشمن شمشیر بدست نمی گرفتند، در آن صورت کشور ناچار به دست بیگانگان می افتاد و آزادگان همه به اسیری می رفتند، آنچنانکه می توان فرض کرد که شیوع اندیشه های مانوی تاحدی کار پیشرفت تازیان راآسانتر کرد و نتایج عظیم ببار آورد.

يوئش معتقد است که نباید تصور کرد که دین زرتشتی به آسانی در دورهٔ یادشاهان نخستین ساسانی جنبهٔ دینرسمی وهمگانی پیدا كرد. چندين قرن تسلط اشكانيانكه از اديان بيگانه تأثير پذيرفته بودند، یایه های اطمینان مردم رابه دین کهن سست کرد و بعید نيستكه مردم خواسته باشندكه درحصار عقايد دين دولتي رخنهيي پیداکنند و بهروشناییهای نوتری دست بیابند. باید در نظرگرفت که ظهور دین ترسایی در دوران خودش انقلاب ژرف وعظیمی را در اندیشه های مردم به وجود آورده بود. دین مسیح برای باراول درجهان غرب مدعى شده بود كه خوشا بحال درويشان وبي چيزان، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. مسیح از بردگان وروسبیان و موجودات ناقص دفاع می کرد واین کار را او درجامعه یی آغاز كرده بودكه ثروت وزيبايي ودليرى وبيرحمى بارزترين صفات انسانی شمرده می شد. مسلم است که این اندیشه ها با جنبه های نوآوری که داشت برای گروهی از ایرانیان کششهایی داشته و شاید باعث متزلزل شدن پایههای دین کهن ایرانکه دینکار و كوشش وپيكار بااهريمن ونيروهاى هوادار وى بوده، باشد. ماني وکیش اوگامی بود در راهتلفیقکیش باستانی ایران بادین نو و درآن روزگار همان جنبه راداشت که چپگراییهای امروزی دارند. مانی مانند گنوسها ومحتملا در دنبال آنان به تناقضهای میان گفته های مسیح و تعالیم و کیش یهود یی برده بود. او نمی توانست قبول کند که عیسایی که برسر دار بسختی جانداد، پادشاه موعود یه بهودیان باشد، یهودیانی که رزم و پیکار ازمبانی استوار دینشان بود، وبرخلاف مسیح که می گفت همهٔ افراد بشر را دوست داشته باشید، نژاد اسرائیل را نژاد عزیز کرده و برگزیدهٔ خدامی دانستند مانویان آن بخش از کتاب تورات را که داستان چهل سال سفر فرستادهٔ خدا دربیابانها بود که ضمن آن شهر ها را ویران کرده و زنها را به اسارت برده و مردان را کشته بود کتاب خدا نمی دانستند، و در حقیقت یک مرحله از مسیح که دوستی میان همهٔ افراد بشر را توصیه می کرد دور تر رفته و خدایی را که دستور قتل و کشتار و تاراج داده از منصب خدایی عزل کرده و مردم را به عصیان بر «یهوه» عنی خدای یهو دیان فراخوانده بود.

مانویان باروش آرامش دوستی و نفرت از جنگ، ستیزه جویان واقعی دوران خود بودند مگر نه اینست که انسان ستیزه گر، انسانی است که بتواند در روبروی نیروهای زور بایستد وبی آنکه به آسایشی که به بهای رضا و تسلیم بدست آورده بیندیشد بگوید كه حق رانمي توان جزو دارايي انحصاري يك گروه بحساب آورد؛ زيراكه چيزىكه نهمى توان تعريف كردونهمى توان حدودو ثغور آنرا درزمانومكان تعيين كردقابل تصاحب نيست، وبه نام آن نبايدمردم راکشت یا جامعه راخفه کرد. نباید فراموش کرد که در دورانهای مختلف، حق سیماهای گوناگون پیداکرده: زمانی نیروهای طبیعت وهمهٔ عواملی که امکان مداخله درسیرآن برای بشر نامقدوربود، بخاطر ترسىكه بهدلهاى آدميان القا مىكرد حقتلقى مىشد. کوهیکه نابهنگام آتشفشانی میکرد، یا رودیکه باطغیان خود سرزمینها را ویران می نمود، ویا دریایی که اماواج خروشانش كشتيها رابهورطهها مىكشيد هركدام حقى يعنى خدايى بود، يارهيي ازملل اينعوامل را دردست يك تن تمركن دادند وبهوجود خدایی ایمانآوردندکه نیرومند وقاطع وجبار وانتقامگیرنده و تنها بود. این خداکه مظهرحق آنروزی بود گویی برای ترساندن مردم بوجود آمده بود. وی نیازمند مهر ودوستی انسان نبود، بلکه میخواست باشنیدن نام وی لرزه بر اندام مردم بیفتدو آدمیان کورکورانه از فرمانهایی که به وی نسبت می دادند پیروی کنند. عمدهٔ این فرمانها ستایش وی وقدرشناسی از داده ها و نداده های وی بود که روزی چندین بار می بایست تکرار می شد.

بزرگان دین و عده می دادند که افرادی که عمر خود را بانیایش و ستایش خدا بگذرانند در دوگیتی سروری و سرافرازی نصیب خواهند یافت و ملتهایی که به فرمانهای خدا گردن نهند در این جهان خرسند و کامکار و در جهان دیگر رستگار خواهند بود.

یاره یی ازمردم که تیزبین تر بودند می دیدند که بسیاری از گرویدگان راهخدا، عمری باعبادت وفروتنی وتسلیم میگذرانند باخوارى وخفت زندگىمى كنندواگر ازدم تيغ ديوانيان وستمكاران داخل وخارج رستند وجاني يانيمه جاني بدربردند، آفاتي كه ساخته و يرداخته دست همان خداى نيازمند ستايش است به سراغش مي آيد، ییری و بیماری روزگارشان راتیره میسازد ویار بازیسین یعنی مرك همه كوششه ايشان را هدر مى دهد وتدابير ونقشه هابى اثر وابترمى ماند. مانويانكه به سرنوشت بشر مى انديشيدند بمرحال فرزندان روزگار خود بودند و نمی توانستند بالاتر از آسمانی که دراختیار داشتند پروازکنند. یعنی آنان در روزگاری زندگی مى كردندكه مسائل زمين را بى مداخله موجودات آسمان لاينحل می دانستند و دست خدا یا خدایان را در همهٔ گرفتاریهای روزانه دخیل می دیدند. اکثر مردم هرچه راکه از خدایان می رسید نیکو می دیدند ویا چون گریزگاهی ازرقم سرنوشت پیدا نمی کردند تسلیم می شدند، ورنج امروز رابه امید فردایی درخشان برخود هموان مي كردند.

مانویان شاید اولین گروهی بودند که برق عصیان روشنایسی

کمی نثار آنان ساخت و در نتیجه فرمان سرنوشت رانادرست یافتند، و طومار داستان خدای مهربان و بخشنده را به عقیدهٔ خودشان یکباره در هم پیچیدند. و گفتند که اگر ما در این جهان رنج می بینیم و حیر تزده گواه ستمهایی که برما می رود هستیم و با اکراه از جهان می رویم، دیگر نباید به خدای بخشنده و مهربان و توانا معتقد باشیم، سازمان گیتی ساخته و پرداختهٔ نیرویی است که نیکو کاری را ارج نمی نهد و پارسایان و نیکو کاران را به دست عمال شرمنگوب می نماید.

بدیهی است این منطق خشك و دید كوتاه و محدود نمی توانست مورد قبول كسانی باشد كه جهان را چون خط و خال و چشم و ابرو می ینداشتند و هر چیز را بجای خویش نیكو می دیدند.

مانی که بوده است؟ از خلال پرده های کدرو غبار آلودگذشت قرنها که همهٔ شعله ها رابیرنگ و سوداها را خاموش نشان می دهد، چهرهٔ مانی چگونه در نظرما مجسم می شود؟ وی و پیروانش قربانی چه خشمها و چه ترسها شده اند؟

مانی میگفت نکشید، خودش راکشتند، میگفت کینه ها را فراموش کنید بزرگان و سران ملل کینه اش رابه دل گرفتند، مانی میگفت بر روی این مغاكتیره، آدمی جز دمی چند ازروزگار بی پایان را در اختیار ندارد، و در همین چند دم کوتاه هم، آن مایسه رنج و سختی و مصیبت و بد بختی در انتظارش است که آدمیان دیگر نباید به جان هم بیفتند و در دهای زندگی را افزونتر کنند.

از وجود این مرد آرامش طلب که نه زندگی آدمیان راتهدید می کرد، و نه ستوران وجانوران را آزار می داد، و نه فرمان غارت و تاراج خانهٔ مردمان واسیر کردن زنان وفرزندان رامی داد، چه خطری برای سیاهیان وروحانیان وسررشته داران کشورها متصور

می بود؟ چرا در طول قرنها درایران که میهنوی و پیروانش بود، وی و پیروانش پیوسته رنج دیدند و در سرزمینهای دور دست اروپا و آسیا هم هر جاکه نام مانی برده شده و از عقائدش دم زده انسد شمشیرها به سراغ این گروه که هر گز جنگ افزار به دست نگرفتند، آمد و آنان را مانند نخجیران بیابانها، و بادقت و پشتکار عجیبی شکار کردند.

کالبد وی سالها بردروازهٔ شهر جندی شاپور آویخته ماند، شاگردانش رویهمرفته در هیچجا پناهگاهی پیدا نکردند، تا در آنجا، دور از چشم شرطهٔ دولت، یا مذهب، ازراه ورسمخودپیروی نمایند، و برفرض اینکه دربارهٔ خدا وزمین وزمان راه غلط می پیمودند، در پیمودن راه غلطی که زیانی برای کسی نداشت، آزاد باشند.

دولت روم شرقی وروم غربی هرکدام بنوبه خود مقرراتی برای آزار دادن آنان وضع کردند، خلفای اموی وعباسی نامزندیق برآنان نهادند و برای کشتنآنان به مقیاس صنعتی چوبهٔ دار سفارش دادند.

نگارندهٔ این رساله، پساز کوشش بسیار وسیاه کردندهها صفحه، معمای مانی را حل شده نمی داند. سرگذشت دین آوران آنچنان با افسانه های عامیانه و گزارشهای غرض آلود آمیخته است که نمی توان و اقعیات را ازموهومات جدا کردناچار درمورد مانی هم پساز گذشت بیش از هفده قرن نمی توان دربارهٔ شخصیت و سرگذشت و عقائد وی منصفانه داوری کرد، و تصویر تقریبی کسی که خودش را حامل پیامی ازجهان ناپیدا می دانست مجسم نمود.

تفاصیلی که به نام تاریخ در کتابهای کهن نوشته شده بیشتر حاکی از تأثراتی است که حوادث در اذهان مردم برجای گذاشته، مردم، دوستیها و دشمنیهای خود رابصورت حکایت درآورده و به کسانی که این گونه عواطفرادرآنان برانگیخته اند نسبت داده اند.

مسأله ای که در دنیای امروزی درمیان طبقهٔ خردگرایان مطرح است، بامسائلی که در گذشته مردم را به اندیشه وادار می کرد، فرق زیادی ندارد. مردم پیوسته از خود می پرسند ما از کجا آمده ایم و چه نیرویی ما را آفریده و به این خاکدان افکنده است. پاسخ این سخن را هر کسی در حدو در سایی خردش داده است؛ درادوار نخستین، بشر هر نیرویی که در زندگیها مؤثر واز حدو د تصرف آدمی بیرون بود، خدا خواند، از سنگی که از آسمان افتاده تاکوه و ابر و تندر و و بیگاه اگر قدرتی بالاتر از قدرت مردم عادی بدست آورده آشکار ا یا در سویدای ضمیر خودمدعی خدایی شده است. روزگاری بعث برسر این بودکه خدا چند تاست و او تنها مؤثر در جهان است یا درمنه فعالیتش محدود است و محصور!

مردم جهان برسراینکه خدایکیاست یاچند، به جبهه های گوناگون و معارض یکدیگر تقسیم شده اند، اندیشه و حدت و کشرت هرکدام مانند پرچمی گروهی راگردآورد و مردم گیتی سالها برسر این مسائل باهم جنگیدند و اندیشهٔ خدا و صفات وی انسانها را از هم جداکردوعقائد مربوط به چگونگی خدا آنچنان نژادها را تحت تأثیر قرارداد، که مذهب عامل اصلی طرز تفکر و طرز زندگی و طرز برخورد و روش غذا خوردن و لباس پوشیدن و همه مسائل شخصی گردید.

مطلبی که میان همهٔ گروندگان به مذاهب مورد اتفاق بود این بودکه خدا یاخدایان نیازمند نیایش و پرستش وستایش و ثنا هستند، باید پیوسته نعمتهای وی رابیاد آوردو روزی چند بار سپاسگزار وی بود و هرچیزی راکه درجهان به زندگی موجودات زنده کمك می کند، اثر لطف وی تلقی کردو به اوامر وی گردن

نهاد ولو اینکه با موازین خردی کههمان خداوند به آدمیان عطا فرموده معارض باشد.

ولی سالها وقرنها گذشت، بشر پیوسته به درگاه خدایی که خود برای خود ساخته بود روی آورد و برای جلب رضایت او پیشانی به زمین مالید، وریاضت هاکشید، ولی نه از آفاتی که آسمان به سراغ مردم می فرستاد چیزی کاسته شد، و نه یك دقیقه برمدت عمر مردم افزوده گشت، چرخ زندگی آدمی با سروصدا و تكان و ترس ولرز به راه پیمایی ادامه داد و سرانجام با و جود همهٔ تعویدها و نذرها و نیایش ها به گودال عدم سرازیر شد.

مسردم که از الطاف خفیهٔ خدایی بیخبر بودند از خود می پرسیدند پس تأثیر مهربانیهایی که آفریدگار وعده داده و ما انتظارش را داریم کجاست؟

پارهای از ملل که درسازمان سیاسی خود قائل به اصل وحدت بودند آفریدگار راهم مشمول همان اصل قرار دادند و به نیرویی واحد و فعال مایشاء قائل شدند، که حساب گناهها و کرفههای بشر را درنامه ای ثبت می کند و در روزی که و عده داده تر ازنامه ای را دردست می گیرد و هر کسر ابر طبق اعمال کیفرویا پاداش می دهد.

گروه دیگرکه قائل به آسمانی پر جنجال و خدایان بیشمار بودند اصل تقسیم کار را شامل جهانآفرینش کرده و ناهیدو بهرام و تیر وزاوش و همانندان آن را مدبرانحال جهانیانفرض کردند.

ایرانیان باستانهم عقائدی داشتندکه اصول آن بخوبی شناخته شده است: اهر من و اور مزد مظهر پلیدی و نیکی بودند و آدمی مختار بودکه در ردیف لشکریان یکی از این دو خدا بجنگد.

در آغازکار چون مردم آسمان را همانند زمین تصورمی کردند خدایان را هممانند آدمیان موجوداتی هوسکار، بی نقشه وزائیدهٔ تصادف و بوجود آورندهٔ تصادف فرضمی کردند، ولی بهراندازه که جامعه های انسانی در راه تمدن پیشرفت کردند، سطح اخلاقی خدایی که می پرستیدند، بالاتر رفت.خداوند تواناترودادگستر تر ومهر بانتر و بر نامه دارتر وحسابگرتر و سامان دوست تر گردید. جنگاوران ژولیده مو که کشت و کشتار را عبادت فرض می کردند، بتدریج جنبه های انسانی تر پیداکردند. وصفاتی که برای آفرینندهٔ زمین و زمان قائل شدند کیفیت عالی تر و مجرد تر پیداکرد، یعنی بشر آماده قبول خداوند بزرگواری که الهام بخش پیامبر دین پاک اسلام است گردید.

مردم به ناتوانی خودو توانایی سازندهٔ زمینوآسمان پی بردند و بخشندگی ومهربانی و بنده نوازی را از خصائص وی شمردند بحدی که ترسایان معتقدند که خداوند فرزند خود را به روی زمین فرستاد تا در رنج آدمیان سهیم باشد و کفارهٔ گناه اولیهٔ بشر را که نافرمانی بود بدهد.

دراینمیانه گروهی به نامگنوسیها پیدا شدندکه راه حل جدید برای حل دشواریهای زندگی پیشنهادکردند. آنان گفتندکه فرض اینکه سرنوشت بشردردست خدایی مهربان و بخشنده باشد فرضی است که آدمیان برای دلخوشی خود ساخته اند، و باکمی دقت نظر در هم می ریزد. مدبر حال جهانیان، آنچنانکه از آثار وعلائم دیده می شود، اهریمن است که روزی نیرنگ زده و به بخشی از عالم مسلط شده و گیتی را باهمهٔ گرفتاریها و نابسامانیها و بیدادگریها بوجود آورده و به این دلیل سرشت بشر، آنچنان آفریده شده که بداندیشی بروی غلبه دارد و گرایش به خوبی، در کارهای وی از نوادر است.

دراینجهان آسایش و اقعی و مداوم وجودندارد. فقر و بدبختی و بیماری و مرک و زورگویی و تسلط بیدادگران پیوسته در کمین زندگی نشسته اند. دینمانی ظاهرا شعبه ای از گنوس بود، مانی از یک طرف معتقد به وجود دو نیروی متعارض و یادو بن بود که ریشهٔ

زرتشتی داشت وازسوی دیگر برای مبارزه با شر پیروی ازمبانی دین مسیح و تعالیم بودا را توصیه می کرد. گفته های مانی که حاصل آن، بی ارزش بودن ثروت و لزوم اکتفا به لباس و غذای ساده و مدارا باهمهٔ مردم و پر هیزاز کشتن موجودات زنده و انقراض تدریجی نوع بشریت بود، ناچار باب طبع زور مندان نبود.

مانی معتقد بودکه خدای بزرگ برفراز آسمانها درکشور روشناییها فارغ از سرنوشت جهانیان وجهان برتخت نشسته و خود درانتظار روزیاست که تاریکی منهزم خواهد شد وروشنایی وهمهٔ مظاهر آنیعنی دادگستری و نیك اندیشی و فراوانی و برادری و برابری برجهان حکمفرما خواهد گشت ولی تا هنگامی که روز موعود فرا نرسیده، آدمیان در زیر یوغ خودکامیها و آزمندیها و توسعه طلبیها و خودپسندیها و برده کشیهای آشکار یا نهانی و ریا کاریها و دروغ پردازیها باید بسوزند و بسازند و در تاریکیها منتظر طلوع بامداد روشن باشند.

عقایدمانی رنگی ازیاس و بدبینی داشت. وی جهان راوادی خون و اشک می دید و بشررا مرغی آشیان گم کرده می دانست که به اسارت و سرگردانی و بی خانمانی محکوم است. مانی بساط آفرینش راشایسته دوام و بقا نمی دانست و منتظر روزی بود که کبوتری که از بلندیهای آمده و دو باره به جایگاه اصلی برگردیده و نی ای که از نیستان بریده شده دو باره به نیزار بپیوندد. این عقاید از یکسو از نیستان بریده شده دو باره به نیزار بپیوندد. این عقاید از یکسو همهٔ کوششهای انسان را بیهوده می ساخت و در نتیجه متضمن محکومیت بی برگشت سازمان هاو طبقهٔ حاکمه یعنی فرمانروایان و روحانیان هم بود. در نظر مانی فرمانروایان چون مبعوثان و روحانیان هم بود. در نظر مانی فرمانروایان چون مبعوثان اهریمن اند، برحسب سرشت خود محکوم به تبهکاری هستند، و دوز خیانی هستند که هرکدام برگوشه ای از دوز خورمان می رانند،

آنچنانکه روحانیانهمافسونگرانیهستندکه با افسونهاو وعدههای رایگان توده راتخدیر می کنند و رنجهای امروزی را به امیدفرداهای موهوم پراز شادکامی و سرور، قابل تحمل می سازند. در نظرمانی زندگی سیلی است که سراسر زنده ها را به گرداب فنامی بسرد، و هربنایی که در گذرگه این سیل ساخته شود خلل پذیر است و دیر یا زود و پران خواهد شد.

امیران وفقیهان که هرکدام وجود خودرا آیتی ازآیاترحمت خدا فرض می کردند ناچار بااینکه به عقایدی که برپایهٔ بدبینی فراگیر بناشده مخالف بودند، و کسانی که حتی نافر مانی یك تنرا در جامعه عصیان تلقی می کردند ناچار عصیان برخدا را به آسانی برنمی تافتند و مانی که بساط آفرینش رامحکوم می کرد خود محکوم شدنی بود.

عقاید مانی باسازمان جامعه های انسانی معارض بود و ناچار مانی و پیروان و گفته ها و نوشته هایش بی امید برگشت به راه نیستی رفتند و از پیامبری که نومیدی و بد بینی را تعلیم می داد و تشکیل دودمان و گرفتن زن و آور دن فر زندان را تشویق نمی کرد مردم گریزی و گوشه گیری و قناعت را توصیه می کردو کشتن آدمیان و جانوران را توصیه نمی نمود جزنامی و چند و رق پاره و اخبار متناقض و خاطرهٔ مردی که بادست و پای بسته در زندان در گذشت و پیکرش بر دروازهٔ شهرسالها آونگ ماند، چیزی بر جای نمانده است و لی شاید بتوان گفت که نوعی مانویگری برای کسانسی که می بینند داعیه های آدمیان و گسترش طلبی پیشوایان آنان چه خطرهایی برای همهٔ موجود ات زنده روی زمین بوجود آورده است، گریز گاهسی باشد.

مانی میگفت که تولیدمثل باید محدود باشد، واکنون می بینیم که رشد انفجار آسای جمعیت یعنی افزایش بی حساب وروز بروز

بی حسابت و بی حدود ترشمارهٔ آدمیان برروی زمین، بامنابع محدود آن، خطری است که نمی توان باسانی چاره ای برای آن اندیشید.

مانی میگفت ازکشتار یکدیگر پرهیز کنیدواکنون کشتو کشتار آدمیان به دست آدمیان که زمانی باهمهٔ همت و پشتکار بزرگان تاریخ از چند صدویاچند هزارتن فراتر نمی رفت، اکنون سر به میلیونها می زند.

مانی میگفت ازکشتن جانوران اجتناب کنید، واینک براثر کشتارهای بیرویه حیوانات در جنگلهای باستانی کهقرنها مغزن انواع موجودات زنده بود روزبروز سروصدای جانورانکمتر میشود، نسل بسیاری از انواع حیوانات هماکنون بکلی از بینرفته و نسل چندین صدنوع دیگر درحال انقراض است و آدمیان به زودی گواه روزی خواهند بودکه آسمانها بی پرنده و اقیانوسها بی ماهی و دشتها بی چرنده خواهند شد.

مانی معتقد به بزرگداشت عواملطبیعت بود واکنون می بینیم که سطح جنگلها باچه سرعت حیرتآوری روز بروزکمتر می شود و رودها و دریاچه ها براثر آلودگی تبدیل به پارگینها وگنداب روها می گردد و کوههای بی پوشش گیاهی، سنگ و خاك و شنرابه دره ها برده، و خاکهای گیاهی تبدیل به توده های سترون و بی حاصل خاك فرسوده درمیان دره ها می گردد.

مانی اهریمن رافرمانروای روی زمین میدانست، در نتیجه امیران وفرماندهانکه خود رابرانگیختهٔ اورمزد، خدایخوبیها، میدانستند نمی توانستند بآسانی این نظر را بپذیرند زیراکهاگر شالودهٔ آسمانی قدرتشان سست میشد در اینصورت امارتها و ریاستها جنبهٔ خدایی خود را ازدست میداد. اگر دین مانی همهٔ جهان رادربرمی گرفت دراینصورت مردم کشورها حاضر نمی شدند شمشیر و زوبین به دست گیرند و صف بکشند و به مردم کشورهای

دیگر هجوم ببرند وزنان وکودکان رابکشند، تانام یکی از جباران امپراتوری روم بلندآوازه گردد و پیران و جوانان اسیر جزو موکب فیروزی کشورگشایان در بازار عمومی (فوروم) بصورت غنیمت جنگی به شهروندان عرضه بشوند.

مانی کشتنی بود زیرا که شالوده های روحانی قدر تها را در هم می ریخت و درعرصهٔ روی زمین هرجا که کاخی سربفلک کشیده و یا نائرهٔ جنگی ناحق راشعله ور می دید در نظر وی رد پای اهریمن و باصطلاح نویسندگان باختری بوی گوگرد یعنی بوی دوزخ به مشام می رسید. اگر عقیده و نظر مانی به کرسی می نشست نوشته های کتابهای تاریخ باطل می شد و پیروزیهای سرداران بصورت شکست مبانی اخلاق و خرد معرفی می شد.

سران وسروران کشورهاکه باهمهٔ دشمنیها ورقابتها و کینه ها که بایکدیگر دارند، منافع مشترك خود را بخوبی درك می کنند، وجود مانی وعقاید اورا بامنافع دسته جمعی خود معارض یافتند و باین دلیل هرجاکه بوجود پیروان عقاید وی پی بردند باشدت و دقت آنان را دنبال کردند و ازمیان بردند.

براثر اینعوامل مانی مرده و پیروانش همه رخت به سرای دیگر برده اند، دینوی هم در همه جا بی امید برگشت از میان رفته و از آثار گفته ها و نوشته های وی چیز مهمی برجای نمانده است.

بی شك ناموس زندگی، زنده شدن مرده های هزارساله رابر نمی تابد واگر همچنین چیزی شدنی بود تازه سودی از آن برای جهان و جهانیان متصور نیست. دین مانی مولود زمان و مقتضیات و حوادثی است که اکنون دگرگون شده است.

مطلب مهم برای پژوهشگران امروزی جهان این استکه ببینیم آیا همهٔ تعالیم وی محکوم کردنی است یانه وازسرگذشت فجیع اینمرد عجیب، بشر امروزی چهطرفی می تواند ببندد؟ باید

دید آیا تمدن بشری براثر فرزند زاییدن وروز بروزبیشترشدن افراد بشر در خطراست یا براثر امساك درافزوده شدن وافزونتر ساختن شمارهٔ آدمیان؟ آیا همهٔ منابع رویزمین یعنی همهٔ جانوران وگیاهان وحتی سازمان درونی ذرات وزمان برای استفادهٔ آدمیان برجود آمده، ولواینکه این استفاده منجر به نابودی جهان گرددویا اینکه محدود ساختن مطامع و اشتهاها و کمی قناعت و پرهیز از توالد بیشتر ضامن بقای آدمیان و رهایش نهایی آنان است؟



پيوستها

دراین بخش دربارهٔ مطالبی که درمتن رساله به کوتاهلی برگزار شده باتفصیل بیشتر بعث شده واز کتابهای مربوط به مانوی کری و زندقه وشعوبیه و آنچه با دین مانی تناسبی داشت نقل و یا ترجمه و تلغیص شده است.

آخرین روزهای مانی

تفصیل راهپیمائی، گرفتاری واعلام بزهکاری بر مانی

مانی حتی لعظه یی خودرا ناتوان احساس نکرد تا به هرمزد اردشیر رسید. سپس خواست تا راهی کشور کوشانها بشود ولی راه را بر وی بستند. درآنجا مانی با دلی سرشار ازنومیدی وخشم بسوی شوش روانه شد... وسرانجام به تیسفون رسید. در طول سفر مانی گاهی اشاره به مصلوب شدن خود می کرد ومی گفت: مرا ببینید تا از دیدار من سیر شوید. تن من بزودی ازشما دور خواهد شد. سپس دستورهای دقیقی به همراهان خود داده گفت: مراقب کتابهای من باشید، ازنزدیکان و وابستگان من پرستاری کنید...

تفصیل گرفتاری و دادرسی مانی

 \Box

مانی چون به درگاه بهرام رسید... شهریار برسر سفره بود و هنوز ازخوردن غذا فارغ نشده بود. درباریان بهبهرام خبردادندکه مانی آمده و در ورودی کاخ منتظر ایستاده است. شاه فرمودکه به مانی بگوییدکه منتظر باشکه من خود پیش تو میآیم، مانی درجایگاه نگهبانان نشست ومنتظر شد تا بهرامکه بقصد شکار میخواست به صحرا رود ازکاخ بیرون بیاید. شاهنشاه از سر سفره بلند شد ودرحالیکه یكدست درگردن ملکه سکاها ودست دیگر درگردن کردر(۱) پسر اردوان داشت به سوی خدایگان یعنی مانی آمد و اوراگفت: «خوش نیامدی.» مانی درپاسخگفت ازمن چه گناهی سرزده؟

بهرامگفت: شما به چه درد میخورید؟ نه بجنگ میروید و نه بهشکار، شاید وجود شما بهعنوان پزشك یا شفابخش سودمند باشد، ولی همین کار نیز از شما ساخته نیست.

خدایگان درپاسخگفت: ازمن هیچ زیانی بهشما نرسیده، من بهشما وخاندانتان

١. همان كرتير معروف است.

خدمتهاکردهام، من بسیاری ازخدمتگزاران شما راازشر افسونگران و دیوان رها کردهام وگروهی دیگر راکه بیمار بودند شفا بخشیدم ویا تب را از تن آنان دور کردم، وبرخی دیگرکه درحال مرگ بودند درمانکردم وزندگانی دوباره بخشیدم...

بهرام بالعنی استهزاآمیز از وی پرسیده بود: چهکسی به توگفته است که کارهای تو مهمتر از کارهای این جهان است؟... زیراکه درآغازکار و در دورانی که پارتها حکومت می کردند و درهمهٔ دورانهایی که خاندان ما برسرکار است پیش آمدهایی که تو می گویی اتفاق نیفتاده است.

خدایگان مانی، درپاسخگفت: ازهمهٔ بزرگان واشرافکه دراینجا حضور دارند بپرس تا بهتو بگویند دربارهٔ من چه میدانند، من استادی ندارم ودانش خودرا از هیچ آموزگاری فرانگرفتهام... آموزگاران من خدا وفرشتگاناند. من حامل پیامی هستمکه خدا برمن فرستاده، ومن باپیروی ازفرمان اواین پیام را درکشور تو می پراکنم. گیتی سراسر به کجروی افتاده و از راه راست منحرفگردیده است...

شهریارگفت: چرا ایزد بزرگوار ترا به عنوان آورندهٔ پیام خود برگزیده است، درحالی که سرور و دارندهٔ این سرزمین ماییم نه تو...

خدایگان درپاسخگفت: فرمان و نیرو ازآن یزدان است، نه تو... هرنظری و هر اندیشه یی دربارهٔ من داری من ازآن نمی گریزم... ولی راستگریی وظیفهٔ من است بزرگانی که دراینجا حاضرند به نیکی می دانند که شاپور پادشاه با من بسیار مهربان بود. او به همهٔ بزرگان کشور نامه هایی دربارهٔ من نوشت و از آنان خواست که از من حمایت کنند ومانع ازاین بشوند که زیانی به من برسد. سپس مانی گفت: ای آفتاب تو کواه ستمی باش که بر من روا می دارند و با من بدین طرز شرم آور رفتار می کنند. اما شهریار فرمود که زنجیر بدست و پای خدایگان نهادند و وی را به زندان بردند.

«اقتباس از متون قبطی و متون توزمانی»

آخرین نیایش مانی

ای داور همهٔ جهان وجهانیان [گوش فرادار]

و دعای مردی یاکدل را بشنو...

ای پدر یتیمان و بیوگان و مردان داغدیده...

ای سرور دادگستر...

به ندای این ستمدیده توجه کن

ای رهانندهٔ من، ای ابرمرد، ای انسان کامل، ای دوشیزهٔ روشنایی!

روان مرا ازاین ورطه رهایی ببخش وبسوی خود فراخوان،

ستمگران راکیفر بده...

شما مرا بدین کار ... فرستادید.

تو بهمن فرمان دادی، و تو مرا اینجا فرستادی...

شتابکن واین زندانی را آزادکن،

روان مرا بسوی خویش فراخوان...

هنگامی که پیکر او درآنجا بر روی خاك افتاده بود...

هنگامی که دیدگان او آرام وبی حرکت شده بود...

سه تن از زنان آشنای راز او،

با یکدیگر ... به سوی او آمدند

برکنار او نشستند و بر وی گریستند...

هرسه دستها را برروی چشمان او نهادند وچشمانش را بستند.

این زنان بر روی پیکر ویگریه میکردند ومیگفتند: ای پدر مهربان دیده بگشای و برما نظرکن... سایهٔ مهربانی خودراکه سرشار از رحمت ولطف است برما بگستران. کجا هستند هزاران مردیکه تو برگزیده بودی و هزاران تنکه به توگرویده بودند. زیراکه تو پاسداری از راستی و دادگستری میکنی.

زمین و آسمان و همهجمهان و جمهانیان بایسد برتو مویه کنند و در معبدها و انجمنها به یادتو ناله سردهند.

زیراکه توهزارها تنرابراستی گواهی دادی... مویندگان در حالی که دستهای خودرا برچشمان خدایگان نهاده بودند می گریستند ولی ازوی پاسخی نشنیدند.

او برروی خاك خوابیده بود و خاموش بود، سخنگویی او پایان پذیرفته و زبانش مهر شده بود.

ای فرزند دادگستری؛ براین زنانکه برخدایگان مویه داشتند، مهرخودرا نثار کنید؛ زیراکه آنان چشمان پدر بزرگواری را بستند... درمیان گروه تبهکاران... آنان رفتند زیرا که از شهریار بزرگوار می ترسیدند.

کتابهای مانی

- ۱. شاپورگان: این کتاب را ظاهراً خود مانی به زبان فارسی میانه (پهلوی) نوشته است. کتاب به شاپور اول تقدیم شده است. دراین کتاب از مسائل مربوط به این جهان وجهان دیگر بحث شده، وضمناً مطالبی هم دربارهٔ رویدادهای زندگی مانی را دربر دارد.
- ۲. انجیل جاویدان: که دردست نیست و ابوریحان بیرونی جملهٔ زیرین را از او نقل میکند: من فارقلیط هستم و واپسین پیامبران.
 - ۳. کنز الحیوة: که فقط چند جمله آن در کتابهای دیگران نقل شده است.
- پراکماته یا: که دردست نیست ولی نام کتاب می تواند حاکی از تأثیر فرهنگ یونانی در مانوی گری باشد.
- ه. سرالاسرار: دراین کتاب گویا ازدیصائی گری بحث میشده ولی چیزی ازآن در دست نیست.
 - کتاب سفر.

درجههای مانویان

مؤمنان مانوی مذهب برپنج درجه تقسیم می شوند که درجه پایین تر آنها درعربی سماعین (بفارسی نفوشائ) وبالاتر ازآن صدییقین یا مجتبین ویابرگزیدگان (بفارسی خروهغوان یا آردا ویا یزدآمد، درواقعواعظ) خوانده می شوند وبعد بمراتب بالاتر قسیس (بفارسی مهستك یامانسارار) ۲۳۰ نفر، ومشمس یااسقف (بفارسی ایسپسگک که شاید تحریف اپیسکوپوس لاتینی است) که ۲۷ نفر بودهاند ومعلم یا رسول (بفارسی هموزاك یا موژك) که بالاترین درجات مراتب مانوی بعداز امام (بایرانی) دین سارار یعنی خلیفهٔ مانی) بودند ونظر به بعضی روایات عددآنها محدود به دوازده نفر بوده است. یك درجه بالاتری هم در بعضی مآخذ باسم سریانی کفلیالا ذکر شده که فقط پنج نفر ازآنها در دنیا وجود می توانست داشته باشد.

آثار و شعائر ظاهر دین مآنی ساده بوده و عبارت بود از نماز وغنا (که مانویان آنرا دوست داشتند وموسیقی نزد آنها جزو مثوبات بود وآن را هدیهای ازآسمان میشمردند) و روزه وافطار برگزیدگان ونشاندادن مشت به عنوان رمز وبوسهٔ صلح و سلام برادرانه و اقامهٔ عید بما یعنی حضور مؤمنین درپای تختگاه عیسی که مانی برآن جلوس کرده است.

در رساله مانوی چینی (قطعهٔ پلیو) که ذکرشگذشت و آن را شاوان و پلیوبا هم درمجله آسیائی فرانسوی Journal Asiatique مجلدات سنهٔ ۱۹۱۱ و ۱۹۱۳ مسیحی ترجمه ونشر و تفسیرکرده اند درشماره ژانویه _ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۸ به دعد شرحی راجع به معبد یاصومعه مانویان و ابنیه آن ذکر شده است صومعه مرکب از پنج طالار بوده که یکی اختصاص به کتب و تصاویر ودیگری برای روزه و خطابه های مذهبی و دیگری برای عبادت واعتراف ودیگری برای تعلیمات مذهبی و

۲۲۴ مانی

دیگری برای مؤمنین (ظاهراً برگزیدگان) داشته ومانویان مجتمعاً ومشترکاً درآنجا زندگی و سکنی میکنند تابا اهتمام و شوقکامل بطریقهٔ عالی مدهبی خود عملکنند. آنها نبایستی بناهای مخصوصی جداجدا با مطبخها یا مخزنهای جداگانه برپاکنند. هر روز غذاهای غیرحیوانی میخورند.

ازکتاب «مانی و دین او» تألیف سیدحسن تقیزاده*

^{*} کتاب شادروان حسن تقیزاده نخستین اثر مستقلی استکه دربارهٔ مانی بهزبان فارسی نوشته شده، کتاب باهمهٔ کوتاهی، مطالب دقیق و فراوان دربارهٔ دین مانی و زندگینامهاش دارد.

درباره ماندائیان

مانی شناسان دین مانی را بادین ماندائی مرتبط می دانند. کیتاب «ماندائیان عراق وایران» نوشتهٔ درور کتابی است در چند صفحه و مطالب قابل اقتباس درآن فراوان است ولی در اینجا چند صفحه از مقدمه و متن کتاب ترجمه می شود:

نویسندگان تازی دربارهٔ ماندائیان ازآغاز آشنائی با نام اینفرقه، تابع شنیده ها بودهاند. دربارهٔ نوشته های سریانی هم میتوان این مطلب را تکرارکرد. (مانند نوشتهٔ بارکونای ۷۹۲ Barkonai) آنچه که تازیان مسلم میدارند بیشتر مربوط به حرانیان صابئی است که پرستش بتها درمیان آنان تا آغاز دوران اسلامی رواج داشته.

دریك نوشتهٔ مسیعیگفته شده که آنان نام صابئی را برگزیده بودند تا مانند صابئیانعراق اهل کتاب تلقی شوند، وازگزند تازیان درامان باشند. درمیان مطالبی که نویسندگان عرب نقل کرده اند بخش نسبتاً مهمی حاکی از این است که شباهتهایی میان عقاید حرانیان وماندائیان اصلی وجود دارد؛ وگروهی از صابئیان بغداد هنگام بحث از دینشان اصطلاحات نو افلاطونی بکار بردند تا به گفته های خودشان قیافه فلسفی و کلامی بدهند.

درآن دوران کیش زردشتی هنوز زنده بود و درمیان تازیان منفور، ومیبایست ازهرگونه نزدیکی وخویشاوندی عقائد صابئی باآن، ازبیم تعقیب وآزار مسلمانان، پرهیزکرد.

ضمناً بایدگفت که نام زهرون که درمیان حکمای دربار خلفا دیده می شود دلیلی است که بریگانگی آنان با ماندائیان بطابح (مرداب) دلالت می کند. زیرا که ماندائیان واقعی خدایانی بنام زهرون وشمس دارند که درآسمان راه پیمایی می کنند. ماندائیان نام اور مرد یا هرمز (آهورمزدا) را به نام هرمس مصری مبدل ساخته ومدعی شدند که هرمس یکی از پیامبران اینان است.

بیرونی دربارهٔ حرانیان میگوید: آنچه که دربارهٔ آنان می دانیم این است که: آنان خدایی دارند که از همهٔ صفات بد مبراست و صفات وی همه جنبهٔ سلبی دارد، خدا نامشخص هست، نادیدنی است، کار ناصواب از وی سر نمی زند، بیدادگر نیست... می گوید زردشت به فرقهٔ حرانیان بستگی دارد. وسیس از سه نماز: نماز برآمدن

آفتاب وهنگام پگاه، نماز نیمروز و نماز پسین که میان همهٔ آنان مرسوم بوده سخن میراند. این فرقه پیش از نماز وضو میگیرند، وپس از آلودگی غسل میکنند، پارهای ازقوانین آنان دربارهٔ زنان شباهت بهقوانین اسلامی دارد. مقررات دیگرشان دربارهٔ مس میت هم مانند مقررات تورات است.

بیرونی دربارهٔ صابئین واقعی میگوید، صابئیان بازماندهٔ یهودان دوران اسارت بابلبودند، بیشتریهودیان به اورشلیم بازگشتند وبقیه یعنی کسانی که درمنطقه بابل ماندند دینی اختیار کردند که آمیخته ای از دین زردشت ویهودی بود.

خولسون Chowlson درکتاب بسیار بزرگی کهدربارهٔ صابئیان تألیفکرده برای اثبات اینکه حرانیان با ماندائیان ازنظر کیش وآئین یکی هستند بدشواری برخورده، زیرا که صابئیان ستارهپرست بودند، درحالیکه ماندائیان از پسرستش ستارگان بیزار بودند. حقیقت امر این استکه ماندائیان اجرام آسمانی را نمیپرستیدند ولی عقیده داشتندکه ستارگان حاوی جوهری هستندکه تابع پادشاه روشنایی (ملکانورا Melka—d—Nhura) هستند وزندگانی آدمیان تحت تأثیر آنان است. همهٔ این گوهرها دارای توامانی هستند که یکی از آنان مظهر تاریکی میباشد و دیگری که شمس نامیده می شده برروی کشتی آفتاب خداوند خوشیها و نیکیهاست، باعلائم حاصلخیزی ودرختها و سبزه ها ایستاده و درکنار او آدونا، ودیگر نگهبانان روشنایی ایستاده اند. ماندائیان از ارواحی که مظهر روشنایی هستند یاری می طلبند ولی هرگن بارواحی که مظهر تاریکی هستند باری می طلبند ولی هرگن بارواحی که مظهر تاریکی هستند متوسل نمی شوند.

روحانیان ماندائی درعین حال ستاره شناس هم بودند. ماندائیان در پیروی از این عقیده یعنی یگانگی روحانیان و اختر شماران تابع سنن باستانی کشور خودشان می گردند، باروها Baur و آشی پوهاکه روحانیان بابل باستانی بودند، انجام وظائف تشریفات مذهبی را برعمده داشتند واین روش هم اکنون میان روحانیان امروزه مرسوم است نام مغان آنچنان باخواندن سرود واختر شماری مرتبط است که بهمین دلیلهم اکنون روحانیان ماندائی از راه تشبث به این قبیل چیزها در آمدهایی دارند، روحانیان آنان طلسم می نویسند و به نیر نجات وافسونگری دست می یازند.

اکنون دربارهٔ ولیمه های مذهبی ماندائیم اکمی بعث میکنیم بسیاری از کسانیکه در آداب ورسوم ماندائیان بررسی کرده اند معتقد شده اندکه سفره های مذهبی آنان آثار باقیمانده از مسیحیان مارسیونی است و یا یاد آور مناسك گنوسی باردیمان است، ولی نویسنده کتاب یعنی درور معتقد است که ریشه این راه ورسمها را در دین باستانی

مزداپرستی بایدجست. شباهت میان کیش ماندائیان و نسطوریان و پارسیان بسیار قوی است، اندیشه هائیکه کیش ماندائی و پارسی برروی آن پیریزی شده باهم یکی هستند، در حالیکه دین مسیح باهمهٔ گسترشش نمی تواند بعنوان شالوده ماندائیسم تلقی گردد. به عقیده وی مراسم مذهبی ماندائیان بیشتر به ادیان ایران باستان شبیه است تا به مسیحیت ادوار نخستین.

صرف غذا درمراسم سوكمردگان ياتصوراينكه مرده ازسفرهاىكه بهنام اوبپا مى شود سودى مى برد، از انديشه هاى ادوارباستان تمدنبشرى ريشه مى گيرد. اين رسم را نه تنها ميان سومريها وبابليها مى بينيم بلكه درميان بسيارى ازملتهايىكه در مراحل ابتدايى تمدن بشر هستند مى يابيم، موقعيت جغرافيايى دشتهاى رسوبى (آبرفتى) دجله وفرات ايجاب مى كردكه ازقديمترين ادوار راه هاى بسيار به اين منطقه منتهى شوند، اين راه ها از پشته هاى ايران ويا ازدشتهاى آسيا ويا ازبيابانهاى عربستان يا ازجلگه هاى هند همه به عراق امروزى مى رسيد واز آنجا به كرانه هاى مديترانه متملل مى گرديد. از روز اول ساكنان اين منطقه ازهمه مناطق جهان متمدن تأثير پذيرفته و نژادهاى گوناگون به آنان فرمانس وايى داشتند. به اين دليل اين منطقه بسراى تركيب انديشه ها سرزمينى بسيارمناس بود.

بابل وایران وماد هم شرائططبیعی بسیار مساعدی برای رشد مذاهبداشتند مذاهبی که آمیخته بود از سنتها وعبادات باستانی و اندیشه هایی که از تمدن چینی و هندی سرچشمه گرفته و حکمای ودی حامل آن بودند.

چکیده ایناندیشهها عبارت ازعقیده بهجاودانی بودن روح و ریشه الهی آن و وجود ارواح نیکوکار نیاکان بود، علاو هبر تأثیرات خاوردور و هندوستان موج نیرومندی از اندیشه های یهودی، مصری، فنیقی، یونانی هم به بابل سرازیر شده بود...

پیش از دوراناسیری بابل جامعه یهودی کوچکی مرکباز بازرگانان وصرافان درسرزمین «میان رودان» یعنی بینالنهرین مستقرشده بود. وازسوی دیگرهمسربازان مزدور وسوداگران میانخاوردور وکرانههای دریای مشرف بهفنیقیه ویونان پیوسته در رفتوآمد بودند.

بااینهمه، سربازان وبازرگانان گرچهدرمبادله افکار وعقاید وسیله و واسطه بودند ولی درتلقین عقایسد مذهبینو نقشی نداشتند. درافسانههای ماندایی و ایرانی و هندی غالباً به دراویش دورهگرد مذهبی برمیخوریم که مثل هرمزشاه در حکایات ماندایی و گواتاماً بودای هندی، گورونانگ برای دستیافتن به آسایش روح خود، پیوسته راهپیمایی می کردند.

۲۲۸ مانی

بااینهمه هرجاکه سوداگران گاممینهادند مبلغانمذهبی پشتسرآنان میآمدند. حکمای رهنورد درکشورهای چین، هندوستان، بلوچستان ایران پیوسته درگشت و گذار بودند وازایران وعراق بهمدیترانه سرازیر می شدند و گردنه های کردستان و راههای عراق را زیرپا می گذاشتند. مردان خاور زمین به عوالم مابعد الطبیعه و روشهای نومنهبی دارند و پیوسته درجستجوهستند. بلند پایه ترین پژوهشگران آنجابرای شنیدن عقاید مردی ناشناخته و از راه رسیده آماده هستند.

نتیجه این وضع این است که درمیان روشنفکرانخاورزمین اندیشه های غیرسنتی به آسانی گسترش می یابد در آغاز کار این گونه عقائد بصورت الحاد نهانی و پراکنده بروزمی کند و سپس تبدیل به مذهبی مدونمی کردد.

ازکتاب «ماندائیان ایران وعراق» تالیف ای. اس. درور

Drover

نيوشاكان وبركزيدكان

پیامبر مانویان در رساله نامهٔ بنیادی Epistolum Fundamenti میگوید:

آرامش خدای ناپیدا وشناخت حقیقت همراه یارانی بادکه به اصول دین عقیده دارند و آناصول را درزندگی مراعات می نمایند.

مانویان میدانستند که سراعات این اصول چه نتایجی دربردارد، مراعات کامل آن ایجاب می کرد که مانوی پیوند خبودرا ازجهان وجهانیان ببرد. فبور توناتوس که از بزرگان مانوی درجهان باختری بود می گفت که شر تنها از راه خون و گوشت درجهان مؤثر نیست، شر درهمه جا وجود دارد، زیرا که تباهی و فساد همه جا رافرا گرفته است ولی مانویان در روش خود به اعتدالی قائل بودند و پیروفرقه انکراتیت ها Encratites شاگردان تاسین Tatien نبودند. این فرقه زندگی را به خود سخت می گرفتند و از تماس باعوامل زندگی پرهیز داشتند و درانتظار دم و ایسین عمر بودند تابه دست مرک به آرامش جاودانی برسند.

مانویان معتقد بودندکه روشنایی نه تنها در تن آدمی اسیراست بلکه در هرچیزی که در این جهان موجود هست، بخشی از نور خدا اسیراست و منتظر رهایش و آزادی.

مانویان برای زندگیدر زمانمیانه Temps median روش ویژهای درپیش گرفتند تامانوی گری منافی زندگی نباشد. آنان بر دو طبقهٔ اصلی تقسیم شدند: برگزیدگان و نیوشاگان.

ابنالندیم اصولی راکه نیوشاگان باید از آن پیروی کنند بشرح زیرین بیان می کند: بت ها رانباید پرستید.

دروغ نباید گفت.

ازخست وتنگ چشمی بایدگریزان بود.

ازقتل نفس باید پرهیز کرد.

از زنا باید احترازکرد.

نباید دزدید.

به علوم علل نباید دست یازید (شاید منظور فلسفه باشد) از ساحری و افسون گری باید پر هیز کرد.

۲۳۰ مانی

نباید به دواصل مشغول بود (یعنی دوروئی و ریا)

درانجام وظایف نباید سستی نشان داد، ودرپیشه وحرفه باید کوشا ودقیق بود. اوگوستین که خود روزگاری از نیوشاگان بودمی گوید:

درکتاب برضد فاستوم (Contra Faustum) نیوشاگانشما، خودشان با زنشان وفرزندانشان ودودمانشان همه بهشما خدمت می کنند خانه و باغشان را دراختیارشما برگزیدگان می گذارند. آنان زنوفرزند دارند ودارایی خودرا برای آنان ذخیره می کنند، گوشت می خورند و شراب می نوشند به گرما به می روند، به کشت و کارمی پردازند، درومی کنند، سوداگری می ورزند و مشاغل عمومی را برعه ده می گیرند ولی بااینهمه شما آنان را شاگرد خود می دانید و آنان را بی دین نمی انگارید در حالیکه روش زندگی آنان با تعالیم شمامنافات دارد، این جملات حاکی از این است که او گوستین به پاکی روش زندگی برگزیدگان اذعان دارد.

نیوشاگان زندگی پارسایانه نداشتند ولیچون وقت خودراوقفخدمت برگزیدگان می کردند وجودشان برای جامعه مانوی سودمند بود.

دریك کتاب مانوی که در تهبه سا Tebessa درالجزیره پیداشده شاگردان یعنی نیوشاگان بهمارت که خدمتگزار مریم عذرا بود تشبیه شده.

از قرانسوا دوگره

سنتاو گوستین و آیین مانی

سنت او گوستین از عقاید مانی متأثر می شود و می گوید:

من ازحقیقت دیگر، یعنی حقیقت راستین بیخبربودم ومانندکسیبودمکهمعرکی وی را بزور راهبریمیکند، بیاختیار به عقائد سخیف کسانی که درجستجوی عامل مولد شردرجهان بودند، می گرویدم. آنان نه تنها می پرسیدند شر از کجا می آید، بلکه می خواستند بدانند آیا خداوند شکل مادی مجسم داردیانه؟ آیاکسانی که دریای زمان چند زندارند مردمان صالح هستندیانه؟ آیاکشتن آدمیان و قربانی کردن ستوران کارخوبی است؟.

من نادان بودم واین پرسشها ذهن مرا میآزرد. من دراین وضع میپنداشتمکهاین شکستها مرا بسوی حق راهنماییمیکند، درحالیکه ازحق دورمیشدم. مندرباره شر می اندیشیدم، غافل ازاینکه شر فقدانخیر است، فقدانیکه به عدم منجر می شود.

من دراین پندار معذور بودم، زیراکهدیده های من فراتر ازجسم چیزی نمی دید، و خردمن جزاوهام چیزی را درگ نمی کرد...

من نمی دانستم که خدا جزروح چیزی نیست، اندام ندارد وجسم نیست و درازا و پهنا برای وی نمی شود قائل بود.

من ازعدالت درونی وحقیقی بیخبر بودم، عدالتی که برپایه عادات اقوام بنا نشده، بلکه عدالتی است برپایهٔ قانون خدای قادر تواناکه قوانینش اساس قواعداخلاقی نژادهاست، و هرگز عوض نمی شود و پیامبران گذشته پیرو آنبودند.

سنت او گوستین می گوید:

آیا آنچه که شر نامیده می شود چیزی جز فقدان خوبی هست؟ موجود زنده اگربیمار ویاز خمی شد ناچار از تندرستی محروم میشود و درمان بیماری یاز خم، عبارت ازاین نیست که جای بیماری یاز خم راعوض کنند، بلکه منظور از درمان اینست که ناراحتی را در تن رنجو ربکلی از میان ببریم. زیرا که بیماری و زخم هیچکدام جسم نیست، بلکه نقیصه ایست دریك جسم و فقدان حالتی است که تندرستی نامیده می شود. همچنین است بیماری ای روح که فقدان یکی از نعمتهای طبیعی است. بیماره نگامی که خوب شد بیماری وی را نمی شود کند و جای دیگربرد. بیماری روزی در جایی هست ولی پس از درمان بکلی نیست می شود.

سنت او گوستین از این گفته ها نتیجه می گیرد که هرچه در آین جمهان است خوب است زیراکه سازنده آنخوب مطلق است. ولی موجودات چون مانند آفریننده خوب مطلق نیستند ناچارخوبی درآنان قابل افزایش و کاستن است.

سنت او گوستین دراین جا تلاش می کند تامنکر وجود مستقل شر بشود شری که در آیین مانی یکی ازدوبن هستی بشمار می رود.

اوگوستین میخواهد درپاسخ مانوییانکهکتاب عهدعتیق رابهدلانل جنبسههای منافی عدالت واخلاقرد میکنند بگوید کهقوانین خداعوض نمی شود، ولی موارد و کیفیت تطبیقآن باتوجه به مکان وزمان عوض می شود وعمرها کوتاهتر ازآنست که بتوانیم خطوط اصلی حوادثی راکهخدابوجود می آورد درك کنیم.

چنیناست وضعکسانی که می گویند چرا درسده های گذشته چیزهایی مجازبوده که اکنون مجازنیست و خداوند دربارهٔ گروهی اوامری صادر فرموده که شامل گروه دیگر نمی شود. مگر دادگری خداوند تابع مقتضیات روزاست، درحالیکه اوامر خداوند همچون وجود خود وی جاودانی است، او گوستین پاسخ می دهد که اوضاع روزی که احکام آسمانی بر مانازل شده عوض می شود (درحالیکه احکام سماوی قطعی است و مربوط به یك سده و یك مربوط به یك سده و یك گروه نباید باشد).

ازکتاب «اعترافات» فصل ۷ بخش ۳

دربارة دوشهر

دوعشق و دوعلاقه دوشهر بناکردند: ازیك سو خودپرستی وعشق بهخویشتن بینی تأحدی که خدا را موجودی بی تأثیر فرض کند، شهرخاکی را ساخت و از سوی دیگر عشق بهخدا تاحدیکه آدمی نقس خویشتن را بهیچ نشمارد شهر آسمانی را پرداخت.

یکی جلال خود را در درون انسان جست ودیگری درخداوندگار و آفریننده زمین و زمان، یکی پیش آدمیان به دریوزه می رود، تاکمی عرضه و اعتبار به دست آورد، درحالی که خدا که گواه اندیشه ها و مکنونات ضمیر ماست، مایهٔ شکوه و جلال شهر دیگر است. یکی به نفوذخودش تکیه می کند و خودرا گردنفر از می بیند، دیگری به خدا می گوید تو مایهٔ شکوه و نیروی من هستی، تو هستی که نیرو و فرو بزرگی و گردنفر ازی به من می بخشی، ملت هایی که بشهر خاکی فرمانروایی می کنند اسیر سودای قدر تند ولی در شهر خدا هرکس خدمتگزار همنوع خود می باشد، و قواعد مهر و دلسوزی راهنمای آنان است،

درآنجا سرانقوم خیرمردم را میخواهند ومردم بهفرمان آنان گردن مینهند. درشهر نخستین، رئیس یافرمانروای شهر بهنیروی خودبانظر اعجاب و تحسین مینگرد، در شهرخدا، شهروند بهخداخطاب کرده می گوید خداوندا من تورا دوست خواهم داشت، تو خدایگان وامیر و نیروی منهستی، درشهرخاکی خردمندان زندگانی بشری دارند، آسایش تن ویاروان رامیخواهند یاآسایش هردورا، شاید درمیان آنان کسانی بتوانی پیداکردکه خدای راشناخته باشند، ولی آنان سپاسخدای راآنچنانکه باید وشاید بجای نیاورده اند، و پیوسته دنبال اندیشه های بیهوده رفته اند، و دلهای عاری از خردشان در تاریکی ها رشدیافته است، آنان مدعی خردمند بودن هستند ولی درحقیقت دیوانه اند زیراکه شکوه و عظمت فسادنا پذیر خدارا با تصاویریکه آدمیان رانشان می دهدمجسم می سازند و به این منظور گاهی به صورتهای چهار پایان و یا خزندگان متوسل شده اند، سرانجام بمرحله پرستش این جانوران رسیده اند.

گروهخاکیان بجای اینکهآفریننده راپرستشکنند بهآفریده های وی نمازکرده اند در حالیکه درشهس خدا، خرد انسان را در راه ایمان رهروی میکند و آدمی بخدای و اقعی عبادت میورزد و منتظر است که بجامعه قدیسین (سپنتایان) و یا فرشتگان راه یابد.

شهرخدا، شهرخاك نشينان ورابطة اين دوبا تاريخ

اما کسانیکه ایمان ندارند آسایشروان خودرا از راه تعصیل کالاها و خواسته ها و و سایل آسایش زندگی میخواهند بدست بیاورند ، درحالیکه کسانیکه با ایمان به خدا زنده اند درانتظار تعصیل کاخ جاودانی هستند که درزندگانی پسازمرگ با نانوعده داده اند، آنان ازخوشیهای این دنیا آنچنان استفاده می کنند که گویسی مسافر و یا مهمانند، آنان نمی خواهند به کالای این جهان دل بسپارند و از خدا و نعمتهای وی چشم بپوشند بلکه متاع این جهان راوسیله ای می دانند که بار زندگی را بردوش آنان سبکتر می کند، و از سنگینی جسم که باری بردوش روح است می کاهد.

استفاده ازکالای دنیوی برایهمهضروری است ولی مقصود ازآن در دوشهر پیشگفته باهم فرقدارد درشهرزمینی عقیده بهخدا رواجی ندارد مردم ایدنشهر آسایش تنرامیجویند واین آسایش تنهاهدفی استکه مردم دارند، ومردمیکه باهم زندگیمیکنند اگرباهم توافقیدارند برای این استکه ازراحتی ولذائذ زندگی استفاده

نمایند. ولی درشهر آسمانی که مردم برای خدا زندگی می کنند از آسایش فقط بحداز وم استفادهمي كنند ودرانتظار اينجسم يعنى جامهاى عاريتي وبخاك سيردني راهعدم پیشگیرد وبایندلیلکه روح خدادرشهرخاکی اسیراست ولی به آیینهای شهرزمینی که ضروریات زندگانی روزانه راتأمین میکند سامان می دهد ناچار میان این دوشهر توافقي وجود دارد ولي چون درشهرخاكي خردمنداني هستندكه خردشان دركتابهاى آسماني محكوم شده وبراثر توهمات نابجا ويافريب اهريمنان بآين نتيجه رسيدهاند کهباید برای هر بخشی از عناصر زندگی خدایی جداگانه بیرستند، ازاین خدایان یکی به تن ودیگری بر روان حکومت میکنندودرخودتن هم سروگردن هرکدام خدایی دارند و در روانهم خدایانی هستند که به نفس ویابه عقیده یابه خشم یابه عشق فرمان می رانند، آنچنانکه چیزهایی که در زندگی بدرد میخورد، مانند گلهها وکشتزارهای گندم وتاكستانها نيز خدايان دارند وليءرشهر خدافقط يكخدا هست وفقط اورا بايد پرستید ناچار دینیکه درشهرخدا پذیرفتهشد باشهرخاکی یکی نتواند بود ولیچون براثر این دوبینش ممکن بود اختلافاتی پیش بیاید و درنتیجه برای کسانی که به یك خدا عقیده دارندکینه و دشمنی معاندان مزاحمت ایجادکند. خوشبختانه پیروان خدا عده بیشتری هستند و از پشتیبانی آسمان برخوردار می شوند. شمر آسمانی وشمر و ندانش در روی زمین سفر می کنند و همه ملتهابسوی آن روی می آورند و بااینکه این گروه از همه جاى دنياجمع مى شوند اختلاف زبان وروشها وعادات مانع ازهمزيستى آنان نمى شود بشرطاینکه همه پرستندگان یكخدا باشند، ساکنان شمرخدا ازاین راه وبهیاداش مادی دستمی یابد و درمورد چیزهایی که به سرشت فناپذیر مابستگی دارد باهم کنار مى آيند و آدميان باهم بدون اختلاف درحدودامكان زندكي ميكنند وبه آرامش جاوداني مىپيوندد، آرامشىكە واقعى است وهيچ موجود عاقلى پسازحصولآن دنبال آرامش دیگر نمیرود، آرامشیکه عبارت است از اتحادکامل با خدا و نتیجه آن سودجویی معقول هرکسی از کس دیگر در راه خدااست. هنگامی که باین مرحله می رسیم زندگانی ماجنبهٔ فناپذیری را ازدستمی دهد و بدن حیوانی مانیز جاودانی میگردد.

در علل شکست ساسانیان از تازیان

باید درنظرگرفت کهپیش ازآنکه علیم به کمک سرداران و جنگاوران بشتابید و سازندگان اسلعه ازقوانین بالستیك وقواعدمکانیك برای تهیه ابزارجنگ استفاده کنند، شهرنشینان ومردمان متمدن درمبارزه با بادیه نشینان واقوام کوچنده همیشه معکوم به شکست بودند؛ زیراکه بیابانگرد و کوچنشین که پیوسته باسختی ها و خطرها احاطه شده بود برای تأمین هستی خود ناچار بود که پیوسته در تکاپو باشد، باطبیعت سختگیر نامهربان بیابانها مبارزه کند و از باران و سرما و یخبندان و تابش آفتاب نهراسد و با توشه کم و وسائل زندگی ناچیز محدود بسازد. چنین میوجودی طبعا موجودی شکیبا و سخت جان و مقاوم ببار می آید و از نظر نیروی جنگی با شهرنشینان سایه پرورد به تنعم خوگرفته قابل قیاس نیست.

شغل اصلی بیابانگردان تاراجگری و جنگ وگریز بود ولی البته همیشه امکان غارت و یغما برایش فراهم نبود، ازاینرو بیابانگردان در انتظار این بودندکه نقطهٔ ضعفی در سیستم دفاع روستاها وشهرها پیداکنند و بایك حمله روستا یا شهر را تصرف کنند و پساز تاراج و کشتار دوباره به بیابان برگردند. این جنگ و گریز ممکن بود قرنها دوام بیابد همچنانکه در شمال شرقی ایران دوام یافت.

حملات عمومی بیابانیان به کشورها و تصرف آن و تشکیل دولت و دوام آن بندرت پیش می آمد جز هنگامی که پیشوایی مؤید و یا جاه طلب همه نیروی پراکنده بیابان را گردهم آورده به کشورهای متمدن حمله میکرد، آنچنانکه در مورد مغولان باظهور چنگیز پیش آمد و یا آنچنان که باظهور دین اسلام همه تازیان در زیر سایه بیرق مقدس اسلام جمع شدند و کشورهای متمدن همسایه را تسخیر کردند و نتیجه آن تشکیل دولت اسلامی شد.

باین تر تیب تاریخ بش در ادوار پیشاز اختراع وسائل جدید جنگ که صنعت گداز فلزات و دیگر پیشه های فرعی آنرا در شهرها تمرکزداد، منحصر به توالی جنگهای ملل بیابان گرد با شهرنشینان بود. ولی هنگامیک قبائل چوپان و صحرانشین بر اثر پیدایش پیشوایان مدبر و جاه طلب ویا براثر بروز پدیده های طبیعی غیرمساعد مانند قعطی، خشکسالی و ته کشیدن آب چشمه ها و ازمیان رفتن

چراگاهها دیگر نمی توانستند در سرزمین اصلیخود زندگی چوپانی را که پدر بر پدر به آن خوگرفته بودند ادامه دهند، به خیال تصرف کشورهایی که شرائط طبیعی بهتری داشت می افتادند و مانند سیلی که از کوهساران سرازیر شود و یا طوفانی که از گوشه صحرا برمیخزد به آبادیهای مردمان شهر نشین هجوم می کردند. چه بسا که هجوم آنان آنچنانکه در روم قدیم و ایران ساسانی دیده شده در طول قرنها به دیواری از پایداری سپاهیان دولتهای قوی مواجه می شد و مانند موج درهم می شکست و تبدیل به قطرات پراکنده از غبار آب می گردید، ولی بااینهمه صلابت و استواری سنگهای کرانه مانع از این نبود که توالی ضربات امواج سرانجام رخنه به بنیان آن بیاندازد و آنچنانکه در روم قدیم و کشور ایران دیده شد بیابانیان پس از قرنها بمنظور خود برسند.

دیوارهای شهر روم روزی درهم ریخت واقوام وحشی شمالکه پدر بر پدر دیده بر ثروت وجاه وجلال آنشهر دوخته بودند مانند سیل بهدرون شهر سرازیر شدند.

مرزهای ایرانشهرهم در شمال شرقی و درجنوبغربی شکافته شد ویغماگران حریص بیابانگرد بر دارایی و زندگی ایرانیان دست یافتند. در خاورزمین در طول قسرنها وصف توانگری مردم ایسران و رونق وجلال کاخهای فروزان و زیبائی دوشیزگان وزنان آن افسانه شبهای تنهائی بیابانهای خاموش تازیان بودکه هرگز تصور نمی کردند بتوانند روزی به آنجهان تجمل وثروت دست بیابند. ولی بااینهمه روزی فرا رسیدکه رؤیاهای قرونگذشته تعبیر شد وتازیان باروهای شکسته شهر مدائن را کهبراثر گریز بزرگان شهری بیپناه شده بود بچشم خود دیدند و دست یغما وکشتهای کاخها و اثاثه خانههای مردم دراز کردند وآنچنان خوب از عهده تاراج وکشتار واسیر ساختن زنان ومردان وکودکان برآمدند کهآن شهر بزرگ که گواه شکوه و رونق پادشاهان بزرگوار ایرانی درطول قرنها بود بیك باره مانند کارتاژ ویران شد، واز مردی ومردمی اثری درآن باقی نماند، تاحدی که بقول معروف یکی از کسانی که مدعی جانشینی پیشوای بزرگوار مسلمانان بود دست تطاول به آجر و سنگ در و دیوار خانه ها وقصرهای شهر مدائن دراز کرد و برای ساختن کاخی که ازآن اکنون و دیوار خانه ها وقصرهای شهر مدائن دراز کرد و برای ساختن کاخی که ازآن اکنون

رنهگروسه Rene Grousset مورخ وخاورشناس معروف سرگذشت اقطار شمال شرقی ایران را خلاصه کرده ومی گوید که هروقت دریکی از لایه های عشایر و اقوامی که کمابیش بموازات یکدیگر در شمال ایران ودر مرکز آسیا قرار داشتند

حرکتی مشهود می شد اثر این حرکت در لایه های دیگر محسوس می شد و موجی که از این حرکت بوجود می آمد مانند امواج زلزله های زیر دریائی تاصدها فرسنگ دور تر اثر خود را نمایان می ساخت.

در جنوبغربی ایران اقوام سامینژادکه شعبهای از نژادسفید کمابیش آمیخته بهنژادسیاهبود زندگی میکردند. مبارزه ایرانیان باتازیان پدیدهای مشابه وموازی با پدیده مبارزات شمال شرقی ایران بوده است. دراینجاهم مردمان بیسابان کردی زندگی میکردند که ناچار چشم طمعیه اقالیم سرسبز وآباد حاشیه موطنخود دوخته بودند.

شك نیست که مرز و بومی که تازیان درآن زندگی می کنند هوائی ناسازگار، زمینی خشك و بی گیاه و بائر دارد. برای مردم عربستان که یك چشمه آب نیمه شور باچند خرما بن گرد گرفته نماینده گوشه ای از بهشت بود ایران همیشه بهشت روی زمین تلقی شده است، و شتر چرانانی که وصف باغها و کاخ ها وسواران و دوشیزگان ایران و پیرایه های زراندود کنیزکان و رید کان را می شنیدند طبعاً ایران را زیباتر و آبادتر از آنچه که بود مجسم می ساختند و آرزوی اشغال آن سرزمینه ارا در دلهای خود می پروراندند. این آرزو قرنها در دل افراد ملت تازی مانند اخگری که درمیان خاکستر خوابیده باشد منتظر فرصتی بود که آنچنانکه شاعری عرب درمورد دیگری گفته شعله و بشود. (۱)

تا روزی که اعراب پراکنده براثر وجود سلسله های حکمرانان طوائف تقسیم به دولتهای کوچك کمنیرو شده بودند و دولتهای ایران ساسانی و روم شرقی دولتهای نیرومند وشاداب ومتحرك بودند، طبعاً فرد عرب آرزوی تصرف ایران و روم را باخود به گور می برد. ولی پس از آنکه دین اسلام که فرقه های گوناگون عرب را اعماز یهودی و نصاری و بت پرست و حنیف گردهم آورد و لوای جهان گیری را بدست آنان داد، پایان روزگار بسرتری نژاد ایرانی و حکومت ساسانی به آسانی قابل پیش بینی بود. ولی روشن ساختن همه عواملی که منجر به تسخیر ایران از طرف تازیان شد با اسناد و مدار کی که امروز در دست است میسر نیست، زیرا از یك طرف ملت مغلوب ایران براثر شکست از تازیان همه افراد طبقات نیرومند و اندیشمند و شاید باسواد را از دست داده بود و از افراد طبقات عالیه Elite آنچه که غیرت ملی و دینی داشت در جنگها کشته شده بود و و یا به اسارت رفته و در خانه های تازیان به دوشیدن شیر شتر طبقه ساز شکار هم که در همه کشور های شکست خورده و در همه ادوار همیشه وجود داشته طبقه ساز شکار هم که در همه کشور های شکست خورده و در همه ادوار همیشه وجود داشته

پسازآنکه ازرستاخیز دولت مردهٔ ساسانی نومید شد دین غالبان راپذیرفت وحتی پارهای ازآنان باصطلاح ازبیخ عرب شدند، نام عربی بخود بستند وبرای برخورداری ازحمنایت عربان خودرا مولی یعنی آزادکردهٔ یکی ازقبایل عرب قلمداد کردند ومثلا کسی که اردشیر مهربان نامداشت ابو جعفر حنین ابن عبدالله الازدی التیمی گردید.

آری ایرانیانی که به اعراب گرائیده بودند برای اثبات صمیمیت خودنسبت به تازیان از خود اعراب هم عرب تر شدند، یعنی در مسلمانی غلو کردند، بحدی که پاره ای از بررگان شریف دین را بی آنکه خودشان خواسته باشند تاسر حد خدائی بردند و در بارهٔ دیگر صفات یاران دوران نخستین طلوع اسلام هم به هیچگونه حدودی که با امکانات طبیعت موافق باشد قائل نشدند. اگر منظور اثبات ستمدیدگی یکی از افراد خاندانهای بزرگوار عرب بود، توصیفی و شاخ و برگی نبود که اختراع نکنند. برای اثبات دانش بزرگان عرب، معتقدات علمی ناقص و یا نادرست و ناروای خود را به آنان بستند و بدنام گفتگری بزرگان در کتابها ثبت کردند و میان مردم شهرت دادند. طبعاً چنین گروهی برای اینکه گفته هایشان رایحه دلبستگی به ایران کهن شکست خورده و در هم ریخته نداشته باشد از تهمت و افترا و بهتان در بارهٔ بزرگان ایران مضایقه نکردند، و برای اینکه کارنامه عربان را هرچه در خشان ترجلوه گر سازند تیر گیهای جامعه ی ایران باستان را تیره تر و تاریک تر نشان دادند و نقاط روشن زندگی عربان را روشنتر ساختند.

ازآثار روحشکست خورده و هراسیدهٔ آنان اینبود که برکارهائی دستزدندکه خود اعراب ازنظر دیننافله وبیلزوم میدانستند. مثلا بااینکه دینمبینهیچگونه رجحانی برای نژاد عرب وعادات واخلاق وزبان آنان قائل نبودنفرت ازایران وایرانی وزبان وعادات آنرا لازمه مسلمانی خود دیدند، از عادات خود دستشسته وزبان عرب را زبان خدا معرفی نمودند. برای فراگرفتن گفتگوهای مردم بیابان نشین و ضبط لغات آنان کوشش های عجیب کردند وفرهنگ ها وقاموسها فراهم آوردند. اشعار عرب را یادگرفتند و به روایت آن پرداختند و حتی برای خوش آمد امیران عرب اشعار عربی فراوان جعل کردند و درمیان مردم پراکندند. (۱)

۱. مانند حمادراویهٔ دیلمی که داستان جعالی وی مورد تأیید خود عربها هم هست. برای تفصیل بیشتر دربارهٔ این مسأله به کتاب «الادب الجاهلی» نوشته دانشمند فقید طهحسین می توان مراجعه کرد. ترجمه از متن پهلوی شعری که زردشتیان ایران در انتظار ظهور سوشتیانس و پایان دوران رنج وبیدادگری های تازیان سرودهاند.

کی باشد پیکی آید از هندوستان

که آمد شاه بهرام از دودهٔ کیان

با صد هزاران پیل برهمه پیلبان

آراسته درفش دارد، بهرسم خسروان

مردی گسیل باید زیرك ترجمان

که رود و بگوید به هندوان

که برما چه گذشت ازستم تازیان

بایك گروه دین خود پراکندند

ستاندند پادشاهی ما بدست ایشان

ستاندند پادشاهی از خسروان

نه به هنر نه به مردی بلکه به افسون وریشخند

شتندند بستم از مردمان

زن و خواستهٔ شیرین، باغ و بوستان

بنگر تا چه بدی درافکند این دروغ به کیهان

که نیست از آن بدتر چیزی به جهان

(ازمجلة سخن اقتباس شده است)

دهریگری (زروانیگری)

اقتباس ازكتاب تاريخ الفلسفة الاسلام تأليف D. Boe ۲ (ترجمه عربي)

سهم هند وایران درتکوین عقائد فلسفی ومذهبی جمهان اسلام ازسهم مللسامی مؤثرتر ومهمتر بوده.

ایران سرزمین دوگرائی بوده و آموزشهای دینی ایرانی دربحثهای کلامی اسلامی مؤثر بوده است. ممکن است این تأثیر مستقیم و یا از راه مانوی گری یا گنوسی گری بوده باشد.

مناهب زروانی، دینی بوده که در دوران یزدگرد دوم گروهی از مردم ایران به آن گرویده بوده اند.

دراین کیش نظریه ی دوبینی یعنی اعتقاد به دو مبدأ خیروشر بدست فراموشی سپرده شده، و زمان (یا زروان یا دهر) سازندهٔ بساط آفرینش فرض شده، وجنبش آسمانها یاکیهان اعظم قدر نام گرفته.

این مذهب میان فیلسوفان فارسی زبان و درعقائد نژادی ایرانیان تاهمین امروز بصورت خفی زیر پردهٔ اسلام، ویا آشکارا، مقامی ارجمند بدست آورده است، ولی متکلمان اسلامی منکر این مذهب بودند آنچنانکه منکر مادی گری وبی خدایی هم بودند.

پولوس ایرانی Paulus Persa کتابی بهزبان سریانی برای خسروانوشیروان تألیف کرد. دراین کتاب بولوس دانش را بر دین برتری می نهد ومعتقد است که فلسفه عبارت ازشناختن نفس است بذات خود، باشناسائی نفس همه چین شناخته میشود، آنچنانکه خداوند با علم بذات خود همه چیز را میداند. پولوس ایرانی بود ومذهب ترسایی داشت، وی درخدمت کسری انوشیروان بود، درمقدمه کتابش که منطق نام دارد ازفلسفه ستایشکرده، میگویدکه روشهای دینی درمسائلی مانند یگانگی خداوند، و توانا بودن وی به هرکار، وآفریدگاری وی، باهم اختلاف دارند، آنینانکه درموردازلی بودن جهان و ابدی بودن آن وخلق آن از ماده یا ازهیج ویا آزادی واختیار انسان ویا جبر، هرکدام نظری دارند، انسان نمی تواند همه این عقائد را استوار بدارد، یعنی نمى تواند مثلا هم معتقد به جبر وهم معتقد به تفويض باشد آنچنانكه انسان نمى تواند دربارهٔ این پرسشها راهی روشن و قطعی داشته باشد، بشر پیوسته دربارهٔ پاسخاین پرسشها درحال تردیداست، وشك ویقین متناوباً بهاندیشهاش مسلط می شود، یولوس بین علمکه با مطالب روشن وآشکار سروکار دارد و ایمانکه مسائل را بصورتی بحث ناپذیر تحمیل میکند اختلاف قائل است، بعقیده وی خرد از دین معتبرتر و برتر است بویژهکه متدینان، هنگامیکه درمسائلدینی سخن میگویند خردراکنارمی گذارند ومى كويند ما أنجه راكه بهأن ايمان داريم ازراه خود ايمان خواهيم شناخت وسرائجام

پولوس نتیجه می گیرد ومی گوید که فلسفه بردین برتری دارد، زیراکه تنها روش قابل اعتماد برای وصول به مرحلهٔ یقین است.

دوبوش De Boér می گوید که ما در باب برزویهٔ طبیب از کتاب کلیله و دمنه، می بینیم که وی هم دانش را به اعتبار اینکه بهترین ابزار شناخت حقیقت است ستایش می کند ومی گوید که در راه معرفت یقین وجود ندارد و دانشها، بایکدیگر متعارضند و ازاین راه بروزیه به نتیجه می رسد که برنامهٔ زندگی باید با پارسایی و تقوی توام باشد و آدمی باید راهی درپیش گیرد که برنامهٔ زندگی اش سودمند باشد و ازاختلاف میان دینها صرفنظر نماید.

یژوهشگران دربارهٔ این باب کلیله و دمنه باهم اختلاف دارند، بیرونی درکتاب ماللهند به ابن مقفع تهمت مىزند، ومى كويدكه وى باب برزويه را خود ساخته و قصدش این بوده که کسانی راکه عقاید مذهبی آنان محکم نیست به شك وادارد و آنان را بسوی مذهب مانی سوق دهد. پارهای از دانشمندان مانند نولدکه و گابریلی با بیرونی همعقیدهاند، پلکراوس درمجله بررسیهای مربوط به خاورزمین چاپ روم نظریه یولوس یارسی را ذکرمی کند وشباهت میان باب برزویه و گفته های پولوس را تذكر مهدهد وهمچنين مه كويدكه برزويه و يولوس همزمان بوده اند و هردو دركاخ انوشیروانکه پادشاهی روشنفک وخردپیشه بوده است زندگی میکردند، پولگراوس می گوید که ممکن است این دوتن یعنی برزویه و پولوس هردو زبان گویای ندیمان و هم نشینان انوشیروان باشندانوشیروانی که افق دید وسیع داشت وباآزادی اندیشه ودگر کو نیهای میان فرهنگ های مختلف آشنا بوده است، بااین ترتیب می توان فرض کردکه برزویه و پولوس هردو رهرو یك راه بودهاند وشاید ابن مقفع (البته درنظر یلگراوس) متنی راکه در کلیله ودمنه وجود داشته مفصل ترکرده وآن را وسیلهای برای بیان آراء خویش قراردادهاند. البته این فرض هنگامی صحیح خواهد بودکه وجود باب برزویه طبیب درمتن فارسی ثابت شود ولی بدبختانه اصل این کتاب ازمیان رفته است.

قرامطه و اخوان الصفا

در خساور زمین چسون پادشاهسان و خلفاً ریاست دینی و سیاسی داشتند هسر دین نوی رقیب ومعارض آنان تلقی میشد و تبدیل به دولت در دولت میگردید، و احزاب سیاسی اگرهم هدف دینی نداشتند همه سیمای فرقه های دینی بخود میگرفتند. درخاور زمین چون هرگونه انحراف از دین دولتی، با شمشیر شرطه دولت مواجه میشد، ناچارگروههای نهانی بوجود می آمد، بسیاری از این گروهها نقاب دین به چهره می زدند و میخواستند از این راه قدرت بدست بیاورند و به سلطهٔ سیاسی دست یابند. این فرقه ها برای رسیدن باین هدف به همهٔ وسایل دست می یازیدند. آنان قرآن مجید را به هر راهی که میخواستند از راه تأویل مجازی می بردند و عقاید خود را در پشت نامهای پیامبرانی که نامشان در تورات و یا قرآن آمده پنهان می کردند ولی منظور شان از این پیامبران فیلسوفان ادوار باستان بود. فلسفه در دست بنیادگذاران گروههای نهانی تبدیل به ادیان سیاسی شد.

یارهای ازآنان می گفتند که ستارگان همه دارای نفس وعقل هستند واین عقول در راهبردن سیاست عملی جهانی راهنمای آدمیان است. بایدگفت تشکیل اینجماعات نتیجهی تنگنای اندیشه ها و گفتار ها بود. عبدالله ابن میمون رئیس گروه قرامطه بنیادگذار جنبشی ازاین دست درنیمهٔ دوم سده نهم یا سوم هجری بود، اصل وی ایرانی بوده وگویا پیشهاش چشمپزشکی بوده، وی دربارهٔ مذاهب وفلسفه طبیعی مطالماتی میکرد، وی موفق شدکه ایمان و زندقه را باهم آشتی دهد، وحزبی بوجود آوردکه در راه سقوط دولت عباسی کوشش میکرد. اوبرای جلبگروهی ازمردم، یه شعبده وجادو ونیرنگ دست میزد، گروه دیگر را با تظاهر به پارسایی و زهد جلب مینمود، پرچم وی سفیدرنگ بود زیراکه اوچنین میپنداشت که دینوی دینروشنایی است وروان انسانها پساز اینکه راهپیمایی وی در رویزمین بهپایانرسید بهجهان روشنی خواهد پیوست. عبدالله این میمون تن آدمی را حقیر میشمرد و به مادیات اعتنایی نداشت و همه برادران گروه پیرو خود را در هرچیز شریك میدانست وآنان را به کارهای نیك میخواند ومی گفت آدمی باید جان خودرا در راه مردم فداکند و هرکسی تا هنگام مرگ باید پیرو فرمانهای رئیسشان باشد. جمعیتیکه وی تأسیس كرده بود سلسله مراتبى داشت ودارندگان مراتب پايينتر مىبايست فرمانبردار مراتب بالاتن باشند.

اخوان الصفا و رساله های آنان

مراکن بزرگ نشو وگسترش قرامطه و اخوانالصفا دربصره و کوفه بود مثلا در بصره درسدهٔ چهارم هجرتگروه کوچکی را میبینیم که بهچهار طبقه تقسیم شده بود. طبقهٔ یکم ازجوانانی تشکیل میشدکه ازپانزده سال تا سیسال داشتند و وظیفهٔ آنان این بودکه ازفرمانهای بزرگان پیرویکنند.

طبقهٔ دومکسانی بودندکه از سی تاچهل سال داشتند درهای حکمت جهانی بروی آنان باز بود، و چیزها را از راه رمن میشناختند.

طبقهٔ سوم افرادی بودندکه چهل تا پنجاه سال داشتند آنان قانون خدایی را به حدکمال می شناختند ودرنظرشان اخوان صفا در ردیف پیامبران هستند.

پس ازپنجاه مالگی برادران به طبقه بالاتر راه می یافتند، آنان حقایق اشیاء را آنچنانکه هست می بینند و ماانند فرشته ها هستند، کسی که باین مقام می رسد بالاتر از طبیعت و شریعت و قوانین است.

رساله های اخوان الصفا مرکب از ۵۱ رساله بود بایدگفت این رساله ها جنبه ی گنوسی داشت، واز کیشهای گوناگون گرفته شده بود، ولی درپشت ظاهر علمی این نامه ها مقاصد سیاسی نهفته بود. آنان با فلسفه ای که تعلیم می دادند آرامش روح خود را می جستند و در دنبال رهایش و پاکی آن بودند. اخوان العمفا فلسفه را جایگزین دین می دانستند. و می گفتند که بر ادران باید تا روز مرک بایکدیگر با اخلاص رفتار کنند. کسی که در راه دفاع از منافع بر ادری می میرد جهاد و اقعی را عهده دار شده حج را تأویل می کردند و می گفتند که گردش برگرد خانه خدا مثلی است از گردش آدمی روی زمین و بر ادران انتظار داشتند که هربر ادری منتهای کوشش را در راه کمک به بر ادر دیگر بجای آورد، توانگران به درویشان از دارایی خود سهمی بدهند و بر ادر دانشمند بر ادر آن نادان را آموزش دهد. کسانی که در تدوین رساله های اخوان الصفا همکاری کرده اند بشر ح زیر اند:

ابوسلیمان بستی، علیین هارون زنجانی، محمدین احمد نهرجوری، عوفی و زیدبن رفاعة.

دراین دوران خلفای عباسی قدرت سیاسی را دربست دراختیار آلبویه گذاشته بودند وشاید باین دلیل است که در رساله های اخوان الصفا روشهای مذهب شیعه و معتزله باهم جمع شده بود. اخوانالصفا درباره مسائل مغتلف عقاید ویژه داشتند واین عقاید تلفیقی از مذاهبگرناگون بود، آنان میخواستند که جنبه های فلسفی عقاید همهٔ ملتها را با هم جمع کنند. پیامبرانشان عبارت از نبوح و ابسراهیم و سقراط و افسلاطون و زردشت و محمد و علی و عیسی بود، آنان حواریون را محترم می شمردند آنچنانکه فرزندان علی (ع) را هم شهید می دانستند، آنها می گفتند که ظاهر کیشها به درد عوام میخورد و این گونه عقاید داروی ارواح ضعیف و کم خرد است ولی غذای روح خردمندان احکام ژرف و فراگیری است که از فلسفه استنباط می شود. می گفتند که پایان کار تن، مرگ است و معنی مردن در نظر آنان برانگیخته شدن روان است تا بیدار شود و بتوانند زندگی روحانی واقعی را از سر بگیرند ولی این بیداری حق کسانی است که نظر فلسفی در کارهای جهان داشته اند و از خواب نادانی بیدار شده اند آنان این مطالب را از افسانه ها و داستانهای یبونان و یهود و نصاری و افسانه های کیشهای ایران و هند اقتباس کرده بودند.

اخوان الصفا آراء انتقادی خودرا پنهان می کردند، و گفته های خودشان را دربارهٔ علوم وریاضیات آنچنان که شاید وباید آشکار نمی کردند، آنان به اختر شماری عقیده داشتند و به سعد و نحس باور می کردند، مشتری و زهره و خورشید در ردیف ستارگان سعد، و زحل ومریخ و قمر ستارگان نحس بودند، عطارد آمیخته ای از این دو بود یعنی سعادت و نحوست هردو در آن وجود دارد و باین دلیل عطارد، شناختن خوبی و بدی را به آدمی می آموزد. منطق در نظر اخوان الصفا در مقامی و سط میان علم طبیعی و علم الهی است، منطق اخوان الصفا بر پایهٔ مقدمهٔ فرفوریوس و مقولات آنالو طبقای ارسطو است. در باب نفس انسانی، عقیده ی اخوان الصفا بر این است که نفس انسان در جایگاه میانه از موجود دات و اقع است انسان عالم کوچك است و عالم انسان بزرگ . عقیدهٔ

میانه از موجودات واقع است انسان عالمکوچك است وعالم انسان بزرگ. عقیدهٔ اخوان الصفا دربارهٔ دین این است که دین مسیح و دین زردشت نزدیکترین ادیان به کمال و پیغمبر بزرگوار ما برای قومی بی فرهنگ و بیابانگرد فرستاده شده است، آنان درسرزمینهای بی آبوگیاه زندگی می کردند و زیباییهای زندگی را در نمی یافتند و ناچار زیباییهای زندگی را درجهان دیگرهم درك نخواهند کرد. ظاهر عبارات قرآن مجید متناسب با فهم این اقوام است و کسانی که بفرهنگی بالاتر دسترسی دارند باید به تأویل و تفسیر متوسل شوند تا معانی بلند سخنان خدا را دریابند.

اخوانالصفا معتقد بودندکه هیچ حقیقتی بصورت ناب قابل درك نیست. آنان معتقد بودند به اینکه دینی هستکه برمبنای خرد بنیادگذاری شده وبالاتر ازهمه

ادیان است ودرصدد برآمدندکه راز آن دین را ازراه خردکشفکنند، ودر نتیجهٔ میان خدا و خرد فعال، ناموس الهی راکه شامل همه اشیاء است داخلکردند وعقیده دارند که خداوند مهربان بدی را برکسی روانمی بیند واینکه میگویند خداوند خشمگین میشود وآدمیان را به آتش میکشد و چیزهایی ازاین قبیل پذیرفتنی نیست. این قبیل اعتقادات برای کسانی که آن را استوار می دارد دردناك است، روان آدمیان نادان گناهکار، دوزخ را در همین جهان و در درون اندامی که درآن بسر می برد خواهدیافت.

قرمط و قرامطه و قرمطي

۱ قرمط، مؤسس فرقهٔ قرمطیانبوده که تاریخ نگاران درنام و زادگاه اواختلاف بسیار دارند، بیشتر مورخان اورا حمدانالاشعث نامیدهاند و گفتهاندکه زادگاهش خوزستان است. وی ازسال ۲۰۸ ق. درکوفه شهرتی یافت وی مردی بودکه به پارسایی وزهد تظاهر می کرد ودرنتیجه گروهی گرد اوجمع شدند. قرمط در حدود سال ۲۸۲ از نظرها پنهان گشت. (قروینی یادداشتها ، ج ۳، ص ۱۶۷).

۲ـ برخی نوشته اند حاکم رحبه اورا بسال ۲۹۶ ق. اسیرکرد و ویرا به فرمان خلیفهٔ عباسیکشت. (تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۱۹).

۳ قرمطیان یا قرامطه جمع قرمطی است. دروجه تسمیهٔ این گروه نیز اختلاف است و هر گروه از پژوهشگران به تأویلهای گوناگون دست زده آند که هیچکدام راهی به دهی نمی برد.

مثلا گروهی نام قرامطه را باخط ریز ویا طرز راهرفتن مرتبط دانسته اند و گروهی قرمطی را ازلفت قبطی گرمیته (سرخ چشم) دانسته اند.

بهرحال قرمطیان شعبه ای هستند از باطنیان که توسط حمدان الاشعث که در حدود ۲۰۸ مشهور شده نضج گرفته اند. از بزرگان این جماعت: «زگرویه بن مهرویه» و «ابوسمید جنابی» (مقتول به سال ۳۰۱ ق.) را باید نام برد وی اهل فارس بوده.

قرمطیان معتقد به جنبشهای مسلحانه وکشتن وسوختن مخالفان خود بودند. زیارت گورها و بوسیدن سنگ کعبه و اعتقاد بظواهر در مذهب آنان حرام بود. در احکام شریعت به تأویل قایل بودند، وشعارشان مانند اسمعیلیان سفید بوده است.

۲۴۶ مانی

ماخدهای معتبر:

١ - الفرق بين الفرق عبد القاهر بغدادى

٢_ فضايح الباطنيهى غزالى

۳ یادداشتهای قزوینی، ج ۲، ۱۰۸: قرمطه

ابنتیمیمه میگویدکه قرامطه سرآمدان روش تأویل بودند آنان ازهمه گمراهها گمراه تر بودند ولی خواسته اند از راه تأویل برروی عقاید گمراه کنند و نادانان مسلمانان را با خود هم پیمان سازند آنان درظاهر بامسلمانان همراهی کردند و درباطن با اسلام از در دشمنی درآمدند.

زنادقه ومانويان درمنابع شرقى

در دوران خلفای اموی و عباسی عقیده به زندیق بودن باطنیان و قرامطه و حتی غلاة شیعه درمیان مردم رواج داشته. بسیاری از تاریخ نویسان و کاتبان این عقیده را در کتابها مکرر نوشته اند، ممکن است این نسبتها جنبه تهمت داشته باشد و برای خوش آمد دربار خلیفه و برای توجیه اقداماتشان درقلع وقمع معاندین جعل شده باشد. با این همه ذکر این مطالب دراین رساله شاید مفید باشد.

بیشتر حواشی مربوطبهزنادقه ازحاشیه های دانشمند معترم آقای افشارشیرازی برکتاب آقای تقیزاده ترجمه و تلخیص شده است، حواشی کتاب تقیزاده بسیار مفصل است و ترجمه و یانقل همهٔ آن دراین کتاب موردی ندارد، یادداشتهایی که در اینجا خلاصه و ترجمه شد بنظر نگارندهٔ رساله از نظر ارتباط و اقعی یا فرضی عقائد باطنیان با زنادقه جالب آمد.

ابن ابن العديد در شرح نهج البلاغه مى گويد درميان مسلمانان كسانى بودند كه به آنان نسبت زندقه مى دادند، زيرا كه پاره يى از آنان معتقد بودند كه ابليس هنگامى كه از نمازبردن به آدم سر باز زد حق داشت، ابليس از آدم درپيشگاه خدا ارجمند تر است. ازجمله زنديقان يكى بشارابن برد است كه گفته است: آتش فروزان است و زمين تاريك و آتش پيوسته مورد پرستش آدميان بوده. (النار مشرقه والارض مظلمه والنار معبودة منكانت النار).

ابن ابی اصبیعه درکتاب طبقات الاطباء می گوید که اسفاسیانوس پانده سال پادشاهی کرد و مانی در دوران وی ظهور کرد.

ابن المبری در کتاب مختصر الدول، می گوید مانی معتقد به تناسخ بود، یعنی در نظر وی هرموجود زنده ای روحی است که تغییر شکل و ما هیت داده.

 \Box

دمشقی درکتاب تغبة الدهر قی العجایب البرو البعر می کوید که باطنیان دربارهٔ نماز وزکون وحج و روزه و تأویل و اژه های قرآن روشی ویژه دارند و این گفته ها و احکام را برخلاف آنچه که مراد گوینده بود تعبیر و تفسیر می کنند و به این دلیل باید گفت باطنیان از یکسو رافضی هستند و از سوی دیگر زندیق و از یکسو کافر و از سوی دیگر منافق.

ابوالفدا درکتاب المغتصر فی تاریخ البشو می کوید که درسال ۱۹۳ هجری قمری مهدی خلیفه آماده جنگ با رومیان شد و هنگامی که به شهر حلب رسید به وی خبردادند که دراین ناحیه گروهی از زنادقه زندگی می کنند پس مهدی آنان را گردهم آورد و همه راکشت و کتابها شان را از هم درید. درسال ۱۹۳۱ بشار بن برد شاعر، به تهمت زندقه کشته شد وی شاعری بود کور و سالخورده و هنگامی که کشته شد نود و اندی سال عمر کرده بود.

ابنقیم الجوزیه درکتاب اغاثه الله قان می مصانه الشیطان، می کوید ازفریبکاریهای شیطان یکی هم، دعوی صوفیان دربارهٔ مجاز بودن رقص وشادمانی وسماع است و می کوید کسی که درپاره ای مواردی که دانشمندان کیش اسلام باهم اختلاف دارند، پژوهش کرد، وازگفته های آنان چیزهایی راکه مجاز نیست مجاز دانست در حقیقت به زندقه کرایید یا به زندقه نزدیك شد.

محمد بن زگریای رازی پیرو مذهب زنادقه بود یعنی اعتقاد به چند اصل «قدیم» داشت ازاین قرار:

خداوند، زمان، خلاء هیولی وابلیس، خداوند آفریننده نیکی ها وابلیس آفریننده بدیمهاست.

زگریای رازی از هردینی بدترین قسمتی راکه درآنهست برگزید، وکتابی تألیف کردکه درآنگفته های پیامبران را باطل شمرد. کتاب دیگری دربطلان معاد فراهمساخت

وبطوركلي كفريات جهانراگرد آورد وازآن كتابي ساخت.

 \Box

 \Box

سپس میگویدکه خلفای «عبیدی مصری» رافضی بودند و بیدینی محض را در درون خود میپروراندند آنان خودرا به اهلبیت وخشور پاك وابسته میدانستند، در حالیکه پیامبر واهل خاندان وی ازآنان ازحیثنسب ودینبری هستند. ایسندسته گروندگان به اسلام را میکشتند، حرام راحلال می شمردند وحرام راحلال می دانستند، دردوران آنان ویارانشان رسائل اخوان الصفا تالیفشد.

درکتاب البدایة والنهایه تألیف ابن الکثیر القرشی گفته شده است عبدالله ابن مقفع کتاب کلیله و دمنه تألیف کرد پاره ای از دانشمندان می گویند که وی کتاب کلیله را از زبان مجوسی (زبان پهلوی) به تازی برگرداند، مهدی می گفت که هیچ کتابی دربارهٔ زندقه ندیدم مگراینکه اصل آن از ابن مقفع و دو تن دیگر از زنادقه باشد.

درسال ۱۰۰ فرماندارکوفه معزول شد زیرا کهوی معمدابن ابی العوجا را کشت، ابن ابی العوجا زندیق بود و هنگامی که فرمان به زدن گردنش دادند گفت که من چهار هزار حدیث ساختم و درمیان مسلمانان پر اکندم و حرام راحلال و حلال را حرام نمودم.

درسال ۱٦٧ مهدی گروهی از زندیقان را ازشهرها وشهرستانها گرد آورد و آنان را درحالیکه خودناظر بودکشت وی سازمانی برای تفتیش عقائدمردم بنیادنهاد. رئیس جاسوسان مهدی برای پیداکردن و تعقیب زنادقه عمر گلوادی بود. همچنین وقتی که بهمهدی گفتند که بشاربن بردکه پیرمردی نود ساله بود وی را هجوکسده، گروهی شهادت دادند که وی زندیق است مهدی فرمان داد تااین زندیق را آنقدر بزنند تا بمبرد.

درکتاب المواعظ والاعتبار تالیف مقریزی گفته شده است یاران مانی را انجینی است که متنآن از سرتا پا باانجیل ترسایان مخالف است و مانویان چنین می پندارند که انجیلی که آنان دردست دارند انجیلی درست است و انجیلی که آنان دردست دارند انجیلی درست است و انجیلی که آنان دردست دارند انجیلی درست است

۲۵۰ مانی

دیگر میگوید که ازده فرقه که مغالفان اسلامند، نهمی زنادقه می باشند که شعبه ای از قرامطه به شمار می آیند.

درکتاب المنتخب الجلیل... شیخ ابو الفضل ملکی می گوید از فضایع تاریخ ترسایان، ترک گوشتخواری است و مانویان در این کار با آنان همرأی هستند در حالیکه پیامبران و بزرگان و بندگان برگزیده خداوند گوشتخوار بودند و اگر حرام بودن آن ریشهٔ استواری داشت در نوشته های آنان از این بابت سخن می رفت.

درکتاب ژهرالربیع سیدنعمت الله جزایری ابن راوندی می گوید: چه مایه خردمندان بودند که اندیشه های آنان مایهٔ نومیدی ایشان شد و چه مایه نادانها می بینیم که در آسایش و توانگری به سر می برند، همین و ضعاست که اندیشه های مردم را پریشان ساخته دانشمندان بزرگوار را از پیروی بزرگان دین منصرف ساخته،

كم عافل عاقل اعيت مذاهبه، و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا هذا الذى ترك الاوهام حائرة وصير العالم النحرير زنديقا!

جاحظ درکتاب العیوان دربارهٔ دقتیکه مانویان درنوشتن و آراستنکتابهایشان بکار میبردند مطالبی نوشته است وبرای اینکه ارزش خطخوب وآرایشکتاب را در اذهان ازمیانببرد گفته استکه مطالب اینکتابها باهمهٔ زیبائیهای ظاهری هیچگونه ارزشی ندارد.

مانویان پیوسته درسیر وسفرهستند، آنان هرگز تنهابسفر نمیروند وجفت جفت براه میافتند. آنان چهاراصل را مراعات مینمایند، پارسایی و پاکی و راستی و

درويشي.

کشتند و یا آنان ناسازگاری کردند.

مراد از درویشی اینست که از راه دریوزه خوراك بدست بیاورند، مراد از پاکی پرهیز از نزدیکی با زنان است، مراد از راستی اینست که هر گز دروغ نگویند، مراد از پارسایی اینست که اگر گناهی ازایشان سرزد هر گز منکرنشوند.

درکتاب التربیعوالتدویر آمده است که همه کیش ها قلمروهایی داشتندوپادشاهانی بودند که درآن قلمروها فرمان می راندند وبیشترین مردم پیروآن بودند (مانند دین یهود درفلسطین قدیم و نصاری درباخترزمین)، ولی زنادقه ازاین اصل کلی مستثنی هستند یعنی درهیچ کشوری الحا، دین رسمی نیست و به این دلیل آنان را درهمه جا

جاحظ درکتاب المغتار من کتاب الرد علی الزندقه می گوید بیشتر کسانی که نقاب مسلمانی برچهره زده بودند و به گناه زندقه گشته شدند، کسانی بودند که پدر یا مادرشان پیرو دین ترسایی بودند.

ابن قتیبه در کتاب المعارف آورده است که در میان قریش زندقه رواج داشت واز راه حیره به آنان رسیده بود.

یعقوبی در تاریخ یعقوبی می کوید: مهدی خلیفه باپشت کار وجدیت زندیقان را می جست ومی کشت ودر نتیجه کسان بسیاری به جرم زندقیه به دست وی کشته شدند. روزی به وی خبر رسید که پسر دبیردرگاهش ابی عبدالله زندیق است او را احضار کرد و به او تکلیف کرد که تو به کند، گفت از آنچه که برآن هستم بر نمی گردم و راه و رسم دیگری را هم نمی پذیرم، مهدی بر پدر صالح یعنی ابی عبدالله دستورداد که سرفرزندش را بادست خود ببرد.

وی نتوانست فرمان را اجراکند و دیگری صالح را گردن زد. پس مهدی از ابی عبدالله خواست نامهای بنویسد، وی به پیکر بی جان پسرش خیره شده بود و دستش به کاغذ و قلم نمی رفت، مهدی آثار ناراحتی رادر سیمای ابی عبدالله دید و به وی گفت که از کشته شدن دشمن خدا آزرده شده ای به خداوند ترا ازمن دور کند، سپس اورا معزول کرد، و شغلش را به یعقوب ابن داود داد.

سپس صالح ابن عبد القدوس را آوردند و پس از توبه دادن درحین باز کشت وی را هم گردن زدند زیراکه شعری خواند که مفادش این بود که هیچ پیرمردی اگر زیرخاك هم خوابیده باشد اخلا خقودر عوض تمی کند. (الشیخ لایتر ك اخلاقه حتی یواری فی ثری رمسه).

طبری در تاریخ الامم و الملوك آورده است:

درسال ۱۹۹ موسی زندیقان را دنبالکرده و گروهی ازآنان را در راهخداکشت از آنجمله یزدانپوربادان بود همچنینیقطین وعلی ابن یقطین را که ازاهل نهروان بودند گردن زدند. گناه وی اینبودکه وی درسفر حج هنگامیکه حاجیان را درحال هرولهدید گفت: مااشبهم بالبقر تدوس فی البیدر.

موسى وى را مصلوبكرد ولى چون صليب شكست وبرسر يكى از حاجيان افتاد درنتيجه حاجى وخرش هردوكشته شدند.

ابن بطریق در نظم الجوهر می گوید بهرام مانی راکشت و سر دویست تن از پیروائ او را درگلفرو برد. (این مطلب می رساند که نسبتی به انوشیروان دادگر داده شده و گفته اند که مزدکیان را به ضیافتی خواند و آنان را یك به یك از دری و ارد کرد و از در دریگر به باغچه ای برد و از آنجاهر کدام را در سوراخی که آماده کرده بودند و اژگونه دفن کرد، محتملا دروغ است...)

درتاريخ سنى الملوك و الانبياء، حمزه اصفهاني ماني را داعي الزنادقه خوانده است.

در اغانی، ابن الفرج اصفهانی چنین آورده است:

يحيى ابنزياد تظاهر بهزنديق بودن مىكرد تاظريف طبع قلمداد شود لست بزنديق ولكنما اردت آن توسم بالظرف

می گوید مانی وابن ابی العوجا به دوبن معتقد بودند، ونور را آفریننده نیکی و تاریکی را سازندهٔ پلیدیم می دانستند...

مقدسی اصول آئینمانی را بادقت بیان کرده وسپس میگوید:

زرقان معتقداست که خرمیان بامانویان دردوگرایی شریك اند. خرمیان به مسلمانی تظاهر می کنند ولی مانویان به دونیرو معتقدند. صائبین به روشنایی و تاریکی عقیده دارند مانند مانویان... مانی نخستین کسی بود که زندقه را آشکار کرد، زندقه نامهای گوناگون داشت و اکنون به آن علم الباطن و باطنیه می گویند. در میان قریش زندقه و تعطیل رواج داشت.

شاعرى گفته:

مانی سالیان درازاست مرده و ابوخالد (γ) به زیارت خانه کعبه رفته تا از شرمردم درامان باشد، ولی او خوشتر داشت که خانه خدا آتشکده باشد، در دین او مار را نباید کشت و گنجشک و موش را نباید آزارد زیراکه روح خدا در موش هم و جود دارد.

معمد بن احمد ملطی در التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع درباب قرامطه والامم از مانویان یادمی کند... سپس می گوید آنان در جنگ پشت به دشمن نمی کنند تاکشته شوند، زیرا در نظرشان زندگی پس از قتل رهایی روح است از پلیدیم ا...

محمدابن اسحق ابن النديم در الفهرست می کوید مانی پسر فتق از حکانیه نام مادرش میس، یا اوتاخیم یا مرمریم بود از دودمان اشکانی. (نوشته ابن الندیم از همهٔ نوشته های اسلامی دربارهٔ مانی مفصل تر و دقیق تر است، چون کتاب الفهرست به فارسی ترجمه شده میتوان به آن و یا حواشی افشار شیرازی مراجعه کرد).

ثعالبی نیشابوری در غرزاخیارالفرس کوید:

گسترش مانوی کری نخستین کام درراه زندقه بود، بعدها نامهای دیگری روی آن گذاشتند، واکنون زندقه باطنیه نامیده میشوند.

معو در ثمارالقلوب آوردهاست:

در زمان مهدی گروهی بودند که مردم آنان را زندیق می دانستند مانند صالح ابن عبدالقدوس و ابی لعتاهیه و بشار وحماد راویه وحماد عجرد و مطیع ابن ایاس و یحیی ابن زیاد وعلی ابن الخیل و تنی چند که پیش از آنان زندگی می کردند، مانند ابن المقفع و ابن ابی العوجا، همهٔ آنان رختهای پاکیزه می پوشیدند و به زیبایی ظاهر دلبستگی داشتند خود را جوان مرد نشان می دادند، زبان آور و مقید به شیوایی سخن بودند و در کلیات و جزئیات مقید به ظرافت طبع، بسیاری از مردم نادان از زندیقان پیروی می کردند، تا در ردیف ظرفا در بیایند.

درآن كتاب از گفته جاحظ نقل كرده مى كويد:

پارهای ازمردم که خود ازخرد ودانش بهره ندارند میشنوند که زنادقه قومی نازك طبع و خردمند وادیب و صاحب رأی و اجتهادند.

درکتاب القرق بین الفرق ابومنصور بندادی در ضمن شرح مفصلی که دربارهٔ عقاید نظام (که ظاهر آ ازبزرگان معتزله بوده) آمده می گوید وی دردوران جوانی بادو گرایان معاشر بوده و پاره ای ازعقاید ش را ازدوگرایان اخذکرده.

جعفر بن مبشر بعقیده بغدادی ازگمراهان است زیراکه گفته است که پارهای از فاسقان مسلمان بدتر ازمجوس وزندیق هستند.

جای دیگر گفتهاست که معتزله را باید از زندیقان شمرد.

مانویان به تناسخ قائل اند... می گویند ارواح بر دونوعند ارواح صدیقین و ارواح اهل ضلال، روان صدیقان به نوری که در بالای آسمانهاست متصل می شود و در شادی جاویدان بسر می برد و روح گمراهان بشکل جانوران درمی آید و سرانجام پس از آنکه آثار تاریکی دروی ازمیان رفت به نور خدامی پیوندند.

در امالی سید مرتضی چنین آمده است:

ولى ابنيزيد ابن عبدالملك زنديق بوده وميخواست بربالاى خانه خدا كتبدى

بسازد ودرآنجا بهبادهخواری بپردازد وطواف کنندگان را تماشا کند، بنائی مجوس میخواست مقدمات کار را فراهم سازد ولی خبر قتل ولید دراین هنگام رسید و کارمعوق ماند (تصمیم ولید خالی از غرابت نیست و مستبعد هم بنظر میآید).

از رسالهٔ ابنقارح:

مهدی بشارین برد، را بهبهانهٔ زندیق بودنکشت و به شعری کهوی در دفاع از خودگفته بود اعتنایی نکرد.

سری که من دارم به تنم سنگین است و داشتن دو سی بارم را سنگین تر میسازد بگذار دیگران به دو خدا معتقد بشوند، برای من یك خدا بسنده است...

صالح ابن عبد القدوس را هم به بهانه اینکه شعری دوپهلو سروده بود گردن ردند. دربارهٔ ولید ابنیزید می گوید که وی آهنگ آن داشت که دربالای کعبه میخانه بسازد ولی کشته شد و سپس می گوید که او به تصویر مانی سجده کرد.

از رسالة الغفران ابو العلاء معرى:

اگر به حقائق کارها درست بنگری می بینی که گفتار آدمی همیشه گویای اندیشه های درونی وی نیست، زیرا نهاد جهان دروغگویی و دورویی را ایجاب می کند، چه بسا که مردی از دین سخن میگوید ولی هدفش ظاهر سازی است واین را ابزاری برای خوش ـ آمد مردم ویا اغراض دیگر بکارمی برد و کسانی هستند که بیرونشان به زیور پارسایی آراسته است و در درونشان بی دینی موجمی زند.

من یقین دارم که اگر دعبل ابن علی مدعی شیعی گری بود هدفش جز سو دجویی نبود... شك نیست که او تابع رأی حکمیها بود و درمیان این گروه زندقه رواج داشت.

الحاد درمیان مردم درطول سده ها وجود داشته حتی آدم علیه اسلام به پیغمبری برای را هنمائی دوسه تن فرزندانش برگزیده شد وی به آنان سختی های روزشمار ورنجهای دوزخ را یادآور شد ولی فرزندانش بروی عاصی شدند... و کارجهان پیوسته بهمین روال بوده است و پاره ای ازدانشمندان گفته اند که بزرگان قریش زندیق بوده اند.

برخی از فقیهان گفتهاندکهاگر کسی زندقه راآشکار ساخت وسپس ازتسرس کشته شدن توبه کرد توبهٔ وی پذیرفته نیست. شبهریاران ایران زندیقان را میکشتند، زندیقانهمادهریهاهستندکه به پیامبران و کتابهای آسمانی باور ندارند.*

از مفاتيح العلوم خوارزمي:

زنادقه همان مانویهاند ومزدکیه هم بهمان نام معروف اند، مزدك كتابی آورد به نام زندی و درنتیجه زندیك، زندیق نامیده شدند...

از اخبار البلدان ابن فقيه:

جایگاهی که پیکرمانی درآنجا آویزان شده بوده درشمهر جندی شاپور هم اکنون زیارتگاه زنادقه است.

از اعلاقالنفیسه تألیف ابنعلی احمد ابن عمر:

درمیان قریش زندقه رواج داشت وآنرا ازحیره گرفته بودند.

از تعرير شرح اللمع اشعرى

میگوید تاکنون کسی درباره وجوب باری تعالی به بعث برنخاسته است جز باطنبان وزندیقان...

مانویان که ظاهراً به حساب هزاره ها عقیده داشتند تصور می کردند که در هزاره و اپسین زندگی می کنند و پایان کارجهان نزدیك است قصیده بسیار زیبای سعید طائی را بی آنکه وی را مانوی بدانیم دراینجا می آوریم.

" پارهای ازگفته های ابوالعلاء معری و روش زندگی وی با ماانوی کری نزدیك است مانند پرهیز وی از زنگرفتن و نخوردن گوشت و داشتن فرزند. (هذا ماجنی علی ابی...) برخی دیگر حاکی از زندقه به معنای اعم است. مانند قسم الوری قسمین و ماتوا و دامت سنة اللئما و یا:

افيقوا افيقوا يا غواة وانما دياناتكم مكر من القدما ارادو أبها جمع العطام و أوفقوا وماتوا ودامت ستة النئماء ويا:

عجبت لكسرى و اشياعه وغسل الوجوه ببول البقر وقول النصارى اليه يضام ويصلب حيا ولاينتصر وقوام اتوامن اقاصى البلاد لرمى ايحمار ولثم الحجر.

معتملاستکه اندیشه های مانویان وزنادقه وبدبینی بنیادی آنان دربارهٔ جهان آفرینش درافکار مردم رسوخ پیداکرده، وشاعران بصورت ناخودآگاه وسیله بسط و گسترش عقائد مانوی یاشبه مانوی شده اند، بویژه که در سده های نخستین هجری وضعکشور ایران درمنتهای بی ثباتی بوده روزی قتیبه مردم خوارزم راقتل عام میکرده، روز دیگر سلطان محمود شهرستان ری را به بهانه مبارزه با قرمطیان وبددینان به دست تاراج گران می سپرد، ومردم بی گناه آنرا بردارمی آویخت، یا خانواده برمکیان که بهر دلیلی بوده میان مردم محبوبیت بسیار داشتند یکسره نابود میشدند.

درآن دوران مالهرکسیبه هربهانهای بود گرفتنی بود، وخون هرکس اگرمنافع حاکمانروز ایجاب میکرد ریختنی، اندیشه احترام بهفردکه پایهاصلی تمدناست، براثر تاخت و تازهای قبائل ناتراشیده مانند غز وسلجوقی وغیرهکه ازجنوبباختری وشمال خاوری مانند بادهای طوفانزا پیوسته ویرانی وبدبختی برای مردم به ارمغان می آورند بکلی ناشناخته بود.

اينك اشعار ابوسعيدطائي

غم مخور ای دوست کین جهان بنماند راحت وشادیش پایسدار نساشد هرطرب افزای شادمان که تو بینی هیچگل و لاله ای زانیجم رخشان امتعهٔ اورمزد را پس از ایس دور خنجر مریخ سست گردد و هسرشب ساه دوان هم گسران رکاب نباشد نامیسه کردد حموش و فاذیسه ساکن ناطقه کردد خموش و فاذیسه ساکن

هرچه تو می بینی آنچنان بنماند گریسه و زاریش جاودان بنماند از صف اندوه برکسران بنماند بس چسنسبز آسمان بنماند مشترئسی درهسمه جهان بنماند از شفقش خون بر آسمان بنماند باش که چندان سبك عنان بنماند پیسر شوند و یکی جوان بنماند وین همه آشوب انس وجان بنماند

درهمين زمينه است قصيده معروف جمال الدين اصفهانى:

چو درنوردد فسراش امر کنفیکن، نه صبحبندد برسرعمامههای قصب

سرای پرده سیماب رنگ آینه گسون نهشام گیرد بسرکتف حله ی اکنسون

که پایان کار جها نرا نزدیك میداند...

قصیده دیگربسیارزیبای جمال الدین حاکی ازبینش غیرارادی مانوی گونه وی است. العدارای عاقلان زین وحشت آباد العدار الفرار ای مردمان زین دیومردم الفرار ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول زین هواهای عنن وین آبهای ناگوار مرگ دروی حاکم و آفات دروی پادشاه ظلم بر وی حکمران و فتنه در آن پیکار

حجاب دركتاب مظاهر الشعوبية في الانب العربي مى كويد:

در دوران خلفای امویها گروههای بسیاری درجهان اسلام بوجود آمدند پارهای از آنان مانند شیعه وگروه خوارج و مرجئه جنبهٔ سیاسی داشتند و پارهای دیگر مانند جبریه وقدریه جنبه مذهبی...

موالی درتکوین اینگروهها سهمی مهمداشتند، این جریانها مرهون شخصیت ویژهٔ آنانبود کههنوز تهماندهای ازآیینهای کهن درآن باقی بود. می توان فرض کرد که گرایش آنان برمنهدم ساختن ویاسست کردن شالوده دین بسیار قوی بود.

وان کرمر Van Cremer می گوید موالی درجهان اسلام نوآمدگانی بودند که همهٔ بدعت ها ساخته و پرداخته آنان بود. آنان گسترش دهندگان شك، و پاشندگان تغم اختلاف، و رواج دهندگان گفتارهای فلسفی بودند و مانویان دراین کار نقش اصلی را برعهده داشتند.

مقریزی میگوید: ریشه عصیان وشك در مبانی آیین مسلمانان رادر میان ایرانیان باید جست. ایرانیان کشوری پهناور داشتند وازهمهٔ اقوام آنروزی برتر بودند و نژاد خودرا نژادی بلند پایه می پنداشتند، تاحدی که خسودرا آزادگان و سروران می نامیدند و گروههای دیگر را بنده و بردهٔ خود می دانستند، هنگامی که دولت ایرانیان به بدست تازیان منقرض گردید این کار مطلقا برای آنان پذیرفتنی نبود زیرا که تازیان در نظر ایرانیان پست ترین اقوام بودند، و در نتیجه خواستند به روسیله ای که میسر امت تسلط تازیان را از میان ببرند... ولی هرزمان که به اسلحه دست بردند شکست میخوردند و خداوند حق را بر باطل پیروز می کرد...!

شعوبیه و زنادقه

بانویی بهنام سمیره مختارلیثی کتابی بنام الزندقه والشعوبیه نوشته، موضوع و عنوان كامل كتاب زندقه وروابط آن باشعوبيان وييروزى اسلام ونثرادعرب برآنان است، چیزی که دراین کتاب تازگی دارد این است که نویسنده آن پیروزی اسلام را با پیروزی نژاد عرب توأم کرده و تعصب نژادی شدیدی از خود نشان داده است، در صورتیکه نویسندگان عرب جن درموارد استثنائی عرببودن خودرا برخ مسلمانان دیگر نکشیدهاند، واسلام را دینهمه مسلمانان دانستهاند، وانصاف بایدداد که مورخان عرب درتجلیل از ایرانیان وایرانکهن پایکمی از ایرانیان نداشتهاند و بندرت از یادشاهان ساسانی بدگوئی کردهاند، مؤلف دراین کتاب که ازملت پرستی افراطی اعراب امروزی الهام کرفته، دراهمیت و کسترش و تأثیر زندقه بسیار تند رفته میگوید: موج بیدینی در دوران اموی پیداشد ودرعص عباسی اهمیت پیداکرد و به آنجارسید که زندیقان پرچم عصیان برافراشتند و مردم را گمراه کردند، و بطوریکه نزدیك بود زندقه بدین اسلام فائق آید. درنتیجه شیوعزندقه روش های نو، واندیشه های كوناكونكه كمابيش بادين اسلام معارض بود پديداركرديد، سميره مختارليثي معتقد است که شعوبیان میخواستند آثار گفته های پیامبر اسلام را سست کنند و کتابهای دینی را بی ارزش معرفی نمایند و کار را بهجایی برسانندکه همهٔ ادیان را باطل شمارند ومردم رأ بهبادهخواری وارتكاب كارهای ناشایست تشویق نمایند.

بایدگفتکه علمکلام و تاحدی آموزشهای صوفیان، واکنشی درمقابل اینگفته ها بود تا دعاوی زندیقان را باطل نمایند، وبه کمک استدلال منطقی استواری مبانسی دین مبین را ثابتکنند، وبایدگفت تازیان دیندار با زنادقه پیکارکردند، ومعتقدبوذند که زندیقها میخواستند پایههای اسلام را درهم ریزند وآزادی وبی بندوباری اجتماعی رامجاز شمارند وارزش اخلاقیات اسلامی را پایین بیاورند، واز جامعه باستانی ایران دفاعکنند وخوشگذرانی راتشویق نمایند، این قبیل اندیشه ها باروح اسلام معارض است، وبهانهٔ زنادقه دراین تشویق این بود که جامعهٔ کهن ایرانی به تمدن نزدیک تراست تا جامعهٔ عرب، مؤلف کتاب می گوید که جاحظ معتقد است که شعوبی بودن سرفصل زندقه است. سید مرتضی می گوید زنادقه دشمنان اسلام اند، آنان اسلام را پذیرفتند تا ازراه فریفتاری پایههای آن را سست کنند.

ثعالبي مى كويد كه زنادقه كساني هستندكه به ظرافت طبع ونازك خيالى تظاهر

میکنند، خوش لباس، پاکیزه، وجوانمرداند، ابوالملاء معری در رسالة الغفران می گویدکه زندیقان همان دهریها هستند، که گفته های پیامبران و رسالت آنان را استوار نمی دارند و کتابهای آسمانی را رد می کنند.

سيمره ليثى سيس مى كويد كه كتابهاى زنديقان اكنون ازميان رفته وآنچه كه هم باقى است به صورت دستنويس هايى استكه، به آسانى دردسترس پژوهشگران نيست مهمترین این نوع مدارك كتابهای شیعه است، ولی متأسفانه نمی توان به همه آنان اعتمادکرد زیرا کهروایتکنندگان، دقتلازم را درنقلسخنانبکار نبردهاند، وازسوی دیگر، این کتابها راکسانی نوشته اند که ازدشمنان زنادقه بوده اند، و آنجاهایی که گفته های زندیقان رانقل کردهاند تغییر و تبدیل درآن را جایز دانسته اند، سیس می گوید که زندقه درآغاز دوران عباسی یك نوع دشمنی باتازیان، و باعادات و اخلاق و کیش و آیین آنان بود، آنان روش زندگی را آنچنانکه ایر انیان به آن عادت داشتند محترم می شمر دند، وزندگانی درایرانکهن راکه باخوشگذرانی وبهرهگرفتن ازمزایای زندگی توأم بود، هنوز فراموش نکرده بودند ولی درنظر مسلمانان قشری، گرایش بهخوشیهایزندگی یك نوع دشمنی بادین اسلام بود، زیرا باده خواری و خوشگذرانی و بهره گرفتن از موسیقی وسایر پیرایه های زندگی درمیان مسلمانان مطلوب نبود، شعوبیان که نتوانستند خواستهای درون خودرا با دین تطبیق دهند بتدریج آتش را برخاك رجحان نهادند. یعنی خاطره های مرده گذشته را دوباره زنده کردند؛ دراذیان سامی خاک نشأت گاه انسان وحیوان است درحالیکه درمیان ایرانیان نور وآتش ریشه موجوداتزندهاست. سیس می گوید ازآثار بدخواهی زندیقان نسبت به اسلام یکی هم تألیف کتاب است ازسوی آنان، بهقصد بزرگداشت مفاخر مردم ایران، وستایش ازایرانیان، ونکوهش از تازیان، شعوبیها حرفه های مختلف داشتند وازکشورهای مختلف آمده بودند مانند ایران، ترکستان وروم ومصر وکشورهای دیگر تابع دولت عباسی، ولی بایدگفت كهشعوبيان ايراني درميان آنان ازنظرعده بيشتر وازنظر تأثير عميقتر بودند.

تا اینجا از شعوبیان متظاهر به اسلام سخن می رفت، شعوبیان دیگری هم بودند که ازدین کهن خود دست نکشیده بودند غالب آنها زردشتی ومانوی بودند. ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی می گوید، که زنادقه معمولا به دوبن عقیده داشتندیعنی به وجود دو مبدأ قائل بودند، ویا از پیروان آموزشهای مانی بودند، ابن الندیم می گوید زندیق به معنای اخص به پیروان مانی اطلاق می شود. زندیقان در آن دوره به دو طبقه تقسیم شدند کسانی بودند که از دین کهن ایران آشکارا پیروی می کردند.

مهدی خلیفه کوشید که ملحدان را بکشد ونژاد آنان را ازروی زمین براندازد؛ زیراکه در دورآن او کتابهای مانوی را ازفارسی و پیهلوی به عربی برگرداندند. گروه دیگر زردشتیان بودندکه برای رهایی خود ازستم تازیان نقاب اسلام را برچهره زدند ومسلمانی را لباسی دانستند که هنگامیکه به خلوت می رفتند ویا باخودی مىنشستند از تن مىكندند. آنان هركاه فرصتى دست مىداد با اسلام وعرب خدعه مىكردند. شعوبيان ازستم تازيان آنچنان بهستوه آمدهبودندكه كوركورانه باعسرب دشمنی می کردند، وچون زور نداشتند ناچار ازراه فریب پیکار می کردند، آنان عقیده داشتندکه تاروزیکه پرچم اسلام بریاست، سروری نژادعرب نیز پابرجاست، پسهرای برانداختن دولت عربباید اسلام را ناتوانکرد، ابن حزم می نویسد ایرانیان از نظر پهناوریکشور وقدرت وتسلط بردیگران، وبلندی پایه وبزرگداشت خویشتن برهمه ملتها برتری داشتند، وبهاین دلیلخود را از آزادگان وفرزنسدان مینامیدنسد. (الاحراروالابناء)، ومردمان کشورهای دیگر را بردگان خویش بشمار می آوردند، به این دلیل هنگامی که شکوه وعظمت دولتشان بدست تازیان ازمیان رفت کار بر آنان گرانآمد واین پیشآمد را بدبختی عظیم شمردند، وبرآن شدندکه باجنگ ویافریب اسلام را ازمیان ببرند، زیراکه درنظر ایرانیان تازیان پست ترین ملت هابودند، ابن قتبه می گوید که شعوبیه یاران خودراتشویق به غلو درنکوهش تازیان می کردند، آنان درته دلهای خودکافر بودند ولی ازترسشمشیر دم برنمی آوردند. ازراههای لطمهزدن بهاسلام كهشعوبيان بركزيدهبودند يكي همتظاهر بهنازك طبعي وكرايش بسوی خوشگذرانی وکارهای حرام بود. آنانفسق را آشکارا مرتکب میشدند، وروش بی بندو باری راتوصیه می کردند.

مؤلف متعصب این کتاب می گوید علت بنیادی این کار این بود که تعالیم زندیقان از تعالیم اسلام بکلی دور بود، و نتیجه آن مباح شمردن حرام و تخلف از آداب اجتماعی و طغیان سیاسی و اجتماعی بود.

ابوالفرج اصفهانی درکتاب اغانی می کوید که زنادقه به دوخدا عقیده داشتند و دستورهای مانی رابکار می بستند.

پیکار میان ملیت عرب وملیت ایرانی

عامل اول مؤثر در پیکار، تعصب غریزی موالی بود برضد عرب بطور اعم وبر ضد امویها بطور اخص:

موالی عبارتبودند از مسلمانانی که عرب نبودند. اکثریت جمعیت مسلماناندر آن دوره ازموالی تشنکیل یافته بودند بیشتر موالی ایرانیان بودند، وآنان بیشتر ازملل دیگر عرب رادشمن میداشتند، وایندشمنی و تعصب باعث پیدایش شعوبیان گردید.

هنگامیکه تازیان عراق راتصرفکردند بسیاری ازمردم آنمنطقه بدیناسلام گرویدند، آنانکه مسلمان شده بودند برطبق دستور دین مبین میبایست ازهمه حقوق مسلمانان برخوردار باشند، آنچه که برهرمسلمانی واجبببود برای آنها نیز واجب می شد، ازمردم ایرانی نژادعراق گروهی که دین کهن خودرا حفظ کردند اهل ذمه یا ذمی تلقی می شدند ودادن جزیه برآنان واجب بود.

موالی هرقبیله بهخود آنقبیله منتسبهی شد آنان درصفهای تازیان می جنگیدند...

در دوران امویان شماره موالی بسیار زیاد شدند، همچنین شماره بردگان ازراه اسیر
شدن جنگ و یا هدیه دادن. درمیان تأزیان کسلانی بودند که بجای مالیات برده تعویل
می دادند و کارمندان دستگاه دولت که باکار مالیات سرو کارداشتند اسیران را بدوستان و
زیردستان خود می بخشیدند، آنان هم بنوبه خود اسیران را به کسانی که میخواستند
می دادند و یا می فروختند.

ایرانیان اسیر هنگامیکه آزاد میشدند مولا نامیده میشدند وبهرحال شماره موالی از شمارهٔ عربان بیشترگردید.

رفتار عربها با موالی سبب شدکه آنان کینه نژاد عرب وامویان را بدلگرفتند، و رفتار امیران عرب آرزوها وامیدهای افراد غیرتازیکه اسلام میآوردند برباد داد. آنان چنانمی پنداشتندکه بآمسلمانشدن میتوانند درجامعهٔ اسلامی درردیف افرادمردان عرب جائی برای خود دست و پاکنند؛ ولی در دوران اموی حقوقی که برای آنها قائل شدند باحقوق تازیان برابر نبود، عرب خودرا از نظر سرشت و نهاد و فضیلت بالاتر از دیگران می دانست. موالی را عجم می نامید که معنی آن حاکی از داشتن نقص در گفتار است. در نظر تازیان موالی بیگانگانی بودند که خودرا داخل نژاد و دین آنان کرده بودند. تازیان دوران اموی همه اقوام را پست تر ازخود بحساب می آوردند.

وباین دلیلآنان راازکارهای ریاست وسیاست دورنگاهمیداشتند وطالیاتبیشتری ازآنان میگرفتند نتیجههمهاین عوامل اینشدکه موالی امویان رادشمن داشتند وسپس باهمهافراد تازی بخصومت میپرداختند.

درآن دوران زناشوئی میانعرب وموالی گناهی نابخشودنی بود. شاعران انجمنها ساختند موالی راهجو کردند وحتی مساجدی ساخته شدکه مخصوص موالی بود و تازیان به آنجا نمی رفتند.

عقیده عرب رویهمرفته اینبودکه نژاد عرب برای فرمانروائی وجنگ آفریده شده وموالی باید به کسب و پیشه و هنر و کشاورزی بپردازند، در نتیجه برخلاف خواست اعراب، موالی برزندگی اقتصای و اجتماعی و ادارات تسلط یافتند، و درحقیقت تمدن ساسانی رادرمیان خود ادامه دادند.

دولت اموی، اهتمامی در راه ساماندادن بهروابط میان عرب وافرادی که تابع فرمان آنان شده بودند بخرج نداد، وسیاستشان زندگانی قانوتی مردم را پیچیده ترکرد، آنان می بایست راههای صحیحی پیش پای جنگ آوران مسلمان که درایران و کشورهای دیگر پراکنده بودند بگذارد، وقواعدی را که مجاهدان مسلمان به آن آشنانبودند وضع واجرا نماید ولی دراین کار قصور کردند، وبویزه که مردم ایران پیش از پیروزی تازیان باجنبشهای اجتماعی آشنا شده بودند وازافراد ملت عرب برای درك علل ظهوراسلام باجنبشهای اجتماعی آشنان پیش از ظهوراسلام درباره این مسائل نیاندیشیده بودند.

امویان نتوانستند مصالح طبقات ملت مسلمان را تأمین کنند و دهقانان و کشاور زان ایران را با پیش گرفتن روش منصفانه، خرسند نگاه دارند؛ نتیجه این کار برخورد شدید میان ایرانیان و تازیان شد.



برزوية طبيب

درمیان نوشته های ایرانی گاهگاهی به مطالبی برمیخوریم که حاکی از گرایش های مانوی نویسنده ی آناست، مثلا درکتاب کلیله و دمنه باب برزویه طبیب را رویهم رفته میتوان متنی مانوی دانست.

اینك برای نمونه چندسطر ازآن باب را درزیر نقل میكنیم:

«العق راه دین را دراز و بی پایان یافتم سراسر مخاوف ومضایق، آنگاه نه راهبر و نه سالار پیدا... خلاف میان اصحاب ملتها هرچه ظاهرتر، بعضی بطریق ارث دست برشاخی ضعیف زده، وطایفه ئی از جهت مطاوعت پادشاهان پای بر رکن لرزان نهاده، وجماعتی برای حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان دل در پشتیوان بوده بسته و تکیه براستخوانهای پوسیده کرده و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتدای خلق و انتهای کار بی نهایت و رأی هریك براین مقررکه من مصیبم و خضم مخطی...»

سپس روش خودرا درزندگی که عبارت ازپرهیز ازقتل نفس و آزار جانوران است و تقریباً صورت کوتاه شده بیان عقائد مانوی است، بیان می کند. برخی ازپژوهندگان (مانند بیرونی) معتقد شده اند که این فصل برساخته خود ابن مقفع است، که برزویه طبیب باید در ردیف نوشته های کسانی که زندیق بمعنای اعم بوده اند، یعنی دربارهٔ اصول ادیان شك می کردند، منظور کرد.

بهرحال اینباب ازکتاب کلیله و دمنه خواه از ابن مقفع باشد خواه از برزویه با باقی باب ها فرق دارد و رویهمرفته در نوشته های خاور زمین همانند کم دارد. اینك چند جمله دیگر از باب برزویهٔ طبیب:

وصواب آنست که برملازمت اعمال خیر که زبدهٔ همه ادیان است اقتصار نمایم و بدانچه که ستوده عقل و پسندیدهٔ طبع است اقبال نمایم، پس از رنجانیدن جانوران و کشتن مردمان و خشم و خیانت و دزدی احتراز

پیوستها ۲۶۵

نمودم و... از هوای زنان اعتراض کلی کردم و زبان را در دروغ و نمامی و سخنانی که ازو مضرتی تراند زاد چون فحش و بهتان و غیبت و تهمت بسته گرداند و از دوستی دنیا و ایذای مردمان و جادوئی و دیگر منکرات پرهیز واجب، واجب دیدم و تمنی رنج غیر ازدل دور انداختم.

آزار فیلسوفان درمیان ملتهای اسلامی

ازكتاب حريةالفكر و أبطالها في التاريخ، اثر سلامه موسى

ابن سعید با استناد به گفتهٔ مقریزی می گوید _ در اندلس به همهٔ دانشها احترام می گذاشتند جزفلسفه واختر شماری، این دودانش درمیان خواص انسدلس رواج داشت، ولی از ترس توده مردم کسی تظاهر بدانستن آن نمی کرد، بعدی که اگر گفته می شد که فلان کس فلسفه می خواند و یا باعلم نجوم سرو کار دارد، فورا نام زندیق بروی می نهادند، و بر وی سخت می گرفتند واگر اصرار می کرد مردم سنگسارش می کردند و یا به امر امیران برای خرسند ساختن تودهٔ عوام کشته می شد... گاهی هم اتفاق می افتاد که سران امر به سوزاندن کتابها می دادند.

تشریفات کتاب سوزان دراندلس بسیار شیوعداشت و کاربه جایی رسید که حتی نوشته های حجة الاسلام غزالی، فقط به دلیل اینکه بامذهب شائع اندلس منافات داشت به آتش کشیده شد. کتابها و نوشته های ابن حزم که یکی از پرکار ترین دانشمندان اندلس بود به دستور معتضد ابن عباد امیرسیویل (اشبیلیه) خاکستر شد، بنحوی که از ۶۰۰ جلد کتاب که نوشته بود، اکنون جزیك یا دوکتاب چیزی دردست نیست.

این رشد فیلسوفی بودکه به فلسفه ارسطو زندگی تو بخشید _ اومیگفت ماده ازلی است ولی روان ایدی نیست.

ابن رشد کتاب تمهافت التمهافت را در پاسخ غزالی نوشت. غزالی با تألیف کتاب تمهافت الفلاسفه و تمقیب روش ضد فلسفی و فلسفه و دانش و پژوهش علمی را در خاورزمین برای قرنمها محکوم ساخت.

فقیبهان اندلس هنگامیکه از اندیشه ها ونوشته ها وگفته های ابنرشد باخبس شدند، منصورخلیفه را ازفساد عقیده وی آگاه ساختند. منصورفرمان داد که ابنرشد بهشهر کوچکی در نزدیکی قرطبه برود و گروهی دیگر از دانشمندان که به یاددادن و فراگرفتن فلسفه و (علوم الاوائل) اشتغال می ورزند به جاهای دیگر تبعید شوند... بعدها یکدسته از بزرگان اشبیلیه (سویل) به سود این گروه شهادت دادند و نظر منصور در بارهٔ وی و یارانش برگشت.

مطلبی که این رشد برای تبرئه خودعنوان کرد این بودکه حقیقت جنبهٔ دوگانه دارد اگر به جنبهٔ دینی توجه کنیم درآن صورت باید داستان آفرینش و جاودانی بودن روح و برانگیخته شدن مردگان را در روزشمار باورکنیم ولی در صورتیکه حنبهٔ علمی مسائل درنظر گرفته شود ناچاریم فقط مسائلی راکه حس و عقل به استوار بودن آن حکم میکند باورکنیم.

سلامه موسی می گوید که بطلان این سخن نیازمند اثبات نیست زیرا که نمیتوان مدعی بود که جمع پنج بعلاوه پنج (0+0) بامداد ده میشود و پس از نیمروز پانزده با این سخن سالها درفرانسه جزو مسائلی بودکه در دانشگاه در سداده می شد.

داستان سهروردی هم ازمواردی است که بمناسبت آزار دانشمندان می توان بمیان کشید، سهروردی هنگامی که کشته شد جوانی سی وشش ساله بود.

مردی به نام شیخ فخرالدین دربارهٔ او گفته بود «این جوان چه باهوش است و سخنور! سهروردی در دوران ما همانند ندارد، ولی چون در سخن بسیار دلیراست و بی باك، می ترسم جانش به خظر بیافتد،» سهروردی به این گفتهٔ اعتنانكرد و در نتیجه وی را به دمشق بردند و در آنجا فقیهان گفتند، اگر این مردزنده بماند عقیده منه هبی ملك الظاهر فاسد خواهد شد. در نتیجه صلاح الدین نامه ای بفرزندش ملك الطاهر نوشت (بخط قاضی الفاضل)، و گفت این شهاب الدین را باید کشت او را نمی توان آزاد گذاشت شهاب الدین، بامیل خود، برای مردن زندان مجرد را برگزید و در آنجا براثر تشنگی و گرسنگی در گذشت. (خوشبختانه از آثار سهروردی آنچه که به دست آمده به همت استاد گران مایه هانری کربن و دانشمند گرامی آقای دکتر سید حسین نصر به چاپ رسیده است).

درئوشته های وی آثاری از دین باستانی ایران وجود دارد.

فرمان خليفه دربارة منعاشتغال بهفلسفه دراندلس

در قلمرو اسلام رویهمرفته مدارا با صاحبان عقائد وپیروان کیشهای غیر از اسلام رواجداشت ولی چون این مدارا مبنای قانونی استوار نداشت چگونگی وشدت و ضعفآن به هوس امیران و پادشاهان بستگی داشت، گاهی اتفاق می افتاد که پس از دوران معتد تسامخ، سختگیری های بیجا شروع می شد، مردمان را زندانی می کردند وکتابها را می سوزاندند.

می توانگفت که دراندلس سخت گیری بیشتر از سرزمین های خلفای بغداد بود. نمونه این سخت گیری فرمانی است که دربارهٔ منع اشتغال به فلسفه صادر شده بود.

پس ازآنکه ابنرشد ازاندلس تبعید شد، منصور خلیفه، فرمانی میان مردم پخش کرد وامردادکه درآینده هیچکسنباید بافلسفه سروکار داشته باشد.

اينك خلاصه فرمان:

در روزگاران گذشته گروهی در دریایپندارها به شناگری پرداختند، جمعی از عوام پیرو آنان شدند، درحالیکه آن افراد به خدای جاودانی توجهی نداشتند و درمیان آنان کسی نبودکه مسائل مشکوكرا از معلوم جداکند، آنان نوشته های خود را درمیان مردم پراکندند درحالیکه برگها و معانی اش همه مغلهر روسیاهی و تاریکی بود. فاصلهٔ میان این گفته ها باشریعت پاك، مانند فاصلهٔ آغاز و پایان جهان بود یعنی اختلاف میان این گفته ودین مبین بیش از اندازه بود.

آنان معتقدندکه خردتر ازوی پندارها است وحق برهان آناست، با اینهمه اینها درمورد قضیهٔ واحده به فرقه های گوناگون تقسیم شدند، وهرکدام شکلی ویژه وراهی را برگزیدندکه هرچه پیشتر می رفتند ازیکدیگر دورتر می شدند، آری خداوند این جمعیعنی فیلسوفان را برای آتش دوزخ آفریده وباین دلیل همه راه دوزخیان را پیش گرفتند.

آنان در روز رستاخین درپیشگاه خدا مآخوذ اندیشههای خودخواهند بود ومسؤول گمراهی کسانی که پیرو آنان شدند.

درمیان پیروان این راه و رسم، اهریمنانی آدمنما پیدا شدندکه به گمان خود باخدا وبندگانوی فریفتاری می کنند، درجالیکه آنانخودرا می فریبند و درك نمی کنند، اینان برای دین اسلام زیانمند تر از اهل کتاب اند.

این دسته در رخت و ریغت و زبان پیرو مسلمانان اند ولی درباطن و از راه دروغ

پردازی دشمن امتخدا هستند...

ماپس ازآنکه از تبهکاریهای اینقومآگاه شدیم، آنانرا دشمن داشتیم برانداختیم آنچنانکه مؤمنان را دوستخدا انگاشتیم ونواختیم. سپس گفتیم خداوندا دینتوحق و یقیناست و بندگان توکسانی هستند که درزمره پیروان دینمبیناند.

فیلسوفان (۱) ازآثار بزرگی وآیات تراشناختند ولی دیدگانشان از دیدن معجزات تو غافل ماندند.

نوشته های آنان را دور انداختیم وپیروان ویارانشان را هر کجاکه رفتند بدست آوردیم ازمیان بردیم.

(ازکتاب حریةالفکر وابطالها فیالتناریخ) از سلامه موسی چاپ قاهره

يزيدىما

یزیدی ها ظاهراً از غلاه گنوسیان هستند ولی چون از مبانی فلسفی گنوسی بریده شده اند عقائدشان جنبهٔ عوامانه و بی سروته پیداکرده.

احمد تیمورپاشنا دررساله ای که به نام الیزیدیه ومنشانعلشهم (قاهره، ۱۳۵۲ ق) نوشته می گوید که یزیدی ها گروهی از صوفیان بودند که آنچنانکه ابوحفض عمر در عوارف المعارف دربارهٔ آنان گفته است دچار گمراهی هستند و سرانجام منکر حدود و احکام می کردند و ازجرگهٔ مسلمانان بیرون می روند...

درنتیجهٔ اینگمراهیها گروهی ازآنان ازابلیسهواخواهی میکنند و ویرا از گناهیکه سرزده یعنی نافرمانی درمسورد سجدهٔ بهآدم تبرشه مینماینسد... در شرحنهجالبلاغه ازابنابیالحدید آمدهاستکه ابوالفتح احمدابن محمدالغزالی برادر محمد غزالی که سخنگوی توانا و واعظی زبانآور بود به بغداد رفت و درسخنوری راهینو پیش گرفت، باینمعنی کهوی پیوسته از ابلیس تجلیل میکرد کههر کسی که ابلیس را سرور موحدین باید شمرد، سپس روزی در منبر گفت که هرکسی که توحید را ازابلیس یادنگیرد زندیق است، زیراکه بهاوفرمانرسیدکه بهآدم سجدهکند، وی ایندستور را نپذیرفت وگفت منجزبه سرورخودم بهکسی نمازنبرم وجز در درگاه خداجایی تعظیم نمیکنم... روزدیگر گفت: موسیخواست خداوند را ببیند و رازنی) گفت پاسخرسیدکه توهرگز مرانخواهی دید (لنترانی)... آری طرزکار خدا اینچنیناستآدم را برمیگزیند وسپس روسیاهشمیکند وازبهشت میراند. موسی رابهطور دعوتمیکند وسپس دشمنان را بروی برمیانگیزد... ایناست رفتار خدا با

...نظام عقیده داشت که خداوند توانایی برای آفرینش بدی و پلیدی ندارد ولی شیطان هم بدی و هم خوبی را می آفریند...

احمدغزالی ضمن بزرگداشت از شیطان به این شعر اشاره کرد: ولست بضارع الاالیکم واماغیرکم حاشا وکلا یزدیان که محتملا شاخهای از گنوسیان هستند کتابی دارند به نام مصحفرش یعنی «قرآنسیاه» (رش به کردی بمعنای سیاه است).

شیطان را ملك طاووس خوانند. می گویند خداوند دریوام الاحد فرشته ای آفرید و نام وی را عزازیل گذاشت و در داستانهای پیغمبران گفته شده: ابلیس در آسمان هفتم در كار عبادة مجتهد بود، ودر آسمانها وزمین یك وجبجا نماند مگراینكه وی در آنجا به خداوند سجده كند. باین دلیل وی را طاووس فرشتگان گفتند، ابلیس سرور كروبیان و روحانیان و رئیس گنجوران بهشت بود.

دربارهٔ یزیدیها درکتاب Le diable Promu Dieu ، تألیف جلال نوری (چاپ اسلامبول، ۱۹۱۰) آمده است:

گروههایی از یزیدیها در استانهای حلب و دیاربکر در شهرستان شیخان (در حدود ۱٦٠٠٠) نفر زندگی میکنند، شماره آنان درگذشته بیشتر بوده ولی عثمانیها چندینبار بهکشتار دستهجمعی آنان دست زدهاند.

شیطانپرستان ساکن سنجار مردمانیخشن وبیرحمهستند وباهمه پیروان کیشهای دیگر دشمنی میورزند و به آنان حمله میکنند از کاروانیان و مسافرانخاوه (: حقاخوت؛) مطالبه میکنند.

نوری که ظاهراً از عمال دولت عثمانی بوده از یزیدیها بدگویی می کند و بدلیل اینکه به دولت مالیات نمی دهند آنان را یاغی می نامد.

از ۱۱۹۰ هجری به بعد لشکریان دولت عثمانی چندین بار به یزیدیها حمله کرده و ولایتشان را خراب کردند و گروهی از آنان را کشتند و حتی زیارت گاههایشان را (مثلا گورگاه شیخ عدی) ویران کردند.

نویسنده کتاب پسازآنکه تهمتهای زیادی بهیزیدیها میزند واقدامات دولت را درقلع وقمع آنان توجیه مینماید، سرانجام میگوید که یزیدیهای شیخان کشاورزان بسیار کاری هستند و هرگز خلف و عده و بدقولی از آنان سرنمی زند.

یزیدیها درسرزمینی بسیار زیبا زندگی میکنند، مردائی بلندبالا و نیرومند هستند... یزیدیها از پناهندگان تا پای جان حمایت میکنند...

عقاید مذهبی یزیدیها برطبق گفته نوری:

خداوند درآغازكار آفرينش طوطى راآفريد وسپس ازپرهاى آنكوهما ورودها

و از نقش وی فضا و از دودش آسمان را پرداخت، سپس ایزد سقف آسمانهارا بی آنکه نیازی به ستون و تیر داشته باشد برافراشت، و با جوهرخود آفتاب و ماه و سپیده دم و شفق و ستارهٔ سحر و اختران و هفت آسمان را بوجود آورد. سپس هفت فرشته آفرید که هرکدام جلوه ای از وجود خدا هستند.

نخستین وبزرگترین فرشته ها شیطان بودکه به گناه خودپسندی به دوزخ فرستاده شد. شیطان هفت هزارسال در دوزخ ماند وبااشك خود هفت کوزه را پر کرد، خداوند شیطان را بخشید وسپسچون فرشته ها عصیان کرده بودند شیطان را رئیس آنان کرد و ملك طاوس لقب داد و وی را باخود برابر گرفت.

سپس آدم وحوا آفریده شدند ولی پس از ده هزار سال نثرادشان ازمیان رفت و جنها جانشین آنان شدند و این جریان پنج بار تکرار شد.

آدم وحوای واقعی هنگامی که آفریده شدند دربه شت جایگزین بودند ولی شیطان که نیمی ازآن خدا و نیمی دیگر اهریمن است به خداگفت سرتاسر زمین از سکنه خالی است و تو آدم را در بهشت جا داده ای، وسوسه های شیطان مؤثر شد و از میوهٔ شجرهٔ ممنوعه چشید و به زمین افکنده شد. یزیدیها دو کتاب مقدس دارند: مصحف رشیعنی کتاب سیاه و جلوه، این دو کتاب را به کسی نشان نمی دهند و می گویند این دو کتاب در جریان پیش آمدها از میان رفته است. نوری معتقد است که درپاره ای از راه و رسم های یزیدی گری آثار دین مسیح و درپاره ای دیگر آثار دین یهود و دوگرایی دیده می شود.

درمیان یزیدیها طبقات مختلف موجود است: میرها که بعقیده یزیدیها از بازماندگان شیخ عدی و در ردیف سروران یزیدیان هستند.

سالخوردگانکه عمده دار تشریفات مذهبی هستند، پیرها وشیخها مراسمعروسی وروزه و نامزدی را اداره میکنند. مقامات و عناوین دیگر هم هستکه کوچك یاگوگچك و قورال و مرید نامیده میشوند.

فقیران آخرین دسته از یزیدیها هستند که در نظر مردم مقدساند و با دریوزه زندگیمی کنند.

•

ازتشریفات مهم آنان زیارت ملك طاوس است که مظهر شیطان است و بشکل خروس ساخته شده. ملك طاوس را در آبادی ها می گردانند ومردم به زیارت آن

میشتابند _ زیارت ملك طاوس بارقص وسماع توام است.

شیخ عدی درنظر یزیدیها همتا و انباز ملكطاوس و یزدان است. به بچهها در هفته اول پس از نوروز غسل تعمید سانندی داده می شود. یزیدیها ازدیدن مسلمانان درحال نماز پرهیزدارند و به مسجد نمی روند ولی کریاس کلیساها را می بوسند.

يزيديمها ازگفتن واژه ابليس، شيطان، رجيم، اهريمن گريزاناند.

ابن العماد در شكر ات الذهب (ج ٣، ص ١٤٩) مى كويد:

عبدالیزیدیونالشیطان و ترکوالله و حجتهم فی ذلك ان الله یعب الغیر بطبیعته فلا حاجة لاسترضائه و عبادته اما الشیطان فهو مجبول علی الشر و هو اذن اولی بالعباده و الاسترضاء فی نظرهم (: یزیدیان پرستش شیطان راجانشین پرستش خداکردند. دلیل یزیدیها این بودکه خداوند به اقتضای سرشت و نهاد خود خوبی را دوست دارد و نیازی برای راضی کردن و پرستش وی درمیان نیست ولی شیطان آنچنان موجودی است که بنیادش بربدی است و ناچار (برای رفع شر) باید وی را پرستید و وسائل خرسندی خاطرش را فراهم ساخت.

سیمای آسیا

رنه گروسه René Grouset عضو فرهنگستان فرانسه ، یکی از بزرگترین خاورشناسان فرانسه بودکه اخیراً درگذشت. وی کتابهای مهمی دربارهٔ تاریخ مغولها واقوام دیگر آسیای مرکزی نوشته، کتاب معروف وی بهنام قلمرو دشتها Empire des stepes (که گویا بفارسی ترجمه شده) تاریخ کوچها، ولشکرکشیها در مرکز آسیاستکتابکوچك دیگری دارد بهنام ایران برونی Iran Exterieur که گزارش هنر فرهنگ ایران است دربیرون از مرزهای ایرانیکنونی.

درکتاب سیمای آسیا که ناتمام مانده ویکی از همکار انش فصلهای آخر آن را نوشته است، دربارهٔ ملت عرب و ترك و ایران بعث هایی کرده و تأثیر حوادث مربوط به زندگی این ملتها ونقش هرکدام را در تاریخ بشریت تعین کرده است.

نوشته های گروسه سیمای تتبع با حواشی و تعلیقات ندارد، بلکه ترکیب و تفسیر حوادث و نتیجه گیری ازآن است.

با برسرکار آمدن ساسانیان، شاهنشاهی باستانی ایران تجدید گردید، ودرنتیجه دین زردشت که در دورانهای پیش ازپادشاهان ساسانی، یعنی در دوران پادشاهان هغامنشی واشکانی بهدلیل گسترش معدودش دین همگانی مردم ایران نبود، آیین رسمی کشور پهناور ایرانگردید، وکتاب اوستا کتاب دینی مردم ایران شد، آیینزردشتی بانظام دقیق و طبقه بندی مقامات مذهبی واصول استوار وروشن دینیاش، قدرتی، همتای قدرت دولت پیداکرد. در نتیجه درآن روزگار، دستگاه دولت ساسانی، دستگاه نیرومندی شد که از همکاری دینی استوار، برخوردار بود، چهاکثریت مردم دین زردشت را پذیرفته بودند، وسازمان موبدان و هیربدان پشتیبان ویار دولت بود. این وضع تاحدی همانند وضع اسپانیا در دوران پادشاهی فیلیپ دوم بود، که درآن، دستگاه شهریاری ازدین کاتولیك و دین کاتولیك ازشهریار نیرو می گرفت. و دولت و دین همکار و پشتیبان یکدیگر بودند، در ایران هم در دوران شاپور و خسرو، دین زردشت پایهٔ اصلی دستگاه دولت بود، می توان گفت که ملت و کشور ایران در طول تاریخ خود هرگز مانند دوران ساسانی, یگانه نبوده زیراکه دین و دولت و نثاد پادشاهان همه خود هرگز مانند دوران ساسانی, یگانه نبوده زیراکه دین و دولت و نثاد پادشاهان همه خود هرگز مانند دوران ساسانی, یگانه نبوده زیراکه دین و دولت و نثاد پادشاهان همه خود هرگز مانند دوران ساسانی, یگانه نبوده زیراکه دین و دولت و نثاد پادشاهان همه

ایرانی بود واز سرزمین ایرانشهر برخاسته بود.

پادشاهان دودمان ساسانی مردمانی بیمدارا وسختگیر نبودند وپیروان آیینهای مختلف کمابیش آزادانه عقاید مذهبی خودرا بکار میبستند مثلا دربخش جنوبشرقی برخی ازرعایای دولت ایران ازنژاد سامی بودند و پیرو فرقههای سوریهای دین مسیح (مونوفزیتها و نسطوریها).

فرهنگ و زبان آرامی درایران ساسانی رخنه کردهبود و در دربار تیسفون گروهی دبیر و عالم و پزشك آرامی مشغول کار بودند. جامعه ی ترسایان نسطوری آنچنان در قلمرو ساسانی پراکنده شده و پیروان فراوان پیداکرده بودکه می توان دین ترسایی نسطوری را دین دوم کشور بشمارآورد (پساز دین زردشتی).

در دوران شاهنشاهی ساسانی، آیین مزدیسنا آیین رسمی و همگانی مردم ایران بود و دولت ساسانی خودرا نگهبان و حامی آن میدانست، ولی آزبررسی تاریخ آن دوره می توان استنباط کردکه نوعی ناخرسندی روانی وجویندگی و نگرانی دربارهٔ دین در ایران وجود داشت، و بصورت ادواری پیدا و نهان می گردید و درنتیجه درروح نژاد ایرانی یکنوع سرکشی و نافرمانی و شك پیوسته حکمفرما بود. یکی از دلایل وجود این یدیده بیدایش و گسترش عجیب آیین مانی در ایران است.

مانی (۲۱٦-۲۷۷ میلادی) مظهر پیوند دو محیط ودو دوران است، وی که از نژاد خالص ایرانی بود (شایدهم ازخاندان پادشاهی اشکانی) ، دربابل متولد شده، مردم این منطقه از نژاد سامی بودند، پارهای از پژوهشگران مانی را ایرانی نمی دانند ولی دلیل قاطع برای این ادعا ندارند، زیراکه بعید است که شاهپور شاهنشاه ایران ازمردی که نه ایرانی بود و نه زردشتی، حمایت کند. زبان آرامی و سریانی که زبان آثار مانی است تا حدی جنبهٔ زبان علمی داشته، و در منطقهٔ بابل و سواد هم مطمئنا گروه مهمی از ایرانیان زندگی می کردند، واگرساکنان این منطقه همه از نژاد سامی می بودند ساسانیان تیسفون را مقرحکومت قرار نمی دادند، دین ترسایی در غرب و جنوب غربی ایران گسترش یافته بود و در نتیجه مانی علاوه بر تأثیر پذیری از محیط معنوی بابل یعنی آیین ترسایی، چون به هندوستان هم سفر کرده بود، ناچار از دین و عادات آن سرزمین نیز تأثیر پذیرفته بود.

براثر این عوامل گوناگون مانی دینی بوجود آورده بودکه ترکیبی ازچند دین بود،

۲۷۶ مائی

ولی ویبیشتر ازهمه ازدین زردشت واندیشهٔ پیکار بدیباخوبی وتاریکی باروشنایی الهامگرفته بود، مانی ازدین زردشت واندیشهٔ پیکارپاکی باپلیدی نتیجه گرفته بود که اهریمن موقتاً در پیکار پیروز شده است وجهان مادی ساخته و پرداخته اهریمن است وجنبهٔ اهریمنی دارد ولی سرانجام خدای نیکی، پیروز خواهد شد وجهان مادی که محکوم بزوال ونابودی است درهمخواهد ریخت.

مانی ازدین مسیح وآیین بسودا هم مطالبی اقتباسکرده بودکه بسه معتقداتش قیافه ای گنوسی می داد...

آیین مانیکه تحریف شدهٔ سه آیین مختلف بود درمیان پیروان هرسه آیین دشمنانی کینه توز وسرسخت پیداکرد، در هردوجهان مزدایی ومسیحی مانویان تعقب شدند، و آزار و شکنجه دیدند، بااینهمه گسترش این دین و اقعا مایهٔ تعجب است، کارگسترش دین مانی درغرب بجایی رسیدکه سنت آوگوستین که یکی از قدیسین بزرگ دین مسیح است دین مانی را پذیرفت، و در بالکان نهضت بوگومیل ها، و در بخش نیمروزی فرانسه جنبش کارتاژها و آلبیژوها را بوجود آورد.

در بخش خاوری ایرانهم ترکهای اویغوری به کیش مانی گرویدند وازسال ۲۹۷ تا ۸٤۰ میلادی دین مانی دین رسمی بخشی از ترکستان شد، سپس درچین در دوران سلسلهٔ پادشاهان Tang چندین جامعهٔ مانوی تشکیل شد، کوشش درراه جستجوی حق ونگرانی افکارکه مانوی گری مظهر آن بوده دنباله پیدا کرد وبصورت آیین مزدك نمایانگر ناخرسندیهای اجتماعی شد. مزدك دین آور قاطع و تندروی بود که دلیرانه راه ورسم های موجود را در همریخت وراهی که وی برای اصلاح تباهیهای جامعه پیشنهاد کرد آنچنان پیشرفته و انقلابی بود که همین امروزهم مسوجب شگفتی است، مزدك بامتیزه جویی و پیکار، و بکاربردن جنگ افزار مخالف بود وی همهٔ مردم را برابر می دانست و یك نوع روش اشتراکی راستین یعنی تقسیم اموال را توصیه می نمود.

قباد پادشاه ساسانی مدتی پیرو مزدك كردید ولی سرانجام ناچار شد نظر خودرا با منافع طبقهٔ توانگر تطبیق دهد، درنتیجه مزدك كشته شد ومزدكیان از همه جا رانده شدند.

ازفراز بلندی های کوهستان زاگرس، پشته ایران برمنطقهٔ معروف به هلال خصیب (عربستان آباد) Arabia Felix و ازبالای پامیر برزمین های پست ترکستان چینی

ناظراست، در دوران ساسانی تمدن بلندپایه ایرانی درکشورهای باختری درزندگانی مردم سرزمین میان رودان (بینالنهرین) وحتی مصر وخاورزمین علاوه برافغانستان (که ازنظر جغرافیایی دنبالهٔ ایران است)(۱) تا مرزهای چین تأثیر بخشید، درقلمرو هنرهای زیبا، مسیحیان خاوری و بوداییهای آسیای مرکزی، از نقش و نگارهای ایرانی تقلیدکردند، ودر سرزمین مصرهم تأثیر نقوش ساسانی در منسوجات قبطی دیده میشود.

درنيمهٔ دوم سدهٔ پنجم ودريايان ينجاهسال يادشاهي خسرو انوشيروان، دولت ساسانی در اوج شکوه وعظمت بود، در باختر، امیراطوری روم براثر ایلغاارهای تیر های نثراد ژرمنی استواری و نفوذ خودرا ازدست داده بود، ودرشبه جزیره بالکان بزحمت می توانست درمقابل رخنه اسلاوها مقاومتکند، ولی درآسیای میانه، قدرت شاهنشاهی ایران معارض نداشت، پیکریادشاهان ایران، خواه برروی سنگهای کوهها، خواه برروی ظروف سیمین، که اکنون در موزههای اروپا نگاهداری میسود، وخواه در شاهنامه بصورت یلان مردافکن و شیراوژن نموده شدهاند. کاخهای تیسفون وجلال و شکوه دربار شاهی ودلیری ونیرومندی شهسواران ایران، تازیان سرگردانی راکه درجنوبغربي پایتخت ساسانیان درگشت وگذار بودند آنچنان مرعوب ساختهبودکه آنان هرکز یارای اینکه از دشتهای بی حاصل و به آبانهای سوزان عربستان بسرون به ایند و بهایران آباد ونیرومند بتازند نداشتند، آنجنانکه در شمال شرق ایرانهم شبانان جنگاور ترك، آرزوی شكست باروهای شهرهای خراسان را به گورمی بردند. ولی براثر همكارىءوامل كوناكون درمدت كوتاهي، آن سازمان باشكوه درهم ريخت ورشته شاهنشاهي که بخشهای ایران را بهممی پیوست، از هم گسیخت، ایران براثر دوجنگ، آنچنانکه دریایانکار هغامنشیان وحملات اسکندرهم پیش آمد، ازتازیان شکستخورد، شکست ایرانیان ازتازیان بمراتب ویرانگرتن و ژرفتن ازشکستهای ایسوس واربیل بود، يونانيان ديني همراه خودنياور دهبو دندو درنتيجه كشوركيري هاى آنان اكرساز مان سياسي ایران را درهم ریخت، سازمان اجتماعی وتشکیلات خاندانها و اندیشه های دروئی مردم دست نخورده ماند، درحالیکه سیهچردگان ژولیدهمو، که از ژرفنای بیابان بیرون آمده بودند، علاوه برقدرت سیاسی، دینی را هم برای ایرآنیان ارمغان آورده بودند. این دین مظهر همهٔ نیروی درونی مهاجمان عرب و معرك واقعی آنان درجنگ و کشورگیری بود.

ازنظر زبانی و تاریخی و نژادی هم!

حملهٔ عرب و قبول اسلام ازطرف ایرایان بیشتر از استیلای ژرمنها در روم میانی، زندگی ایرانیان را برهم زد زیراکه ژرمنها بجای اینکه دین نوی به روم تحمیل کنند، خود مسیعی شدند، ودین رومیان را پذیرفتند. پذیرفتن دین اسلام از نظر معنی برای ایرانیان پیشرفتی بود ولی عامل این پیشرفت پیروزی گروهی مردم ناتر اشیده و دور از عوالم فرهنگ و شهریگری بود.

از نظر سیاسی ایران درمدت یك قرن شكسته شد ولی دینی كه ره آورد ملتی وحشی بود باگرایشهای معنوی ملت ایران معارض نبود، توحید اسلامی معنویات مزدایی را تأیید كرد، آنچنانكه توحید ترسایی رومی معنویات یونانی را تكمیل كرده بود. تازیان درایران نقش همانند یهودیان در روم بازی كردند، باین ترتیب دوبار پشت سرهم، ژنی نژاد سامی ازراه تورات وقرآن مجید در زندگی ملل كهن سال هند و اروپایی تأثیر بخشید.

آری چه بسا آشفتگیهایی که بیگانگان در زندگی ملتها بوجود می آورند، سبب می شود، که ملتها به امکانات خود بهتریی می برند.

تصور می شدکه کشور روم پس از آنکه بجای ژو پیتن (زاوش)(۱) یمهوا را پرستش کرد ماهیت اصلی خودرا ازدست خواهدداد، آنچنان که بیم می رفت که ایران هم پس از پذیرفتن خدای اسلام بجای اهورامزدا، سیمای تازه ای پیداکند، و باخودبیگانه گردد، ولی در روم خدای مسیعیان بتدریج شکل وصفات ژو پیتر را پیداکرد و درایران هم خداوند بزرگ مسلمانان همانند خدای یگانه زردشت گردید فرشته ها ودیوهای دین زردشت هم آنچنان که دردین اسرائیل تأثیر بخشیده بود، دردین اسلام باعناوین دیگر جا برای خود پیدا کردند.

تکانی که قبول دین نو وعقاید دور از روحیه ایرانیان در بنیاد زندگانی ایران داد، باعث شد که اندیشه های ایرانیان از حال یک نواختی ورکود بیرون آمد، ومسائل اخلاقی بصورت پیچیده تر مطرح گردید، ایرانیان پیرو دین زردشت که مسائل دینی را حل شده می دانستند رویهمرفته گرایشی بسوی بحث وجستار در مسائل معنوی نداشتند ولی پس از آنکه مبائی دین کهن در هم ریخت خود رامجازدانستند که دربارهٔ مسائل اصلی شک کنند و ازخود پرسشهایی بکنند و پاسخ بخواهند و در مورد عوالم معنوی و محسوسات آزادانه تر و آشفته تر بیاندیشند، یعنی مردمانی زنده تر و شوریده تر به بار آمدند و در نتیجه سطح آندیشهٔ ایران مسلمان از ایران ساسانی بالاتر رفت آنچنانگه

1. Zeus, Jupiter

در رومهم معنویات مردم ایتالیا درقرن ۱۵ میلادی بادوران قیصرها قابل قیاس نبود. غالباً پیش میآیدکه درداخل یكکیش جمانی هرملتی برایخود روش ویژهای را برمیگزیند، کیش پروتستان بااینکه مدعی مراعات تورات است کیش ویژه نژاد ژرمن است آنچنانکه ایران توانست ازکیش شیعه استفاده کند و مذهبی ملایم طبع منت ایران را بیذیدد.

شیعیگری درآغاز کار نهضت تازیان بادیهنشین برضد خلفای اموی بود، امویان بسیار زود ازراه ورسم زندگی بیابانیان دستکشیدند وزندگی پرشکوه و تجمل رومیان را پذیرفتند و به این دلیل میان امویان و بادیه نشینان اختلاف در طرز اندیشه و زندگی پیش آمد.

از تصادفات عجیب تاریخ اینست که دلبستگی به خاندان پیامبراسلام وسیلهٔ گردهم آمدن مردم ستمدیدهٔ ایرانشد. مرکز واقعی نهضت سرزمین خراسان بود. خراسان ازمرکز خلافت عربی دور بود و به این دلیل صفات ایرانیگری درآن تاحدی دست نخورده مانده بود، بخش مهم سپاهی که امویان را شکست داد از کشاورزان ایرانسی خراسانی تشکیل شده بود.

درسال ۷۵۰ میلادی امویان شکست خوردند ولی بجای فرزندان علی که درنظر شیعیان وارث حقیقی پیامبر اسلام بودند عباسیان دستگاه خلافترا غصب کردند، بااینهمه پیروزی عباسیان تا حدی، پیروزی ایرانیان بود.

عباسیان شهر بغداد را پایتخت قراردادند. دربغداد باپیروی از روش پادشاهان ساسانی حکومت کردند. حکومت خلفای عباسی حکومت ایرانی عربی بود.

رستاخیز سیاسی ملتایران با رستاخیز ادبی شگرفی توأم بسود. اینرستاخیز مرهون همت مردمایران خاوریبود، درایران باختری یعنی درمرکز پادشاهی برشکوه ولی منقرض ساسانی، ویرانی وستمگری آنچنان سازمان اجتماعی وفرهنگی را درهم ریختکه از فرهنگ وسامان اداری وآبادی نشانی برجای نماند.

ادبیات و شعر ایرانی که در منطقه فراسوی آمو رشد کرد و گسترش یافت، چندان و امدار ادبیات عرب نیست، شعر یران با استفاده از عروض عرب توانست راهی مستقل پیش بگیرد. بحور شعر فارسی از بحورعرب اقتباس شد ولی روح و طرز تفکر ایرانی شعر نوی بوجود آورد که با شعر عرب قابل قیاس نیست دراین دوران، شعر فارسی دوران طلایی خودرا طی کرد.

شاهنامه که ریشهٔ اصلی آن خدای نامه ساسانی است به زبان دری ایران خاوری

به شعر درآمد، شعر درایران دیگر شباهتی باشعر عرب نداشت و شعری بود ایرانی و قارسی، شعرایرانی در طول چندین قرن درماورای مرزهای ایران، یعنی درمیان ملت شدو کشور هندگسترش یافت. در طول چندین قرن درقلمروی پهناور مرود وغزل و حماسه به زبان فارسی خوانده خواهد شد. و زبان و شعر فارسی زبان دلهای مردم جود.

پارهای ازدانشمندان وفیلسوفان زبان تازیان راهنوز بکار میبردند،بزرگترین فیلسوفانی کهبزبان عربی کتاب نوشتهاند ایرانی بودهاند مانند ابوعلی سینا و غزالی وغیره. روشنفکران آن دوره خواه عربی نویس و خواه فارسی نویس رویهمرفته از فرزندان کشور باستانی ایران بودند.

بدبختانه هنگامیکه رستاخیز ملت ایران اوج میگرفت ونژاد ایرانی درهمهٔ قلمروهای اندیشه وخرد استادی واستعداد خودرا ثابت میکرد استقلال ایران دوباره بخطر افتاد و ترکها برسرزمینهای مسلمانان مستولی شدند.

یکی از موضوعهای اصلی شاهنامه پیکار میان ایران و توران است. ایرانکشور کشاورزان ده نشین و یاشهر نشینان هنرور و صنعتگربود. توران سرزمین دشتهای پهناور و گروهی چادر نشین جنگاوربود، در ادوار باستانی توران سرزمین ساسها و سکیتها بود این اقوام همه از نثراد ایرانی بودند ولی چون محکوم به زندگانی دربیابان بودند باایرانیان کشاورز شهر نشین برخوردهایی داشتند.

اسکیتها و ایرانیان برادر بودند ولی برادرانیبودند که دشمن یکدیگرشده بودند، اختلاف در طرز اندیشه وروش زندگی میان بیابانگردان و کشاورزان روزی شدیدتر و آشکارتر شدکه بیابانگردان ترك جانشین سغدیان و تورانیانگردیدند.

هنگامیکه فردوسی به نظم آوردن شاهنامه را آغاز کرد دودمان ایرانی نژاد سامانی نومیدانه درمرزهای سیردریا میجنگید، تا ازفشار ترکانیکه به سوی زمینهای آباد خراسان درحرکت بود بکاهد آنچنانکه رومیان سدهٔ چهارم زیر فشار قبایل فراسوی رود رن ناتوان شدند، ودست ازمبارزه کشیدند.

درگرانهٔ سیردریا مانند کرانهٔ رود رن باروهای تمدن درهم نشکست ولی برائر رسوخ صلحجویانه بی تأثیرشد. در دربار سامانیان ودردستگاه خلفای بغداد سربازان مزدور ترك روزبروز بیشتر شدند سرانجام مزدورانی که در دربار سامانی ها بودند بر امیر سامانی شوریدند و حکومت مستقلی درایران خاوری تشکیل دادند، بطور خلاصه می توان گفت هنگامی که فردوسی درشاهنامه از پیروزی ایرانیان برتورانیان سخن

میگفت توران که اکنون ترکستان شده بود قدرت خودرا درسرزمین ایران گسترش میداد...

بااینکه دودمانهای ترکنژاد درایران تأسیس شد و مستقرگردید فرهنگ و تمدن ایرانی درمیان آشفتگیها و بی سروسامانیها درحالگسترش و بالیدن بود. گویی یکی از قوانین استوار تاریخ ایجاب میکند که شکوفایی ادب و هنر و فرهنگ دریك کشور با دوران شکوفایی سیاسی و قدرت نظامی توام نباشد. ایتالیا در دوران کواتروجنتو با دوران شکوفایی سیاسی و قدرت نظامی توام نباشد، ایتالیا در دوران کواتروجنتو با دوران کشوری بود که قطعه شده بود و جنگ و خونریزی و استیلای بیگانگان درآن عمومیت داشت، بااین همه بهترین شاهکارهای هنرایتالیا درآندوران بوخود آمده است.

رستاخین فرهنگی ایرانیان روزبروز توسعه یافت وهیچ مانعی رشدآنرا متوقف نساخت. اندیشهٔ ایرانیکه براثراین حوادث آزادی خودرا بازیافته بود روش باستانی خودراکه عصیانادواریبرضد نظم موجوداست از سرگرفته بود، اسمعیلیه در کشورهآی عرب یعنی در تونس ومصر موفق شد دولت تشکیل بدهد، ولی در ایران بود که توانست خودرا بهتر از بند مقررات موجود آزاد سازد و راهی مستقم ولو در بیراهه برای خود پیش بگیرد.

باطنیگری (اسمعیلیه) مذهبی است که رازهای پوشیده آن بتگریج به سرسپردگان تعلیم می شود. پایهٔ این مذهب دانش درونی I mmanence است که از اصول عقاید اسلام بسیار دوراست.

باطنیان می گویند که از خدا که پاك و مجرد است عقل کل یاعقل کیبهانی تر اوش می کند که عبارت از خدای شناخته ظاهر است (Manifesté).

خردکیهانی روح جهانی را تولید میکند واین روح جهانی آفرینندهٔ جهانوهمهٔ موجودات زنده است. سرسپردگی این آیین عبارت ازاین استکه بشر مراتب تجلیها را طیگند و به جوهر الهی بپیوندد، جوهریکه خودش درخودش نهان است. دراین طریقت قرآن ارزش رمزی دارد و باید رموز آنرا ازراه تعبیر و تفسیرکشفاکرد عینا مانند گنوسیها که تورات را تعبیر میکردند.

اسمعیلی کری در هر حال ازیك سو بامکتب گنوسی باستانی و از سوی دیگر باساز مان نوافلاملونی و هندی نزدیكی و قرابت دارد.

كتابشناسي

شناسایی کتابهایی که دربارهٔ مانی نوشته شده

پیش از برشمسردن کتابهایی که بسرای تنظیم این رساله به آن مراجعه شده باید گفته شود که شماره کتابهایی که در اروپا دربارهٔ مانی نوشته شده است بسیار زیاد است وازچندین صدجلد تجاوز می کند. نگارنده طبعاً نمی توانسته بهمهٔ این کتابها مراجعه کند، زیرا که بسیاری از کتابها اکنون نایاب است، و درصورت نایاب نبودن هم چه بسا به زبانهایی نوشته شده که برای نگارندهٔ رساله استفاده از آن مقدور نبوده. در این فهرست فقط از کتابهایی نام برده می شود که واقعاً برای تصنیف این کتاب مورد مراجعه و استفاده بوده است.

ال مهمترین همهٔ مطالبی که درکتابهای عربی یا فارسی دربارهٔ مانی نوشته شده شرحی است که ابن الندیم درکتاب گرانقدر الفهرست نوشته است. مطالبی هم جسته گریخته (بیشتر بهمناسبت ارتباط مانویت با زنادقه)، درکتابهای فارسی و عربی دیده می شود، که آقای افشار شیرازی در ذیل کتاب مانی ودین او بادقت جمع آوری و نقل کرده است.

۲- اولیناثر مستقل دربارهٔ مانی بزبان فارسی کتاب مانی ودین او تألیف شادروان تقیزاده است. کتاب تقیزاده باهمهٔ کوتاهی و فشردگی حاوی بسیاری از مطالب راجع به مانی است، تقیزاده درباره مانی خودرا صاحب نظر می دانسته و دربارهٔ تاریخ و لادت و تاریخ اعلام نبوت او مطالعات زیادی کرده است.

۳ـ درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز آقای دکتر بهمن سرکاراتی سلسله مقالاتی نشرکرده استکه حاکی ازوسعت دامنهٔ اطلاعات و دقت نظر وی دربارهٔ تاریخ مانی می باشد (امیدوار است که مقالات به صورت کتاب مستقل چاپ شود) دراین مقالات که عنوان آن اخبار تاریخی در نوشته های مانوی است نویسنده پارهای از مطالعات و نظریات دیگران را بااستفاده از مدارك متقن جرح و اصلاح کرده است.

٤- ازكتاب مظاهر الشعوبيه فى الادب العربى ــ تاليف حجاب مطالبى دراين رساله نقل شده.

٥ حرية الفكر وابطالها في التاريخ الرسلامه موسى (ازنشريات مجلة الهلال)
 ٦ الفرق بين الفرق - ازعبد القادر بغدادى (ترجمه آقاى دكتر جواد مشكور)
 ٧ فضائح الباطنيه - ازامام معمد غزالى (چاپ مصر)

۸ دربارهٔ بوگومیلها مقاله درمجله دانشکده ادبیات (ازباکدانویچ).

۹ الذندقه والشعوبیه و انتصارالاسلام والعروبه علیهما سمیره مغتاراللیثی. درکتابها ومقالاتی که دراین چند سالهٔ اخیر چاپ شده، عقائد ونظریات تازه دربارهٔ مانی وبخش مهمی ازتاریخ ایران مانند جریان حملهٔ تازیان به ایران و دین میترا و ارزش تمدن یونان وغیره ابراز شده که اگر دنبال شود معتملا نتایج مهم و نابیوسیده دربارهٔ گذشتهٔ ایرانیان بدست خواهد داد، و نقاط تاریک مربوط به پیوستگیهای موجود میان مذاهب باستانی را روشن خواهدساخت. مطالب این رساله بیشتر از منابع فرهنگی وایرانی وباصطلاح کلاسیک گرفته شده واگر با تزهای جدید میارض باشد معنای آن رد تحقیقات جدید نخواهد بود.

منابع خارجي

- Abd-al-Jabbar. <u>Penseurs Musulmans et Réligions Iraniennes</u>.
 Gity Mannot J. Vrin-Paris.
- 2) Augustin, Saint. Les Confessions. (traduction française). Thammarion.
- 3) Barthold, W. Histoire des Turcs de l'Asie Centrale. Adrienne-Maisonneuse, Paris.
 - 4) Borst, Arno. Les Cathares. Payot-Paris.
 - 5) Couvin, André. La France Cathare. Marabout.
- 6) Aspects du Manicheisme dans l'Afrique asmaine F. Decret Paris.
- 7) Decret, François. Mani et la Tradition Manichéenne. Edition Seuil.
 - 8) Drower. The Mandeans of Irak and Iran, Leiden.
 - 9) Dagneaux, Abbé. L'histoire de la Philosophie. Paris.
 - 10) Grousset, Rene. La Face de l, Asie Payot-Paris.
 - 11) Guillot, Renée-Paule. Le Défi Cathare. Ernest Laffaut-Paris.

- 12) Neil, Fernand. Les Cathares de Monségur. Seghers.
- 13) Nelli, René. La Vie Quotidienne des Cathares du Languedoc. Hachette.
 - 14) Nataf, Andre. Le Miracle Cathare. Robert Laffont.
 - 15) Puech, Henri-Charles. Le Manicheïsme. S.A.E.P.-Paris.
 - 16) Primov, Borislav. Les Bougres. Payot-Paris.
 - 17) Nelli, Rene. La Philosophie du Catharisme. Payot-Paris.
- 18) Ort, J.R. Mani A religio-historical description of his personality. Leiden-Brill.
 - 19) Roquebert, Michel. L'Epopée Cathare. Privat, Editeur.
- 20) Sanjek' Franjo. <u>Les Chrétiens Bosniaques et le Mouvement</u> Cathare. Paris.
 - 21) Burkitt Manicher and his religion, Trinily College' London.

فهرست تصاوير

۱. دژمون سگور

۲. یکی از دژهای کاتارها

٣. تصوير مرغ ازكاتارها

۴. دژمون سگور بربالای تپه

۵. مردی از کاتارها درسیان آتش

ع. دژمون سگور

۷. یکی از دژهای کاتارها

ازآثار بوگومیلها

۹. دوتن مانوی

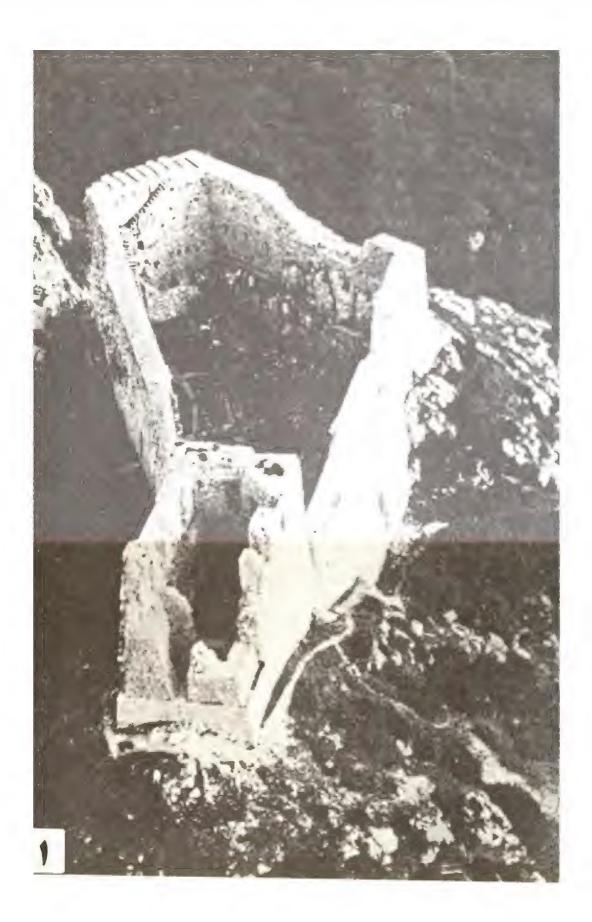
ه۱۰ مانی (نقش از آسیای مرکزی)

۱۱. تزئینات مانوی

١٢. سكة بهرام اول

۱۳. صفحه ای از نوشته های مانوی

۱۴. تزئینات مانوی

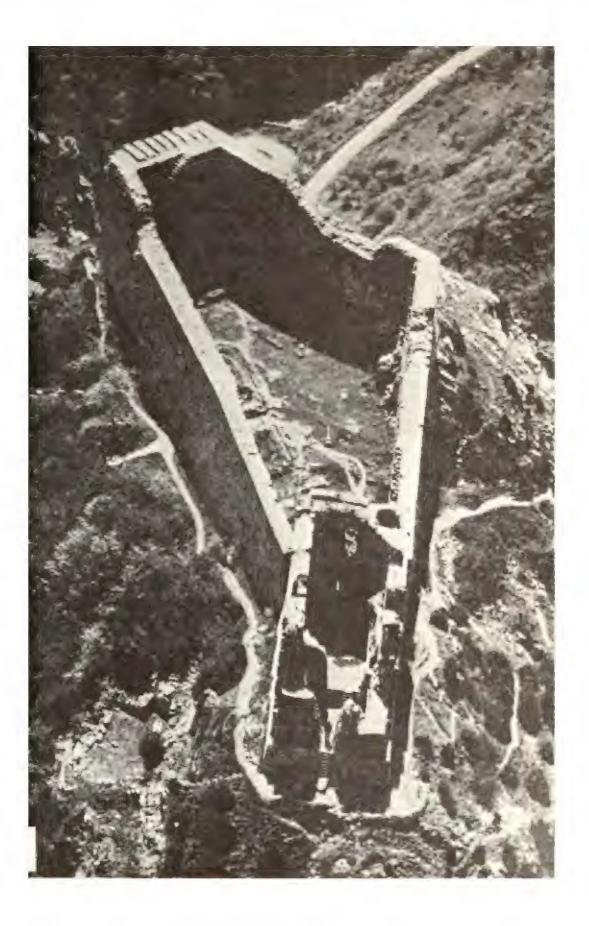


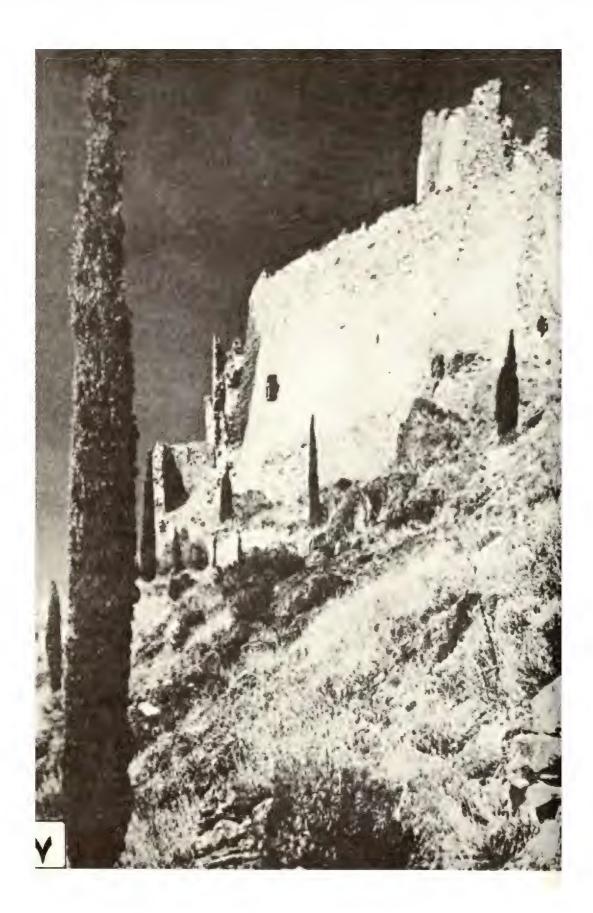


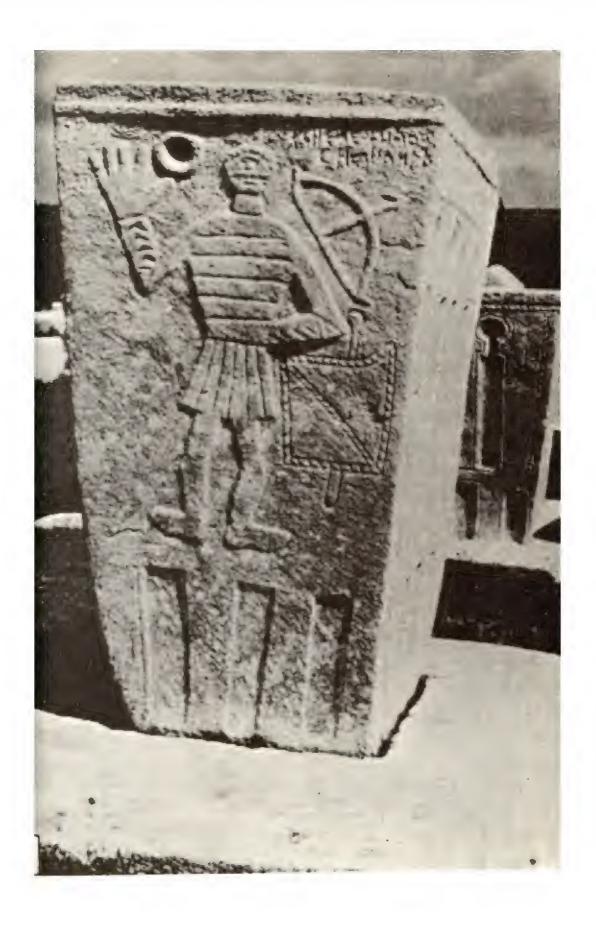
























فهرست زاهنما

توضيح

نشانه هایی که در این فهرست به کار رفته چنین است:

۱. ~ برای عدم تکرار عنوان است.

۲. چ یا پ بعد از شماره ها نشان دهندهٔ این است که موضوع در پاورقی قرار دارد.

 ۳. شمارهٔ صفحه پیش از توضیح عنوان آمده است. مثلا: آداس: ۱۹ ناسهای نمایندگان.

ع. نشانهٔ (-...) درمعنای «مترادف است با» به کار رفته است.

۵. نشانهٔ - درمعنای «رجوع کنیدبه» به کار رفته است.

ج. تمام عنوانها به اسم اشهر داده شده و از بقیه به آن ارجاع داده ایم.
 ۷. پرانتز بعداز عنوان، برای توضیحی است که در متن بوده. مثال: کبریکوس (اسم دیگر سانی)، ولی اگر توضیح در متن نبوده و ما خود بجهت روشن شدن موضوع آورده ایم، در نشانه [] قرار داده ایم.

۸. در مواردی، عنوان چندبار دریک صفحهٔ کتاب تکرار شده؛ ما، فقط آنهایی را که روشنگر مطلب تازهای بوده، با تکرار شماره صفحهٔ کتاب آورده ایم. شال: اسلام:...۱۵۶ پیاسبر ۱۵۶ ظاهر ۰۰.
 ۹. در مواردی، یک اسم، بهشکلهای سختلف در کتاب آمده بود، ما، برای احتراز از تکرار، نامی را که معمول تر بوده آورده ایم سئال شاپور و شاهپور که ما شاپور را عنوان و شاهپور را پس از آن در (=...) قرار داده ایم.

آداس: ۱۹ ناسهای نمایندگان ~ ، . ۰ آدرین (امپراطور): ۸۴ آدرین (۱۵۶، ۱۵۶، ۱۵۶، ۲۵۵) آدم: ۸۳، ۱۵۶، ۱۵۶، ۲۷۲ سجدهٔ به ~ ؛ ۲۷۲

آدم پرستی: ۶۵ آدم سوزی: ۱۱۳ آدونا: ۲۲۶ آ آبیم: ۱۹۹ آبیم: ۶۲ **آپولوژی:** ۷۷ آتن: ۳۲ سدرسهٔ ~؛ ۳۲ شهر ~ ؛ ۸۹ نو ـ آنلاطونیگری ~

۳۰۴ مانی

آخرالزمان: ۴۱ آتناسيوس: ١٢ آذربایجان ۲۷۹ آرامی: ۷۷۵ پزشک م، ۷۷ فرهنگ و زبان م آراسی خاوری: ۵۴ زبان~ آرخه لائوس: ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، آردا (برگزیدگان- مجتبین): ۲۲۳ آرزوگرایی: ۱۸۲ آرنولد ١٣٩ آريوس: ۱۲، ۹۳ آزاداندیشی: ۷۵۷ آزادی اندیشه: ۱۲۷ آسیا: ۲۰۷، ۲۲۷ دشتهای ~ ؛ ۲۳۶ سرکز ~ ؛ ۲۷۴ سیمای~ آسیای صغیر: ۵۱، ۵۱، ۱۰۳ پولیسین های 11011.81~ آسیای سرکزی: ۱۸، ۲۵، ۲۰، ۲۲، ۲۲، ۲۷۷ بودائیهای~ آسیای میانه و ۲۷۷ آشیپوها: ۲۲۶ آفریدگان شب: ۱۲۳ آکتاآرخلای: ۱۹۸ آکسیتان، منطقهٔ: ۱۲۸ - آکسیتانی آگاریکسرخ: ۱۳۳ آل بويه: ۲۴۳ آلبي: ١١٠ جهاد بامردم~ آلبيژواها: ١٢٤ برضد ~ ؛ ٢٧٥ جنبش~ آلمان: ۱۱۳،۷۹،۱۶ آمبروز، سنت (اسقف ميلان): ٧ ٩ آسو: ۲۷۹ منطقهٔ 🖚 آمودريا: ١٣١ آناطولى: ١٣ آنالوطيقاس ارسطو: ٢٤٤ مقولات ~ آنتي ٿن ٢٨

آندره اکس: ۲۰۰

آندرهگون: ۱۱۵ آنيبال: ۹۸ ۱۷: رنامنیی۲ آيين نو (- آيين ماني): ١٠٣ الف ائون ها: ۶۱، ۶۲ و ۶۳ ابراهیم: ۵، ۱۵۶، ۲۴۴ احمدتيمورياشان ٧٧. ابلیس (اهرمن - اهریمن - شیطان): ۹ ۷٬۱۹ ۷پ، ١.٥ مظهر - ١٢٢ تلقينات - ١٩۶١، TYT (TY) (TY. (TFX (TFY واژه-ابن ابی زکریای طاسی: ۱۷۵ أبن ابي العوجاء، عبد الكريم: ٢٤ ، ٢٤ پ، 78F (784 (189 (188 ابن اثير: ١٥٨، ١٥٨ ابن ابي الحديد: ٧ ٣ ٧ ، ٧ ٧ ابن ابی اصیبعه: ۲۴۷ ابن بطريق: ٢٥٢ ابن تیمیمه: ۲۴۶ ابن حزم: ۲۶۱، ۹۶۶ نوشته های -ابن راوندی: ۱۶۷،۱۴۸ ابن رشد: ۲۶۷ گفته های -، ۲۶۷ ابن دیصان: ۱۶۹ ابن سعيد: ۲۶۶ ابن طالوت: ١۶٩ ابن عبدربه: ۱۴۱ ح ابن العبرى: ۲۴۷ ابن على احمد بن عمر: ٢٥٥ ابن العماد ب ٢٧٣ اين نقيه ۲۵۶ ابن قتيبهٔ دينوري: ۱۴۸، ۲۶۱، ۲۶۱ ابن قيم الجوزيه: ٢٤٨ ابن الكثير القرش: ٢٤٩

ابن العتاهيه: ۲۵۴ این کرویدین مهرویهٔ دندانی: ۲۴ اپیسکوپوس (→اسیسگ →شمس): ۲۲۳ ابن مقفع، عبداته: ۱۱۱، ۱۶۶ معلم ابن مقفع، اییفان ۹۶ نوشته های 🗢 ، ۸۷ 758 (708 (789 (18) (159 اليكور عه فلسفة-ابن النديم (- ابن نديم): ۱۳۱، ۱۶۷، ۱۷۰، ابی گنوسیس: ۵۷ 70T . 40T . 474 . 194 . 194 اجتهاد: ۱۸۷ محمدين اسمق~، ۲۶. احزاب سیاسی: ۳۴، ۱۴۲ ابن يزيدابن عبدالملك ٢٥٥ ٢٥٥ احساء ١٧٥ ابویکن ، ۱۶ ، در زسان ۱۶ ، ۱۶ ، ۱۶ ، پاسخ اخبارالبلدان: ۲۵۶ ۱۸۳ مویشاوندان ۵، ۱۸۳ نصیب ۵ اخوان الصفاء ۲۴۲، ۲۴۳ ، ۲۴۴ منطق، ابوحنيفة شافعي: ١٩٠ ۲۴۹ رسایل~ أبوحفص عمر: ٧٧٠ ادساها: ۱۷۱ دربار~ ابوخالد ٢٥٣ ادوارباستان: ۲۲۷ اندیشه های -، ۲۴۲ ابوریحان بیرونی: ۱۱۸ نوشته های ح، ۲۲۵ فيلسوفان~ -- بيروني ادیان: ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۹ ~ قدیم، ۱۵۲ ابوسعید جنابی: ۲۴۵ ، ۲۴۵ حجها ركانة شلت وجماعت ابوسعید حسین بن بهرام: ۱۷۶ اربیل: ۷۷ ۲ شکستهای ~ ابوسعید طائی: ۲۵۷، ۲۵۷ اشعار -ارتد کس، کلیسای: ۱.۶،۱،۶،۱ ابوسليمان بستى: ٢۴٣ اردشير بابكان ١٧٠ ابوشاكر: ۱۶۷ اردن: ۶۶ ماوراء~ ابوعبدالله العردي: ١٧۶ اردوان: ۲.۲ دوران پادشاهی -، ۲۱۹ ابوالعظمة: ١٤٧ ارزروم: ۱.۹ پیرامون~ ابوالعلاء معرى: ١٧٥ پ، ١٨١پ، ٢٥٥٠ ارس: ٧ ء شهر ~ ع ۲۶ . ازگفته های -، ۲۶ ارسطور ۷۳، ۷۸, ۱۵۶ سخنان ~، ۱۸۷، ابوعلى سينان ٢٨٠ وء٢ فلسفة~ ابوعمر وعبدالله بن المبارك: ١٤٩ ارمنستان: ۲۹, ۳۱ ملکه ۱،۹،۶۷، ابوالفتح احمدبن محمدالغزالي: ٧٠٠ 141 1118 ابوالفدان ۲۴۸ ارسنی: ۱.۹ ابوالفرج اصفهاني: ۲۶۱،۲۶۲، ۲۶۱ ارمنیان: ۳۱ تاریخ ~ ابوالقاسم بن مهرویه: ۷۷ اروپا: ۱۱، ۱۱، ۱۶ کشورهای -، ۱.۸ ابولۇلۇ (فيروزان فارسى): ۱۶۱،۱۳۴ ۱۱۲ ، ۱۲۷ شهرهای م، ۷ ، ۲ ، ۲۷۷ ابومسلم: ١٢٥ سوزه های ∽ ابومعاذبن برالاعمى: ١٤٧ اروپای غربی: ۱۹۶،۱۳ ابومنصور بغدادى: ۲۵۴ اروپایی: ۱۲۲ ملاحدة ~، ۱۹۶، ۱۹۷ ابیاخی ابیشاکر: ۱۶۹ باستانشناسان ~، ۲۷۸ ملل كهنسال ابیعبدالله: ۲۵۲،۲۵۱

ازېرىس: ٧١

اساسة بن زيد: ١٥٩ حملة ~، ١٥٠

اسپانیا: ۱، ۱، ۱، ۱، ۱۳۱ وضع ~ استادسیلس: ۱۹۹،۱۵۲ پ

استارته: ٧٠

استخر: ۲۰۱

اسمق: ۱۷۵

اسرائيل: ۱۴۳ تاريخ قوم ~، ۱۸۱ بيامبران ~، ۲۰۴ نژاد ~، ۲۷۸ دین ~

اسطقسات: ۱۸۹

اسفاسيانوس: ۲۴۷

استف ۲۲۳ ،۸ ، ۲۲۳

استفان: ۱۴۵ خونخوار

اسكافي: ۱۵۵

اسكندر ٧٧٧ حملات ~

اسکندرانی: بدران ۱۹۲۰ ۹۳

اسكندريد: ۲۹، ۷۱ يهوديان ~، ۸۹، ۸۹ سکتب~

اسكولاستيك: ٩٢

اسكيت ها: ۲۸۰

اسلام: ۲۱، ۲۲، ۲۵ جهان م، ۳. نهضت ~١٣٥ قلمرو~، ١٠١، ١٣١، ١٣١٠ ۱۴۸ ، ۱۴۷ مبانی دین -، ۱۴۸ گروندگان به ۱۳۹ م ۱۹۰۱ م اگسترش ۱۵۱ پیشوای بزرگ -، ۱۵۲، ١٥٤، ١٥٤ بيامبر -، ١٥٥ ظاهر -؛ ۱۵۷ پذیرش ~، ۱۶۰، ۱۶۱ ۱۶۲ گسترانندهٔ دین ~، ۱۶۸ شرایع ~، ۱۷۲ جهان ~، ۱۷۴ اصول ~، ۱۸۰ پیشوایان سیاسی دین ~، ۱۸۱ نقاب ۱۸۴، شریعت می ۱۸۷، پیدایش می ۱۹۳ آیین ~، ۱۹۳ ریشهٔ ~، ۲۴. ۲۲. جهان م، ۲۴. بخشهای کلاسی م، ۲۲زیر پردهٔ م، ۲۴۸،۲۴۶ اعتمالات ۲۳۲

۲۵۹ گروندگان به ۱۵۸، ۲۵۹ گفته های پیامبر ~، ۲۵۹ پایه های ~، ۲۵۹ روح ~، ۲۵۹ پیروزی ~، ۲۶۰ ۲۶۱ پرچم م، ۲۶۱ لطمه زدن به م، ۲۶۱ تعالیم ~، ۲۶۲، ۳۶۳، ۲۶۸ قلمرود، ۲۶۸ کیشهای غیر از دیند، ۲۷۸، ۲۷۹ خاندان بیامبر ۱۲۷۸ وراث حقيقي پيامبر ~

اسلامي: ۲۱ فاتحان ~ ۲۲ جامعه ~، ۲۳، ۲۴ خلافت~، ۲۵،۵۲ علوم خفیه ، ۲۶ ٧. اکشورهای ~۱۳۴، ۱۴۶، ۱۵. ۱۸ ٣ ع م عقيده دانشمندان ١ ٥ ٢ معتقدات ~، همراستهای ~، ۱۹۲۱ و ۲۰۱۹ و ۲۰ ۱۹۲، ۱۹۲، سورخانجهان -، ۱۹۷، ۹۹ س، ۲۴، ۲۲۷ موانين ~، ۲۳۷، ۲۴۵ متکلمان ~، ۲۵۲ نوشته های ~، ۲۵۹ اخــ لاقيات، ٢٥٢، ٩٥٢ سلتهاي~

اسلامبول: ۲۷۱

اسلاو: ۳. اکشاورزان، ۲۷۷ رخنه حها اسماعیلی: ۱۸۶ امامان ~ ، ۱۸۰ ۱۸۴ اسماعيليها (-اسماعيليان) : ١٩٢،١٨،١١ ١٩٢

۲۴۵ ،۱۹۳ - اسمعیلیه

اسمعیلی گری: ۱۸۵ ، ۲۸۱ اسمعيليه: ٢٨١ - اسماعيليها اشييليه (-سويل) ۲۶۶ بهسويل

اشتاین: ۲۰۱

اشتر: ۷۱~، بابلی

اشرافی: ۱۲۹ رژیم~

اشعرى: ۲۵۶

اشکانی: ۲۰۹ بادشاهان خاندان ~، ۲۰۲

٣. ٢ تسلط ~، ٢٥٣ دودمان ~، ٢٧٤ اصالت وجوديها: ٣٥ اكز يستانسياليستها اضطهاد (واژه): ۱۹ پ اطلال باستانی: ۲۳۶

الزندقه والشعوبيه: ٢٥٩ اعراب: ۲۳۷ ،۱۶۲ ،۱۳۷ ۲۳۲ العياه التنسمه: ١٤٧ اعلاق النفسيه: ٢٥٦ الفرق بين الفرق: ١٧٧، ١٧٧ نويسنده كتاب اغاثه الهفان من مصائد الشيطان: ٢٤٨ اغاني: ۲۶۱ ،۲۶۰ ،۲۵۲ وخالدًا 10917991197 1~ افریقا، شمال: ۱۶، ۱۱، ۱۶، ۱۶ الفهرست: ۲۲، ۲۴، ۳۹، ۱۳۱، ۱۶۹۰ افریقای شمالی: ۱۱۶،۵۲ 107 619 A افريقايي: ١.٧ گروندگان ~ الكامل: ١٣٨ افشين ١٨٠، ١٧٩،١٧۶ تتل~، ١٨٠ المختادمن كتأب الردعلى الزندقه: ٢٥١ المختصرفي تاريخ البشر: ٢٤٨ افغانستان: ۷۷۷ المعادف: ١٥١ افلاطون ، ۲۹، ۹۲، ۷۸، ۷۷، ۹۲، ۱۵۶ المغنى: ١٤٩ ١٤٧ سخنان م ۱۸۷ فلسفه های ح، ۲۴۴ الملإ والنحل: ١٩٢ افلاطونيان ٧٣ المنتخب الجليل: . ٢٥٠ المنتظمفي تاديخ الملوك والأمع: ١٤٧ افیست (-مارپرستان) : ، ۱۶ افیت (مارپرستان) المواعظوالاعتبان ٢٤٩ افیت ۸۵ ، ۸۶ المهدى: ١٤٧ دوران ~ اقیانوس (اسیانوس): ۸۵ النعمان: 184 اقيانوس آرام: ٥٣ الهيات: ١٨٨ دربارة~ اقيانوس اطلس: ٥٣ اليزيديه ومنشأ نهلتهم: ٧٠٠ اک (OC)، زبان: ۱۹۶،۱۳ امالي: ۲۵۴ اکسیتانی: ۱۲۷ تمدن ~، ۱۲۸، ۱۳۰ ا کستان امام: ۱۸۹ خروج ~، ۱۸۹ ~معصوم، اگزيستانسياليستها: ٣٥ ۲۲۳ (بدایرانی دینسارار) اماست: ۱۸۰ ادوار هفتگانه -، ۱۸۹ الادب الصغين ١٤٩ اسيدوكلس: ٧٠ الادبالكبير: ١٤٩ البدايه والنهايه: ٢٤٩ امشاسيندان: ١٩ اسوی: ۲۳ پادشاهان ۵۰ ۱۳۸ ر ۱۵۱خلفای البلاغالكبير: ١٨۶ دوران ~، ۱۶۳، ۷،۲،۷ ۲۴۷، ۲۵۹، البيرواها: ١١٧ ۲۶۲ دوران ~، ۲۶۲ تازیان دوران التربيع والتدوير: ٢٥١ التبيه والردعلى اهل الأهواةوالبدع: ٢٥٣ 1 44 1787 1~ الجزيره: ٢٣٠ امویان (-امویها): ۲۲، ۱۳۷ سیاست ~، ۱۵۲، ۱۵۹ روزگار م، ۲۶۲، ۱۶۲، الى كم بامراته: ١٥٧، ١٥٧ الحاد؛ ١٣٥، ١٣٥ نشر عقايد ~، ١٣٥، Y V4 اميرسؤسنان: ١٥٩ 788 (781 (778 (17 (178 انجيل (-انجيل جاويدان- انجيل جديد-الحيوان: . ٢٥

انجیل زنده): ۴۳ های چهارگانه،

افیس: ۸۵

الردعلم الزنيق اللعين: ١۶۶

. ۸ حبدید، ۸۱ ح نو، ۸۱ مسیح، ۸۱ ۸۹ ۸۱ ۸۱ ۸۱ ۸۱ ۸۱ ۸۱ ۸۱ ۸۱ ۸۱ ۱۱۵ کواندن مهای چهارگانه، ۱۱۵ خواندن مهای چهارگانه، ۲۲۲ مسیدان، ۲۲۲ مهاویدان، ۴۲ ۸۲ مهاویدان، ۴۶ ۸۲ مهاویدان، ۴۸ ۸۰ مهاویدان، ۴۸ مهاو

انجيل لوقا: ۴۴، ۱۱۵، ۱۶۹ الدلسى: ۱۳ عرب~ الدلس: ۱۶، ۱۶۶، ۱۶۶ خواص ~۲۶۶۰ دانشمندان~، ۲۶۸ انسان نخستين: ۳۸، ۳۹، ۴۲،

الطاكيه: ١٨ شهر ~، ٢٠١ ٢٥ الكراتيتها، فرقة: ٢٢٩ الكراتيتها، فرقة: ٢٢٩

انكيزيسيون (-سحكمة تفتيش عقايد): ١١٢. . ١٢. محكمة ~

> انگلستان: ۱۶ انوشزاد (همسر انوشیروان): ۳۲

انوشیروان: ۳، ۳۲، ۲۴، خسرو ۲۰، ۲۴۰ همـ کسری ۲، ۲۴۱ کاخ ۲، ۲۴۱ همـ نشینان ۲، ۲۵۲ حدادگر، ۷۷۷

> اوتاخیم: ۲۵۳ اورشلیم: ۲۲۶

اورسزد (آهوراسزدا): ۹. ۲، ۲۱۳، ۲۲۵ اوریژن: ۹۳ نوشته های -

اوستان ۲۷۴٫۷

7 77' 177' 7775⁻277

اولامیوس: ۳۲ اویغوری(اویغور-ایغوری): ۳۹ ترکهای ۰۰ ۳۵ دولت ۰۰ ۵۵ خاقانهای ۰۰ ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۷۶ ترکهای ۰۰ اویل (OiL): ۲۷

اهرمن: ٢٩ - ١ هريمن - ١ ابليس - شيطان.

اهل ذسه: ۲۶۲

اهواز: ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۷ اسیران میران میران میران داد: ۲۷۸

ایتالیا: ۱۱، ۵۲، ۵۱۱ ، ۲۷۹ سردم ۲۸۱، ۲۷۹ سردم

ایران ، ۱۰ باستان، ۱۲، ۱۶ ،۱۷ ،۱۲ ،۲۱ ،۲۱ ۲۲، ۲۴ بخش شرقی ~، ۲۹، ۳۱ مسیحیان ایران، ۳۲، ۳۳ جنگاوران ~، ۳۳ شهرهای ~، ۴۱، ۴۹، ۵۵، ۵۵، ۵۵ ع، ۷۷، ۷۰، ۱۱۱ زنادقهٔ می ۱۱۶ ۱۳۲، ۲۳۲ يادشاهي ~، ۱۳۲ سانویان حخاوری، ۳۵ اسردم ۱۳۶۰ ۱۴۱ ،۱۴۰ ،۱۳۹ عواطف ملت ~، ۱۵۰، ۱۵۰، ۱۴۷ روشن بینان ~، . ۱۵ - حدین باستان، ۱۵۲،۱۵۱ قیاسهای ملی ~، ۱۵۳، ۱۶۱ لشکر ~، ۱۶۳، ۱۷۶، ۱۷۴، ۱۷۴، ۱۷۶ ستارمشناسان 199 (198 (191 (1). .~ شاهنشاهی ~، . . ۲ بخشهای خاوری ~، ۲.۳ کیش باستانی ~، ۲.۳ دین کهن ~، ۲۲۷ ادیان~باستان، ۲۲۸، ٢٣٤ كشورح، ٢٣٤ اقطار شمال شرقي > ۲۳۷ جنوبغربی >، ۲۳۷ شمال شرقی، ۲۳۷ دوشیزگان، ۲۳۷ ملت مغلوب، ۲۳۷ تصرف، ۲۴۰، ۲۵۶ ، ح افسانه های کیشهای -، ۲۵۶ شهریاران ~، ۲۵۷، ۲۵۹ جامعهٔ باستانی ~، ۲۶۰ دین کهن ~، ۲۶۰ مفاخر سردم ~، ۲۶۲، ۲۶۳ سردم ~، ۲۶۲ دهقانان -، ۲۶۷ دین باستانی -،

۲۷۶، ۲۷۶ هنر فرهنگ ۱۷۵۰ ۲۷۶، ۲۷۶ بخش خاوری ۱۷۷۰ تمدن بلندپایهٔ ۱۷۷۰ پیکرپادشاهان ۱۲۷۸ ملت ۱۷۷۰ مسلمان ۱۷۷۰ ۲۷۸ مردم ستمدیدهٔ ۱۷۷۰ هست سردم حفاوری، ۲۷۹ ادبیات و شعر ۱۲۷۰ ۲۷۹ زبان درسی حفاوری، ۲۸۰ سرزهای ۱۲۰۰ شور باستانی ۱۸۰ مت استقلال ۱۸۰ رستاخیز ملت ۱۸۰ ۲۸۱ سرزمین ۱۸۰

ایرانشهر ۲۷۵ (۲۳۶ ۲۷۵) ایرانی: ۱۲ ادیان ~، ۱۷، ۵۵ زبانهای ~، ۵۵ عناصر ~، ۱۳۶ دهقان ~، ۱۳۷ فرهنگ ~، ۱۳۸ طبقهٔ ~، ۱۴۷ اصول عقاید -، ۱۵۱، ۱۵۲ ۳ مامعهٔ ~، ۱۵۳ رسمهای زندگی~، ۱۵۴، . ع ر ملتهای مختلف می ۱۶۱ کود کان اسدر -، ۱۶۴ گروههای -، ۱۶۸ شب ~ ، ۱۸۷ قرزندان خسروان ~، ۱۹۳ دانشمندان ~، ۱۹۳ تصوف ~، ۱۹۴ نوشته های ۱۹۷ تاریخ مذاهب، ۱۹۹ (پ) قیام کنندگان~، ۲.۱، ۲۲۷ انسانه های -، ۲۳۶ ۲۳۷ . ۲۵۹ ۲۴۲ ۲۵۹ جاسعة كهن~، ۲۶۲ ملیت ~، ۲۶۴ نوشته های ~، ۲۷۵ نواد خالص~، ۲۷۹ کشاورزان ~، ۲۸۱ ۲۸۱ اندیشهٔ

۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۸۷ ، ۱۷۵ بی فرهنگ ۱۹۵ ، ۲۰۹
۳۰ ، ۲۰۵ ، ۲۰۹
۲۰۰ ، ۲۰۰
۲۰۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰
۲۰۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰
۲۰۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰
۲۰۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰
۲۰۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰
۲۰۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰
۲۰۰ ، ۲۰۰
۲۰۰ ، ۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰ ، ۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰
۲۰۰

ایرانی گری: ۳ ۱، ۳ ۰، ۲۷۹ مفات سمانیدیار: ۱۵۴

ایزیدور: ۳۲، ۸۷

ایزیس: ۷۱

ایسوس: ۲۷۷ شکستهای م ایکونوکلاست (-بتشکن): ۱۱۰،۱۰۹

ایسپسگ: ۲۲۳ - مشمس

ایل: ۱۹۶ زبان~ ایلیری: ۵۲

ب

بابک (-با بک خرسی): ۱۵۲، ۱۷۵، ۱۷۶ شکست~، ۱۷۹، ۲۰۲

بابکیان: ۱۸۰،۱۷۹ بابکیه: ۳

بابل: ۹، ۴۹، ۶۹، ۷۰، ۱۳۲ سرزمین ۵۰ ۲۲، ۲۲۶ دوران اسارت ۵، ۲۲۶ روحانیان ۵ باستانی، ۲۲۷، ۲۷۵ محیط معنوی ۵

بابلیها: ۲۲۷ میان~

باثوت: ۷۱

باختر: ۱۱ جهان~، ۱۶،،۱۶

باختر زمین: ۴۱، ۴۹، ۵، ۹۶، دانشمندان

ا باختری: ۱۶ فرهنگ، ۱۶۵ جهان ۰،

۲۷۷،۲۲۹ کشورهای ۲۷۷،۲۲۹ بادیه نشینان: ۱۶۰،۲۷۹ باربلو: ۲۸۰،۲۸ کنوسیتکها باربوریت: ۲۸پ

باردیصان (-ابن دیصان): ۵۶، ۱۷۱، ۱۷۱، ۱۷۱ اثر می ۱۷۱، ۱۷۱ چکیدهٔ فکر می ۱۷۱، ۱۷۱ انسانشناسی می ۲۲۶ بردیصان (-۱۱۰۰ دیصان)

بارکونای: ۲۲۵ نوشتهٔ ۰ باروها: ۲۲۶

بازیلید: ۱٬۶،۰،۸۵۰ جهانبینی ۱٬۶۰۰ پیروان ۱٬۶۰۰ کفتارهای ۱٬۷۰۰

باستانشناسان: ۲۴

باستانی: ۹ حکمت م، ۹ حکیمان م، ۲۲۶ میندات م

باطنی: ۱۵۲، ۱۷۳ مذهب، ۱۷۷ قوانین مطنی: ۱۸۷، ۱۸۸ عقیدهٔ

باطنیان (-باطنیها): ۲۷ دعوت ~ ۱۷۴ روساختن ۲۷۴ پیشواییان ~ ۱۷۵ بدنام ساختن ۲۷۰ پیشواییان ~ ۱۷۵ بدنام ساختن ۲۷۰ با ۱۷۵ بستگی ~ ۱۷۸ رد عقاید ~ ۱۷۸ بستگی ~ ۱۷۸ رد عقاید ~ ۱۷۸ با اصول عقاید ~ ۱۸۸ ۱۸۶ ۱۸۶ ۱۸۶ ۱۸۶ با ۱۸۸ باطنیها ۱۸۸ خداشناسی ~ ۱۸۹ بردان ۱۸۶ ۲۶۸ ۲۶۸ ۲۶۸ ۲۶۸ ۲۶۸ ۲۶۸ ۲۶۸ باطنیگری: ۲۸۱ ۲۸۶ با ۱۸۷ با ۱۸۷ بیروزی از ۲۸۱ ۲۸۲ سمعیلیگری.

باطنیه: ۱۷۳ فرقهٔ ۲۵۳ باطنیان ب باطنیگری

بالكان: ١٠ ١٠ شبهجزيرة ~، ١٣، ١٧، ماري ٣٠١٠ ١٣١، ١٣١، ٢٧٧

> بت پرست: ۲۳۷ بت پرستی: ۹۵ بحرین: ۲۷۳ /۱۷۶

بددینان: ۱۵۷ رد ~، ۲۵۷ بدعتگرایی: ۱۱۴ بربر: ۹۱ قبایل ~ بردگان: ۲.۳ بردگان: ۲.۳ بردیصان (-ابندیصان): ۶۶، ۷۶۰ باردیصان

بردسیهای موبوطهه خاورزمین، سجلهٔ: ۲۴۱ برزویهٔ طبیب (-برزویه): ۲۶۴ ۲۶۴ برخدفاستوم: ۲۳۰

> برلن: ۲۰۰ نشریات آکادسی میرسکیان: ۲۰۱۰ ۲۵۷ برمکیان: ۲۰۱۰ ۲۵۷ برهان قاطع: ۲۳ پ، ۲۷ پ

یسنی: ۱۰۴، ۱۰۴۰ بشاریین برد: ۱۰۴۱، ۱۶۸، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۵،۲۵۴

> بصرة: ۱۶۸، ۲۴۳ ماندائیان بطالح: ۲۲۵

بغداد: ۲، ۱۴۸پ، ۱۵۹، ۱۷۵، ۱۷۵، ۱۷۷، ۰۰ بغداد ۲۲۵ خلفای ۱۷۸ صائبیان ۱۷۸

7 V9 47 V . 47 9 A

بغدادی: ۲۵۴،۱۷۳

بلغارستان (-بلغار): ۱.۳ قیصر ۱.۵، ۵، ۱، ۶، ۱، بخش جنوبی ۱،۶، کشاورزان ۲،۱،۰

بلغاریها: ۱.۳ سلطهٔ ۰ بلوچستان: ۲۲۸ کشوهای ۱ بازان بنی امیه: ۲۳۲ دوران ۰ ۲۸۳

> بنی تیم: ۱۸۳ بنی عباس: ۱۸۳

بنیعدی: ۱۸۳ بوئر، دو: ، ۲۴، ۲۴۱

بوداً: ۱۱ دین م، ۴۱، ۴۹، ۵، ۵۵، ۶۷، ۲۷۶ ۱۳۲ آیین م، ۲۱۱ تعالیم م، ۲۷۶ آیین م بودایی: ۳۶ کیش م

پادشاهان: ۸ ۲۶ هوس~ باراكلت: ٥. پارت: ۱۷۱ بزرگان~ پارتان: ۱.۴ پارتها: ۲۲۰ پارتى، زبان: ۵۵، ۲۰۰ پارسە: دە پارسی: ۲۳ کتابهای ~، ۲۳ زبان ~، ۵۵، ۱۳۴ دین یاران ۵۰ ۲۲۷ پارسیان: ۱۱، ۲۲۷، ۲۲۷ کیش~ باگانها (طرفداران آیین باستان) ۹ ۱ ۰ پاگانیسم روسی: ۱.۹ آثار دورهٔ ~ پاگانیسم یونانی: ۱.۹ آثار دورهٔ ~ پامير: ۲۷۶ پ پیلیکن: ۱۱۳ برادران~ پدران سدههای پنجم: ۹۳ پدرانسده های چهارم: ۳۹ پدران کلیسا: ۹۲ تعالیم ~، ۹۵ بزرگترین چهرهٔ~ یدر بزرگواری (-پدرعظمت): ۲۸،۳۷ پدر روشنایی: ۲.۱ مبانی کیشی~ بدیدارشناسی، مکتب ع پرات دل کرمات (مرغزار آدمسوزی): ۱۴پ براگماتیا: ۵۴، ۲۲۲ پرفیر: ۲۶ خلیفهٔ ۱۰ ۲۷ سنت-188 · Lemie Lemie پروانسی ها، نژاد پلید: ۱۱۰ پروتستان، کیش: ۲۷۹ يروتوس آنتروپوس: ۳۸ پروس: ۲۰۰ نشریات آکادمی~ پرو کلوس: ۸۹ پریسانیوس (لیدیانی): ۳۲ پزشکی، تعلیم: ۱۲۸ پطرس: ۴۳ انجیل ۱۹۰۰ ۸۴ بینش~

یکن ۱۳۲ پادشاهان~

بوداییان: ۲۰۲ ۲۰۲ بودایی گری و ۱ اسلطق ~، ۵، ۵، ۱۹۱، ۱۹۱ بوديسم: ۵۳ بوركيت: ۱۷، ۲۶ بورگونی: ۱۱۳ ایالت~ بوگوسیل: ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۴ آیین م، ۱۰۵ يدوان ~، ع. ١ نهضت~ بوگوميل ها: ١٠٥، ١٠٥ الديشة ~، ١٠٤ اصول عقاید ~، ۱،۵ آرمان ~، ۱۱۵ ~ىبالكان، ١١٧، ١١٥ نهضت~ى بلغارى، ٧٤ نهضت ~ بوگومیلیسم: ۱،۷،۱،۶،۱،۶،۱،۷،۱،۷ بولني: ١١٧ بوتدوس: ۱۷۲ بهارستان کسری: ۲۱ فرش~ بهرام: ۲۱~ نوهٔ شاپور، ۱۳۵پ، ۲۰۹ ۱۹ درگاه-، ۲۲، ۲۵۲ بهشت: ۱۳۸،۸۲ يهمن: ۱۵۴ ابی خدایان، گروه: ۱۲۶ بىخدايى: ۲۴٠ بیزانس: ۱۰، ۲۹، ۲۹، ۱۰۳ امپراطوری ~، 11.61.4 بیرونی، ابوریحان: ۲۴، ۴۱، ۱۹۷، ۱۹۷ نوشته های ~، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، 788 (YF) بين النهرين [-مياندورود]: ۴۶، ۷۷، ۷، Y V V (Y Y V

پ

پاپ: ۹۲ واژهٔ ۱.۷ فرمان خود ۱۶۰ ۱۱۶ دستگاه ۲ پاپهها: ۱.۴ پاثریستیک، فلسفهٔ: ۲۵ پادشاه تاریکیها: ۴۳،۳۹

بل: ۸۴ بینش~، ۱.۹ پلروم: ۶۲ دستۀ~ پلوتارک ۲۱ پلیسین، فرقهٔ یا ۱۱۰ پلیسین ها: ۱۱.،۱۰۹ پولیسین ها پلیسیانیسم: ۱۱ - پولیسیانیسم پليو: ٢.١ نوشته هاي~، ٣٢٣ قطعة~

— رسالة مانوى چينى

پليوت: ۵۱ یناد۰ ۳۷

پنطس، ایالت: ۸۰

پوئش: ۵۶، ۱۹۷ شارل ~، ۱۹۸، ۲۰۰، Y.Y 4.Y

پوزیدونیوس: ۷۱

پوسیت (-نوشیت): ۹

پولوس: ۲۴۰، ۲۴۰ ~ ایرانی، ۲۴۱ گفته های \sim ، ۲۴۱ گفته های \sim پارسی

پولیسیانیسم: ۱.۵ نه پلیسانیسم

- پلی سین ها

پونتی سیانوس: ۷ ۹

پهلوی: ۲۳ تغییر خط ازم، ۲۳ ادبیات، ۲۵ خط~، ۱۳۵ زبان ~ [پ]، ۲.۱

پیامبری: ۲ مدعیان~ پیرسوری: ۱۲۴ پیشدوران؛ ۲۲۸

تائو: ١٣٢ آيين~ تائوئيسم: ٥٣ تاديخالامم والملوك ٢٥٢ تاديخ الفلسفة الأسلام: ٢٤٠ تاديخطېرى: ۲۴۵ تاديخ فلسفه: ۹۶،۹۱

تاریخ ناپیدا: ۱۱۹،۱۱۸ ۱۱۹

تاریخ نویسان: ۱۲۹ تاديخ يعقوبي: ۲۵۱

تازی و ۱۶ فرهنگ، ۲۳ کتابهای م، ۲ ۲ شعرهای کفرآمیز ۲۳ سیاهیان ۷۰ ۱۳۷،۱۳۶،۴۴ زبان ۵، ۴۷، کتب ~، ۱۹۲ کتابهای لغت ~، ۱۵۴ پیشوایان ~، ۱۵۳ ~ نژادان، ۱۵۵، . ۱۶ قوم م، ع اگروندگان ۱۶۸۰ ۱۶۹ نویسندگان -، ۱۸۱ دین آور -، ۲۲۵ نویسندگان -، ۲۲۵ نوشته های ۲۴۷، ملت ۱۴۹۰ ۲۶۳ ۲۶۳

تازیان: ۱۹پ، ۲۲، ۲۳، ۴۶ کشور م، ۱۳۲ ، ۱۳۴ ۱۳۵ ستسم ~، ۱۳۶ ۱۳۷ سداخلهٔ ۱۳۸ ، ۱۳۸ مدار اندیشهٔ ~، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۷، . ۱۵ جنگبا~، ۱۵۱ پیروزی ~، ۱۵۱ زورگوئیهای -، ۱۵۲، ۱۵۳، پیروزی 184 (181 (18. (100 (104 (~ دوست داشتن ~، ۱۶۳ پیروزی ~، ۱۶۳ بردگی ~ ۱۶۴، ۱۶۴ کینهٔ ~، (11) (11. (14) (14) ۳. ۲ يىشرفت ~، ۲۲۵، ۲۳۶ بدابانهاى خاموش~، ۲۳۷، ۲۳۷خانه های ~، ۱۳۵۰ ۲۶۱ ۲۶۰ ۲۵۹ ستم م ۲۶۲، ۲۶۳ پیروزی ~، ۷۷۷، ۷۷۲، ۲۸. ،~ نهضت ۲۷۹

> تاسین: ۹۱، ۲۲۹ شاگردان~ تاحیلیه ها: ۱.۸ قلع وقمع

تانك (- تنك - Tang): ۲۷۶ سلسله یادشاهان ~

> تبت: ۲۴ ملتهای~ تبعیض نژادی: ۱۳۴ تثليث واختيان ٩٤ تحرير شرح اللمع: ٢٥٦

تدلیس: ۱۸۵ ترالو کید؛ ۲۷ ترانما (پردهای شفاف): ۱۲۶ ترسان ۴۴: ۷۷، ۷۷، ۱۸۸

ظهور دین ۵۰، ۲۴، ۲۴، ۲۷۵ ۲۷۵ ترسایی گری: ۲۱، ۴۵، ۶۶۷ ، ۱۹۰ مارکان تسرک: ۱.۳ نیژاد ۵۰، ۲۷۴ سلت ۵۰ میرازان مزدور ۵۰، ۲۸۱ دودمانهای منژاد

ترکان (-ترکها): ۲۸، ۲۴ در ۲۸۰ ترکستان: ۲۸، ۲۴ ۱۹۰ مین، ۲۵، ۵۴ ۱۹۶ مین ۱۹۶،۱۵۰ مین ۱۹۶،۱۵۰ مین، ۱۹۶،۲۶۰ مین، ۲۸۱،۲۶۰ پ، ۲۸۱

ترموپیل، جنگ: ۱۱۹ ترهبن توس: ۱۹۹ ترویادورها: ۱۳

تسنن: ۱۷۷ تشیع: ۱۹۹، ۱۵۵ سردگان~ تصوف: ۱۹۳ تعصب مذهبی: ۱۲۷ تعلیمیه: ۱۸۰

تعمید، غسل: ۴۶، ۱، ۲۷۳ تعمیدگران ۴۶۰ تعمیدگران ۴۶۰

تفتیش، محکمهٔ (- دادگاه تفتیش عقایدانکیزسیون): ۱۱، ۱۱، دستگاه
عقاید ۱۱۳ ۱۱۴ سازمان م عقاید،
۱۱۹ ۱۳۵ ۱۳۹ مقاید سردم
تقسیر گفت دگوهای میان سنت آ دخلایی
د مانی: ۹۳

تقىزادە، سىلحسن: ۲۳، ۲۲۴، ۲۴۷ تناسخ: ۵۵، ۲۴۷

توده: ۲۱۲

تودات: ۱۱، ۴۵، ۶۳، ۶۵، ۶۹ ،۶۹، ۲۱، ۵۵، ۲۱، ۵۵، ۲۱، ۵۵، ۲۱، ۵۵، ۲۱، ۲۲۶ مقدیم، ۲۰، ۲۰، ۲۷۶ مورات ح، ۲۷۸، ۲۷۸، ۲۷۹ سراعات ح، ۲۸، ۲۸،

توران: ۲۸۱

تورانیان: ۲۸ منطقهٔ ح، ۲۵، ۴۱، ۴۹، ۵۳ مه، ۳۶ مرق ح، ۴۵، ۱۳۳، ۱۳۳ بخشخاور ح، ۲۰۰۰

توزمانی: ۲۰۰ متون ~ توفان هوانگ، غمار: ۲۰۱ سمتمون هونگ تولوز: ۲۰۱، ۲۰۱، ۱۲۹

توساس: ۱۹۹، ۲۰۰۰ تونے هونگ: ۵۴ غارهای نزدیک حے تونے والگ

تونس: ۲۸۱،۲۸۲ **تهافةالفلاسفه**: ۲۸۸ تدیدسان ۲۳۰

٣١٣ ماني

تيموثاوس: ٩١

تيمور: ۳۴

3

جاماسب و ۱۷۶

جبريه: ۲۵۸

جسمانيان ٢٣

جلولان ١٤٠

جلوه: ۲۷۲

جوهری: ۱۴۷

چریکی: ۱۲۴ جنگهای~

હ

چليبا [-صليب]: ۴۲، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۶۷ تهافت التهافت: ۲۶۶ چنگیز (- چنگیزخان): ۱۸ سیاهیان تاراجگر تیسفون ۲۱۰ ۱۱۸ ۲۱۹ ۲۷۵ دربار م ۷۷۷، ۲۷۷ کاخهای~ و خونخوار ~، ۲۴ ۵۳ چين ۲۲، ۲۴ پادشاه م، ۲۴ ملتهای م، ۵۲ در دربار امیراطور ۵۰ ۵۳ کشور ~، ۱.۷، ۱۳۲، ۱۳۲ امیراطور ~، تعالبي نيشابوري ٢٥٩ ، ٢٥٩ مرزهای ~ عما دالقلوب: ٢٥٤ چينې: ۵۰ ۵۱، ۵۴ زبان ~ ۱۳۲ ثنوی: ۱۱۷ ←دوگرایی نوشته های ~، ۱۳۲، ۱۳۴ جهانگرد ثنویان: ۱۸۹ - دوگرایان YYY 17.1 1~ چينيان: ۵۳ جاحظ: ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۶۸، ۲۵۱، ۲۵۴، 7 حبيب الأنواد: ١٤٧ حجاج (پسر يوسف): ١٣٨ جامع مانویک: ۵۱ حرانیان: ۲۲۵ صابئی، ۲۲۶ جبال البذ، سردم: ١٧٥ حروفیان و عطریقت های ح، ۱۵۲ جبر: . ٣- تاريخ، . ٢٤١ ٢٤١ حريه الفكروا بطالهافي التاديخ: ٢٤٩ حزقيال: ٣٣ حسين بن على: ١۶٣ جعفرين مبشره ۲۵۴ حسين بن منصورحلاج: ١١١ - احلاج حكانيه: ۲۵۳ حلاج: ۱۱۱، ۷۶ ~ حسين بن سنصور حلاج جماالدين اصفهاني: ٧٥٧، ٢٥٨ حلب: ۲۷۱ ۲۴۸ جندی شاپور: ۱، ۲۱ شهر ~، ۳۱ حلوليان: ١٧٣ جندی شا پود: ۲۵۶ حمادراويه: ۲۵۴ جنگ: ۱۱۹ ح جهانی اول، ۱۱۹ حجهانی حمادعجرد: ۱۶۸، ۲۵۴ دوم، ۱۵۳ ~ زیرزمینی حمدان الاشعث: ٢٤٥ جوليا: ۲۸،۲۷،۸۶ حمدان قرمط: ۱۷۴ ،۱۷۳ برادر ۱۷۸ ، جهان لاهوتي: ۴۶ حمزة اصفهاني: ۲۵۲ حنفی: ۱۴۹ ملاهای ~ حوان ، ۴، ۵۶، ۸۸ چراغ کشان: ۱۸۰

حواریون عیسی (حواریون-حواریان): ۴۲،

سرزسین ~، ۲۸۰ زسینهای آباد ~ خردگرایان: ۲۰۸، ۲۰۸ طبقهٔ خركان: ۱۷۲ فرزند~ خرمدینان (-خرمیها-خرمیان-خرمید): ۳. 14. (1 44 (1 46 (1 44 خرسیان ۲۵۳ خروهخوان (-برخوان): ۵۱ ۲۲۳ خساب: ۱۶۳ خستویی، واژه: ۱۰۵ خسروم ۲۷۴ جانوشيروان خلافت ۱۳۹ ۲۷۹ خلافت: ۱۳۹، ۲۷۹، خلفان ۲۲۵ حکمای دربار ۰، ۲۸۰ خليفه ١۶۶ خوارج: ۱۳۸، ۱۳۹، ۷۷، ۸۵۲ خوارزم: ۲۵۷ خوارزسى: ۲۵۶ خواستونيفت: ١٠٥ خوچو: ۵۳ خودكشى: ١٢٣ رسم ~ خودگرایی: ۱۸۷ خوزستان ۲۴۵۰ خولسون ۲۲۶ خياط معتزلي: ١٤٧ خيام: ۷۷، ۱۶۴ خيروشر. ٢

دادرسی: ۱۲۹ دیوان ~ دادگاه تفتیش: ۱۲ - محکمهٔ تفتیش دادگری ۱.۷ کلیسای -دارالحكمه عمر دارندگان دژها (اشراف محلی): ۱۲۲ داعی الزنادقه (-سانی) ۲۵۲ خراسان: ۵۲، ۲۷، ۲۷۷، ۲۷۹ نهضت ا داعی(معروف بهبزدهی): ۱۷۷

۵، ۶۷، ۸۳ رساله های ح، ۸۷، . ٩ جانشينان نخستين ~ ٢٤٤ حوت، هزاره: ۵. حيره: ۱۴۸ ،۱۴۸ ۲۵۶ حييم: ٣٣

خ

خاقان: ۱۳ حکومت ~، ۱۳۲ ترک خانەپرستى: ۶۶ خاور (–خاورزسین): ۶۹، ۹۲، ۱۹۶، ۱۹۶، ۷۲۷ ~ دور، ۲۲۸، ۱۹۲۶ ۱۹۲۷ Y V V 1488 1488 خاورشناسى: ٢٥ نهضت~ خاوری: ۱۴۵ جهان ~، ۱۲.۰ اسناد ~،

٧٧٧ مسيحيان~

ختن ۲۶۰، ۱۳۳ مرواحهٔ 🗢، ۱۴۰، ۱۶۰ خدان ۱۲، ۳۴ عدل ~، ۸۱، ۸۵، ۸۶ بذر ٠٠ ١٠٨ ارادة ٠٠ ١٠١ ١٩١ ٨٧ ١٠ دستگاه فرضی~، ۱۱۵ ساخته ~، ۱۱۵ – فرستادگان~، ۱۲۱، ۱۲۱ -دوستان راستین ~، ۱۴۰ حکمت ~، ۱۴۸ وجود 🗠، ۱۶۴ خليفة 🥆 خدایان: ۸۶ چهارگاند، ۱۳۸، ۱۴۲،

7 7 0 خدای: ۲۰ ۲۰ ۱۰۶ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۸ بدیها؛ ۲۰، ۸۳، ۸۴، ۱۷۴ نیکی ۸۲ حازل، ۸۶ ماید، ۳۲ فرزند ح پدر، ۱.۴ ~ قهار، ۱۱۵ ~ سهربان،

خدایگان ۸۷، ۱۳۳ ~سانی، ۲۱۹، ۲۲۰ ۲۲۱ چشمان ~، ۲۲۱

خدایگانها (سنیورها): ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۹ طىقة~

x va · aali clas

٣19 ماز.

رد عقاید ~، ۱۸۸، ۱۸۸، ۱۸۸ دالماسى: ١١٧ داماسيوس: ٣٢ دوگرایان بالکانی: ۱۰۴ داوود: ۸۲ پیشگوئیهای سزامیر~ دوگرایی: ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۵۵، ۶۱ اصل داينو، آبه: ٩١ ٠١ . ٨ ، ٩٧ ، ~ أيشة ~ ، ١٩٧ ، ~ دبیران: ۸۲ دحال ، ۷۴ ،۷۵ ،۷۴ فتنهٔ دوگوهر: ۱۱۵ دحله، دشتهای رسویی: ۲۲۷ دولت، شرطهٔ: ۲.۷ درخت تاریکی: ۳۶ دولتي، دين: ١٠٣ درخت زندگی: ۳۶ دو سرغ، داستان: ۱۵۹ دروازهٔ سانی (دروازهای در جندیشاپور): ۲۱ دوواژدا: ۱۶۹ درویشان: ۱۹۴،۲۲ رقص ~ دهری: ۱۴۷ دسىتە، فرقة د ٧٥ دهریان (- دهریها): ۲۶۰، ۲۵۶، ۲۶۰ درباریان ۲۱۹ دهریگری (- زروانیگری): ۲۴. درور، ای. اس (orover): ۲۲۵ (۲۲۶ دياتسرون: ۴۳ 771 دیاربکن ۲۷۱ دعبل بنعلى: ٢٥٥ ديرها: ۱۰۶ دمشق: ۱۶۰، ۲۶۷ ديصانيان ١٧٢ دمشقى: ۲۴۸ دیصانی گری: ۲۲۲ دمونبین (مورخ فرانسوی): ۱۳۸ ديلميان ١٧٥ دموکراسی: ۱۲۹ دین آوریه (-دیناوریان): ۲۵ دنيورژ (- سعمار - سهراز): ۱۶۱ ۱۶۹، دين دولتي: ٣٠٣ 198 6198 دین سارار: ۲۲۳ دوین: ۱۰، ۱۱، ۵۰ ← دوگرایی دین سبین اسلام دوبلین: ۱۷ ترینیتی کالج~ دین مومونی (- آیین مانی): ۵۳ دوبيني، نظريه: ۲۴۰ دينوريه: ١٣٢ مسلمانان ~ دودهٔ کیان: ۱۳۵ ح دینوری (- دیناوری): ۱۳۲ دورااورپوس: ۱۹۹ دین یاران: ۷ ۹ دوزخ: ۱۶۶ آتش~، ۲۷۲ دیوان: ۲۲۰،۱۱۱،۳۸ دوقوراغوز، منطقة: ١٣٤ ديوجين: ٣٢ دو کره فرانسوا: ۸ ۹ کتاب ۱۰۰ ۰۰ نوشتهٔ ديودور: ٧١ 14.111811.1~ ديوكلسين: ١٧٢ دوگانگی: ۱۳ اندیشهٔ می ۳۶ ، ۷۶، ۹۵، Š ۱ ، ۱ اصل م ، ۱ + ۱ ، ۱ ۱ ، ۱ ۱ ، ۲ دوگرای تثلیثی: ۲۷۰ دسی: ۱۵۵٬۱۳۴ دوگرایان: ۱۴۷ ازگروه ~، ۱۵۸، ۱۶۷ ذسیان: ۱۵۷،۱۵۵

Y 1 Y روحانيت: ١٣٠٠ روز رستاخيز؛ ١٨٩ روسيه: ۱۰۶ روشنایی، آیین: ۵۳، ۱۷۶، ۱۷۴، ۱۷۴ روشنایی، پادشاه: ۲۲۶ سه ملکانورا روم: ۱۲، ۱۳ فرهنگ باستانی ۰، ۱۸ امپراتور ~، ۱۸ آیین کهن ~؛ ۲۶، ۲۹ کشور ~ شرقی، ۳۰، ۳۲ فرهنگ باستانی ~، ۲۹، ۴۰، ۷۷، ۸۴، ۹ فلسفه ~ ، ۹۲ حکمت باستانی ~ ، ۱۰۷ ،۹۸ جاسعهٔ سانوی ۱۰۷ ،۹۸۶ ۲.۷، ۱۵۰، ۱۲۴ دولت ~ شسرقي، ۲۱۴ ۲۳۶ ~ قدیم، ۲۳۶، ۲۳۶ شرقی، ۲۴۱، ۲۶۰ ۲۷۷ ۲۷۸ میائی ۲۷۹ روسی: ۹۹، ۱۱۷، ۱۵۴، ۱۶۰ سلتهای مختلف ~ رومیان: ۲۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۴۸ ۲۲۸ YA. 47 V9 ری شهرستان: ۲۵۷ زاگرس: ۲۷۶ زبير: ۱۵۴ زحل: ۲۴۴ زرتشت - زردشت: ۱۱، ۱۶، ۲۲، ۳۰، ۳۰ ۱۳۶ ۴۱ ۴۹، ۵۵، ۵۵، ۶۶ آیین دوگرایی ~، ۶۷، ۷۰، ۱۴۰ ۱۷۲ پیروان ~ خرگان، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۱، ١. ٢ كعلة ~ ، ٢.٢، ٢٢٥ ٢٢١

۲۷۶، ۲۷۶، ۲۷۶، ۲۷۶ خدای یگانهٔ

امشاسیندان ~، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۸۸،

ژردشتی: ۱۰ موبدان دین ۱۰ ۲۲، ۶۱

داذها و ۱۹۹ رازی، محمدین زکریا به ۲۴ راسيوناليسم: ١٧٨ رافضی: ۲۴۹ ۲۴۸ ۲۴۹ رافضیان: ۱۸۵ ۱۸۵ داعی: ۹۳ رانسيمان: . ۶، ۶۶، ۷۷، ۱۴۱ راهب: ۱۴ رجيم، واژه: ٢٧٣ رحبه، حاكم: ۲۴۵ رد گفته های فرتونا توس: ۹۹ رسول اکرم: ۸۳ سه محمد (ص) رسولان پیشین، قوانین: ۸۳ دسالة ابن كادح: ۵۵۱ دسالة لغفران: ۲۵۵، ۲۶۰ رساله به درمیان ۲۰ رسالة يونش: ٤٩ رصافه ۲۷۷ رم: ۱۶، ۵۲، ۶۱ امیراطوری م، ۸، ۹۶ شهر بزرگ ~ ، ۹۶، ۱۱،۸ ۱۶۹، رم غربی: ۲.۷ دولت~ رمولد ششم: ۱۲۷ رن، قبائل: ٢٨٠ رنان: ۹ رنس: ۱۱۳ شهر ~ رواقیان (- رواقیون): ۷۳،۷۱ روان پژوهی: ۱۱۸ روح: ۵۸، ۱۷۱ روحانی: ۲۱۴ شالوده های ~ روح القدس: ٥٨ ١٢٣ روحانيان: ٣٤، ١٩٩ جاسة ~، ٢١١، ١

ذيذان: ١٧٣ محمدين حسين

Y VA IY VF زردشتیان: ۲۲، ۱۲۴، ۱۵۰، ۷۴، ۱۸۳، ۱۸۳، 781 47.7 (1 14 زردشتی گری: ۱۴۷،۷۰، ۱۴۷ زرقان: ۲۵۳ زروانی: ۲۴ مذهب زروانیگری ب دھریگری زستورين: ٧٠ ز کریان ۱۷۷ زگرویدبن سهرویه: ۲۴۵ زمزم، چاه: ۱۷۶ زنادقه (- مانویان): ۲۲، ۲۵، ۲۸ اندیشه ... (104 (144 (144 (146 ~ CLA 1774 17FA 17FV 118V 118A . ۲۵، ۲۵، ۲۵۴ ، ۲۵۶ زیارتگاه-، Y8 . (Y 64 (Y 6 Y زندانهای سیاسی: ۱۰۷ زندقه: ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۵، نشر عقاید -، | ژوستین: ۷۷، ۷۷، ۸. (154 (15) (154(155(15) (175 (YF4 (YFX (YFY (YFY Y) V () VY ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴ ~ ی باطنید، YF. YA4 (YAA زندقه و روابطآن باشعوبیان و پیروزی اسلام و نوادعرب برآنان: ۲۵۹ زندقیه: ۲۵۱ زندگانی زیرزسینی: ۱۲ رُنْ وسرد: ۱۲۷ پیوندهای سیان~ زندى: ۲۵۶ زندیق: ۱۴۱ ۱۴۱ ۱۴۷ ۱۴۷ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ تویهٔ ~، ۱۶۷ ۱۹۷۱ تویهٔ

1744 174 174V 174D 17.V

۲۵۳ تظاهربه -، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۶۳،

زندیق کشی - سانوی کشی: ۲۲

۳۰، ۲۱۱، ۲۲۵ کشیں ~، ۲۰، ازندیقان (-زندیقها): ۱۱۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۸، (164 (164 (164 (7 184 (164 ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۹ دعاوی -، . ۲۶ کتابهای -، ۲۶۱ تعالیم-زهرالربيع: . ۲۵

زهرون: ۲۲۵ زهر: ۲۴۴ زيدبن رفاعه: ۲۴۳ زیگابن: ۱۰۵

3

ژرسن، نژاد: ۲۷۹ ژرمنها، استیلای: ۲۷۸ ژرسنی، نژاد؛ ۷۷۷ ژرسه، پیر: ۱۱۹، ۱۲۰ گفته های ژوپيتر (زاوش): ۲۷۸ صفات ~ ژوستن: ۱.۷ ژوستی نین: ۱۰۷،۹۰،۷۱ ژوستینیان: ۲۲ ژولین: ۸۹ دستورهای اسپراتور ~ ژولین آیوستا ۲۰

ساتانئيل: ١٠٥ اثر انديشة ~

ساسانی: ۹ شاهنشاهی ~ ، ۱۷ دودمان پادشاهان ~ ، ۲۱ انقراض ~، ۲۲ نوشته های دوران ~ ، ۲۲، ۲۹، ۳۱، ۳۱، ٣٣ حاكمان و يادشاهان، ٢٥ يايان حکومت ~ ، ۱۲۱ ح، ۱۳۶، ۱۴۱۱ ۱۶۲، ۲،۱۶۷ ، ۲،۲۳ ، ۲،۹۶ ، ۲۰۱۶ في الشاهان نخستين ~، ۲۳۶ ايران ~، ۲۳۷، ۲۶۴ تمدن ~ ۲۶۴ ۲۵۹ ۲۷۷ دوران ~، ۲۷۷ نقوش ~ ،

سكاها، ملكة ب ٢١٩،٢٠ سكوندينوس ٨٨ mknowness: 327, 727, 727 سلجوقى: ۲۵۷،۱۵۲ قبايل~ سلخ (حیله های آخری): ۱۸۶ سليمان: ٣٣ سليمان پسر عبدالملك: ١٤١ سليمان بن حسين قرمطي ١٧٥، ١٧٥ سليبا، رسم: ١١ سماع: ۱۹۴ انجمنهای ~ ۲۴۸ سماعين (نغوشاك): ٢٢٣ سمرقنك ٢٤ ٥٢ ٥ سنت افرم: ٧ع سنت ایرنه: ۸۶ سنت پل (-سن پل)، ۴۳، ۵۱ ۷۶، ۸۱ ناسه های ح، ۹۱،۹۱ نوشته های ح سنت پولی کارپ: ۹۳ سنت دومینیک: ۱۱۳ سنت كلمان: ۹۲ سنت كروا: ۱۱۳ سنسى پرين، كتابهاى: ٩٣ سنكا (حكيم نامدار روم): ١٠١ سنگ پرستی: ۶۶ سنگسری، لهجهٔ: ۹ ح سنجار: ۲۷۱ سنی: ۱۸۲ ۱۸۸ سنم الملوك والانبياء: ٢٥٢ سوئدى: ۲۲ سواد : . ٣ استان ح، ١٣١، ١٣۶ منطقة ~ سوداها عه کشمکش-سوریه: ۴۶، ۶۶، ۷۶ شهرهای ۰، ۸ سوریدای، فرقه های: ۲۷۵ سوسريها: ۲۲۷ سوزنی سمرقندی: ۴۴ ح

۸۷۲، ۲۷۹ پادشاهان م، ۲۷۹ سقراط: ۲۴۴ خدای ناسهٔ ~ ساسانيان: ٣١ حكومت چند صد سالة ٠٠٠ ۱۵۱ ۱۵۱ شکست ~، ۲۷۴، ۲۷۵ ٧٧٧ بايتخت~ ساس ها، سرزسین: ۲۸۰ ساكس، ولايت: ١١٣ سالامين، جنگ: ١١٩ سامانی: ۲۸۰ دودمان ~ سامانیان: ۱۳۱، ۲۸۰ دربار ساسريها: ۸۴ ساسی: ۲۶۰ ملل ۲۶۰ ادیان ۲۰ Y V A & Y V A ساسى نژاد، اقوام: ۲۳۷ سایکس، سرپرسی: ۱۳۷ ستارگان، پرستش: ۲۲۶ ستاره پرست، صائبیان: ۲۲۶ ستراسیوتیک (فرقهای): ۸۶ ح سخن، عله: ۲۳۷ سدوم: ۵۶ سراپیس: ۸۴ پرستندگان~ سوالاسواد: ۲۲۲ سردان: ۱۶۹ سرس رأی [ساسره]: ۱۷۵ سرنوشت: ۱۷۱ سرويانوس: ۸۴ سرياني: ٩، ١، ۴، ۴، ۵۴ زبان ~ ١٣۶٠ سوالي ~ زبان، ۱۶۴ ~ى عيسوى، ۱۹۸، ۲۲۳، ۲۲۵ نوشته های ~ ~ زبان ۲۷۵ ،۲۴. سعيدبن الحسين بن احمدبن عبدالله بن ميمون بن دیصان قداح: ۱۷۳ - دیصان سغد: ۱۹۶ سغدى: ۲۹، ۵۵ زبان ~ سغديان: ۲۸۰

۲۲۰ مانی

شرعيات: . ٥ سويل (اشبيليه): ۲۶۶ ۴۷۶ سهروردی: ۲۶۷ داستان \sim ، ۲۶۷ آثـار \sim شستوشوی مغزی: ۱.۷ شعوبيان: ١٣۶ ~ ايراني نژاد، ٢٥٩، ٢٠٠٠ سیبری: ۳۵ بازداشتگاههای~ 797 (791 سیچلی یانوس: ۹۷ شعوبیگری: ۱۵۹ مظاهر~ سیردریا: ۲۸۰ سرزهای~ شعوبيه: ۲۶۱،۲۵۹،۲۱۷، ۲۶۱ سلیس: ۱۹۹ ح سیسرون: ۲ ۹ نوشته های ۱ ، ۱ سخنرانیهای -شکا کان؛ ۹۲ سىسىنيوس: ١٩٩ شکیند: ۳۷ سيس ياسين (-سيسينيوس): ١٩٩ شمس: ۲۲۵ سيسيلي: ۳۲ شمعون (- سيمون افسونگر): ٧٥ سيماي آسيا : ۲۷۴ شمیدت، کارل: ۲۰۱ سيمره سختار ليثي: ٢٥٠، ٢٥٩ شوپنهاور: ۷۹ سيمون (افسونگر): ٥٠، ٥٧، ٧٧، ٧٧، ٨٧٠ شوش: ۲۱۹ ٧٩، ٨٤ پيروان ~، سيمون دوسونفور: شهاب الدين: ۲۶۷ 1 Y Y شهر خدا: ۹۴،۲۹ سیم یلی سیوس (سیسیلی): ۳۲ شهر دنیا: ۲۹ سينوب، شهر: ٨٠ شهرستانی: ۱۹۲ شهریار (- بهرام): ۲۲۱ → بهرام ش شياطين: ٣٨ شاهنامه: ۲۷۷ ،۲۷۹ ،۸۲ شيث: ٥ شاوان: ۲۲۳ شیخان: ۲۷۱ یزدیهای ۱۷۲ شهرستان -شام: ۱۷۷ شیخ عدی گورگاه: ۲۷۱، ۲۷۲ بازماندگان شافعی، سلاهای: ۱۴۹ شابورگان (-شاپورگان سانی): ۴۱، ۴۹، 7 7 7 شیرازی، افشار: ۲۳، ۲۴۷، ۲۵۳ 777 (14 A 64 F شیطان: ۲۸، ۶۵، ۷۳، ۱۱۵ (۱۱۶ ۱۹۶۰) شاپور اول (-شاهپور): ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۴۸ ،۱۷۰ فریبکاریهای ۲۴۸ ،۱۷۰ T V & 17 VF 17 Y 17 Y . 11 & F ۲۷۲، ۷۷۲ وسوسه های 🕶 ، ۲۷۲ شیخ شبستری: ۱۹۰ ح مذهب، ٧٣ رواژه، ١٠٠٠ ملك طاووس شدزات الذهب: ۲۷۴ شيطانئيل: ٥٠٥ شروين: ١٨٠ شيطان پرستان: ۲۷۱ شريف المرتضى: ١٤٨ شیعه: ۱۴۰، ۱۳۹ کیش ~، ۱۵۲، ۱۸۳ شر: ۱۹، ۳۸ منشاء ح، ۹۵، ۹۶ وجود ح، ۱۸۷ علت ~ (ح)، ۱۸۲ ۱۰۱ ریشهٔ ٧٩٧ غيلات ~، ١٥٨١ . ١٢٩ ٢٧٧ شرحنهج البلاغه: ۲۷،۰۲۴ شیعی: ۱۶۷ شرطه: ۲۴۲ شیعیان: ۱۶۹ امام ششم~، ۱۷۳ ~ غالی، شرطة الزنادته ب ١٥٩

عبارات خستوانی: ۵۴ عباس: ۱۵۸

عباسیان: ۱۹۲، ۱۵۲ دوران سلطنت می

عبدالجبار معتزلی اسدآبادی: ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۷، ۱۶۷، عبدالجبار معتزلی ۱۷۲،۱۷۲۱

عبدالقاهر: ۲۳ (۱ ۷۶ (۱ ۷۵ (۱ ۷۶ (۱ ۷۷ (۱ ۷۲) ۱ ۷۷ (۱ ۷۶ (۱ ۷۷ (۱ ۷۶ (۱ ۷۰ (۱ ۷۶ (۱ ۷۰ (۱ ۷۶ (۱ ۷۰ (۱ ۷۶ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۶ (۱ ۷۰ (۱۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱۰) ۱۰) ۱۰ (۱۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (۱ ۷۰ (

عبدالله بن مقفع: ۲۴۹ عبدالله بن میمون: ۲۴۲ (۲۲۷ عبدالله پسر عمر: ۱۶۱ عبیدی مصری، خلفای ۲۴۹

عثمان: ۱۵۴

عثمانی: ۱.۴ ترکهای ۱،۴ عمال دولت ~

عثمانيان: ۲۷۱،۱۰۴

عتیق: ۸۸ خمرههای ~ عدم EX_ninili عدم

عزازيل: ۲۷۱

۲۷۹ شیعیگری: ۲۵۵، ۲۷۹

ص

صابئی: ۲۲۵ عقاید ~ صابئیان: ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۳

صالح: ۲۵۱ بدر ۱۵۲ ۲۵۲

صالح بن عبدالقدوس: ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٥٥

صحاح: ۱۴۷

صربستان: ۱.۶،۱،۶،۱

صغير، عالم: ١٢٣

صلاح الدين: ۲۶۷

صليب: ۴۱ ،۳۴

صلیبی، جنگهای: ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۴۲، ۱۴۲،

صوری: ۸۹

صوفیان: ۲۲، ۳۲، ۲۳، ۱۲۳ عقاید $\sim (\neg)$ ، ۱۹۳ نوشته های \sim ، ۱۹۴ سماع \sim ، ۲۴۸ دعوی \sim ، ۲۵۹ آسوزشهای \sim ،

صوفیگری: ۱۵۳

صوفیه: ۱۹۴،۱۹۲ پندارهای --- صوفیان صوسعه ها: ۱.۶

4

طاعون: ۲۱، ۱۶۵ طبایع چهارگانه: ۲۷۷ طبری: ۲۵۲ طبقات الاطباء: ۲۴۷ طبقهٔ بدان: ۲۹۲ طبقهٔ نیکان: ۲۹۸ طخارستان: ۲۶۸

3

عارفان: ۹۳ انوشته های ۱۹۴، رسمهای -

ملیت می ۲۶۲ رفتار امیران می ۲۶۳ ملت می ۲۷۷ مهاجمان می ۲۷۷ مهاجمان می ۲۸۷ مملئی ۲۸۸ حملهٔ

عربستان: ۲۲۷، ۲۲۷ بیابانهای ۰۰، ۲۳۷ میابانهای سردم ۰۰، ۲۷۶ ح، ۲۷۷ بیابانهای سوزان ۰۰،

عربان: ۲۶۲،۱۳۵ عرب مآبان،۱۶۷

عربی: ۲۳ تغییر خط از پهلوی به ۱۵۳، ۱۵۵ خطوط ۱۹۸۰ نوشته های ۱۶۰

> عرفانگرایی: ۴۵ عرفانی: ۱۹۳اندیش

علم الباطن: ٢٥٣ - باطنيه

علی: ۱۳۹ یکی از فرزندان ۱۵۲ می ۱۵۲ پیروان دودسان ۱۵۰ فرستادن دیدهان ۱۵۲ میرزندان

على ابن الخيل: ٢٥٤

علىين هارون زنجانى: ۲۴۳

علىبن يقطين: ٢٥٢

عمر: ۱۳۴ دوران م، ۱۵۵ روزگار م، ۱۸۳ ۱۶۱ ۱۸۳ میشاوندان

عمرگلوادی ۲۴۹

عمروعاص: ۱۵۵

عوادف المعادف ٢٧٠

عوفى: ۲۴۳

عهد جدید: ۶۴، ۲۷، ۱۷، ۱۱۵، ۱۱۵، ۱۷، ۱۷، ۱۷ سه

يسي: ۲۱، ۳۰، ۳۶، ۴۱، ۴۱ جوهر اصلي

عیسوی: ۴۵ راهبان ~، .۶۰، ۲۸ ۲۹ کلام~

> عیسویان: ۲۹، ۹۵ عیسویت: ۲۹، ۱۱ کشتی ح عیسوی گری: ۱۱۴ آرمان راستین ح

> > Ė

غرب: ۸۴ جهان ~ غرداخبادالغرس: ۲۵۴

غزالی، اسام سحمد: ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۹ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ابوحامد ح، ۱۸۱ ، ۱۸۹ ، ۱۸۳ ، ۱۸۹ ، ۱۸۶ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹ ، ۱۸

۷۸. ۲۷. برادر ۵۰، ۲۸۰

غزنوی: ۱۵۲

غسان رهاوی: ۱۶۸ غسانیان: ۱۶۰، ۱۶۰

غسل تعميد: ۶۴

غوز (، قبائل): ۲۵۷

غيار (- لباس نشاندار): ١٥٧

ف

فائوستوس: ۹۹،۹۸، ۱۰۱ اندیشه های ۱۰۱ درباره حسی لوی، ۱۰۲ فارس: ۱۷۴ سرزمین ح، ۲۴۵ اهل ح

فارسی: ۱۹ پ، ۱۹۷، ۱۹۸ نوشته های ~،

۲۰۰۰ - میانه، ۲۲۴ ح، ۲۴۱، ۲۶۱، ۲۶۱، ۲۶۱

فارقليط (= فاراكايت): ۴۳، ۵، ۵۵ ظهور. ۷۷۷٬۰

فوچەئو: ٥٣ فارتجم: ٣١ فورتوناتوس: ٢٢٩ فاطمى: ٥٥ اخليفة ~ ٧٨٠ اخلفاى حمصر فوروم: ۲۱۴ فاطمیان ، ۱۷۸ پیروان ~ فورن هارناع، آ: ۴۵ فتق (نام پسر سانی): ۲۵۳ فوكن: ١٣٣ ايالت~ فتک (نام پدر مانی): ۹، ۱۷ فخرالدين، شيخ ٢٥٧٠ فوكين: ۵۳ في بيونيت: ۸۶ ح فرقه هاي~ فرات: ۲۲۷ دشتهای رسوبی~ فيروزان ١۶١ فرانسه: ۱، ۱، ۱، ۱۳ در جنوب کشور م، ۱۳ فرهنگ -، ۱۴ اسرای سفاک فيلسوفان ٩٤ شمال ~، ۱۱۱جنوب ~، ۱۱۲، ۱۱۵ فيلون: ٧١ فیلیپ دوم: ۲۷۴ دوران پادشاهی ~ (14) (14) (14) (14) ۲۷۴، ۱۹۶ فرهنگستان~ فيوم: ۵۴، ۲۰۰ ~ سصر، ۲۰۱ فرانسه کا تاری: ۱۱۵ ق فرتوناتوس: ۸۹، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۱ قائم الزمان، قيام: ١٨٩ فردوسی: ۱۴۹، ۱۶۴، ۲۸۰ قابيل: ٥٥ فرشتک (برخوان): ۴. قارسيه: ۱۶، ۱۲۵ فرشتگان: ۳۸ قاسمبن ابراهيم: ١۶۶ فرعون: ٥٥ قاضي الفاضل: ٢٤٧ فرفوريوس: ۶۹، ۷۰، ۸۹، ۹۳، ۲۴۴ قاهره: ۲۷، ۲۶۹ فرنگیان: ۱۹ ح قباد: ۱۷۹ دوران ~ ، ۲۷۶ فروید: ۱۱۸ قبرسی ۲۸۰ ۸۴ فريسيان ٨٢ قبطی: ۵۵ زبان م، ۱۶۰، ۱۶۰ ملتهای فضول: ۱۹۹ مختلف ~، ۲۲. متون ~، ۲۷۷ فضايح الباطنيه: ٧٨ ، ١٩٣ ، ٢٤۶ \sim منسوجات فلاندر: ۱۱۳ کشور ~ قبطی درسیته (- سرخ چشم): ۲۴۵ فلسفة بدران كليسا (-فلسفه باريستيك): قبطیان: ۱۱، ۱۵۵ قتيبه: ۷۵۷ فلسفة سن: ٧ع قداح: ۱۷۳ --میمون بن دیصان فلسطين: ۲۵۱ ،۸، ،۵۲ ،۴۲ حقديم قدريه: ۲۵۸ فلوتن، وان ۱۳۵، ۱۳۷ قدیسان ۱۲۸ فلوطن (- فلوطين): ٥٩، ٧٠ ٨٩، ٧٥ قدیسین (سینتایان): ۲۳۳ فلسفة ~ قرآن: ۱۶۰ م۱۵۶ - سبين، ۱۶۰ - كريم، فليبرين ١٩۶ ۱۶۹ دشمن ~، ۱۷۷ آیات ~، فلیکس: ۹۸ ۱۸۴ ۲۴۸ مجید، ۲۴۲ ۱۸۴ فنیقی: ۲۲۷ Y A 1 4 Y V A فنيقيد ٧٧٧

J4 474

قرآئها: ۱۷۷

قرطبه: ۲۶۶

قرمط ۲۴۵

قرمطه ۲۴۶

قریشیان: ۱۴۸

قسيس: ۲۲۳

قطيف ١٧۶

قمر ۲۴۴

قياست: ١٨٩

Y V4

آیین ~، ۱۲۱، ۱۲۱ پیشوایان ~،

قيصريه: ٧٥

ک

۱۲۱، ۱۲۳ بیماران ~، ۱۲۴ تاریخ قوم ~ ، . ۲ ، منش سردان ~ قرامطه: ۲۴۵ (۲۴۲ (۱۹۲ (۱۷۸ ۲۲۳) ۲۴۵) کاتارها: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴٬۱۱۳ ۲۵. ۲۴۷ ، ۲۴۶ شعیدای از -، ١١٧ آثار باقيماندهٔ ~، ١١٥ ١١٥ ٣٥٢ دربارة ~ والاسم نهضت ~ ۱۱۰، ۱۱۹ آییسن ~ ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴ ۱۲۴ شکار - ، قرقيزها: ١٣٣ ٥٣٣ 148 (144 (148 (148 کاتاری: ۱۲۱ اندیشه های ~، ۱۲۱ تشریفات ~ ، ۱۲۲ جاسعهٔ ~ ، ۱۲۳ قرسطی: ۲۴۵ (۱۷۹ ۲۲۵ ۲۴۵ کاتاریسم: ۱۱۱، ۱۱۴ تهست ~، ۱۲. قرمطیان (- قرشطیها): ۱۷۴ (۱۷۴ م۱۷۸) اصول عقاید ~ ، ۱۹۶،۱۲۶ مول ۱۷۶ ، ۱۷۷ دوران افول ~، ۱۹۲ کاتولیک: ۱۱ کشیشان ~، ۴۵ ترسایی گری 7 4 Y 4 Y F A ~، ۹۹ سحافل ~، ۱.۱ اصول قرمطیگری: ۱۵۳ کیش ~ ، ۱.۵ سناسک کلیسای ~ ، قرون وسطى: ١٠٨ Y VF (1 Y F قریش: ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶ كاتوليكي: ٩۴ کارپوکراسین ها: . ۶ كارتاژ: ۲۳۶ قسطنطين ١۴۴ کارتاژها، جنبش: ۲۷۶ قسطنطنیه: ۲.۱،۶،۱،۶ کشیش بزرگ کارخار: ۱۹۸ کارناک ۲۹ کاشمر ـ کوچا ـ قرهشهر (راه کاروانرو): ۲ ۵ قلمرو دشتها: ۲۷۴ كالهار ١٩٨ كاملان: ١١٧ قورال (- سرید - کوچک -گوگچک): ۲۷۲ كان چەنو: ٥٣ قوانيين كشورها: ١٧١ كانسو: ۵۴ ، ۵۴ ، ۱۳۳ کتاب دیوها: ۵۴ قيصر: ۳۱) ۱۴۴ کتاب دازها: ۴۵ برازها قیصرها (=قیصران): ۲۹، ۱۴۵، ۱۴۵، كتاب سفو: ۲۲۲ كتاب سوزان، تشريفات: ۲۶۶ كتابها، سوزاندن: ۲۶۶ كتاب مقدس: ١٠٤ - انجيل کاتار [شعبهای از آیین مانی]: ۱۴ بدعت، اکراوس، پل: ۲۴۱ کربن، هانری: ۲۶۷ ، ۱۱ پیروان آیین ~ ، ۱۱۳، ۱۱۴

کریتر: (-کردر) ۲.۱ فعالیتهای~، ۲۱۹ح

~، ۱۳۰ کاتار کمونیسم: ۳۰ كنزالحيوة: ٢٢٢ كوچو، منطقة: ١٣٣ کوربی کوس: ۱۹۹، ۲۰۰۰ کودین، فرقه های: ۸۶ ح كوشانها، كشور ٢١٩ کوفه: ۲۴۹،۲۴۵،۲۴۳،۱۷۳ فرماندار ~ کومن: ۱۰۷،۱۰۶ كونسولامنتم: ١٢٣ کیهانشناسی: ۱۷۱ ک گابریلی: ۲.۴۱ گالانتری (احترام آمیخته به سهربانی نسبت بهزنها): ۱۳ گبران: ۱۷۳ گردیزی: ۱۳۲ گروسه، رنه: ۲۳۶، ۷۴ نوشته های -گریگوارنهم: ۱۱۳ کوششهای -كشتاسب: ١٧٥ كل: ٥٢ ــ فرانسه گلشن داذ: ١٩٠ ح گنجینهٔ زندگی (-گنجینه): ۱۹۹،۵۴ گنوس (-عرفان-شناخت-عرفان غربي): ۴۵ طريقت ٥٠ ج جوهر ٥٠ ٥٥ واژ ۲۰ ، ۱۹۹۰ ، ۱۹۰۰ تربیعی، ۲۶ فرقدهای (A. (YS (YY (Y. 154 15A 1~ 11 (46 (47 گنوس ، کتاب ۷۰ گنوستیسم: ۴۶ گنوستیک ۲۹، ۴۵ ترسایی گری ۲۶ گنوستیکها (-عارفان مسیحی): ۳۸ آثار~، 91 (44 (44 145

کردستان: ۲۲۸گردندهای -کردها: ۱۷۳ كرسر، فن (-كرسر، وان): ۲۵۸ ، ۲۵۸ کریستن سن: ۱۷۲ كريتر: ٥٥ سنگ نوشته -کریمر: ۱۳۷ کسری: ۱۵۴ دختران ۱۵۵ پسران~ كسماس: ١٠٥ كسهار: ۱۹۸ اسقف~ كشاورزان، طبقة ب ٢٣، ١٣٠، ١٤٠ کشیش: ۵.۱، ۱۲۵ کشیشان (-کشیشها): ۸۴ ، ۹۷ ، ۹۱، ۱۱۲ ، ۱۱۴ سلسله سراتب ~، ۱۲۱ كعيد ١٩٠، ١٧٤ ، ١٧٤ يردة -، ١٩٠ ح، ۲۴۵ بوسیدن سنگ م ۲۵۳، ۲۵۵ كفالايا: ١٠١ ٢٠١ كفليالا ي ٢٢٣ کف بین (- عراف): ۲۷ کلمان اسکندرانی ۹۳ نوشته های -کلنی: ۱۱۳ کلیسا: ۱۲ پدران ~، ۱۶، ۲۵، ۶ پدران ∼؛ ۱ء، ۳ء، ۹ء پدران ~، ۷۹، ۸، ۸۲ ۸۲ ۸۹، ۸۹، ۹۱ و ۱۸ دران ~؛ ع. ۱ سران ~، ۱۱۴ ~ى روم، ۱۱۶ یا کان (کاتارها)، ۱۱۶ ۱۱۷ پیروان~ی سختگیر، ۱۲۱ سران ~، ۱۲۱ می روسی، ۱۲۱ م ۱۲۵ سی روم، ۱۴۳ ۱۴۴، ۱۴۶ ۷،۱۶۹،۱۵۷ عقاید حی کاتولیک كليساها: ۲۷۳ کلیسایی: ۹۲ نویسندگان ~ كليساييان: ١١٩ کلود، پادشاهی: ۷۷ کلیله ودمنه: ۱۶۹، ۲۴۱، ۲۶۴، ۲۶۴ کمون: ۱۲۹ قدرت، ۱۳۰ اندیشه های کنوس گرایی: ۶۹

۳۲۶ مانی

گنوس گری: ۱۲ لوياتان: ۵۸ لویتیک، فرقه های: ۸۶ ح گنوسی: ۵۹ عقاید -، ۶۱ اندیشهٔ -، ۶۳ لويي: ۱۳۳ ۱۶۸ ۶۹ معلوسات ~، ۷۰ پیشوایان ليدياني: ٣٢ ۰، ، ۷ اساس اندیشدهای ۱۷۰ م ۷۵ فرقدهای م، ۷۵ بزرگان م، ۷۸، . ۸، ۸۵، ۸ دوگرایی ~، ۱۱۵ دید مأسون (برادر حمدان قرمط): ۱۷۴ م، ۱۶۹ استادان ~، ۱۹۳، ۲۱۰ مأسون (خليفه): ١٥٥، ١٥٨، ١٥٩ شرطة ۲۲۰ مناسک ~، ۲۴۲، ۲۷۰ سبانی 1 VF (~ فلسفى ~، ۲۸۱ ،۲۷۶ سكتب ~ سابعدالطبيعه عوالم: ٢٢٨ گنوسیان (-گنوسیها-غنوسیان): ۱۱، ۴۵ مات المهودى: ١٣٤ 194 181 181 184 18V 185 189 ماترياليسم ديالكتيك: ٢. (19 (14 (14 (17) 19) 19) 19 A مادر حیات: ۲۸ ۸۲ ۸۶، ۹۱، ۹، ۱، ۹۹۱ دوران م مادر زندگی: ۴۲ ۱۹۲ گفتارهای -، ۱۹۴ عقاید -، مادەپرستى: ۹۶ ~ نالا، ۲۰، ۲۱۰ ، ۲۲ غلاة ~، مادیگری: ۹۶، ۹۷، ۹۶، ۲۴، Y A 1 4 Y Y 1 مارپرستان ع ۸ سافیت ها گنوسيس: ۷۵ مارت: ۲۳ گنوسیسم: ۶۸ ریشهٔ ۱۰، ۶۹، ۷۹ پیشوایان مارسيون (-سرقيون): ۴۳، ۵۶، ۶۰، ۴۳ ~ ، ۱۸۹، گنوسی گری: ۱۹۴، ۶۰ ع، هء پيروان م، عء عقايدم، ۸۴ ، ۱۹۴ ، سکتب ۸۴ ،۷۰ ۷ ۰٬۶۹ ، ۸ م فلسفهٔ دینی ۲ ، ۸ کلیسای ~، ۸۱، ۸۲، ۸۳ گفته های ح، ۸۴، گواتاسا بودای هندی: ۲۲۷ گورونانگ: ۲۲۷ م عقاید ۱۷۱ ،۱۷۰ ،۱۶۹ ،۱۲۲ مارسيونيها (-مرقيونيان): ٥٥ مارشاداورسزد: ۱۳۲ لئون (سعروف به کبیر): ۱.۷ مارقوس: ۵۰ مارک (خلیفهٔ پرفیر): ۲۸،۲۷،۲۸ لاتين: ٢٨ جهان ~ ماركس: ۱۲۶ لاتینی: ۲۵، ۹۵، ۷ وزبان ~ لاوجود ١٢۶ سازیار: ۱۷۵ ماللهند: ۲۴۱ ۲۴۱ لاهوت (-آسمان): ۷۸ ماندائي: ۲۲۵، ۲۲۶ روحانيان ~، ۲۲۷ لايزگانگ: ٧٠، ٧٥، ٨٧ کیش ~، ۲۲۷ افسانیه های ~ در کتاب: Lidiable Premu Dieu در کتاب: ساندائیان: ۲۲۶ ح، ۲۲۵ عقاید ~، ۲۲۶ لسان العرب: ۱۴۷ ولیمه های مذهبی ~ ۲۲۷ لوحة زمرد: ١١٧ \sim سراسم مذهبی لوسیاردی: ۱۱۷ ماندانیان عراق دایران: ۲۲۸ ۲۲۸ لوگوس (كلمة): ٧١

ماندائیسم: ۲۲۷ مانومد: ۵۸ مانس: ۱۹۹ مانسارار (-مهستک-قسیس): ۲۲۳

مانویت: ۱۱۶ ۱۱۶ ← مانویگری ← مانیکدایسم

مانوی چینی ، رسالهٔ: ۲۲۳ سانوی کشی: ۱.۸

> مانویگری قرون وسطایی : ۱۴۱ مانویه: ۲۵۶

مانی: ۹، ۱۰ و اکثر صفحات کتاب مانیشناسی: ۱۹۷ مانیشناسان: ۲۲۵ مانیخه (-مانیکه): ۲.۱

> مانی وآیین مانی: ۱۱۶ مانی و دین او: ۲۲۳ ۲۲۳ ماوراءالنهر: ۱۵۰ ۱۳۱ ماهانیان: ۱۷۰ عیسی در نظر ~ مبادلهٔ کالا: ۱۲۸ مجلهٔ آسیایی: ۲۲۳

مجوس: ۴۴ ح، ۱۸۷، ۱۸۷ فرزندان م

سزداگرایی: ۵۰ بر ۲۷۸ معنویات ~

سزدای: ۲۷۸ ، ۳۱ ، ۳۱ ، ۱۶۹ ، ۱۷۲ ، ۱۷۲ ، ۱۷۲ ، ۱۷۲ ، ۱۷۲ ، ۱۷۲ ، ۱۷۲ ، ۱۷۵ ، ۱۷۵ ، ۱۷۵ ، ۱۷۵ ، ۱۷۵ ، ۱۷۵ ، ۱۷۵ ، ۱۷۸ ، ۱۵۲ ، ۱۵۲ ، ۱۵۲ ، ۱۵۲ ، ۱۲۷ ، ۱۴۷ ، ۱۲۵

مسلمان: ۱۲ در کشورهای م، ۲۴ سردم

مزدکیه: ۲۵۶ مزدیسنانی: ۲۷۵ مرکتها: ۲۷۵ مستنصر: ۱۸۵، ۱۸۶ مستنصر: ۱۸۸

م، ۲۵، ۳، ۲۸ استادان تازی~، ۱۳۸، ۱۳۹ ایران ~، ۱۵ سیاهیان، . ۱۵ سجاهدان -، ۱۵۴ سردمان -، ١٥٠ :١٥٧ :١٥٥ : ~ أمارة ١٥٠ لشکریان م، ۱۹٬۱۶۱ نویسندگان م، ع ۵ افاسقان -، ۲۶۳،۲۶۲ جنگاوران -مسلمانان ۲۳ کتابهای ~، ۲۴، ۳۴، ۱۳۲ سرزمینهای ~ ، ۱۳۶، ۱۳۵ عقاید ~، ۱۴۰، ۱۴۰ پیشوای م، ۱۴۹، ۱۴۹ ~ 104 (107 110. ~ 104) غير عرب، ١٥٩، ١٥٩ خليفة ~، ١٥٤ ۱۶۸ کتاب آسمانی ~، ۱۶۹ ۲۷۴ شمشیرهای ~ ، ۱۷۵ سیاه ~ ، ۱۷۶ ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶ تودهٔ 🗢 ، ۱۹۳ کتاب دینی ~، ۱۹۷ جهان ~، ۱۹۸ نوشته های \sim ، ۲۲۵ آزار \sim ، ۲۳۶ پیشوای بزرگوار ~ ،۲۴۶، ۲۵۸، ۲۵۸ مبانی آیین ~، ۲۵۹، ۲۶۲ ۲۶۲ حقوق ~ ، ۲۶۸ ، ۲۷۳ ، ۲۷۸ ، ۲۷۸

۲۵۰٬۲۵۴

سجوسان: ۲۴ فرزندان ~، ۱۷۵٬۱۷۷

۱۸۰٬۱۷۷

۱۸۰٬۱۷۷

۱۸۰٬۱۷۷

۱۸۰٬۱۷۷

محمد (ص): ۱۵۶٬۲۵۴

محمد (ص): ۱۵۶٬۲۶۴

محمد المحمد العوجا: ۲۴۹

محمد المحمد العرب العوجا: ۲۴۲

محمد المحمد المحمد العرب ال

مختصرالدول: ۲۴۷ سهر
مدائن: ۱۶، ۲۳۶ شهر
مدرسی، حکمای: ۹۲
مدیترانه: ۱۸ کشورهای سجاور ۱۲۷۰
کرانههای ۱۸۰
مدینةالعادی: ۲۰۰
سذهبی: ۲۷۳ فرقههای ۱۸۶ قیود
سزدان: ۱۴۵

مرتدان: ۱۴۵ مرتضی، سید: ۱۲۵۴، ۲۵۹ مرجله: ۲۵۸ مردهپرستی: ۶۶ مرقبون: ۴۳ انجیل ~، ۹۱، ۴۳، ۱۶۹، ۱۷۰ درباره ~، ۱۷، پیروان ~ بارسیون

سرقیونی،گروههای فرعی: ۶۶ سرسریم: ۲۵۳ سریخ: ۲۵۲، ۲۵۷ خنجر ~ سریم (- سریم عذرا): ۹، ۲۳۰ هزاهیو: ۲۰۱ سردا پرستی: ۲۲۷

مظاهرالشعوبيه في الأدبُ العربي: ٢٥٨ ١٦١ معاد: ۱۸۹، ۲۴۸ بطلان ~ معاويه ٢٥٣ معيد: ۵۳ معتزله: ۲۵۴، ۲۵۴ از بزرگان ~ معتصم: ۱۷۵، ۱۷۴ افشین سپهسالار م، ۱۷۷ لشکریان ~ معتضدابن عباد؛ ۲۶۶-۲۶۶ معجزة كاتارى: ١١٢ معنوى، عوالم: ٧ ٩ سغ: ۴۴ سغان: ۲۲۶ مغتسله (- تنشويان): ٥٥ مغرب: ۱۷۳ سغربي: ١۶٠ سغنی: ۱۷. ۱۶۸ سغولان (-سغولها): ۳۲ جنگ ~، ۲۷۴ تاريخ ~ مفاتيح العلوم: ٢٥۶ مفصل بن عمرالجعهى: ١٥٥، ١٥٥ مقاصد الفلاسفه: ١٧٨ مقتدر ع۷۰ دوران ~ مقریزی ۲۶۶ ۲۵۸ ۲۶۹ ۲۶۶ سكتفى: ۱۷۷،۱۷۶ لشكريان ~ سكه: ۱۷۶ ملت پرستی: ۱۲۸ ۲۵۹ ملت دوستي: ۱۳۶ ملحد: ۱۸۰،۱۴۷،۱۴۵ ملحد: ۱۸۰،۱۴۷ ١٨٨ فيلسوفان ~ ملحدان: ۱۵۷،۱۴۵ کشتن ~، ۲۶۱ سلحدكش: ۱۴۵ ملحد كشان: ۱۴۵ سلكانورا ع٢٢ ملک طاووس: ۲۷۱، ۲۷۲ زیارت ~ ، ۲۷۳ بے شیطان

 \sim خداوند بزرگ \sim ، ، ۸ مرزمینهای مسلمانی: ۲۴ نقاب ۱۹۳ محیط ۰۰ 787 (781 (784 (781 سیح: ۱۲ نهاد ~، ۱۸، ۲۸، ۲۵ میلاد ~ ، ۱۳۱ ، ۲۳ ، ۲۶ ، ۵۵ ، ۵۹ ، ۵۹ سرگ ~، . ء ح، ۶۱ بدعتگرایان دین ~، ۶۶، ۷۶، ۸۶، ۷۵ اصول دین ~، ۶۹ گفتـارهای \sim ، ۸۱ انجیل \sim ، ۸۳ گفتـارهای پایدهای اسرائیلی دین ~، ۸۹، ۹۰، (177 (171 (114 (116 (11. (41 ۱۲۵ حواریان ~ ، ۱۹۴ ۱۵۶۱ ۱۹۹۱ ۳. ۲، ۲، ۲، ۲۱۱ مبانی دین ~، ۲۲۷، 7 V9 (7 VD (7 9 V (7 V7 (7 F F سیحی: ۱۰ بدعتگزاران ۱۱۰۰ راهبان ۲۶،۲۵، ۳۵، ۳۶۰ کشورهای ۵،۲۵، ۲۶، ۸. ۱۶۶ ۱۳۲ ، مهیدان م ، ۲۲ ، ۲۶ جامعة ~، ٩١ الهيات ~، ٩٢ علم کلام ~، ۹۴ مدافعان ~، ۹۴، 7 V A (7 V P (7 Y D () 9 V مسیحیان: ۱۱۹،۹۰۱ اصول عقاید ۱۷۸۰ خدای ~ مسیحیت: ۱۲ نفوذ عقاید سانی در ۰ ، ۲۸، ۴۵ کلیسای سرکزی ~، ۸۹ ، ۹۷ ، ۱۷ قانون اوليه ~ ، ۲۲۷ مشائيان ٧٣ مشتری: ۲۴۴ مشمس - اسقف: ٢٢٣ مصحف رش (قرآن سیاه): ۲۷۱، ۲۷۲ مصر: ۱۱، ۱۲، ۲۵ کشور ~، ۵۵، ۶۹، ۸۴ وضع ~، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، T V V (17) V V مصری: ۷۱ باثوت ~، ۲۲۵ هرسس ~، ۷۲۷ اندیشدهای ~ سصعب: ۱۵۴

مطيع بن اياس: ۲۵۴

۰ **۳۳** مانی

ملكالظاهر: ٢۶٧ میرها: ۲۷۲ ميس: ۲۵۳ ملكي، شيخ ابوالفضل: . ٢٥ ميسترال: ۱۹۶ منافق: ۲۴۸ میسترهای باستانی: ۲۲ منائدره ۸۸ سیلا (نام جدیدسی لو): ۱.۱ سنجمين: ١٨٠ میلان: ۷ ۹ مین سگورا [ازدژهای کاتارها]: ۱۱۶ منصور: ۱۶۹ دوران خلافت ~ ۲۶۸، ۲۶۸ سىلو: ١٠١ مىلىس: ۱۲۹،۱۲۸ مواعظ: ٥٤ میمون ابن دیصان: ۱۷۲،۱۷۳ سوالی: ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷ ~ ایرانی نژاد، مینک کیائو، دین روشنایی: ۱۳۲ (191(19.(104 101 (144 (14) ۲۶۲ ، ۲۶۸ ، ۱۶۸ تعصب ڻ غريزي ~، ۲۶۳ سوبدان: ۲۰، ۱۵۳ فرسانروایی 🗢 ، ۲۷۴ ناتاف، آندره: ۱۲۸،۱۱۲ سوته: ١۶. ناخودآگاه، ضمير • ١١٨ سوسی: ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۸۵ چوب ~، ۱۵۶، نادرپور: ۷۷ ح T V . (T & Y ناسوت (- سن): ۷۸ سولا: ۲۶۲ ناصبی: ۱۸۳ سولتان؛ ۱۷۷ ناصرخسرو: ١٩٣ سولر (پروفسور): ۲۰۰ ،۰۰۲ ناصری، عیسی: ۸۳ سولي: ۱۵۴، ۱۵۴ 💴 نامهٔ بنیادی، رسالهٔ ۲۲۹ سون باتور [مناطقی است]: ۱۱۲ نامههای سنتیل: ۸۱ ،۶۴ مونت پليد، مدرسة: ١٢٨ سون سگور، دژه ۱۱۰، ۱۲۴ ناهید و ۲ نبطی: ۱۶۰ ملتهای مختلف ~ مونو فزيتها: ۲۷۵ نبوت: ١٨٩ سونه [لغت]: ١٣ مهستک - مان ساران ۲۲۲ - قسیس نخبة النهرفي العجايب البرولبحن ٢٤٨ نسطوری: ۲۷۵ جامعهٔ ترسایان ~ مهدی: ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۶۹ ۲۴۸ ۲۴۹ رئیس نسطوریان (-نسطوریها): ۲۲۷ کیش ~، جاسوسان ~، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۲، 191 (100 نصاری: ۵۵، ۱۹۱ دیس ~، ۲۳۷، ۲۴۴ سهرداد: ۸۸ داستانهای ~، ۲۵۱ سیان رودان ۲۷۷،۷۷۸ سيت mythe، افسانهُ: ١٥ تصر، سيدحسين؛ ٧٤٧ ميتر - آيين مهر: ١۶ نظام: دربارهٔ عقاید: ۴۴ ح نظم الجوهن ٢٥٢ ميتراتوم هادع سيترايى، روحانيان: ١٩٩ نعمت الله جزایری، سیدن ۲۵۰

نغوشاک (- نیوشاک): ۴۴، ۱۰، ۲۲۳ | ویدنگری (خاورشناس سوئدی): ۲۲ نغوشا كان (-سماعان): ۴۴ نفسانيان ٠٠ هادی: ۱۵۷، ۱۵۸ روزگار ~ نوافلاطونی: ۷ و سذهب ~ ۲۲۵، اصلاحات هارون الرشيد: ١٥٨ ~، ۲۸۱ سازسان هجین (فرزندان غیر عربان): ۱۵۴ نوافلاطونیگری: ۸۹ هخامنشی: ۷۴ دوران یادشاهان ~ نوبل، جايزة: ١٩۶ هخامنشیان ۲۷۷ یایان کار ~ نوح: ۵۰ ۱۵۶، ۲۴۴ هرا كليتوس: ٧٣ نوری، جلال: ۲۷۱، ۲۷۲ هرثیک (- سرتد): ۸ نوس: ۵۸ هرساس: ۱۹۹ نوشيت (- پوسيت): ٩ - مريم هرشرو ۲۲۷ ۲۲۵ نولد كه: ۲۴۱ هرسزان: ۱۶۱، ۱۶۲ نهاوند: ۱۱۹ جنگ ~، ۱۳۵ شکست ~ هرسزداردشير: ۲۱۹ نهروان. ۱۳۸ حنگ ~، ۲۵۲ اهل ~ هرسس: ۴۱ / ۶۷ (۷۱) ۹۳ (۷۱) ۲۲۵ نيايشها: ۲۴ هرسیاس: ۳۲ نیکلا (کشیش): ۶۱ هروله (مرحلهای از اعمال حجاج): ۲۵۲ نيكوته: ٥٥ نيكولائيت (گنوسيها): ۶۱، ۸۶ ح هشامبن الحكم: ٧ ١٥ هلال خصیب: ۲۷۶ ح نيل (مورخ): ١١١ هلن؛ ۷۷،۷۶ نيوشاك: ١٠٠ مبدان: ۲.۲ نيوشاكان (- سماعين): ٩٨، ٩٨، ١١٧، YT. 1774 هل، ریشارد: ۸۷ غزلهای ~ هموزاك- موژك (=رسول-معلم): ٢٢٣ هند: ۲۲۷ جلگه های ~، ۲۴، ۲۴۴ افساندهای کیشهای ~، ۲۷۸ ملل ـ واترلو: ۱۱۹ واسیلی: ۱.۷ فرقهٔ ۱.۷ د کهن سال 🔷 ، ۲۸۰ هندوان: ۲۴ والانتين ٢٦ ٤ والنتين ولانتن: . ء، →والنتين هندوستان: ۴۱، ۴۹، ۵۰، ۷، ۱۳۵، ۱۵، والنتين (-والانتن -ولانتن): ۸۶، ۸۵ 7 VA (7 T A (7 T V جهانبيني ~ هندی: ۵۵ عناصر ۱۶۰، ۱۵۴، ۱۶۰ سلتهای وجه دين: ۱۹۳ مختلف ~ ، ۲۲۷ انسانه های ~ ، وحدت، اصل: . ٩ هنينک ٢٠٠٠ وخشور پاک: ۱۵۹ هوشنگ ۱۳۶ دین ۷۰ ۱۴۹ ودي، حکماي ۲۲۷ هومه لي ها: ١ . ٢ وليد: ٢٥٥ خبر قتل ~

9

۳۳۲ مانی

هونگشای: ۱۹۳ هدگدمونیوس: ۱۹۸ هیپولیت: ۸۴ هیپون: ۹۹ ~ و حوالی آن، ۹۹ شهروندان میربدان: ۱۵۳ فرسانروایسی ~، ۲۷۴ سازمان~

ی

یادداشتهای قزرینی: ۲۴۶،۲۴۵ یاسیرس، کارل: ۴۷ ياسبليخوس: ٨٩ یحیی (تعمیددهنده - تعمیدگر): ۸۲،۴۷ یحیی بن زیاد: ۲۵۴، ۲۵۴ يرسوك ي ١٤٠ یزدان ۱۳ يزدان پوربادان ۲۵۲ یزد آمد (خروهخوان - آردا): ۲۲۳ یزدگرد: ۲۴، ۱۳۹ دوران ~ دوم یزدیها (-یزدیان): ۲۷۱، ۲۷۲ یزیدی گری ۲۷۲ یزیدیها (- یزیدیان): ۶۰، ۲۷۱، ۲۷۱ عقاید مذهبی ~، ۲۷۲، ۲۷۳ يعقوب ابن داود ٢٥٢ يعقوبي: ۲۵۱ يقطين: ۲۵۲

یوحناخروسوستوم (زرین دهان): ۹۳ یونان: ۱۸ آیین کهن ۰۰ ۳۲ فرهنگ باستانسی ۰، ۵۲، ۶۹ فلسفهٔ کهسن ۰، ۷ فلاسفهٔ ۰، ۷۱، ۷۲ حکمای

۲۴۴، ۹۲، ۹۲ حکمت باستانی
 ۲۴۴، ۲۲۷، ۵۲۰، ۲۴۴ داستانهای

یونانی: ۳۲، ۵۸ زبان ۵، ۶۹ فرهنگ ۵، ۶۹ محکمای ۵، ۶۹ اندیشه های ۵، ۲۰، ۲۰ جامعه ۲، ۲۰ منش ۵، ۲۲۲ فرهنگ ۵، ۲۲۲۲ فرهنگ ۵، ۲۲۲۲۲ معنویات ۵، ۲۲۲۲۲ معنویات ۵، ۲۲۲۲۲

یونانیان: ۶۹، ۷۱، ۷۱، ۹، ۵۷۱، ۹۷۲، ۲۷۷

یونانگرایی: ۴۵ یونانیگری: ۷۱ یهوا: ۲۷۸

داستانهای~

یهودیه (- ناصریه): ۴۳

یهود: ۲۴، . ۷، ۲۸ کتابهای \sim ، ۲۱، ۲۸۸ یهود: ۲۸، ۳، ۲ کیش \sim ، ۲۵، ۲۷۲ یهودی: ۲۶، ۲۸ گفتار دیگر رسولان \sim ، ۸۶، ۲۲۶ دین \sim ، ۲۲۷ اندیشههای \sim ، ۲۳۷ ۲۴۶ ۲۴۶

یهودیان: ۳۳، ۴۳، ۵۵، ۶۷ خدای \sim ، ۵۶ رهایی \sim ، ۶۶ آیین های \sim ، ۱۷ \sim اسکندریه، ۷۶، ۸۱ کتاب \sim ، ۸۸ گفته های \sim ، ۲۸ آخرین پیغمبر، ۳۸، ۴۸ خدای \sim ، ۱۹، ۵، ۱۷، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۸، ۲۱، ۲۱، ۵۱، ۲۱، ۵۱، ۷۲، ۲۲، ۲۷۸، ۲۲۶، ۲۶۲، ۲۷۸ یهوه: ۱۱، ۴۲، ۴۲، ۴۲، ۳۶ \sim ی سفاک، ۵۶ دشمنان \sim ، ۴۰، ۲ عصیان بر \sim یهودی گری، ۶۶ آثار \sim

A CONTRACTOR OF THE PROPERTY O

امیرکبیر منتشر کرده است:

ارزش میراث صوفیه دکتر عبدالحسین زرین کوب

ادزش میراث صوفیه، پژوهشی است درباب تاریخ تصوف به کوششی برای ارزیابی میراث صوفیه. دراین کتاب از دنیای صوفیان، دورنمایی ترسیم شده است وزشتیها و زیباییهای عالم تصوف بازگوشده است. بنیاد کتاب بر نقد و تطبیق در عرفان عام است و احوال و عقاید صوفیان مورد نقد و عیارسنجی قرار می گیرد.

عنوان بخشهای کتاب چنین است: قلمرو عرفان، زهد و محبت، شیخ و خانقاه، حکمت صوفیه، دفتر صوفی، تصوف در ترازو، از میراث صوفیه.

پساز بحث و بررسی عرفان عام، جنبه های نظری و عملی عرفان، تصوف اسلامی و عرفان و حالت عارف، نظریه ها و فرضیه های دانشمندان غربی و خاورشناسان دراین باب بیان می شود، مفهوم عرفان و فروع آن دربین اقوام مختلف و فیلسوفان و متفکران، عیارسنجی می گردد و احوال صوفیان بررسی می شود. اصطلاحات صوفیان و روابط و نزدیکیهای فکری آنان با سایر فرقه ها بیان می شود. از ادب صوفیه و تنوع آن، کتابهایی درباب سیرت و اقوال و مقامات مشایخ و ارزش میراث صوفیه، صوفیه و طبقات اصناف، ویژگیهای اخلاقی صوفیان، برخوردهای تصوف با سیاست، همدردی در مصائب عام، تأثیر صوفیه در تهذیب و تربیت، ماهیت و منشأ فتوت، تصوف و در مصائب عام، تأثیر صوفیه در تهذیب و تربیت، ماهیت و منشأ فتوت، تصوف و در مصائب عام، تأثیر صوفیه در تهذیب و تربیت، ماهیت و منشأ فتوت، تصوف و خانقاه، ملامت، ابدال، جابلسا، جابلقا.... تصوف با سیاست تصوف وامثال و حکم عامیانه، عشق و اقسام آن، شرح الفاظ عاشقانه در اشعار صوفیه، خرقه وخانقاه، ملامت، ابدال، جابلسا، جابلقا.... تصوف با سیاست تصوف وامثال و حکم عامیانه، عشق و اقسام آن، شرح الفاظ عاشقانه در اشعار صوفیه، خرقه وخانقاه، ملامت، ابدال، جابلها.... می در اشعار صوفیه، خرقه وخانقاه، ملامت، ابدال، جابلها.... سخن می رود.

كتاب صهيونيسم پژوهشي است دربارهٔ صهيونيسم، ازسرسخت ترين دشمنان نقابدار اندیشه های پیشرو روزگار ما،زیرا جریانی است ارتجاعی ومربوط به بورژوازی یهود. به علاوه صهیونیسم که از جانب همهٔ نیروهای ارتجاعی حمایت می شود، بیشتر تمایلات قومی بورژوازی یهود را جذب کرده وخود بهصورت تمایل عمدهٔ آن در آمده و ویژگیهای ارتجاعی نوینی یافته است. صهیونیسم، ایدئولوژی و دستگاهی است با شعبه های گوناگون سازمانها و سياست عملي بورژوازي ثروتمند يهودكه باسحافل انحصاري ايالات متحدة امریکا ودیگرکشورهای امپریالیستی دست اتحاد داده است. محتوای اساسی صهیونیسم عبارت است ازشوونیسم جنگجو و ضدکارگری. صهیونیسم کــه برجوامع مترقى وجنبش زحمتكشان مىتازد،درحقيقت باجنبش آزادى ملى نيز مخالفت می ورزد. گواه بارز این مدعا تجاوز اسرائیل علیه کشورهای عربی است که در ژوئن۱۹۶۷ صورت گرفت. بخشهایی از کتاب صهیونیسم ازسلسله دروغهای فاجعه آفرین تاریخ سیاسی عصرما پرده برمی دارد و ثابت می کند که اسرائیل نمی توانست به تنهایی بااعراب بجنگد و نیز ازعوامل و کشورهایی سخن می گویدکه ذهن مردم کشورهای اروپای غربی وایالات متحد امریکا را بهسود اسرائيل آماده كردند واطلاعات لازم راگردآوردند وبرخی اسرار نظامي وسياسي كشورهاى عرب راكشف كردند ودر اختيار اسرائيل گذاشتند و بهاسر ائیل کمك كردند تا معاملات مالى و نظامي را در پشت پرده انجام دهد

شیمیدانان نامی اسلامی جعفر آقایانی چاوشی

در شیمی دانان نامی اسلامی، به عنوان مقدمه ابتدا از کیمیاگری بحثی می شود. سپس تحت عنوان صنایع شیمیایی اسلامی، از ساختن قند و شکر و کاغذسازی، شیشه سازی و دیگر عناصر شیمیایی که در شیمی جدید کاربرد علمی دارند و نخست بار توسط شیمیدانان اسلامی کشف شده گفتگو می شود. همچنین آمده است که ایرانیان از دیرباز نفت وقیر وگاز را طبیعی می شناخته اند: «در دورهٔ اسلامی، دانشمندان مسلمان به تحقیق علمی دربارهٔ نفت و سایر مواد آتش زا پرداختند، از کتب علمای اسلامی چنین برمی آید که آنها از خواص نفت وقیر وگاز طبیعی بخوبی آگاهی داشته اند.» ص ۲۹

پس از بحث از سواد وعناصری که کیمیاگران یا شیمیدانان اسلاسی سی شناختند، شرح حال و آثار شیمیدانان بزرگ اسلامی بیان شده است. دراین مبحث ازجابربن حیان با شگفتی و شیفتگی یادشده و تأکیدشده که جابر برای اولین بار اسیدنیتریک (جوهرشوره) را از تقطیر مخلوط زاج سبز و زاج سفید و شوره بدست آورده است. از محمد زکریای رازی به عنوان بنیانگذار شیمی نوین یاد شده، «رازی برای اولین بار الکل را از تقطیر مواد قندی و نشاسته یی بدست آورد و آنرا الکحول نامید.» ص ۱۲۶۰

همچنین مختصری از زندگی ابونصر فارابی و اثر کتاب او در کیمیا به نام دسالة فی وجوب صناعة الکیمیا بحث کرده و سی نویسد: «فارابی درباب کیمیاو استحالهٔ عناصر با جابربن حیان و زکریای رازی همعقیده بوده و به صحت عمل کیمیا ایمان داشته است...» ص ۱۶۲

از ابوریحان بیرونی و نظریه های او در باب عناصر طبیعی نیز نسبتاً به تفصیل گفتگو شده است. دیگر از ابوسینا، ابن امیل، مسیلمة مجریطی، محمدبن عبدالملک الصالحی الخوارزمی، طغرایی، حبیش تفلیسی، ابوالقاسم عراقی، جلد کی، شهریار بهمنیار،... بحث شده است.

جعفر آقایانی چاوشی تاکنون متجاوز از صد مقالهٔ علمی و اجتماعی نوشته و در مجلات: یکان مجلهٔ ریاضیات؛ آشتی با ریاضیات؛ ماهنامهٔ آموزش وپرورش؛ نگین، ددکی؛ فرهنگ و زندگی؛ بنیاد؛ پیك جوانان؛ بسه چساپ رسانده است. وی همچنین دو کتاب دیگر دردست چاپ دارد یکی حکیم عمر خیام به عنوان فیلسوف و ریاصیدان و دیگری کتابشناسی توصیفی فارابی به زبان انگلیسی و فارسی است.

عرفان مولوی دکتر خلیفه عبدالحکیم ترجمهٔ احمد محمدی و احمد میرعلایی

کتاب عرفان مولوی دارای ده فصل است. نخست از سولوی و معلومات او و دورهای که مولوی در آن بسر برده و علوم و اطلاعاتی که زمینهٔ فکری او را ساخته سخن می گوید و بطور خلاصه سیر تصوف را از نخستین زاهد که در دنیای اسلام لقب صوفی گرفت تا زمان مولوی بررسی می کند و تحول فکر عرفانی را در این مدت روشن می کند.

ضمن بعث ازگوهرجان سأخذ فكرى سولوى را كهنويسنده برقرآن و احاديث نبوى مبتنى مى داند، معين مى كند و اصطلاحات خلق و اسر و كثرت و وحدت را تشريح مى كند و رسيدن به جان پاك را هدف غايى مولوى مى داند. آنگاه از مسألهٔ خلقت سخن مى رود و عقايد سه گانهٔ خلق، حلول و صدور بيان مى شود و عقيدهٔ مولوى دربارهٔ خلقت انسان بيان مى شود كه بر اساس تأويل قرآن است و بين انسان و خدا كه جوهر وجودى او روح الهى است، رابطهٔ نزديكى ديده مى شود.

نویسنده در فصل چهارم - تحت عنوان تطور - مولوی را معتقد به ارتقای حیات و تکامل می داند و می کوشد اشعار سولوی را به نوعی تنازع بقا تعبیر کند. بحث دربارهٔ تکامل به عشق - آن نیرویی که محر ک موجود است در ارتقای به زندگی والاتر - کشانده می شود و چون عشق سوجب نوعی جبر است، از جبر و اختیار بحث به میان می آید. در فصل هفتم از انسان کامل و ویژگیهای آن و مقایسهٔ نظریهٔ صوفیان در باب انسان کامل با نظریه معتقدان به امامت در اسلام و سنجش میان نبی، ولی و بیان وجوه افتراق آنها سخن می گوید. در فصل بعدی از فناوبقاگفت و گومی شود سپس نظریه های مختلف فلسفی، دینی و عرفانی دربارهٔ خدا می آید. واپسین گفتار کتاب در باب وحدت وجود صوفی است.



فهرست سالانهٔ انتشارات خود را منتشر کردهایم.

علاقه مندان می توانند به آدرس (تهران سس شاهر ضا ـ اول وصال شیرازی ـ شمارهٔ ۲۸ ـ دایرهٔ روابط عمومی مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیری با ما مکا ته کنند تا فهرست سالانه را برای ایشان ارسال داریم.